
بسم الله الرحمن الرحیم

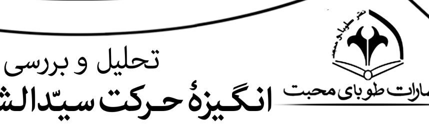
تحلیل و بررسی

انگیزهٔ

حرکت سیدالشهدا علیه السلام

مهدی صدری

پدیدآورنده : صدری ، مهدی ،
عنوان : تحلیل و بررسی انگیزهٔ حرکت سیدالشهدا علیه‌السلام
تکرار نام پدیدآورنده : مهدی صدری
مشخّصات نشر: قم : طوبای محبت ، ۱۳۹۲ .
مشخّصات ظاهری : ۳۶۸ ص . چاپ دوم ۱۳۹۴ با استدراکات
بهاء : ۱۴۰۰۰۰ ریال . : ۰ - ۷۶ - ۶۰۸۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸ : ISBN
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا .
یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس .
موضوع : واقعهٔ کربلا ، ۶۱ ق ـ بررسی و شناخت .
موضوع : واقعهٔ کربلا ، ۶۱ ق ـ فلسفه .
موضوع : حسین بن علی علیهما‌السلام ، امام سوم ، ۴ ـ ۶۱ ق .
رده کنگره : ۱۳۹۲ ، ۳ ت ۴ ص/ ۵ / ۴۱ BP
رده دیویی : ۹۵۳۴ / ۲۹۷
شماره مدرک : ۲۸۸۷۵۷۹



تحلیل و بررسی
انگیزهٔ حرکت سیّدالشهدا علیه‌السلام

مؤلف : مهدی صدری
ناشر: طوبای محبّت
چاپ : ذاکر
صحافی : یاس
نوبت چاپ : دوم ، پاییز ۱۳۹۴
شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه
بهاء : ۱۴۰۰۰ تومان

قم ، خیابان چهارمردان ، کوچهٔ ۶ پلاک ۱۵۳
+۹۸۲۵۱۷۷۸۴۰۸۳ / +۹۸۹۳۶۹۸۹۴۴۷۲
E-Maile: ketabashura@hotmail.com

قم ، خیابان سمیه ، خیابان عباس آباد ، پلاک ۱۱۲
+۹۸۲۵۳۷۷۴۰۰۶۶ / +۹۸۹۱۲۲۵۳۴۹۶۷

قال محمّد بن الحنفيّة لمولانا أبي عبد الله الحسين عليه السلام ـ في ضمن كلام له ـ:
فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟
قَالَ: أَتَانِي رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ: «يَا حُسَيْنُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا».
فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ: إِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذَا الْحَالِ؟
قَالَ: فَقَالَ لِي صلى الله عليه وآله: «إِنَّ اللهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا».

محمد بن حنفيّة در ضمن صحبتی به امام حسین علیه السلام عرض کرد: مگر قرار نشد دربارهٔ مطالبی که گفتم فکر کنید؟
حضرت پاسخ داد: هنگامی که از تو جدا شدم، پیامبر صلی الله علیه وآله نزد من آمده و فرمود: «ای حسین به عراق سفر کن که خدا می خواهد تو را کشته ببیند».
او با تأسّف گفت: إِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، حال که با این شرایط به سفر می روی [و یقین به کشته شدن داری] چرا این بانوان را همراه خویش می بری؟
حضرت پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: مشیّت الهی بر آن قرار گرفته که این بانوان نیز اسیر شوند.

تقدیم به

بانوی بلا و محنت

اسوهٔ صبر و استقامت

حضرت زینب کبری علیها السلام

راهنمای کتاب

بخش اول: دلایل دستور خاصّ ۱۹

بخش دوم: آگاهی از شهادت ۱۰۳

بخش سوم: امتناع از بیعت ۲۰۳

بخش چهارم: علت خروج از مدینه و مکه ۲۱۳

بخش پنجم: حتمی بودن شهادت ۲۲۵

بخش ششم: سرّ انتخاب کوفه ۲۲۹

بخش هفتم: عدم سازش با ابن‌زیاد ۲۷۳

بخش هشتم: انقلاب، مبارزه یا دفاع؟! ۲۷۹

بخش نهم: اهداف مشروط ۳۰۵

بخش دهم: رابطه شهادت با شفاعت ۳۲۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ربّ العالمين، وصلّى الله على محمّد وآله الطاهرين والّلعن على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

شناخت زوایای گوناگون و جوانب مختلف زندگی پیشوایان معصوم علیهم السلام و فهم و درک صحیح آن، در اعتقاد و عمل ما نقش مهمی را ایفا می‌کند؛ زیرا درجات ایمان و معرفت بدان بستگی دارد. همان‌گونه که دریافت صحیح این مطلب از اهمیت و ارزش والایی برخوردار است، خطا و اشتباه در آن نیز انسان را به بیراهه کشانده و آثار زیانباری بر آن مترتب می‌گردد.

ناگفته پیداست که ـ با توجه به دینی‌بودن مطلب از یک‌سو، و دقیق‌بودن و احیاناً پیچیدگی آن از سوی دیگر ـ پی بردن به واقع این قضایا بدون راهنمایی و ارشاد خود معصومین علیهم السلام ممکن نیست، چنان‌که فرموده‌اند:

> کار ما خاندان [و پی بردن به آن بسیار] دشوار است، و جز فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل و مؤمنانی که خدا دل‌هایشان را آزموده [و از امتحان سرافراز بیرون آمده‌اند] کسی تاب تحمل آن را ندارد [و به آن پی نمی‌برد].[1]

اگر حضرت موسی علیه السلام ـ با آنکه پیامبر خداوند است ـ از درک اسرار

---

۱. رجوع شود به: بصائر الدرجات ۲٦ (باب ۱۲)، بحارالانوار ۲/ ۷۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹٦، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۲ (باب ۲٦).

کارهای حضرت خضرؑ ناتوان باشد و نتواند حکمت و علت رفتارش را بداند و مکرر بر او اعتراض نماید تا آن‌که خود حضرت خضرؑ پرده از اسرار برداشته و حکمت کارهایش را بیان نماید،[1] چگونه ممکن است که ما بدون استفاده از بیانات معصومینؑ اسرارِ اعمال و رفتارهای آنها را بدانیم و دربارهٔ علل، اسباب، دواعی و انگیزه‌های سیرهٔ عملی آنان اظهار نظر کنیم؟! وقتی سفیر و نمایندهٔ امام زمانؑ جناب حسین بن روحؒ می‌فرماید: «در این‌گونه مطالب برای من روا نیست که از پیش خود چیزی بگویم و اظهار نظر نمایم»،[2] دیگر تکلیف دیگران روشن است!

پس رجوع به کلمات معصومینؑ و دقت و تأمل در آن، مهم‌ترین رکن اساسی برای نتیجه‌گیری صحیح به شمار می‌رود به خصوص در این موضوعات که ویژگی خاصی دارند.

از جمله موضوعاتی که همواره مورد توجه دانشمندان قرار گرفته و آراء و نظرات گوناگونی دربارهٔ آن ارائه شده «**انگیزه حرکت حضرت سیدالشهداؑ**» از مدینه تا کربلا است.

نویسندگان و گویندگان دینی و مذهبی و حتی غیر مسلمانان، هر یک از دیدگاهی به این موضوع نگریسته و به تحلیل و بررسی آن پرداخته‌اند.

برخی از شخصیت‌ها بدون این‌که فرصتی برای تتبع آثار و روایات مربوطه داشته باشند تنها با معلومات محدود خویش در این قضایا مطالبی را طرح

---

۱. برای اطلاع از تفصیل قضیه رجوع شود به تفسیر سوره مبارکه کهف، آیات ٦٠ ـ ۸۲، بحارالانوار ۲۷۸/۱۳، حیاة القلوب ۷۳٦/۱.

۲. احتجاج ۲۸۸/۲، علل الشرائع ۲٤۱/۱ ـ ۲٤۳، غیبت شیخ طوسی ۳۲۲ ـ ۳۲٤، کمال الدین ۵۰۷/۲ ـ ۵۰۹، بحارالانوار ۲۷۳/٤٤ ـ ۲۷٤.

نموده‌اند، و عدّه‌ای هم به جهت احترامی که برای این شخصیت‌ها قائل هستند از دقت و تأمل بازمانده، و آن مطالب را بی چون و چرا پذیرفته‌اند.

به ویژه که شرایط زمان و مکان بستر مناسبی برای تأثیرگذاری و تأثیرپذیری و برداشت از آیات، روایات، اخبار و آثار شده است. گرچه وجود این شرایط گاهی کمک به فهم صحیح و رسیدن به واقعیت‌ها می‌کند ولی گاهی موجب برداشت نادرست و دور شدن از حقایق نیز می‌شود. همچنان که حبّ و بغض انسان و علاقه و تنفر او همین تأثیر را دارد.

مثلاً جملهٔ: «أنا قتيل العَبرة» در کلام سالار شهیدان علیه السلام این‌گونه معنا شده: چون من اشک مظلوم و ستمدیده را دیدم، برای احقاق حقوق آنان قیام کرده و شهید می‌شوم.[۱] حال این‌که در روایات بلکه دنبالهٔ همین روایت مطلبی آمده که با این برداشت تنافی واضح دارد؛ زیرا حضرت در ادامه می‌فرماید: «لا يذكرني مؤمن إلاّ استعبر»[۲] یعنی: هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند جز آن‌که گریان می‌شود.

---

۱. یکی از معاصرین می‌نویسد: آنها که سرپرستان خود را در جنگ‌ها، زندان‌ها، دستگیری‌ها، اعدام‌ها... از دست داده بودند، نزد حسین می‌آمدند و می‌نالیدند، اشک‌ها و آهها در پسِ این مظلومیت‌ها بسیار بود، دل‌های سوخته و چشمانِ اشک‌ریز متعدد، آری این است رمز این جملهٔ حسین که: «**أنا قتيل العَبرة**»، من کشته اشک‌هایم، من مذبوح به خاطر حمایت از ستمدیدگانم، من برخاسته و قیام کرده برای دفاع از حق مظلوم.... (بخشی از انگیزه‌های نهضت امام حسین علیه السلام، دکتر علی قائمی ٤٤).

۲. کامل الزيارات ۱۰۸ (چاپ دیگر: ۲۱۵)، امالی شیخ صدوق رحمه الله ۱۳۷، روضة الواعظین ١٦٩/١ ـ ١٧٠، مناقب ٨٧/٤ (چاپ دیگر: ٢٣٩/٣)، بحارالانوار ٢٨٤/٤٤، عوالم ٥٣٦/١٧.

روایت دیگر: کامل الزيارات ۱۰۹، بحار ٢٧٩/٤٤، عوالم ٥٣٦/١٧، مستدرک ٣١١/١٠.

معنای همین عبارت را از امام صادق علیه السلام پرسیدند: «شهید اشک» یعنی چه؟ حضرت فرمود: «لا یذکره مؤمن إلّا بکیٰ».[1] یعنی: هیچ مؤمنی آن حضرت را یاد نکند مگر آن‌که گریان شود، و خود پیداست که تفاوت معنا از کجاست تا به کجا.

در هر صورت بسیارند کسانی که بدون توجه به اخبار و آثار، در این زمینه به بحث و بررسی و اظهار نظر پرداخته‌اند.

نادیده گرفتن کلمات معصومین علیهم السلام، برداشت‌های غیرموجّه و نادرست از روایات، اجتهاد در برابر نصّ، توجه به برخی از نصوص و نادیده گرفتن بقیه احادیث و یا عدم تتبع و استقصاء مجموع روایات و عدم تأمل دقیق در آن برای عده‌ای مشکل ایجاد کرده و از رسیدن به فهم مطلب بازمانده‌اند.

علوم نقلی در رشته‌های مختلف مانند حدیث، سیره، تاریخ و... با علوم عقلی تفاوت روشن دارد و بدون احاطه به منابع و مصادر، اخبار و آثار، و منقولات و مستندات نمی‌توان دربارهٔ آنها اظهار نظر کرد.

عقل بدون راهنمایی معصوم نمی‌تواند در کسب معارف دینی و آشنایی با اسرار برنامه‌های حجج پروردگار ـ که درود خدا بر آنان باد ـ به جایی برسد، و رجوع به روایات در این‌گونه موارد، و اطلاع کافی از آنها لازم و ضروری است.

برای اظهار نظر در هر مطلب دینی اعم از معارف، احکام و... باید مجموع ادله‌ای که در آن زمینه وجود دارد سنجیده شود، و پس از فحص از معارض یا مخصّص و مقیّد و... با تأمل و دقت در لسان ادلّه و تحفّظ بر آن و اجتناب از

---

۱. مستدرک ۱۰ / ۳۸٦ به نقل از مجموعه شهید رحمه الله، جامع احادیث الشیعة ۱۲/٥٥٦.

برداشت‌های خارج از محدودهٔ الفاظِ اخبار و آثار، نظریهٔ صحیح اختیار شود. دقت و تأمّل کافی ـ بدون تأثیرپذیری از آراء شخصیت‌های مورد علاقه ـ برای رسیدن به نتیجهٔ صحیح امری اجتناب‌ناپذیر است.

کتاب حاضر

دیر زمانی بود که خاطر این ناچیز بدان تعلق داشت که مجموع اخبار و آثار وارده در «انگیزه حرکت سیدالشهدا علیه‌السلام» را جمع‌آوری و تنظیم نموده و حاصل آن را به رشته تحریر درآورم. با همین انگیزه به بررسی مطالب پرداختم و با مراجعهٔ مکرر به اخبار و آثار و تألیفات متعددی که در این زمینه نگاشته شده، این نتیجه به دست آمد که نزدیک‌ترین نظر به واقعیت در حرکت امام حسین علیه‌السلام، بیان علامه مجلسی رحمه‌الله در کتاب شریف «بحارالانوار» است، این نظر مورد قبول برخی از علمای دیگر نیز واقع شده است. ایشان می‌فرماید:

> در کتاب امامت و کتاب فتن[1] روایات بسیاری نقل کردیم که هر یک از معصومین علیهم‌السلام به امور ویژه و خاصّی مأمور بودند که در نوشته‌هایی آسمانی بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده و آنها بدان عمل می‌کرده‌اند. [پس با توجه به تکلیف خاصّ] نمی‌شود احکامی که به آنها تعلق گرفته با احکام مربوط به ما قیاس شود.
>
> پس از اطلاع بر حال پیامبران علیهم‌السلام معلوم می‌شود که بسیاری از آنها [از جانب خدا] مأمور می‌شدند که به تنهایی در برابر هزاران تن از کافران قرار گیرند، به خدایان [دروغین و ساختگی] آنها ناسزا گفته،

---

۱. بحارالانوار ۱۹۲/۳٦ باب ٤۰ و ٤۱۷/۲۹ باب ۱۳.

و آنها را به دین دعوت می‌کردند، و باکی نداشتند که از سوی آنها با ناراحتی و سختی، کتک، حبس، قتل، سوختن و دیگر مشکلات مواجه شوند. پس سزاوار نیست که بر امامان علیهم السلام در این‌گونه امور اعتراض شود.

گذشته از آن‌که پس از اثبات عصمت امامان معصوم علیهم السلام ـ با دلیل و برهان و روایات متواتر ـ دیگر مجالی برای چون و چرا کردن باقی نمی‌ماند و باید در تمام آنچه از آنان صادر شود تسلیم بود.

علاوه بر آن اگر به دقت تأمل نمایی، خواهی دانست که سیدالشهدا علیه السلام نفس مقدس خویش را فدای دین جدّش نمود. ارکان دولت بنی‌امیه فقط با شهادت حضرت [بود که] متزلزل گردید و کفر و ضلالت آنها برملا شد. اگر آن حضرت رفتار مسالمت‌آمیز اختیار کرده بود و با آنها کنار می‌آمد، بر قدرت و شوکت آنها افزوده شده و امر بر مردم مشتبه می‌گردید و اثری از دین و هدایت باقی نمی‌ماند.

با این همه، از روایات گذشته روشن شد که حضرت از ترس کشته شدن از مدینه به مکه گریخت. و همچنین بیرون رفتن از مکه بدان جهت بود که گمان ترور و کشتن ناجوانمردانه حضرت در کار بود. تا جایی که حضرت ـ که جان و پدر و مادر و فرزندانم فدایش باد ـ نتوانست حج را تمام نماید [و اعمال آن را بجا آورد] لذا از احرام بیرون آمده و با حالت خوف مکه را ترک نمود، و دشمنان ـ که خدایشان لعنت کند ـ عرصه را بر او تنگ کرده بودند و راهی دیگر برای او باقی نگذاشته بودند.

در کتب معتبر دیده‌ام که یزید، عمرو بن سعید را با لشکری عظیم فرستاده، او را امیرالحاجّ گردانید و به او دستور داد که مخفیانه حضرت را دستگیر کرده و اگر نشد او را ترور کند. و باز سی نفر از شیاطین بنی‌امیه را بین حاجیان به صورت ناشناس فرستاده بود که به هر کیفیت شده کار حضرت را یکسره کرده و او را به قتل برسانند، لذا حضرت از احرام درآمده و مناسک را به صورت عمره مفرده به پایان رسانید.

با چندین سند نقل شده که حضرت در پاسخ محمد بن حنفیه ـ که حضرت را از رفتن به کوفه منع می‌کرد ـ فرمود: به خدا سوگند ای برادر اگر در لانهٔ یکی از این خزندگانِ زمینی هم باشم اینها مرا بیرون آورده و به قتل می‌رسانند.

ظاهر قضیه این‌گونه به نظر می‌رسد که که اگر سیدالشهدا علیه السلام بیعت آنها را می‌پذیرفت باز هم به بهانه‌ای حضرت را می‌کشتند، و عرض بیعت بدان جهت بود که می‌دانستند حضرت آن را نمی‌پذیرد.

آیا مروان ملعون قبل از عرض بیعت بر حضرت به والی مدینه نگفت که او را به قتل برسان؟!

عبیدالله بن زیاد ـ که لعنت خدا تا قیامت بر او باد ـ می‌گفت: او تسلیم ما شود تا ما هر نظری درباره‌اش داشتیم اجرا کنیم!

آیا نمی‌بینی که چگونه به مسلم بن عقیل علیه السلام امان دادند سپس او را به شهادت رساندند؟![1]

---

۱. بحارالانوار ۹۸/۴۵ ـ ۱۰۰.

ما با الهام از فرمایش ایشان که برداشتی از کلمات نورانی اهل‌بیتؑ است، در حدّ توان خویش به تبیین و شفاف نمودن مطلب، اقامه شواهد و تکمیل و تتمیم بحث با ذکر مصادر و منابع خواهیم پرداخت.

البته ممکن است بحث «احتمال بدا» برای بعضی تازگی داشته باشد، و در کلام علامه مجلسیؒ در این مقام نامی از آن برده نشده،[1] ولی آن هم تلویحاً یا تصریحاً در کلمات دیگران آمده است.

همچنین مطالبی در بخش نهم «اهداف مشروط» خواهد آمد که شرح و توضیح برخی از کلمات سیدالشهداؑ و ردّیه‌ای است بر برداشت نادرستی که از آن کلمات شده است.

چشم‌انداز کتاب

خلاصه مطلب آن است که سفر حضرت دو علت دارد: باطنی و ظاهری.

۱. علت باطنی آن است که حرکت سیدالشهداؑ بنابر دستور خاصّ خداوند تبارک و تعالی بوده، و ایشان برای انجام وظیفه و وفا به پیمان الهی به این سفر اقدام فرمود. و حضرت دقیقاً از جزئیات شهادت خود در کربلا آگاه بوده است.

همراه بردن بانوان و کودکان در این سفر قرینهٔ مناسبی است برای فهم و درک این‌که «دستور خاصّ» برای حضرت صادر شده است.

۲. علت ظاهری: خروج از مدینه و سفر به مکه برای حفظ نفس بوده؛ زیرا

---

۱. البته ایشان در مرآة العقول ٤ / ١٧٠ اشاره‌ای به مطلب دارد.

عاملان یزید تصمیم کشتن امام حسینؑ را داشتند لذا حضرت به مکه سفر نمود، آنجا هم می‌خواستند حضرت را به شهادت برسانند پس آن حضرت از مکه هم بیرون رفت تا علاوه بر حفظ نفس، حرمت خانهٔ خدا نیز محفوظ بماند.

اگر حضرت در مدینه یا مکه می‌ماند، کشته شده و خون او لوث می‌شد. اما پس از خروج از مکه کجا برود؟ هر جا برود کشته خواهد شد. پس حضرت عراق را انتخاب می‌کند؛ زیرا **ـ به حسب ظاهر ـ** کوفیان حضرت را دعوت کرده‌اند و ایشان نیز به آنها قول مساعد داده، پس وفای به عهد و اتمام حجت اقتضای این سفر را دارد.

امامؑ وظیفه ندارد که به پیمان‌شکنی کوفیان ـ که به دانش الهی می‌داند ـ ترتیب اثر دهد. **پس در ظاهر دعوت کوفیان اما در واقع «دستور خاص الهی» داعی و انگیزه سفر به عراق است**؛ زیرا همهٔ معاصرین حضرت به وضوح می‌دانستند که کوفیان به پیمان خویش وفادار نیستند.

جایی که افراد عادی بتوانند آیندهٔ کوفه را حدس بزنند و بی‌وفایی کوفیان برای آنها روشن باشد، قطعاً این مطلب بر حضرت ـ که از دانش الهی بهره‌مند است ـ پوشیده نبوده‌است؛ **با همهٔ این مقدمات، احتمال بداء ـ به شرحی که خواهد آمد ـ قابل انکار نیست.**

سفر از مدینه و مکه، و برخوردهای حضرت با دشمن جنبهٔ دفاعی دارد، و عنوان «مبارزه» ـ به معنای شروع جنگ ـ یا «انقلاب» بر آن منطبق نیست. البته اگر کوفیان به عهدشان وفادار بودند، مقدمات تشکیل حکومت، جهاد و مبارزه با یزید و... نیز مهیا می‌شد.

جملاتی که حضرت دربارهٔ امتناع از بیعت با یزید فرموده نباید با انگیزه و علت حرکت خلط شود، مانند: الخلافة محرّمة علی آل‌أبي سفیان و ....

تعبیر: «هیهات منّا الذّلّة» نیز در برابر پیشنهاد سازش با ابن‌زیاد گفته شده، نه این‌که علت حرکت حضرت باشد.

عبارت: «أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهیٰ عَنِ الْمُنْكَرِ» و امثال آن در مقام «ارائه برنامه» و بیان علل طولی است، بدان معنا که: اگر ما زمام خلافت را به دست گیریم، چنین برنامه‌ای در حکومت ما اجرا خواهد شد.

برخی از اموری که به عنوان انگیزهٔ حرکت سیدالشهدا علیه‌السلام شناخته شده ـ گذشته از اختصاص آن به خود حضرت ـ از حکمت‌های دستور خاص پروردگار به آن حضرت است و نمی‌توان آنها را انگیزهٔ حرکت حضرت شمرد، به این شرح که سفر امام حسین علیه‌السلام **در باطن برای امتثال دستور خاصّ خداوند و در ظاهر به جهت اجابت دعوت کوفیان برای اقامهٔ عدل و داد و... بود. آن حضرت می‌خواست مردم را از حیرت، سرگردانی، جهالت و ضلالت نجات دهد** و در صورت فرمان‌برداری از حضرت و حصول شرایط لازم، آنها را به راه مستقیم هدایت کرده، فسادهای موجود در جامعه را برطرف نموده، و امر به معروف و نهی از منکر نماید، و مطابق سیرهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرمؤمنان علیه‌السلام عمل کند.

امام حسین علیه‌السلام به مقصد خویش رسید و به بهترین وجه فرمان خدای تعالی را امتثال نمود و به بالاترین مرتبهٔ کمال نائل گردید. با شهادت آن حضرت مُشت بنی‌امیه باز و بقای اسلام تضمین گردید.

یکی از آثار و نتایج شهادت آن بزرگوار مقام شفاعت کبری است.

بر این اساس، مطالب کتاب حاضر به کیفیت ذیل تنظیم شده است:

بخش اول: بیان دلایلی که حرکت سیدالشهداﷺ **دستور خاصّ داشته است.**

بخش دوم: آگاهی حضرت از شهادت در این سفر، و بررسی موضوع القاء نفس در تهلکه، احتمال بداء و...

بخش سوم: امتناع از بیعت با یزید

بخش چهارم: خروج از مدینه و مکه

بخش پنجم: حتمی بودن شهادت

بخش ششم: سرّ انتخاب کوفه و علل عدم بـازگشت آن حـضرت پس از شهادت حضرت مسلمﷺ، تصمیم بازگشت حضرت پس از ملاقات با حـرّ و...

بخش هفتم: عدم سازش با ابن‌زیاد

بخش هشتم: انقلاب، مبارزه یا دفاع؟!

بخش نهم: اهداف مشروط

بخش دهم: رابطه شهادت با شفاعت

تذکر چند نکته

نکته اول: ما ادعا نداریم که در جمع‌آوری مطالب تتبع تامّ کرده‌ایم و آثار در آنچه نقل شده منحصر نیست، چنان‌که بر اهـل اطـلاع روشـن است؛ بـلکه افزودن هر مطلب جدیدی باعث تبدیل شمارهٔ روایات می‌شد، چنان‌که مکرر با این مشکل مواجه شدیم لذا فعلاً به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

نکته دوم: بزرگان ما از طبقات مختلف ـ متکلمین، فقها، محدّثین ـ تأکید بر آن دارند که اعتماد بر روایات عامّه صحیح نیست، مگر آنچه بین ما و آنها مورد اتفاق باشد؛ لذا متذکر می‌شویم که ذکر برخی از روایات عامّه در این نوشتار یا به جهت وجود آن در جوامع روایی شیعه است، یا برای این‌که مطلب بر تقدیر وجود آن روایت هم معلوم شود.

نکته سوم: روایاتی که در هر بخش نقل شده فقط به جهت اثبات مطالب آن بخش بدان استناد شده است نه این‌که به تمام اخبار و آثاری که آورده‌ایم معتقد باشیم، بلکه در جای خود بحث شده که تفکیک در حجیّت امری است که در علوم مختلف پذیرفته شده است.

اگر در ترجمه، شرح و توضیح روایات، به معصومین علیهم‌السلام یا دیگران مطلبی را اسناد داده‌ایم بنابر فرض اعتبار و صدور آن روایات بوده است.

نکته چهارم: در ذکر تحیّات پس از اسامی مقدسه معصومین علیهم‌السلام تابع منابع و مصادر نبوده‌ایم.

پنجم جمادی الاولی ١٤٣٤، اسفند ۱۳۹۱

قم، مهدی صدری

۱

دلایل دستور خاصّ

آیا برای اهل‌بیت علیهم‌السلام ـ غیر از تکالیف مشترک بین آنها و مردم ـ تکلیف خاصّی از جانب خدا تعیین شده است؟! آیا امکان دارد که در همان تکالیف مشترک، برای آنان دستور خاصّی از جانب خدا صادر شود؟! آیا ممکن است فرشتگان بر آنها نازل شوند؟! آیا اصلاً آنها نیازی به راهنمایی فرشتگان دارند؟! اینها پرسش‌هایی است که هنگام مطالعهٔ تاریخ و سیرهٔ معصومین علیهم‌السلام با آن مواجه می‌شویم. بعضی از گویندگان و نویسندگان به سؤالات گذشته پاسخ منفی داده و بعضی دیگر در خصوص مواردی که مربوط به سیدالشهدا علیه‌السلام است اشکال و خرده‌گیری نموده و اثبات آن را مغایر با موازین و معارف دین پنداشته‌اند.[1] ولی با تتبع در روایات و تأمل در آن معلوم می‌شود که مطالب

---

۱. به عنوان مثال استاد مطهری در این زمینه می‌گوید:

حرکت امام حسین از دستورهای کلی اسلام استنباط و استنتاج شد و امام حسین تطبیق کرد با رأی روشن و صائب خودش، که هم حکم و دستور اسلام را خوب می‌دانست و هم به وضع زمان و طبقهٔ حاکمهٔ زمان خود آگاهی کامل داشت؛ تطبیق کرد آن احکام را بر زمان

←

گذشته کاملاً صحیح است و انکار آن وجهی ندارد.

بیان مطلب آن‌که برخی از قوانین و احکام الهی جنبه عمومی داشته و شامل حال همهٔ مردم می‌شود ولی گاهی خدا برای برخی از انبیا و اوصیا علیهم‌السلام حکمی را قرار می‌دهد که اختصاص به شخص آنها دارد و شامل حال دیگران نمی‌شود.

مثلاً «خصائص النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله» از قسم دوم است که وجوب نماز شب، جواز ازدواج دائم با بیش از چهار همسر و... اختصاص به شخص حضرت دارد.

در قضیهٔ حضرت موسی و خضر علیهماالسلام نیز برخی از موارد ـ به حسب ظاهر ـ با احکام و قوانین موجود تطبیق نمی‌کند، ولی چون دستور خاصّ خدا برای حضرت خضر علیه‌السلام صادر شده، آن را امتثال می‌نماید. پس چنان‌که در مورد احکام عمومی و قوانین کلی الهی باید تسلیم بود، در موارد خاص هم وظیفه همه مردم تسلیم در برابر دستور پروردگار است.

در مورد برخی از احکام ـ با این‌که از دایره عمومات و اطلاقات خارج نیست ـ علت ویژه‌ای موجب شده است که از جانب خداوند برای معصومین علیهم‌السلام «دستور خاص» صادر شود،[1] مانند آن‌که مردم در چگونگی

← خودش، و وظیفهٔ خودش را قیام و حرکت دانست.... اگر امام حسین با راهنمایی مستقیم فرشته حرکت کرده باشد، معنایش این است که با عقل و تشخیص شخصی خودش قادر نبود که وظیفهٔ خود را تشخیص دهد. اما اگر با عقل خود تشخیص داده باشد، معنی‌اش این است که عقل و ادراک شخصِ خودش از همه بالاتر بود و کار الهام را کرد. الهام در جایی است که هدایت عقل و شرع وافی نباشد. (حماسه حسینی ۳/ ۸۴ ـ ۸۶، مجموعه آثار ۱۷/ ۴۷۲ ـ ۴۷۳.

۱. بلکه گاهی در مورد حکمی، خصوصیتی در متعلق یا موضوع وجود دارد که موجب

برخورد با شخص یا گروه ویژه‌ای دچار حیرت و سردرگمی شوند و در تطبیق اطلاقات و عمومات بر چگونگی برخورد با آنان تردید داشته باشند که: آیا وظیفه مبارزه است یا رفتار مسالمت‌آمیز؟ آیا باید از فلان حاکم جائر تقیه کرد یا باید با او مخالفت نمود؟ در این‌گونه موارد برای رفع شک و تردید از تودهٔ مردم «دستور خاص» راهگشا و مفید است، گرچه برای کسانی که به عصمت اهل‌بیت علیهم‌السلام اعتقاد دارند معلوم است که همهٔ حرکات و سکنات آن بزرگواران مطابق فرمان خداوند است.

بدون شک اصل صدور «دستور خاص» از جانب خداوند برای معصومین علیهم‌السلام امری غیر قابل انکار است، چه در اموری که از خصائص یک امام باشد مانند برنامهٔ سیدالشهدا علیه‌السلام در سفر کربلا و چه در برنامه‌ای که از جانب خدا برای هر یک از آنان تعیین و توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آنان ابلاغ شده و یا فرشتگان در شب قدر بر آنان نازل می‌کنند. پس در همهٔ این موارد مخاطب خود امام معصوم علیه‌السلام است و فرمان خدا حتی در جزئیات بر ایشان القا می‌شود. این نقصی بر امام علیه‌السلام نیست که فرشتگان به او بگویند چه باید کرد و چه نباید کرد، چنان‌که روایات ذیل آیه شریفه: ﴿تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ شاهد این مدعاست. در روایت آمده که: اگر در شب قدر به ما فرمان سکوت و تقیه داده شود می‌پذیریم.[۱] آیا رواست که گفته شود: مگر حضرت

← تخصیص عمومات یا تقیید اطلاقات می‌شود، ما از آن خصوصیت و حکمت‌هایی که در آن حکم نهفته است بی‌اطلاع هستیم ولی حجج الهی علیهم‌السلام ـ که آن اطلاقات و عمومات را برای ما بیان فرموده‌اند ـ از آن خصوصیات مطلع هستند و مطابق آن عمل می‌نمایند. اگر در این‌گونه موارد دستور خاصی برای امام علیه‌السلام صادر شود از قبیل ورود خاص بعد از عام است.

۱. رجوع شود به صفحه: ۲۴ ـ ۲۵ روایت شماره: ۱.

نمی‌تواند بفهمد که وظیفه‌اش سکوت است؟! مگر از ناحیه تشخیص حکم یا موضوع نیازی به کمک فرشتگان دارد؟! آری؛ مشیت الهی بر جریان این امور از مجرای اسباب است و گرنه خداوند می‌تواند بدون وساطت فرشتگان بـر پیامبران علیهم‌السلام وحی کند، مؤمنان را یاری کند و....

مطلبی که نباید از آن غافل بود آن است که وقتی مردم بدانند در پیروی از انبیا و اوصیا علیهم‌السلام از تضمین الهی برخوردار هستند، و آنان را مرتبط با عالم بالا و فرشتگان بدانند با آرامش کامل از آنان تبعیت می‌کنند حتی اگر به حسب ظاهر با شکست مواجه شوند که: «چون تو را نوح است کشـتی‌بان ز طـوفان غـم مخور». بر خلاف آن‌که آنان را افرادی مانند خود بدانند که با چیدن صغری و کبری به نتیجه می‌رسند و نیاز به تأمل برای تشخیص موضوع و تطبیق حکم بر آن دارند یا احتمال بدهند کـه پس از اقـدام بـه کـاری از انـجام آن پشـیمان می‌شوند.

پس آنچه مهم است شناخت حجت و امام معصوم در هر زمان و پیروی از اوست، وجه کار او بر ما معلوم باشد یا نه، و چه دستور الهی مخصوص او باشد و یا مندرج تحت اطلاقات و عمومات.[۱]

حدیث مشهور ـ که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌انـد ـ: «الحسـن والحسـین امامان قاما أو قعدا» اشاره به این حقیقت است که: امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام امام و پیشوای امت هستند قیام کنند یا نه.[۲]

---

۱. البته چنان‌که در نکته هفتم خواهد آمد این تسلیم بودن منافات با عقلانیت دین نـدارد. و در نکته پنجم اشکال عدم امکان تأسی در موارد دستور خاص و پاسخ آن خواهد آمد.

۲. رجوع شود به: کفایة الاثر ۳۸، ۱۱۷، علل الشرائع ۲۱۱/۱، دعائم الاسـلام ۳۷/۱، ٤۱۷،

امام مجتبی علیه‌السلام با یادآوری حدیث گذشته به قضیه حضرت موسی و خضر علیهماالسلام اشاره کرده و فرمود:

مگر نمی‌دانید که من امام مفترض الطاعه هستم [که باید بی‌چون و چرا از من پیروی کنید]؟ آیا نمی‌دانید که سوراخ کردن کشتی، ساختن دیوار و کشتن غلام توسط حضرت خضر علیه‌السلام برای حضرت موسی علیه‌السلام قابل قبول نبود و او را عصبانی نمود؛ چون حکمت آن را نمی‌دانست ولی تمام برنامهٔ او نزد خدای تعالی صحیح و مطابق حکمت بود.[1]

* * *

روایاتی که در این بخش بدان استدلال می‌شود دو دسته هستند: برخی شامل همهٔ معصومین علیهم‌السلام و بعضی مخصوص سیدالشهدا علیه‌السلام است.

دسته اول نیز بر دو قسم است:

الف) روایاتی که در تفسیر سوره مبارکهٔ قدر آمده است.

ب) روایاتی که حاکی از آن است: «امامان علیهم‌السلام دست به هیچ کاری نمی‌زنند مگر به دستور خدا».

← ارشاد ۳۰/۲، الفصول المختارة ۳۰۳، اعلام الوری ۴۰۷/۱، ۴۲۱، مناقب ۳۶۷/۳، ۳۹۴، بحار ۲۷۹/۲۱ و ۲۶۶/۳۵ و ۲۸۹/۳۶، ۳۲۵ و ۷/۳۷ و ۲۷۸/۴۳، ۲۹۱ و ۲/۴۴.

علامه مازندرانی رحمه‌الله فرموده: این حدیث به اتفاق اهل قبله از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ثابت است. (مناقب ۳۹۴/۳، بحار ۲۹۱/۴۳). نویسنده سنی معاصر توفیق ابوعلم گفته: این حدیث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به تواتر نقل شده است. (ملحقات احقاق الحق ۲۱۶/۱۹ به نقل از کتاب اهل البیت علیهم‌السلام ۱۹۵ چاپ قاهره).

۱. کمال الدین ۳۱۶، بحارالانوار ۱۹/۴۴ و ۱۳۲/۵۱.

● دستور خاص در روایات تفسیر سوره قدر

در تفسیر سورهٔ مبارکهٔ قدر روایاتی وارد شده مبنی بر این‌که تفسیر و تفصیل برنامه‌های کلی که به معصومین ﷺ ابلاغ شده، در شب قدر نازل گردیده و تکلیف سالیانه حضرات نسبت به خودشان و مردم مشخص می‌شود و امام ﷺ موظف به اجرای دقیق آن است. پس وظیفه هر امام ـ از سکوت و تقیه، جهاد و مبارزه و غیر آن ـ و شرح و توضیح کیفیت اجرای برنامه‌هایی که قبلاً به اجمال می‌دانسته، از جانب خداوند تعالی در شب قدر تعیین می‌شود.

بلکه در بعضی از روایات صریحاً آمده است که پیامبران و فرستادگان خداوند و محدَّثین[1] به امری قیام نمی‌کنند مگر آن‌که حجتی داشته باشند که آن دستور در شب قدر بر آنها نازل شده است.

به روایاتی در این زمینه توجه فرمایید:

۱. عن الحسن بن العباس[2] [عن راوي حديثه]: قلت لأبي عبد الله ﷺ: أرأيت ما

---

۱. کسانی که فرشتگان با آنها صحبت می‌کنند، یعنی جانشینان پیامبران ﷺ.

۲. گرچه بعضی حسن بن عباس را ضعیف دانسته‌اند ولی عده‌ای از بزرگان او را مورد اعتماد بلکه جلیل‌القدر می‌دانند.

علت تضعیف او نقل روایات و احادیث فوق‌العاده‌ای است که بسیاری مردم از فهم و درک آن عاجزند.

برخی از قدما چیزهایی را که غلو نیست، غلو و زیاده‌روی شمرده‌اند.

کتاب تفسیر سورهٔ قدر او نزد قدمای محدّثین از کتب مشهور بوده است.

بزرگان از قدمای قم که با سهل‌انگاری در نقل روایت شدیداً مخالف بوده‌اند بر او اعتماد و

←

تعلمونه في ليلة القدر، هل تمضي تلك السنة وبقي منه شيء لم تتكلّموا به؟

قال: لا، والذي نفسي بيده **لو أنه فيما علمنا في تلك الليلة أن أنصتوا لأعدائكم لنصتنا**، فالنصت أشدّ من الكلام.[1]

۲. روي عن أبي جعفر الثاني عليه السلام، قال: كان علي عليه السلام [كثيراً ما] يقول: ما اجتمع التيمي والعدوي عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو يقرأ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنٰاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ بتخشع وبكاء إلاّ ويقولان: ما أشدّ رقّتك لهذه السورة!

فيقول لهما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لما رأت عيني، ووعاه قلبي، ولما يلقى قلب هذا من بعدي.

فيقولان: وما الذي رأيت، وما الذي يلقى؟!

← از او روایت نقل کرده‌اند.

احمد بن محمد بن عیسی رحمه الله کتاب او را روایت کرده است. او در زمان خودش رئیس و بزرگ شیعیان قم، و معروف به سخت‌گیری بسیار در نقل حدیث بوده است و کسانی را که از راویان ضعیف حدیث نقل می‌کرده‌اند از قم بیرون کرده است.

شیخ کلینی قدس سره که اعتبار روایات کافی نزد او از مقدمه کتابش ظاهر است، در تفسیر سورهٔ قدر فقط روایات کتاب حسن بن عباس را نقل کرده است.

شیخ محمدتقی مجلسی رحمه الله مطالب آن را دقیق و فوق‌العاده می‌داند.

علامه مجلسی قدس سره نیز فرموده که شواهد بسیاری بر صحت کتاب حسن بن عباس وجود دارد.

رجوع شود به: مرآة العقول ۳/ ۶۱ ـ ۶۳، تعليقة على منهج المقال للوحيد البهبهاني ۱۲۳ ـ ۱۲٤، أعيان الشيعة ٥/ ۱۲۸، مستدركات علم الرجال ۲/ ٤١٣ ـ ٤١٧، تهذيب المقال للسيد الأبطحي ۲/ ۱۸۱.

۱. رجوع شود به: بصائر الدرجات ۲۲۳، بحار ۹٤/ ۲۰، ينابيع المعاجز ۲۸۹، نور الثقلين ٥/ ٦٤١.

فيكتب لهما في التراب: ﴿تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾، قال: **ثم يقول لهما: هل بقي شيء بعد قوله (مِنْ كُلِّ أَمْرٍ)**؟ فيقولان: لا.

فيقول: فهل تعلمان من المنزّل إليه ذلك الأمر؟ فيقولان: أنت يا رسول الله. فيقول: نعم.

فيقول: هل تكون ليلة القدر من بعدي؟ وهل ينزل ذلك الأمر فيها؟ فيقولان: نعم.

فيقول: فإلى من؟ فيقولان: لا ندري، فيأخذ رسول الله(ص) برأسي، ويقول: إن لم تدريا فادريا، هو هذا من بعدي.

قال: وإنهما كانا ليعرفان تلك الليلة بعد رسول الله(ص) من شدّة ما يداخلهما من الرعب.[1]

۳. عن أبي جعفر(ع): إنه لينزل إلى ولي الأمر تفسير الأمور سنةً سنةً، **يؤمر فيها في أمر نفسه بكذا وكذا، وفي أمر الناس بكذا كذا**، وإنه ليحدث لولي الأمر سوى ذلك كل يوم علم الله عزّ وجلّ الخاصّ والمكنون العجيب المخزون مثل ما ينزل في تلك الليلة من الأمر، ثم قرأ: ﴿وَلَوْ أَنَّ ما فِي الأَرْضِ...﴾ إلى آخر الآية.[2]

٤. قال أبو جعفر(ع) ـ في ضمن حديث ـ: إنما يأتي بالأمر من الله تبارك وتعالى في ليالي القدر إلى النبي(ص) وإلى الأوصياء: «**افعل كذا وكذا**» **لأمر قد كانوا علموه، أُمروا كيف يعملون فيه... وإنما تنزل الملائكة والروح في ليلة القدر**

---

۱. كافی ۲٤۹/۱، تأويل الآيات ۷۹۵، بحارالأنوار ۷۱/۲۵ و رجوع شود به: بصائرالدرجات ۲۲٤، بحارالأنوار ۲۱/۹٤.

۲. كافی ۲٤۸/۱، تأويل‌الآيات ۷۹٤، بحار ۱۸۳/۲٤ و ۷۹/۲۵، نور الثقلين ٦۳۵/۵.

بالحكم الذي يحكم به بين العباد ... لايستطيعون إمضاء شيء منه حتى يـؤمروا في ليالي القدر كيف يصنعون إلى السنة المقبلة.[1]

۵. عن أبي جعفر الثاني عليه السلام: ... ولقد قضى أن يكون في كـل سـنةٍ ليـلةً يهبط فيها بتفسير الأمور إلى مثلها من السنة المقبلة، فـمن جـحد ذلك فقد ردّ على الله تعالى علمه؛ **لأنه لا يقوم الأنبياء والرسل والمحدَّثون إلاّ أن يكون عليهم حجّة بما يأتيهم في تـلك الليلة**، مـع الحـجّة التـي يـأتيهم مـع جبرئيل عليه السلام.[2]

۶. عن أبي عبد الله وأبـي جـعفر الثـاني عليهما السلام: ان أمـير المـؤمنين عليه السلام قـال لابن عباس: إن ليلة القدر في كل سنة، **وإنه يتنزل في تلك الليلة أمر السنة**، ولذلك الأمر ولاة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال ابن عباس: من هم؟ قال: أنا وأحد عشر من صلبي أئمة محدّثون.[3]

اشاره به مدلول روایات

چنان‌که ملاحظه فرمودید:

در **حدیث شماره ۱** فرمود: اگر در شب قدر به ما دستور داده شود که در برابر دشمن ساکت باشید، سکوت می‌کنیم.

---

۱. کافی ۱/ ۲۵۱ ـ ۲۵۲، بحارالأنوار ۲۵/ ۸۱ ـ ۸۲، تفسیر نور الثقلین ۵/ ۶۳۶ ـ ۶۳۷.
۲. کافی ۱/ ۲۵۰، تأویل الآیات ۷۹۷، بحارالأنوار ۲۵/ ۷۳.
۳. کافی ۱/ ۲۴۷، ۵۳۲، ارشاد ۲/ ۳۴۶، اعلام‌الوری ۲/ ۱۷۲، خصال ۲/ ۴۷۹، کتاب غیبت شیخ طوسی ۱۴۲، کتاب غیبت شیخ نعمانی ۶۸، کشف‌الغمة ۲/ ۴۴۸، کمال‌الدین ۱/ ۳۰۵، بحارالأنوار ۲۵/ ۷۹ و ۳۶/ ۳۷۳ و ۴۲/ ۱۵۹ و ۹۴/ ۱۵.

حدیث ۲: با استناد به ﴿كُلِّ أَمْرٍ﴾ بیان نمود که: تمام امور در شب قدر به حجت خدا القاء می‌شود.

حدیث ۳: شرح و تفسیر امور سالیانه در مورد برنامهٔ عملی معصومین علیهم‌السلام و مردم، شب قدر معلوم می‌شود.

حدیث ٤: مطالبی را که امامان علیهم‌السلام قبلاً اجمالاً می‌دانسته‌اند، در شب قدر برایشان توضیح داده می‌شود، و به آنان دستور می‌دهند که در جزئیات چگونه عمل نمایند. قبل از دستورِ صادر شده در شب قدر، نمی‌توانند آنچه را می‌دانسته‌اند اجرا کنند.

حدیث ۵: شرح و بیان امور هر سال در شب قدر نازل می‌شود. امامان معصوم علیهم‌السلام قیام [به امری] نمی‌کنند مگر با حجتی که در شب قدر بر ایشان نازل شده است.

حدیث ٦: برنامه سالیانه، هر سال شب قدر بر امامان علیهم‌السلام نازل می‌شود.

* * *

در این زمینه توضیح بیشتری تحت عنوان «روایات تفسیر سورهٔ قدر» در بخش دوم «آگاهی از شهادت» خواهد آمد.

- **امامان علیهم السلام دست به کاری نمی‌زنند مگر به دستور خدا**

از احادیث فراوان استفاده می‌شود که پیشوایان معصوم علیهم السلام در تمام حرکات و سکنات خویش تابع فرمان پروردگار بوده و هستند. در برخی از کتب روایی بابی منعقد شده با عنوان: «إن الأئمة علیهم السلام لم یفعلوا شیئاً ولا یفعلون إلاّ بعهد من الله عزّ وجلّ وأمر منه لا یتجاوزونه».[۱]

در این باب روایاتی نقل شده که دلالت دارد بر این‌که جبرئیل از جانب خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله دستورالعمل‌هایی آورده که به جانشینان خود تحویل دهد، و برای هر کدام از امامان علیهم السلام برنامهٔ خاصی تعیین کرده است.

برخی از این روایات را شیخ کلینی، شیخ صفار قمی، شیخ نعمانی، شیخ صدوق، شیخ طوسی، شیخ مفید، استادش ابن‌قولویه، ابوالصلاح حلبی، شیخ طبرسی و دیگر دانشمندان شیعه رحمهم الله روایت نموده بلکه بنابر نقل علاّمه ابن شهرآشوب مازندرانی رحمه الله راویان اهل تسنن نیز آن را نقل کرده‌اند.

شایان ذکر است که عده‌ای از اهل فن این روایات را قطعی دانسته و فرموده‌اند به نقل متواتر ثابت است.

قال الشیخ الحرّ العاملي رحمه الله: والأحادیث في ذلك متواترة.[۲]

وقال العلاّمة المجلسي رحمه الله: قد مضى في کتاب الإمامة[۳] وکتاب الفتن[۴] أخبار

---

۱. کافی ۲۷۹/۱. یعنی: امامان علیهم السلام دست به کاری نزده و نمی‌زنند مگر به عهد و دستوری از جانب خدا که [سر سوزنی] از محدودهٔ آن دستور بیرون نمی‌روند.

۲. الفصول المهمة في أصول الأئمة علیهم السلام ۳۹۶/۱ ـ ۳۹۸ باب ۹۶.

۳. بحار الانوار ۱۹۲/۳۶ باب ۴۰.

كثيرة دالّة على أن كلّاً منهم عليهم السلام كان مأموراً بأمور خاصّة مكتوبة في الصحف السماوية النازلة على الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، فهم كانوا يعملون بها.[5]

یعنی: در کتاب امامت و کتاب فتن روایات بسیاری نقل شد که هر یک از معصومین علیهم السلام به امور ویژه و خاصّ مأمور بوده‌اند که در نوشته‌هایی آسمانی بر پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم نازل شده و آنها بدان عمل می‌کرده‌اند.

به روایاتی در این زمینه توجه فرمایید:

۷. روى الشيخ الكليني، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إن الوصية نزلت من السماء على محمّد صلى الله عليه وآله كتاباً، لم ينزل على محمد صلى الله عليه وآله كتاب مختوم إلاّ الوصية، فقال جبرئيل عليه السلام: يا محمد! هذه وصيتك في أُمّتك عند أهل بيتك، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أيّ أهل بيتي يا جبرئيل؟ قال: نجيب الله منهم وذريته، ليرثك علم النبوة كما ورثه إبراهيم عليه السلام، وميراثه لعلي عليه السلام وذرّيتك من صلبه.

قال: وكان عليها خواتيم، قال: ففتح علي عليه السلام الخاتم الأول ومضى لما فيها، ثم فتح الحسن عليه السلام الخاتم الثاني ومضى لما أمر به فيها، فلمّا توفّي الحسن ومضى **فتح الحسين عليه السلام الخاتم الثالث فوجد فيها: أن قاتل، فاقتل، وتُقتل، واخرج بأقوام للشهادة، لا شهادة لهم إلاّ معك، قال: ففعل** عليه السلام، فلمّا مضى ـ دفعها إلى علي بن الحسين عليهما السلام قبل ذلك ـ ففتح الخاتم الرابع فوجد فيها: أن اصمت وأطرق لما حجب العلم، فلمّا توفي ومضى دفعها إلى

---

۴. بحار الانوار ۴۱۷/۲۹ باب ۱۳.

۵. بحارالأنوار ۹۸/۴۵، در همین زمینه رجوع شود به: کمال الدین ۵۱، اسرار الشهادات ۱۲۱/۱، تهذی المقال في تنقيح كتاب رجال النجاشي ۳۸۱/۴.

محمد بن علي عليهما السلام ففتح الخاتم الخامس فوجد فيها: أن فسّر كتاب الله تعالى، وصدّق أباك، وورّث ابنك، واصطنع الأُمّة، وقم بحق الله عزّ وجلّ، وقل الحق في الخوف والأمن، ولا تخش إلاّ الله، ففعل، ثم دفعها إلى الذي يليه.[1]

و قريب به همين مضمون روايات ديگرى نيز نقل شده است، مانند:

* ما رواه الشيخ الكليني، عن أبي عبد الله عليه السلام: ... ثم دفعه إلى الحسين عليه السلام، ففكّ خاتماً فوجد فيه: **أن اخرج بقوم إلى الشهادة، فلا شهادة لهم إلاّ معك، واشر نفسك لله** عزّ وجلّ ... ثم دفعه إلى ابنه جعفر، ففكّ خاتما فوجد فيه: حدّث الناس، وأفتهم، وانشر علوم أهل بيتك ... ففعل، ثم دفعه إلى ابنه موسى عليه السلام، وكذلك يدفعه موسى إلى الذي بعده، ثم كذلك إلى قيام المهدي صلّى الله عليه.[2]

* وما رواه الشيخ النعماني، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: ... ثم فتح

---

۱. كافى ۱/ ۲۷۹ ـ ۲۸۰، بحارالانوار ۴۸/ ۲۷ ـ ۲۸، إثبات الهداة ۱/ ۴۳۹/ ۱۷.

۲. رجوع شود به: كافى ۱/ ۲۸۰ ـ ۲۸۱، الإمامة والتبصرة ۳۹ ـ ۳۸، كمال الدين ۲۳۲، ۶۶۹، امالى شيخ صدوق رحمه الله ۴۰۱ ـ ۴۰۲، علل الشرائع ۱/ ۱۷۱ ـ ۱۷۲ (باب ۱۳۵ العلة التي من أجلها خرج بعض الأئمة عليهم السلام بالسيف، وبعضهم لزم منزله وسكت، وبعضهم أظهر أمره وبعضهم أخفى أمره، وبعضهم نشر العلوم وبعضهم لم ينشرها)، تقريب المعارف ۴۲۱ ـ ۴۲۲ (چاپ ديگر ۱۷۹)، امالى شيخ طوسى ۴۴۱، الدر النظيم ۳۸۱، الصراط المستقيم ۲/ ۱۴۸ ـ ۱۴۹، إثبات الهداة ۱/ ۴۴۰ ح ۱۸، إثبات الوصية ۱۲۱، بحارالأنوار ۳۶/ ۱۹۲ ـ ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۹ ـ ۲۱۰ و ۴۸/ ۲۷ ـ ۲۸.

قال ابن شهر آشوب ـ بعد نقله الحديث ـ: وقد روى نحو هذا الخبر أبو بكر بن أبي شيبة، عن محمد بن فضيل، عن الأعمش، عن أبي صالح، عن ابن عباس، عن النبي صلّى الله عليه وآله. (مناقب ۱/ ۲۵۷، چاپ ديگر: ۱/ ۲۹۸ ـ ۲۹۹).

الحسين علیه السلام الخاتم الثالث فوجد فيه : أن قاتل واقتل وتقتل واخرج بقوم للشهادة ، لا شهادة لهم إلاّ معك ، ففعل . . . حتى عدّد عليّ اثنا عشر اسماً . . . .[1]

۸. روى الشيخ الطوسي رحمه الله ، عن ابن عباس ، قال : نزل جبرئيل علیه السلام بصحيفة من عند الله على رسول الله صلى الله عليه وآله ، فيها إثنا عشر خاتماً من ذهب . فقال له : إن الله تعالى يقرأ عليك السلام ويأمرك أن تدفع هذه الصحيفة إلى النجيب من أهلك بعدك ، يفكّ منها أول خاتم ، ويعمل بما فيها ، فإذا مضى دفعها إلى وصيّه بعده ، وكذلك الأول يدفعها إلى الآخر واحداً بعد واحد . ففعل النبي صلى الله عليه وآله ما أمر به ، ففكّ علي بن أبي طالب علیه السلام أولها وعمل بما فيها ، ثم دفعها إلى الحسن علیه السلام ففكّ خاتمه وعمل بما فيها ، ودفعها بعده إلى الحسين علیه السلام ، ثم دفعها الحسين إلى علي بن الحسين علیه السلام ، ثم واحداً بعد واحد ، حتى ينتهي إلى آخرهم علیهم السلام .[2]

۹. عن حريز ، قال : قلت لأبي عبد الله علیه السلام : جعلت فداك ما أقلّ بقاءكم أهل البيت ، وأقرب آجالكم بعضها من بعض ، مع حاجة الناس إليكم ؟! فقال :

إن لكل واحد منا صحيفة فيها ما يحتاج إليه أن يعمل به في مدّته ، فإذا انقضى ما فيها ـ مما أُمر به ـ عرف أن أجله قد حضر فأتاه النبي صلى الله عليه وآله ينعى إليه نفسه ، وأخبره بما له عند الله ، وإن الحسين علیه السلام قرأ صحيفته التي أعطيها ، **وفسّر له ما يأتي بنعي** ، وبقي فيها أشياء لم تقض ، فخرج للقتال ، وكانت تلك الأمور التي بقيت أن الملائكة سألت الله في نصرته فأذن لها ،

---

۱. کتاب غیبت شیخ نعمانی ۶۰ ـ ۶۱ (ما جاء في الإمامة والوصية وأنهما من الله)، بحار ۲۰۹/۳۶.

۲. کتاب غیبت شیخ طوسی ۱۳۴ ـ ۱۳۵، بحارالانوار ۲۰۹/۳۶.

ومكثت تستعدّ للقتال، وتتأهّب لذلك حتى قُتل، فنزلت وقد انقطعت مدّته، وقُتلعليه‌السلام، فقالت الملائكة: يا ربّ أذنت لنا في الانحدار، وأذنت لنا في نصرته، فانحدرنا وقد قبضتَه، فأوحى الله إليهم: أن الزموا قبره حتى تروه وقد خرج فانصروه، وابكوا عليه وعلى ما فاتكم من نصرته؛ فإنكم قد خصصتم بنصرته وبالبكاء عليه، فبكت الملائكة تعزّياً وحزناً على ما فاتهم من نصرته، فإذا خرج يكونون أنصاره.[1]

۱۰. وقال الشيخ المفيد وغيره: روت أيضاً ـ يعني الشيعة ـ: أن الله تبارك وتعالى أنزل إلى نبيه عليه وآله السلام كتاباً مختوماً باثني عشر خاتماً، وأمره أن يدفعه إلى أميرالمؤمنين علي بن أبي طالبعليه‌السلام، ويأمره أن يفضّ أول خاتم فيه، ويعمل بما تحته، ثم يدفعه عند وفاته إلى ابنه الحسنعليه‌السلام ويأمره أن يفضّ الخاتم الثاني ويعمل بما تحته، ثم يدفعه عند حضور وفاته إلى أخيه الحسين، ويأمره أن يفضّ الخاتم الثالث، ويعمل بما تحته، ثم يدفعه الحسين عند وفاته إلى ابنه علي بن الحسينعليهما‌السلام ويأمره بمثل ذلك، ويدفعه علي بن الحسين عند وفاته إلى ابنه محمد بن علي الأكبرعليه‌السلام، ويأمره بمثل ذلك، ثم يدفعه محمد بن علي إلى ولده حتى ينتهي إلى آخر الأئمة عليهم السلام أجمعين.[2]

۱۱. عن أبي عبد اللهعليه‌السلام، قال: دفع رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله إلى عليعليه‌السلام صحيفةً مختومةً باثني عشر خاتماً، وقال له: فضّ الأول واعمل به، وادفع إلى الحسنعليه‌السلام يفضّ الثاني ويعمل به، ويدفعها إلى الحسينعليه‌السلام يفضّ الثالث

---

۱. كافی ۲۸۳/۱، كامل الزيارات ۸۷ ـ ۸۸ (چاپ دیگر: ۱۷۸ ـ ۱۷۹)، مختصر بصائر الدرجات ۱۷۸، بحارالأنوار ۲۲۵/۴۵ و ۱۰۶/۵۳، عوالم ۴۷۸/۱۷.

۲. ارشاد ۱۵۹/۲ ـ ۱۶۰، اعلام الورى ۵۰۱/۱ ـ ۵۰۲، كشف الغمة ۱۲۴/۲.

ويعمل بما فيه، ثم إلى واحد واحد من ولد الحسين عليهم السلام.[1]

١٢. عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إن الله جلّ اسمه أنزل من السماء إلى كلّ إمام عهده، وما يعمل به، وعليه خاتم فيفضّه ويعمل بما فيه.[2]

١٣. عن عبد الله بن سنان، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إن جبرئيل أتى رسول الله صلى الله عليه وآله بصحيفة مختومة بسبع خواتيم من ذهب، وأمر إذا حضره أجله أن يدفعها إلى علي بن أبي طالب فيعمل بما فيه، ولا يجوزه إلى غيره، وأن يأمر كل وصي من بعده أن يفكّ خاتمه ويعمل بما فيه، ولا يجوزه إلى غيره.[3]

١٤. عن ضريس، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول ـ وأناس من أصحابه حوله ـ:

وأعجب [عجبتُ] من قوم يتولّوننا ويجعلوننا أئمة، ويصفون بأن طاعتنا عليهم مفترضة كطاعة الله [كطاعة رسول الله]، ثم يكسرون حجّتهم، ويخصمون أنفسهم بضعف قلوبهم فينقصون [فينقصونا] حقّنا، ويعيبون بذلك علينا [ويعيبون ذلك على] من أعطاه الله برهان حق معرفتنا والتسليم لأمرنا.

أترون أن الله تبارك وتعالى **افترض طاعة أوليائه على عباده ثم يخفي عنهم أخبار السماوات والأرض، ويقطع عنهم موادّ العلم فيما يرد عليهم مما فيه قوام دينهم؟!**

---

١. كتاب غيبت شيخ نعمانى ٦١، بحارالانوار ٣٦/ ٢١٠.
٢. كتاب غيبت شيخ نعمانى ٦٢، بحارالانوار ٣٦/ ٢١٠.
٣. بصائر الدرجات ١٤٦ و رجوع شود به ١٥٠، بحارالانوار ٣٣/٢٦.
قال العلامة المجلسي: لعل السبع من تصحيف النساخ أو تحريف الواقفية أو من الاخبار البدائية مع أنه يحتمل اشتراك بعضهم عليهم السلام مع بعض في بعض الخواتيم.

فقال له حمران: جعلت فداك ـ يا أبا جعفر ـ أ رأيت ما كان من أمر قيام علي بن أبي طالب والحسن والحسين عليهم السلام، وخروجهم وقيامهم بدين الله، وما أُصيبوا به من قتل الطواغيت إياهم، والظفر بهم حتى قتلوا أو غلبوا؟!

فقال أبو جعفر عليه السلام: يا حمران إن الله تبارك وتعالى قد كان قدّر ذلك عليهم، وقضاه، وأمضاه، وحتمه على سبيل الاختيار، ثم أجراه، **فبتقدّم علم من رسول الله إليهم في ذلك قام علي والحسن والحسين** صلوات الله عليهم، **وبعلم صمت من صمت منا**، ولو أنهم ـ يا حمران ـ حيث نزل بهم ما نزل من أمر الله وإظهار الطواغيت عليهم سألوا الله دفع ذلك عنهم، وألحّوا عليه في طلب إزالة مُلك الطواغيت [وذهاب مُلكهم] إذاً لأجابهم، ودفع ذلك عنهم، ثم كان انقضاء مدة الطواغيت وذهاب مُلكهم أسرع من سلك منظوم انقطع فتبدّد. وما كان الذي أصابهم من ذلك ـ يا حمران ـ لذنب اقترفوه، ولا لعقوبة معصية خالفوا الله فيها، ولكن لمنازل وكرامة من الله، أراد أن يبلغوها، فلا تذهبن [بك] فيهم المذاهب.[1]

١٥. وروي في خصوص مولانا أمير المؤمنين عليه السلام عن عيسى بن المستفاد أبي موسى الضرير، قال: حدّثني موسى بن جعفر عليهما السلام، قال: قلت لأبي عبد الله: أليس كان أميرالمؤمنين عليه السلام كاتب الوصية، ورسول الله صلى الله عليه وآله المملي عليه، وجبرئيل والملائكة المقرّبون عليهم السلام شهود؟ قال: فأطرق طويلاً، ثم قال:

يا أبا الحسن قد كان ما قلت، ولكن حين نزل برسول الله صلى الله عليه وآله الأمر، نزلت الوصية من عند الله كتاباً مسجّلاً، نزل به جبرئيل مع أُمناء الله تبارك وتعالى

---

١. كافى ١ /٢٦١ ـ ٢٦٢ و رجوع شود به صفحه ٢٨١، بصائر الدرجات ١٢٤ ـ ١٢٥، الدعوات ٢٩٧، بحارالانوار ٢٦/ ١٤٩ ـ ١٥٠ و ٣٤/ ٣٤٤ ـ ٣٤٥ و ٤٤/ ٢٧٦ ـ ٢٧٧، الفصول المهمة ١/ ٣٩٦ ـ ٣٩٨، وشرح آن را بنگريد در مرآة‌العقول ٣/ ١٣١ ـ ١٣٣.

من الملائكة، فقال جبرئيل: يا محمد! مر بإخراج من عندك إلاّ وصيّك ليقبضها منّا، وتشهدنا بدفعك إياها إليه، ضامناً لها ـ يعني علياًعليه‌السلام ـ فأمر النبيصلى‌الله‌عليه‌وآله بإخراج من كان في البيت ما خلا علياًعليه‌السلام، وفاطمة فيما بين الستر والباب، فقال جبرئيل: يا محمد! ربّك يقرؤك السلام ويقول: **هذا كتاب ما كنتُ عهدتُ إليك، وشرطتُ عليك، وشهدتُ به عليك،** وأشهدتُ به عليك ملائكتي، وكفى بي ـ يا محمد! ـ شهيداً.

قال: فارتعدت مفاصل النبيصلى‌الله‌عليه‌وآله فقال: يا جبرئيل ربّي هو السلام، ومنه السلام، وإليه يعود السلام، صدق عزّ وجلّ وبرّ، هات الكتاب، فدفعه إليه وأمره بدفعه إلى أميرالمؤمنينعليه‌السلام فقال له: اقرأه، فقرأه حرفاً حرفاً، فقال: **يا علي! هذا عهد ربي** تبارك وتعالى إليّ [و]شرطه عليّ وأمانته، وقد بلغتُ ونصحتُ وأدّيتُ، فقال عليعليه‌السلام: وأنا أشهد لك [بأبي وأمي أنت] بالبلاغ والنصيحة والتصديق على ما قلت، ويشهد لك به سمعي وبصري ولحمي ودمي، فقال جبرئيلعليه‌السلام: وأنا لكما على ذلك من الشاهدين، فقال رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله: **يا علي أخذت وصيتي، وعرفتها، وضمنت لله ولي الوفاء بما فيها؟** فقال عليعليه‌السلام: **نعم** ـ بأبي أنت وأمي ـ عليّ ضمانها، وعلى الله عوني وتوفيقي على أدائها، فقال رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله: يا علي إني أُريد أن أشهد عليك بموافاتي بها يوم القيامة، فقال عليعليه‌السلام: نعم اشهد، فقال النبيصلى‌الله‌عليه‌وآله: إن جبرئيل وميكائيل فيما بيني وبينك الآن، وهما حاضران معهما الملائكة المقرّبون لأُشهدهم عليك، فقال: نعم ليشهدوا وأنا ـ بأبي أنت وأمي ـ أُشهدهم، فأشهدهم رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله، وكان فيما اشترط عليه النبي بأمر جبرئيلعليه‌السلام ـ فيما أمر الله عزّ وجّل ـ أن قال له: يا علي! تفي بما فيها من موالاة من والى الله ورسوله، والبراءة والعداوة لمن عادى الله ورسوله،

والبراءة منهم، على الصبر منك، [و]على كظم الغيظ، وعلى ذهاب حقّك وغصب خمسك وانتهاك حرمتك؟ فقال: نعم يا رسول الله.

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لقد سمعت جبرئيل عليه السلام يقول للنبي: يا محمد! عرّفه أنه ينتهك الحرمة، وهي حرمة الله وحرمة رسول الله صلى الله عليه وآله، وعلى أن تخضب لحيته من رأسه بدم عبيط.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: فصعقت ـ حين فهمت الكلمة من الأمين جبرئيل ـ حتى سقطت على وجهي، وقلت: نعم قبلتُ ورضيتُ، وإن انتهكت الحرمة، وعطّلت السنن، ومزّق الكتاب، وهدمت الكعبة، وخضبت لحيتي من رأسي بدم عبيط صابراً محتسباً أبداً حتى أقدم عليك.

ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة والحسن والحسين، وأعلمهم مثل ما أعلم أمير المؤمنين، فقالوا مثل قوله، فختمت الوصية بخواتيم من ذهب، لم تمسّه النار ودفعت إلى أميرالمؤمنين عليه السلام.

فقلت لأبي الحسن عليه السلام: بأبي أنت وأُمي ألا تذكر ما كان في الوصية؟ فقال: سنن الله وسنن رسوله، فقلت: أكان في الوصية توثّبهم وخلافهم على أمير المؤمنين عليه السلام؟ فقال: نعم ـ والله ـ شيئاً شيئاً، وحرفاً حرفاً، أما سمعت قول الله عزّ وجلّ: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾؟[1] والله لقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأميرالمؤمنين وفاطمة عليهما السلام: أليس قد فهمتما ما تقدّمت به إليكما وقبلتماه؟ فقالا: بلى، وصبرنا على ما ساءنا وغاظنا.[2]

---

۱. یس (۳۶): ۱۲.

۲. کافی ۱/ ۲۸۱ ـ ۲۸۳، بحارالانوار ۲۲/ ۴۷۹ ـ ۴۸۱.

در این زمینه روایات دیگری نیز وجود دارد که نقل آن از حوصلهٔ این کتاب خارج است.[۱]

دربارهٔ عهدی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد امام زمان علیه السلام موجود است نیز روایات متعدد نقل شده است، مانند روایات ذیل:

۱۶. عن أبي الحسن الرضا، عن آبائه علیهم السلام، قال النبي صلی الله علیه و آله: والذي بعثني بالحقّ بشيراً ليغيبنّ القائم من ولدي بعهدٍ معهودٍ إليه منّي.[۲]

۱۷. عن أبي جعفر علیه السلام: فيبايعونه بين الركن والمقام، ومعه عهد من رسول الله صلی الله علیه و آله قد توارثته الأبناء عن الآباء....[۳]

۱۸. وفي رواية عنه علیه السلام: ومعه عهد رسول الله صلی الله علیه و آله قد تواترت عليه الآباء.[٤]

۱۹. وفي رواية أُخرى عنه علیه السلام: فيقول القائم: إي ـ والله ـ إن معي عهداً من رسول الله صلی الله علیه و آله.[٥]

۲۰. وفي رواية رابعة عنه علیه السلام: معه عهد نبي الله صلی الله علیه و آله ورايته، وسلاحه.[٦]

۲۱. عن أبي عبد الله علیه السلام قال:... يستخرج علیه السلام من قبائه كتاباً مختوماً بخاتم من ذهب، عهدٌ معهودٌ من رسول الله صلی الله علیه و آله....[۷]

---

۱. بحارالانوار ۱۹۲/۳٦ باب ٤۰ احادیث ۱، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، و ٤۱۷/۲۹ باب ۱۳ احادیث ۲، ۳، ٤، ٥، ۱۰، ۱٦، ۲۸، و صفحات ٤٤٤، ٤٥٤، ٤٦۷ روایاتی است که بر دستور خاصّ در مورد امیرمؤمنان علیه السلام دلالت دارد.
۲. کمال‌الدین ٥۱، بحارالأنوار ٦۸/٥۱، اثبات الهداة ٤٥۹/۳.
۳. کتاب غیبت شیخ نعمانی ۲۹۱، بحارالانوار ۲۳۹/٥۲.
٤. بحارالانوار ۳۰٦/٥۲ به نقل از کتاب الغيبة سید علی بن عبدالحمید.
٥. تفسیر عیاشی ٥۸/۲ ـ ٥۹، بحارالانوار ۳٤۳/٥۲.
٦. تفسیر عیاشی ٦٥/۱، بحارالأنوار ۲۲۳/٥۲.
۷. کمال‌الدین ٦۷۳، بحارالانوار ۳۲٦/٥۲.

۲۲. وفي رواية أُخرى عنه علیه السلام: فيقول له رجل...: إنك تجفل الناس إجفال النعم، فبعهد من رسول الله صلی الله علیه و آله أو بماذا؟ فعند ذلك يخرج القائم علیه السلام عهداً من رسول الله صلی الله علیه و آله ....[1]

اشاره به مدلول روایات

در روایت شماره ۷ فرموده: جبرئیل نوشته‌ای مُهر شده نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، حضرت آن را به امیرمؤمنان سپرد تا هر یک از معصومین علیهم السلام مُهر مربوط به خویش را باز و به برنامه‌ای که در آن تعیین شده عمل نماید. و بدین ترتیب سومین مُهر توسط امام حسین علیه السلام شکسته شد، وظیفهٔ حضرت چنین مرقوم شده بود که: مبارزه کن، بکُش و کشته شو، گروهی را برای شهادت همراه خویش ساز که برای آنها شهادت جز به همراهی تو نخواهد بود.

روایات دیگری به این مضمون در مصادر متعدد نقل شده بلکه علامه ابن شهرآشوب مازندرانی همین روایت را از عامّه نیز نقل کرده است.[2]

روایات ۸ تا ۱۳ بر مطلب گذشته دلالت دارد ولی بعضی مختصر است و بعضی مفصل.

در روایت ۹ تصریح شده است که: در نوشته مربوط به امام حسین علیه السلام برنامه حضرت ـ همراه با خبر شهادت ـ تفسیر شده بود.

روایت ۱٤ حضرت می‌فرماید: چگونه ممکن است خدا اطاعت کسی را بر مردم واجب کند و خبرهای آسمان و زمین را از او پوشیده بدارد؟!

---

۱. بحارالانوار ۵۲/۳۸۷ به نقل از کتاب الغیبة سید علی بن عبدالحمید.

۲. رجوع شود به صفحه: ۳۱ پاورقی ۲.

راوی پرسید: پس برنامه‌های امیرمؤمنان، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و مشکلاتی که برای آنها پیش آمد، و مغلوب گردیدن و شهید شدن آنها چگونه قابل توجیه است؟ امام باقر علیه السلام در پاسخ فرمود:

> قضا و قدر الهی بود که امضا و حتم شده بود. گرچه آنها در پذیرفتن آن مختار بودند. پس امامان اگر قیام کردند یا سکوت، قبلاً از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله از وظیفهٔ خویش و آنچه برای آنان رخ می‌دهد، آگاه شده بودند و اگر هنگام غلبهٔ دشمن، از خدا درخواست می‌کردند، بلا به سرعت از آنها دفع شده و دشمنان نابود می‌گشتند.

در روایت ۱۵ جزئیات برنامه امیرمؤمنان علیه السلام به تفصیل بیان شده است. این روایت هم آگاهی حضرت از آنچه پیش می‌آید را بیان می‌دارد و هم عهد و پیمان خاص الهی در مورد چگونگی واکنش حضرت نسبت به ماجراهای پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر دارد. در پاورقی این روایت به آدرس برخی روایات دیگر نیز اشاره نموده‌ایم.

روایات ۱۶ تا ۲۲ اشاره به عهد و برنامه‌ای است که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله برای حضرت صاحب الزمان عجّل الله فرجه الشریف تعیین شده است.

● دستور خاص برای امام حسین علیه السلام

در برخی از روایات گذشته، از دستور خاص برای سیدالشهدا علیه السلام نیز یادی شده بود[۱] ولی روایات مستقل دیگری در این زمینه وارد شده که به صراحت بیان می‌دارد که حرکت امام حسین علیه السلام به امر و مشیت پروردگار بوده است. و بنابر بعضی از احادیث در عالم رؤیا آن حضرت از جدّش دستور گرفت. حتی پیامبر صلی الله علیه و آله در حال حیات نیز به این رؤیا اشاره فرموده بود.

به روایاتی در این زمینه توجه فرمایید:

۲۳. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ... وإني لمّا رأيتُه تذكّرتُ ما يُصنع به بعدي، كأني به وقد استجار بحرمي وقربي فلا يجار، فأضمُّه في منامي إلى صدري، **وآمره بالرحلة عن دار هجرتي**، وأُبشّره بالشهادة، فيرتحل عنها إلى أرض مقتله، وموضع مصرعه، أرض كرب وبلاء وقتل وفناء....[۲]

۲۴. وقال العلاّمة ابن شهرآشوب المازندراني رحمه الله: ... فكان الحسين علیه السلام يصلّي يوماً إذ وسن فرأى النبي صلی الله علیه و آله في منامه يُخبره بما يجري عليه، فقال الحسين علیه السلام:

لا حاجة لي في الرجوع إلى الدنيا فخذني إليك، فيقول: **لابدّ من الرجوع حتى تذوق الشهادة**.[۳]

---

۱. مانند روایت شماره ۷، روایات پس از آن و روایات شماره ۹ و ۱۴.

۲. امالی شیخ صدوق رحمه الله ۱۱۵، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله ۱۹۹، فضائل شاذان قمی رحمه الله ۱۰ ـ ۱۱، ارشاد القلوب ۲۹۶/۲، المحتضر ۱۰۹ ـ ۱۱۰ (چاپ دیگر ۱۹۸)، بحارالانوار ۳۹/۲۸ ـ ۴۰، فرائد السمطین جوینی شافعی ۳۵/۲ (تحقیق محمودی).

۳. مناقب ۸۸/٤ (چاپ دیگر: ۲٤۰/۳).

۲۵. روي عن مولانا الصادق، عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام ـ في ضمن رواية ـ أنه قال:

فقام يصلّي ـ يعني مولانا الحسين عليه السلام ـ فأطال، فنعس ـ وهو ساجد ـ فجاءه النبي صلى الله عليه وآله ـ وهو في منامه ـ فأخذ الحسين، وضمّه إلى صدره، وجعل يقبّل بين عينيه، ويقول: بأبي أنت كأني أراك مرمّلاً بدمك بين عصابة من هذه الأُمة يرجون شفاعتي، ما لهم عند الله من خلاق. يا بنيّ إنك قادم على أبيك وأُمّك وأخيك، وهم مشتاقون إليك، **وإن لك في الجنة درجات لا تنالها إلاّبالشهادة**. فانتبه الحسين عليه السلام من نومه باكياً.[1]

۲۶. وفي مقتل محمد بن أبي طالب الموسوي قال: ثم جعل الحسين عليه السلام يبكي عند القبر حتى إذا كان قريباً من الصبح وضع رأسه على القبر فأغفي، فإذا هو برسول الله صلى الله عليه وآله قد أقبل في كتيبة من الملائكة عن يمينه وعن شماله وبين يديه حتى ضمّ الحسين عليه السلام إلى صدره وقبّل [ما] بين عينيه، وقال:

حبيبي يا حسين كأني أراك عن قريب مرمّلاً بدمائك، مذبوحاً بأرض كرب وبلاء، بين عصابة من أُمّتي، وأنت مع ذلك عطشان لا تسقى، وظمآن لا تروى... حبيبي يا حسين إن أباك وأُمّك وأخاك قدموا عليّ وهم مشتاقون إليك، **وإن لك في الجنان لدرجات لن تنالها إلاّبالشهادة**.

قال: فجعل الحسين عليه السلام في منامه ينظر إلى جدّه ويقول:

يا جدّاه لا حاجة لي في الرجوع إلى الدنيا فخذني إليك، وأدخلني معك في قبرك، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: **لابدّ لك من الرجوع إلى الدنيا حتى ترزق الشهادة** وما قد كتب الله لك فيها من الثواب العظيم.[2]

---

۱. امالی شیخ صدوق ۱۵۲ (مجلس ۳۰)، بحارالأنوار ۳۱۳/۴۴، عوالم ۱۶۱/۱۷.

۲. تسلیةالمجالس ۱۵۵/۲ ـ ۱۵۶، بحارالانوار ۳۲۸/۴۴، عوالم ۱۷۷/۱۷، و رجوع شود به:

۲۷. روى السيد ابن طاووس من أصل أحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد الثقة [۱] ـ في ضمن رواية ـ: فلمّا كان السحر ارتحل الحسين عليه السلام [أي أراد الخروج عن مكة] فبلغ ذلك ابن الحنفية، فأتاه فأخذ بزمام ناقته ـ وقد ركبها ـ فقال: يا أخي أ لم تعدني النظر فيما سألتك؟! قال: «بلى». قال: فما حداك على الخروج عاجلاً؟! قال:

أتاني رسول الله صلى الله عليه وآله بعد ما فارقتك، فقال: «يا حسين اخرج [إلى العراق] فإن الله قد شاء أن يراك قتيلاً».

فقال محمد بن الحنفية: ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾، فما معنى حملك هؤلاء النساء معك وأنت تخرج على مثل هذا الحال؟! قال: فقال لي صلى الله عليه وآله:

«إن الله قد شاء أن يراهنّ سبايا»، فسلّم عليه ومضى.[۲]

۲۸. قالوا: وخرج محمد بن الحنفية يشيّعه [عند توجّهه إلى العراق]، وقال له ـ عند الوداع ـ: الله الله ـ يا أبا عبد الله ـ في حرم رسول الله!! فقال عليه السلام له:

أبى الله إلاّ أن يكنّ سبايا.[۳]

۲۹. وفي رواية: وجاء ابن عباس وابن الزبير فأشارا عليه بالامساك، فقال لهما:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله قد أمرني بأمر وأنا ماضٍ فيه.

← فتوح ابن أعثم ۱۹/۵، مقتل‌الحسين عليه السلام خوارزمى ۱۸۶/۱ ـ ۱۸۷، مدينة‌المعاجز ۴۸۳/۳ ـ ۴۸۵.

۱. قال العلامة الطهراني: أصل أحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد الصيقل، كنيته أبو جعفر كوفي، ثقة، روى عن أبي عبد الله وأبي الحسن عليهما السلام. (الذريعة ۱۳۹/۲).

۲. لهوف ۳۹ ـ ۴۰ (چاپ ديگر: ۶۳ ـ ۶۵)، بحارالانوار ۳۶۴/۴۴، عوالم ۲۱۳/۱۷ ـ ۲۱۴، و رجوع شود به: ينابيع المودة ۶۰/۳، مختصر بصائرالدرجات ۱۳۲، المحتضر ۸۲.

۳. عيون المعجزات ۶۱، اثبات الوصية ۱۴۱ (چاپ شريف رضى) ۱۶۶ (چاپ انصاريان).

فخرج ابن العباس وهو يقول: وا حسيناه![1]

۳۰. وفي رواية أُخرى: فقال له ابن عباس: جعلتُ فداك يا حسين، إن كنت لابدّ سائراً إلى الكوفة، فلا تسيّر بأهلك ونسائك. فقال له:

يا بن العم إني رأيت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله في منامي، **وقد أمر بأمر لا أقدر على خلافه، وإنه أمرني بأخذهم معي.**

وفي نقل آخر [انه] قال:

يا بن العم إنهنّ ودائع رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ولا آمن عليهنّ أحداً، وهنّ أيضاً لا يفارقني.

فسمع ابن عباس بكاءً من ورائه، وقائلة تقول: يا ابن عباس تشير على شيخنا وسيدنا أن يخلفنا هاهنا ويمضي وحده، لا والله بل نجيء معه، ونموت معه، وهل أبقى الزمان لنا غيره.

فبكى ابن العباس بكاءً شديداً وجعل يقول: يعزّ عليّ ـ والله ـ فراقك يا ابن عمّاه.

ثم أقبل على الحسين علیه‌السلام، وأشار عليه بالرجوع إلى مكة، والدخول في صلح بني أمية. فقال الحسين علیه‌السلام:

هيهات [هيهات] يا بن عباس! إن القوم لا يتركوني، وإنهم يطلبوني أين كنت حتى أُبايعهم كرهاً ويقتلوني.

والله لو كنت في حجر هامّة من هوامّ الأرض لاستخرجوني منه وقتلوني.

والله إنهم ليعتدون عليّ كما اعتدى اليهود في يوم السبت، **وإني في أمر**

---

۱. لهوف ۲۲ (چاپ ديگر: ۳۱)، بحارالانوار ٤٤/٣٦٤، عوالم ١٧/٢١٤.

جدّي رسول الله ﷺ **حيث أمرني**، و ﴿إِنّٰا لِلّٰهِ وَإِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾ .[1]

۳۱. عن جابر بن عبد الله، قال: لمّا عزم الحسين بن علي عليهما السلام، على الخروج إلى العراق أتيته فقلت له: أنت ولد رسول الله ﷺ، وأحد سبطيه، لا أرى إلاّ أنك تصالح كما صالح أخوك الحسن، فإنه كان موفّقاً راشداً. فقال لي:

يا جابر، قد فعل أخي ذلك بأمر الله وأمر رسوله، وإني أيضاً أفعل بأمر الله وأمر رسوله....[2]

۳۲. عن مولانا أبي جعفر الباقر صلوات الله عليه، قال: لما أراد الحسين صلوات الله عليه الخروج إلى العراق بعثت إليه أُمّ سلمة رضي الله عنها ـ وهي التي كانت ربّته، وكان أحبّ الناس إليها، وكانت أرقّ الناس عليه، وكانت تربة الحسين عندها في قارورة دفعها إليها رسول الله ﷺ ـ فقالت: يا بنيّ أتريد أن تخرج؟ فقال لها: يا أمه، أُريد أن أخرج إلىالعراق. فقالت: إني أذكّرك الله تعالى أن تخرج إلى العراق. قال: ولِمَ ذلك يا أُمه؟! قالت: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «يقتل ابني الحسين بالعراق»، وعندي ـ يا بنيّ ـ تربتك في قارورة مختومة دفعها إليّ رسول الله ﷺ. فقال: يا أُمّاه ـ والله ـ إني لمقتول، وإني لا أفرّ من القدر والمقدور، والقضاء المحتوم، **والأمر الواجب من الله تعالى**.

فقالت: وا عجباه، فأين تذهب وأنت مقتول؟ فقال: يا أُمّه، إن لم أذهب اليوم ذهبت غداً، وإن لم أذهب غداً لَذَهبتُ بعد غدٍ، وما من الموت ـ والله يا أُمه ـ بدّ، **وإني لأعرف اليوم والموضع الذي أُقتل فيه،**

---

۱. مدينة المعاجز ۴۸۵/۳.

۲. الثاقب في المناقب ۳۲۲، مدينة المعاجز ۷۴/۳، ۴۸۸.

والساعة التي أُقتل فيها، والحفرة التي أُدفن فيها، كما أعرفك، وأنظر إليها كما أنظر إليك. قالت: قد رأيتَها؟! قال: «إن أحببتِ أن أُريكِ مضجعي ومكاني ومكان أصحابي فعلتُ». فقالت: قد شئتها. فما زاد أن تكلم: «بسم الله»، فخفضت له الأرض حتى أراها مضجعه ومكانه ومكان أصحابه، وأعطاها من تلك التربة، فخلطتها مع التربة التي كانت عندها، ثم خرج الحسين صلوات الله عليه، وقد قال لها: «إني مقتول يوم عاشوراء».[1]

* ورواه مع بعض الزيادات الحسين بن حمدان الخصيبي (المتوفى ٣٣٤).[2]
* وروي مختصراً في غير واحد من المصادر.[3]
* واختصره المسعودي (المتوفى ٣٤٦)، والشيخ حسين بن عبد الوهاب (من علماء القرن الخامس) مصرّحاً بأنه علیه السلام قال:

إني خارج والله، وإني لمقتول لا محالة، فأين المفرّ من القدر المقدور؟! وإني لأعرف اليوم والساعة التي أُقتل فيها، والبقعة التي أُدفن فيها....
وقال: إني أُقتل يوم عاشورا.[4]

۳۳. قال العلّامة المجلسي رحمه الله: ووجدت في بعض الكتب أنه علیه السلام لمّا عزم على الخروج من المدينة أتته أُمّ سلمة رضي الله عنها فقالت: يا بنيّ لا تحزنّي

---

۱. الثاقب في المناقب ٣٣٠ ـ ٣٣٢، مدينة المعاجز ٣/ ٤٨٩ ـ ٤٩١، حلية الأبرار ١/ ٦٠٠.
۲. الهداية الكبرى ٢٠٢ ـ ٢٠٤.
۳. رجوع شود به: خرائج ١/ ٢٥٣ ـ ٢٥٤، الصراط المستقيم ٢/ ١٧٩، بحارالأنوار ٤٥/ ٨٩، عوالم ١٧/ ١٥٧، ينابيع المودة ٣/ ٦٠، ملحقات احقاق الحق ١١/ ٤٣٣.
٤. عيون المعجزات ٦٠ ـ ٦١، و رجوع شود به: اثبات الوصية ١٤١ (چاپ شريف رضى) ١٦٦ (چاپ انصاريان).

بخروجك إلى العراق؛ فإني سمعت جدّك يقول:

«يقتل ولدي الحسين بأرض العراق في أرض يقال لها: كربلاء»، فقال لها: يا أُمّاه! وأنا ـ والله ـ أعلم ذلك، **وإني مقتول لا محالة، وليس لي من هذا بدّ،** وإني والله لأعرف اليوم الذي أُقتل فيه، وأعرف من يقتلني، وأعرف البقعة التي أُدفن فيها، وإني أعرف من يُقتل من أهل بيتي وقرابتي وشيعتي، وإن أردتِ ـ يا أُمّاه ـ أُريك حفرتي ومضجعي.

ثم أشار عليه السلام إلى جهة كربلاء، فانخفضت الأرض حتى أراها مضجعه ومدفنه وموضع عسكره، وموقفه ومشهده، فعند ذلك بكت أُمّ سلمة بكاءً شديداً وسلّمت أمره إلى الله. فقال لها:

يا أُمّاه قد شاء الله عزّ وجلّ أن يراني مقتولاً مذبوحاً ظلماً وعدواناً، وقد شاء أن يرى حرمي ورهطي ونسائي مشرّدين، وأطفالي مذبوحين مظلومين مأسورين مقيّدين، وهم يستغيثون فلا يجدون ناصراً ولا معيناً.

وفي رواية أُخرى: قالت أُمّ سلمة: وعندي تربة دفعها إليّ جدّك في قارورة، فقال:

والله إني مقتول كذلك، **وإن لم أخرج إلى العراق يقتلوني أيضاً**، ثم أخذ تربة فجعلها في قارورة، وأعطاها إيّاها، وقال: اجعلها مع قارورة جدّي، فإذا فاضتا دماً فاعلمي أني قد قُتلتُ.[1]

٣٤. عن الأوزاعي، قال: بلغني خروج الحسين بن علي بن أبي طالب عليهما السلام إلى العراق، فقصدتُ مكة فصادفتُه بها، فلمّا رآني رحّب بي، وقال:

---

١. بحارالأنوار ٤٤/ ٣٣٠ ـ ٣٣٢، عوالم ١٧/ ١٨٠ ـ ١٨١.

مرحباً بك يا أوزاعي، جئت تنهاني عن المسير؟! وأبى الله عزّ وجلّ إلاّ ذلك، إن من هاهنا إلى يوم الإثنين منيتي [مبعثي].

فسهدتُ [فنظرتُ] في عدّ الأيام، فكان كما قال.[1]

۳۵. عن أبي عبد الله علیه السلام، قال: إن الحسين بن علي علیهما السلام قال لأصحابه ـ يوم أُصيبوا ـ: أشهد أنه قد أُذن في قتلكم، فاتقوا الله، واصبروا.[2]

وفي معناها روايات أخرى، فقد روي عنه علیه السلام:

ان الحسين علیه السلام صلّى بأصحابه الغداة، ثم التفت إليهم، فقال: إن الله قد أذن في قتلكم فعليكم بالصبر.

وقال علیه السلام: إن الحسين علیه السلام صلّى بأصحابه يوم أُصيبوا، ثم قال: أشهد أنه قد أُذن في قتلكم ـ يا قوم ـ فاتقوا الله، واصبروا.[3]

۳۶. روي أن الحسين علیه السلام لمّا كان في موقف كربلاء، أتته أفواج من الجن الطيّارة، وقالوا له: [يا حسين] نحن أنصارك فمرنا بما تشاء، فلو أمرتنا بقتل [كلّ] عدو لكم لفعلنا. فجزّاهم خيراً، وقال لهم:

إني لا أُخالف قول جدّي رسول الله صلی الله علیه و آله **حيث أمرني بالقدم عليه عاجلاً**، وإني الآن قد رقدتُ ساعة، فرأيت جدّي رسول الله صلی الله علیه و آله قد ضمّني إلى صدره، وقبّل ما بين عينيّ، وقال لي: يا حسين! **إن الله** عزّ وجلّ **قد شاء أن يراك مقتولاً**، ملطخاً بدمائك، مختضباً شيبك بدمائك، مذبوحاً من قفاك، **وقد**

---

۱. دلائل الامامة ۱۸۴، مدينة المعاجز ۳/۴۵۴، الدرّالنظيم ۵۳۲.

۲. كامل‌الزيارات ۷۳ (چاپ ديگر: ۱۵۲ ـ ۱۵۳)، بحارالانوار ۸۶/۴۵ ـ ۸۷، عوالم ۳۱۹/۱۷، ۳۴۶، اثبات الهداة ۵۸۳/۲.

۳. رجوع شود به مصادر گذشته.

شاء الله أن يرى حرمك سبايا على أقتاب المطايا، وإني ـ والله ـ سأصبر حتى يحكم [الله] بأمره، وهو خير الحاكمين.[۱]

۳۷. وروى الشيخ الحائري وغيره: أنه وقعت صحيفة قد نزلت من السماء في يده الشريفة، فلمّا فتحها ونظر فيها **إذا هي العهد المأخوذ عليه بالشهادة قبل خلق الخلق في هذه الدنيا**، فلمّا نظرعليه السلام إلى ظهر تلك الصحيفة، فإذا هو مكتوب فيه بخط واضح جليّ: يا حسين! نحن ما حتمنا عليك الموت، وما ألزمنا عليك الشهادة، فلك الخيار، ولا ينقص حظّك عندنا، فإن شئت أن نصرف عنك هذه البليّة، فاعلم أنا قد جعلنا السماوات والأرضين والملائكة والجنّ كلهم في حكمك، فأْمر فيهم بما تريد من إهلاك هؤلاء الكفرة الفجرة لعنهم الله. فإذاً بالملائكة قد ملأوا بين السماوات والأرض بأيديهم حراب من النار، ينتظرون لحكم الحسينعليه السلام، وأمره فيما يأمرهم به من إعدام هؤلاء الفسقة. فلمّا عرفعليه السلام مضمون الكتاب، وما في تلك الصحيفة، رفعها إلى السماء ورمى بها إليها، وقال:

إلهي وسيدي! وددت أن أُقتل وأُحيىٰ سبعين ألف مرة في طاعتك ومحبّتك، سيما إذا كان في قتلي نصرة دينك، وإحياء أمرك وحفظ ناموس شرعك، ثم إني قد سئمت الحياة بعد قتل الأحبّة، وقتل هؤلاء الفتية من آل محمدصلى الله عليه وآله.[۲]

أقول: قال السيد ابن طاووسرحمه الله: والذي تحقّقناه أن الحسينعليه السلام كان عالماً بما انتهت حاله إليه، وكان تكليفه ما اعتمد عليه.[۳]

---

۱. مدينة المعاجز ٤/٦٠ ـ ٦١.

۲. موسوعة كلمات الإمام الحسينعليه السلام ٥٧٨ ـ ٥٧٩ به نقل از معالي السبطين ٢/١٨، أسرار الشهادة ٤٠٢.

۳. لهوف ١٨ (چاپ ديگر: ٢٥) و مراجعه شود به لواعج الاشجان ٢٥٣، ٢٥٦ ـ ٢٥٧.

وقال صاحب الجواهر رحمه‌الله : وما وقع من الحسين عليه‌السلام ـ مع أنه من الأسرار الربانية والعلم المخزون ـ يمكن أن يكون لانحصار الطريق في ذلك علماً منه عليه‌السلام أنهم عازمون على قتله على كل حال، كما هو الظاهر من أفعالهم وأحوالهم وكفرهم وعنادهم . . . .

مضافاً إلى ما ترتّب عليه من حفظ دين جدّه صلى‌الله‌عليه‌وآله وشريعته وبيان كفرهم لدى المخالف والمؤالف.

على أنه له تكليف خاصّ قد قدم عليه، وبادر إلى إجابته، ومعصوم من الخطأ، لا يعترض على فعله ولا قوله، فلا يقاس عليه من كان تكليفه ظاهر الأدلة.[۱]

وتقدّم كلام العلاّمة المجلسي رحمه‌الله قبل ذلك فراجع.[۲]

اشاره به مدلول روايات

روايت ۲۳: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ـ در حالی که بر مصائب امام حسين عليه‌السلام می‌گريست ـ فرمود:

> گويا می‌بينم که او به حرم من پناه آورده ولی پناهش نمی‌دهند، در عالم رؤيا او را در برگرفته و به او دستور می‌دهم که از مدينه کوچ نمايد، او را به شهادت بشارت می‌دهم، پس او به سوی محلّ شهادتش زمين کرب و بلا و قتل و فنا حرکت می‌نمايد.

روايت ۲۴: حضرت مشغول عبادت بود که در عالم رؤيا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از آينده او خبر داد، حضرت به جدّش عرض کرد:

---

۱. جواهر الکلام ۲۱/۲۹۵ ـ ۲۹۶.

۲. کلام ايشان صفحه ۱۱ ـ ۱۳ نقل شد.

من نیازی به بازگشت به دنیا ندارم، مرا با خود ببر. حضرت فرمود: باید به دنیا باز گردی تا مزهٔ شهادت را بچشی.

روایت ۲۵: سیدالشهداﷺ قبل از خروج از مدینه دو شب کنار قبر جدش آمد، شب دوم مشغول نماز بود که در حال سجده در عالم رؤیا پیامبرﷺ را دید که او را در آغوش گرفته، به سینه چسبانید، پیشانی او را بوسید و فرمود:

گویا می‌بینم که تو در خون خویش طپیده‌ای...؛ پسرم تو نزد پدر و مادر و برادرت خواهی آمد، آنها مشتاق دیدار تو هستند. **تو را در بهشت درجاتی است که جز با شهادت به آن نمی‌رسی.**

روایت ۲۶: سیدالشهداﷺ کنار قبر جدش شروع به گریه کرد، سر بر تربت جدش گذاشته بود، در عالم رؤیا پیامبرﷺ را دید که او را در برگرفته، به سینه چسبانید، پیشانی او را بوسه داد و فرمود:

حسین عزیزم! گویا می‌بینم که به زودی به خون خویش آغشته و در سرزمین کرب و بلا در میان گروهی از امتم به شهادت می‌رسی، و در حالی که عطشان و بسیار تشنه هستی ولی به تو آب نمی‌دهند.... حسین عزیزم! پدر و مادر و برادرت نزد من آمده، مشتاق دیدار تو هستند. **تو را در بهشت مقامی است که جز با شهادت به آن نخواهی رسید.**

سیدالشهداﷺ عرض کرد: مرا نیازی به بازگشت به دنیا نیست، مرا نزد خویش ببر. حضرت فرمود: **باید به دنیا برگردی تا توفیق شهادت یابی و پاداش عظیمی که خدا برایت نوشته، نصیبت گردد.**

روایت ۲۷: امام حسینﷺ نقل نمود که پیامبرﷺ به من فرمود: «[از مکه]

خارج شو که خدا می‌خواهد تو را کشته ببیند». در مورد بانوان نیز فرمود: «[آنها را همراه خویش ببر که] مشیت خداوند بر آن قرار گرفته که آنها اسیر شوند».

روایت ۲۸: حضرت به محمد بن حنفیه ـ که نگران بانوان بود ـ فرمود: «خداوند نمی‌پذیرد جز آن‌که آنان اسیر شوند».

روایت ۲۹: حضرت به ابن‌عباس و ابن‌زبیر فرمود: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به من دستوری داده که من امتثال خواهم نمود».

در سه روایت گذشته نامی از رؤیا برده نشده ولی در بسیاری از مصادر، آن را به عنوان رؤیا مطرح کرده‌اند.

روایت ۳۰: ابن‌عباس به حضرت عرض کرد: اگر چاره‌ای از رفتن به کوفه نداری، خانواده و بانوان را همراه خویش مبر. حضرت فرمود:

> پسر عمو! **پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در عالم رؤیا به من دستور داده که آنها را همراه ببرم، من نمی‌توانم بر خلاف دستور رفتار کنم.**

بنابر روایت دیگری فرمود:

> آنها امانت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند، و من ایمن نیستم که آنها را به حال خود گذارم، گذشته از آن‌که آنها هم از من جدا نمی‌شوند.

باز ابن‌عباس از امام حسین علیه‌السلام خواست که به مکه برگشته و با بنی‌امیه کنار آید. حضرت فرمود:

> هیهات، آنها هرگز مرا رها نمی‌کنند تا آن‌که به زور از من بیعت بگیرند و مرا به قتل برسانند.

به خدا اگر در لانهٔ جانوران هم پنهان شوم آنها مرا بیرون آورده و می‌کشند، و مانند یهود که در مورد یوم السبت نافرمانی خدا کردند، در حق من ستم خواهند نمود. **من در پی امتثال فرمان جدم هستم**.

روایت ۳۱: امام حسین‌علیه‌السلام به جابر فرمود: مصالحه برادرم امام حسن‌علیه‌السلام و حرکت من به سوی عراق هر دو به دستور خدا و پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله است.

روایت ۳۲: حضرت به امّ سلمه فرمود: به خدا سوگند من کشته خواهم شد. از آنچه خدا مقدّر کرده، قضای حتمی الهی **و دستور واجب خدای تعالی نمی‌توانم سرپیچی کنم**. من روز و ساعت و مکان شهادت ومحل دفن خویش را به خوبی می‌دانم.

این روایت به صورت مفصل یا خلاصه، با قدری اختلاف در مصادر متعدد آمده است.

روایت ۳۳: حضرت پس از اظهار اطلاع از زمان و مکان شهادت و... به امّ‌سلمه فرمود:

مشیّت الهی بر آن قرار گرفته که من از روی ستم و دشمنی شهید شوم و سر از تنم جدا گردد. و اهل حرم و بانوانم آواره، کودکانم کشته، ستمدیده، اسیر غل و زنجیر گردند. فریادشان به استغاثه بلند شود و یار و یاوری نیابند.

روایت ۳٤: اوزاعی می‌گوید: شنیدم که امام حسین علیه‌السلام می‌خواهد به عراق سفر کند. در مکه خدمت حضرت رسیدم [به اعجاز] فرمود: خوش آمدی، آمده‌ای مرا از حرکت [به عراق] منع کنی؟ خدا جز آن را از من نمی‌پذیرد.

راوی گوید: سپس حضرت تاریخ شهادت خود را بیان فرمود. من

روزشماری کردم، همان‌گونه شد که فرمود.

روایت ۳۵: امام حسین روز عاشورا به اصحاب خویش فرمود: «خداوند اجازه داده که شما کشته شوید».

این مطلب در روایات متعدد از امام صادق روایت شده است.

روایت ۳۶: گروهی از جنیان در کربلا خدمت حضرت رسیده و اجازه گرفتند که دشمنان را نابود کنند، حضرت پس از تشکر فرمود:

> من بر خلاف دستور جدم رفتار نمی‌کنم. جدّم در خواب مرا در آغوش گرفته و صورتم را بوسید و فرمود: خدا می‌خواهد تو را کشته، به خون آغشته، محاسنت را به خونت خضاب شده و تو را سر بریده از قفا ببیند. مشیّت خدا بر آن قرار گرفته است که بانوان تو اسیر شده و بر مرکب‌ها سوار [و در بلاد گردانده] شوند.

روایت ۳۷: پیمانی که قبل از آفرینش مخلوقات از سیدالشهدا گرفته شده بود، روز عاشورا از آسمان فرود آمد ولی خداوند حضرت را مخیّر فرمود، آن‌گاه حضرت شهادت را ترجیح داد.

سید ابن‌طاووس فرموده: تحقیق مطلب آن است که امام حسین سرانجامِ کارش را می‌دانست و تکلیف و وظیفه حضرت همان بود که انجام داد.

شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر ـ در بیان موارد جواز ترک جهاد ـ فرموده: برنامه‌ای که امام حسین داشت از اسرار ربانی و [ناشی از] دانش مخزون الهی بود [که به خود حضرت اختصاص داشت].

ممکن است گفته شود که حضرت چاره‌ای جز اجرای آن برنامه نداشت؛ زیرا می‌دانست که تصمیم دشمن آن است که به هر شکل آن حضرت را به قتل

برساند؛ و این مطلبی است که از حالات، رفتار و برخورد دشمنان و کفر و عنادشان ظاهر است.

علاوه بر آن‌که آثار و نتایجی بر آن مترتب شد و دین و شریعت جدّ بزرگوارش ﷺ را حفظ، و کفر دشمنان را نزد دوست و دشمن آشکار ساخت. و اما گذشته از همه اینها، حضرت تکلیف و وظیفه مخصوصی داشت که بر آن اقدام نمود و به انجام آن مبادرت ورزید و چون معصوم از خطاست بر رفتار و گفتارش اعتراضی نیست، و نمی‌شود دیگران را که موظف به رعایت ظواهر ادله هستند با آن حضرت قیاس نمود.[1]

تذکر:

الف) برخی از روایات آینده، مانند روایات شماره ۸۶، ۹۴، ۹۵ و روایات پاورقی صفحه ۱۱۸ ـ ۱۱۹ نیز بر «دستور خاص» دلالت دارد.

ب) برخی از روایاتی که دلالت بر آگاهی حضرت از شهادت خویش دارد ـ که در بخش آینده خواهد آمد ـ می‌تواند دلالت، اشاره و یا حداقل اِشعاری به دستور خاص داشته باشد.

چگونه ممکن‌است آن حضرت به بنی‌هاشم بنویسد: «من لحق بي منكم استشهد»، یعنی: هر کس از شما به من ملحق شود شهید گردد،[2] اما با وجود اعتراض مخالف و مؤالف و آینده نگری واقع بینانه آنان، باز به سوی عراق حرکت کند؟

آیا جز دستور خاص، انگیزهٔ دیگری برای این حرکت تصور می‌شود؟!

---

۱. کلام علامه مجلسی رحمه‌الله در این زمینه قبلاً نقل شد.

۲. رجوع شود به روایت ۵۵.

• شرح و بیان دستور خاص و اسناد آن

۱. اتفاق شیعه و سنی بر نقل دستور خاص

برخی از عامّه ـ به اقتضای انکار وصیّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و برای تـوجیه رفـتار صحابه ـ در صدد انکار دستور خاص برای جنگ‌های امـیرمؤمنان، حـرکت سیدالشهدا وهمهٔ برنامه‌های معصومین علیهم‌السلام هستند. آنها سکوت و جنگ امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را ناشی از «رأی و نظر» و یا «تمایل و خواستهٔ قلبی» آن دو بزرگوار دانسته،[1] و دستور پیامبر را در این زمینه انکـار کـرده‌انـد؛[2] ولی دیدگاه شیعه و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام در نقطه مـقابل آن قـرار دارد **و روایـات بسیاری در کتب عامّه نیز حاکی از همین دیدگاه شیعه است.**

در مصادر فریقین آمده است که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:

«اُمرت بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین» یعنی من (از جانب خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) مأمور به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین هستم.[3]

---

۱. موسوعة کلمات الإمـام الحسـین علیه‌السلام ۲۹۱ ـ ۲۹۳ (حـدیث ۲۲٤، ۲۲٦)، فـرهنگ جـامع سخنان امام حسین علیه‌السلام ۲۷۲ ـ ۲۷۳ (حدیث ۱۷۸، ۱۸۰) به نقل از انساب الاشراف و طبقات ابن‌سعد.

بلکه برخی از آنها ـ با کمال وقاحت ـ حرکت سیدالشهدا علیه‌السلام را ناشی از تحریک ابن زبـیر دانسته‌اند، چنان‌که در روایات شماره ۱۰۸، ۱۲۲ و پاورقی آن خواهد آمد.

۲. مانند روایتی که هیثمی نقل کرده و خودش آن را تضعیف نموده است:

عن عبید الله بن الحرّ: أنـه سـأل الحسـین بـن عـلي رضـي الله عـنهما[علیهماالسلام]: أعـهد إلیك رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله في مسیرك هذا شیئاً؟ قال: لا. (مجمع الزوائد ۱۹۲/۹).

۳. مصادر آن صفحه: ۷۱ ـ ۷۲ خواهد آمد.

ابن‌اثیر نیز در مورد سیدالشهدا علیه السلام می‌نویسد:

۳۸. فأتاه کتب أهل الکوفة ـ وهو بمکة ـ فتجهّز للمسیر، **فنهاه جماعة**، منهم أخوه محمد ابن الحنفیة وابن عمر وابن عباس وغیرهم، فقال:

رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله في المنام، وأمرني بأمر فأنا فاعل ما أمر.[1]

یعنی: کوفیان به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و او مهیای سفر شد. جماعتی مانند برادرش محمد بن حنفیه، ابن‌عمر، ابن‌عباس و دیگران حضرت را از قیام نهی کردند، حضرت فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله در رؤیا به من دستوری داده و من فرمان آن حضرت را امتثال خواهم کرد.

۳۹. سخاوی (متوفی ۹۰۲) دانشمند معروف اهل تسنن نیز قریب به همین مطلب را در ضمن کلامی گفته که:... بعد نهي أقاربه وغيرهم له عن ذلك فأبىٰ، وقال:

←و جالب توجه است که آن حضرت حتی در جزئیات قضایا دستور خاص داشته است، لذا پرچم «الغالبة» در جنگ جمل برافراشته شد و طولی نکشید که لشکر دشمن شکست خورد، ولی در نبرد صفین ـ با وجود اصرار اصحاب ـ حضرت از استفادهٔ آن پرچم امتناع ورزید و فرمود: پس از من دیگر هیچ کس جز حضرت قائم علیه السلام آن را باز نخواهد کرد. (غیبت شیخ نعمانی ۳۱۹، بحار ۲۱۰/۳۲ و ۳٦۷/۵۲، اثبات‌الهداة ۵٤٤/۳).

پرچم «الغالبة» از برگ درختان بهشتی ساخته شده است. جبرئیل در جنگ بدر آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، حضرت پس از پیروزی آن را پیچیده و به امیرمؤمنان علیه السلام سپرد. با آن پرچم با هر گروهی که مبارزه شود به قدرت خدا نابود شوند. (امالی شیخ مفید ٤۵، بحار ۱۳۵/۵۱، اثبات الهداة ۵۵٦/۳).

۱. أسد الغابة ۲۱/۲.

إني رأيت رؤيا أمرني فيها النبي[صلى الله عليه وآله وسلم] بأمرٍ وأنا ماضٍ له.[۱]

ابن‌اعثم کوفی قریب به همین عبارت را از حضرت در پاسخ کسانی که نامه‌های کوفیان را برده بودند نقل کرده، و می‌گوید:

۴۰. ثم جمع الرسل، فقال لهم: إني رأيت جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في منامي، وقد أمرني بأمر وأنا ماضٍ لأمره.[۲]

جمعی از اعلام خاصه و عامّه نوشته‌اند که آن حضرت در پاسخ عبدالله بن جعفر یا نامهٔ او ـ که حضرت را از اهل کوفه برحذر داشت ـ نیز رؤیا را مطرح فرمود.

۴۱. كتب إليه عبدالله بن جعفر كتاباً يحذّره أهل الكوفة، ويناشده الله أن يشخص إليهم. فكتب إليه الحسين عليه السلام:

إني رأيت رؤيا، ورأيت فيها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وأمرني بأمر أنا ماضٍ له، ولست بمخبر بها أحداً حتى أُلاقي عملي.[۳]

وفي رواية: إني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في المنام، وأمرني بما أنا ماضٍ له ... ما حدّثتُ بها أحداً، ولا أنا محدّث بها أحداً حتى ألقى ربّي عزّ وجلّ.[۴]

---

۱. التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة ۱۹۸/۱.

۲. فتوح ابن أعثم ۳۰/۵، مقتل خوارزمی ۱۹۵/۱.

۳. رجوع شود به: تاريخ مدينة دمشق ۲۰۹/۱۴ (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ۲۹۶)، تهذيب‌الكمال ۴۱۸/۶، تاريخ‌الاسلام ذهبی ۹/۵، البداية والنهاية ۱۷۶/۸، ۱۸۱، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن‌سعد ۵۹، سير أعلام النبلاء ۲۹۷/۳، بغية‌الطلب في تاريخ حلب ۲۶۱۰/۶، فتوح ابن‌أعثم ۶۷/۵، مقتل خوارزمی ۲۱۷/۱ ـ ۲۱۸، المقفّى الكبير مقريزی ۵۷۷/۳.

۴. رجوع شود به: ارشاد ۶۹/۲، اعلام الورى ۴۴۶/۱، مناقب ۲۴۵/۳ (چاپ دیگر:

متن عبارت تاریخ طبری در این زمینه چنین است:

۴۲. وقام عبد الله بن جعفر إلى عمرو بن سعيد بن العاص فكلّمه، وقال: اكتب إلى الحسين كتاباً تجعل له فيه الأمان، وتمنّيه فيه البرّ والصلة، وتوثق له في كتابك، وتسأله الرجوع لعلّه يطمئنّ إلى ذلك فيرجع، فقال عمرو بن سعيد: اكتب ما شئت وأتني به حتى أختمه، فكتب عبد الله بن جعفر الكتاب، ثم أتى به عمرو بن سعيد فقال له: اختمه، وابعث به مع أخيك يحيى بن سعيد، فإنه أحرى أن تطمئن نفسه إليه، ويعلم أنه الجدّ منك، ففعل ـ وكان عمرو بن سعيد عامل يزيد بن معاوية على مكة ـ فلحقه يحيى وعبد الله بن جعفر، ثم انصرفا بعد أن أقرأه يحيى الكتاب، فقالا: أقرأناه الكتاب، وجهدنا به، وكان مما اعتذر به إلينا أن قال:

إني رأيت رؤيا فيها رسول اللهﷺ، وأُمرت فيها بأمر أنا ماضٍ له، عليّ كان أو لي.

فقالا له: فما تلك الرؤيا؟

قال: ما حدّثت أحداً بها، وما أنا محدّث بها حتى ألقىٰ ربي.[1]

← ۹۴/۴)، بحار ۳۶۶/۴۴، عوالم ۲۱۶/۱۷ ـ ۲۱۷.

۱. تاریخ طبری ۲۹۱/۴ ـ ۲۹۲، کامل ابن‌اثیر ۴۱/۴، نهایة الارب ۴۳۴/۵ و ۲۵۷/۲۰.

۲. دستور خاص در عالم رؤیا

صادقه بودن رؤیای سیدالشهدا علیه السلام

در استناد حضرت به رؤیا روشن است که آن جز رؤیای صادقه نیست، مانند رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام که مأمور به ذبح فرزندش شد، بلکه در روایت شماره ۲۳ گذشت که ـ بنابر نقل شیعه و سنی ـ پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات به فرمان خویش در این رؤیا تصریح فرموده بود.

مفاد روایات رؤیا

آنچه از این روایات استفاده می‌شود دو مطلب است:

الف) سیدالشهدا علیه السلام در این سفر از پیامبر علیه السلام دستور خاص داشته‌است.

ب) حضرت از شهادتش در این سفر آگاه بوده است.

برخورد متفاوت حضرت در نقل رؤیا و عدم نقل آن

چنان‌که اشاره شد این روایات در کتب شیعه و سنی به کیفیت‌های گوناگون نقل شده است و حضرت در این زمینه رؤیاهای متعدد داشته‌اند.

رؤیایی که از جزئیاتش چیزی نفرمود، رؤیایی است که در پاسخ عبدالله بن جعفر و همراهانش اشاره شد، ولی رؤیای مدینه را روز بعد برای بستگان به تفصیل نقل نموده و رؤیای شب قبل از خروج از مکه را نیز برای محمد بن حنفیه بیان فرمود.

تعدد و اتحاد رؤیاها

این رؤیاها در مجموع به هفت مورد برمی‌گردد، ممکن است برخی از آنها با یکدیگر متحد باشد، ولی استقلال چند مورد آن یقینی است. روایات رؤیا عبارت است از:

۱. پیشگویی پیامبرﷺ در حال حیات.

۲. رؤیای قبل از خروج از مدینه.

۳. رؤیایی که برای محمد بن حنفیه نقل فرمود.

٤. رؤیایی که در پاسخ فرستادگان کوفیان فرمود.

٥. رؤیایی که در پاسخ ابن‌عباس و ابن‌زبیر و... اشاره کرد.

٦. رؤیایی که در پاسخ نامه و فرستادگان عبدالله بن جعفر اشاره فرمود.

۷. رؤیایی که در پاسخ جنیان در کربلا نقل فرمود.

رؤیای اول و دوم متحد است و رؤیای سومی و هفتمی مستقل، در موارد چهارم و پنجم و ششم نیز احتمال اتحاد رؤیا وجود دارد.

کثرت روایات رؤیا و ذکر مصادر آن

روایات رؤیاهای سیدالشهداؑ در کتب شیعه و سنی با اسناد **متعدد** و به کیفیت‌های گوناگون نقل شده که از مجموع آن اطمینان به صدور آن روایات پیدا می‌کنیم. اشاره به **برخی از منابع روایات** گذشته و **تعدد** طرق و اسناد آن، برای حصول اطمینان و اسکات مغرضان خالی از لطف نیست.

ناقلان مورد اول: پیشگویی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، روایت شماره ۲۳
شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱)
شیخ أبوجعفر محمّدبن قاسم طبری (قرن ششم)
شیخ شاذان بن جبرئیل قمي متوفی ۶۶۰
شیخ حسن بن سلیمان حلّی (قرن هشتم)
شیخ حسن بن محمد دیلمی (متوفی ۷۷۱)
و از نویسندگان عامّه: جوینی شافعی (متوفی ۷۲۲)

ناقلان مورد دوم: رؤیای قبل از خروج از مدینه، روایات شماره ۲۴، ۲۵، ۲۶
شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱)
علامه ابن شهرآشوب مازندرانی (متوفی ۵۸۸)
سید محمد بن أبي طالب موسوی (قرن دهم)
و از نویسندگان عامّه:
احمد بن اعثم کوفی (متوفی ۳۱۴)
خطیب خوارزمی حنفی (متوفی ۵۶۸)

ناقلان مورد سوم: رؤیایی که برای محمد بن حنفیه نقل شد، روایات ۲۷، ۲۸
ابوجعفر احمد بن حسین صیقل کوفی (قرن دوم)
علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۶)

شیخ حسین بن عبدالوهاب (قرن پنجم)

سید رضی الدین علی بن طاووس (متوفی ۶۶۴)

و از نویسندگان عامّه: شیخ سلیمان قندوزی حنفی (متوفی ۱۲۹۴)

ناقلان مورد چهارم: رؤیایی که در پاسخ کوفیان فرمود، روایت شماره ۴۰

از نویسندگان عامّه:

احمد بن اعثم کوفي (متوفی ۳۱۴)

خطیب خوارزمی حنفی (متوفی ۵۶۸)

ناقلان مورد پنجم: رؤیایی که در پاسخ ابن‌عباس، ابن‌زبیر و... فرموده، روایات شماره ۲۹، ۳۰، ۳۸، ۳۹

سید رضی الدین علی بن طاووس (متوفی ۶۶۴)

و از نویسندگان عامّه:

ابن‌اثیر (متوفی ۶۳۰)

شمس الدین سخاوی (متوفی ۹۰۲)

ناقلان مورد ششم: رؤیایی که در پاسخ نامه و فرستادگان عبدالله بن جعفر اشاره فرمود، روایات ۴۱، ۴۲

شیخ مفید (متوفی ۴۱۳)

شیخ طبرسی (متوفی ۵۴۸)

علامه ابن شهرآشوب مازندرانی (متوفی ۵۸۸)

و از نویسندگان عامّه:

ابن‌سعد صاحب طبقات (متوفی ۲۳۰)

مورخ معروف عامّه طبری (متوفی ۳۱۰)

احمد بن اعثم کوفی (متوفی ۳۱۴)

حافظ ابن‌عساکر (متوفی ۵۷۱)

ابن‌اثیر (متوفی ۶۳۰)

ابن‌عدیم حلبی (متوفی ۶۶۰)

شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب نویری (متوفی ۷۳۷)

حافظ جمال الدین مزی (متوفی ۷۴۲)

حافظ ذهبی (متوفی ۷۴۸)

أبوالفداء ابن‌کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴)

تقی الدین مقریزی (متوفی ۸۴۵)

ناقل مورد هفتم: رؤیایی که در پاسخ‌جنیان در کربلا نقل فرمود، روایت ۳۶

علامه سیدهاشم بحرانی (متوفی ۱۱۰۷)

۳. جمع بین انگیزه ظاهری و باطنی سفر کربلا

برای روشن شدن انگیزه حرکت حضرت، شرح مختصری دربارهٔ الفاظ «انگیزه»، «حکمت» و «علت» و ذکر برخی از اقسام آنها لازم است.

بیان برخی از اقسام انگیزه و حکمت و علت

الف) انگیزه، حکمت، علت، سبب، داعی و.... الفاظی است که برای بیان «چرایی» چیزی به کار می‌رود.

ب) ممکن است امری در مقام ثبوت، علل یا حکمت‌های[1] متعدد عرضی یا طولی داشته باشد. در مورد علل فاعلی، توارد دو یا چند علت تامّه بر معلول واحد محال است، ولی در علل غائی چنین نیست و ممکن است چیزی علت‌های متعدد و حکمت‌های متعدد درعرض یکدیگر داشته باشد؛ که در امور شرعی مصادیق آن بسیار است.

ج) در مقام اثبات ممکن است ـ به هر دلیلی ـ به ذکر بعضی از علل یا حکمت‌های طولی یا عرضی اکتفا شود، و یا به لحاظ شرایط و مخاطب‌های مختلف، در جایی از بعضی سخن به میان آید و در جای دیگر از بعضی دیگر.

د) ممکن است علت یا حکمت بودن چیزی به صورت تنجیزی باشد یا به نحو تعلیقی و مشروط.

---

۱. فرق علت و حکمت در اصطلاح: علت چیزی است که حکم دائر مدار آن باشد وجوداً و عدماً، ولی حکمت به چیزی گفته می‌شود که موجب تشریع حکم شده و غایت آن است، ولی حکم دائر مدار آن نیست، پس لازمهٔ وجود آن وجود حکم هست ولی لازمهٔ عدم آن عدم حکم نیست. شرح و تطبیق آن بر مقام از مطالب بخش «اهداف مشروط» روشن خواهد شد.

توضیح مطلب با ذکر دو مثال

مثال اول: فرض کنید یک گروه نظامی وارد شهری می‌شوند. از آنها پرسیده می‌شود: چرا به اینجا آمده‌اید؟ پاسخ می‌دهند: از طرف دولت مأموریت داریم که در این منطقه پادگان نظامی تأسیس کنیم.

مثال دوم: جمعی از فرهنگیان از پایتخت به شهرستانی سفر می‌کنند. از آنها سؤال می‌شود: برای چه به این شهر آمده‌اید؟ پاسخ می‌دهند: چون مردم این شهر درخواست دانشگاه کرده‌اند، ما از طرف وزارت فرهنگ آمده‌ایم که اگر مردم استقبال کنند با یاری آنها دانشگاهی را تأسیس و راه‌اندازی نماییم.

چنان‌که ملاحظه فرمودید:

۱. در هر دو مثال در پاسخ به پرسش‌ها، دو مطلب ذکر شده: «مأموریت» و «تأسیس» که یکی سبب دیگری است:

مأموریت از طرف دولت سبب شده که **برای تأسیس پادگان** سفر کنند.

مأموریت از طرف وزارت فرهنگ سبب شده که **به درخواست مردم پاسخ مثبت داده و برای تأسیس دانشگاه سفر کنند.**

۲. آنها می‌توانند در پاسخ به همین اندازه اکتفا کنند که بگویند: «برای تأسیس پادگان سفر کردیم» یا «برای تأسیس دانشگاه»، اما معلوم است که بدون مأموریت از طرف دولت و وزارت فرهنگ، کسی حق تأسیس پادگان و دانشگاه ندارد.

۳. در مثال اول حکمت یا علت بودن «تأسیس پادگان» تنجیزی است یعنی مأمورین دولت بدون هیچ قید و شرطی کار خویش را شروع و مأموریتشان را به انجام می‌رسانند.

ولی در مثال دوم سبب سفر ـ که تأسیس دانشگاه باشد ـ مشروط و تعلیقی است، یعنی فرستادگانِ وزارت فرهنگ در صورتی دانشگاه را تأسیس می‌کنند که مردم آنها را یاری کنند. اگر مردم از آنها استقبال نکرده و به آنـها کـمک نکنند، آنها پس از ابلاغ دستور وزارت فرهنگ دیگر تکلیفی ندارند.

٤. امکان دارد علل یا حکمت‌های دیگری برای هر یک از مثال‌های گذشته تصور شود، یعنی مثلاً در مثال اول، در ادامه مطالب گفته شود: تا محلّ مناسبی باشد برای سربازان، تا بدین وسیله از امنیّت کشور حراست شود و....

و در مـثال دوم نـیز در ادامـه گـفته شـود: تـا مـحلّ مـناسبی بـاشد بـرای دانشجویان، برای این‌که در امر تعلیم و تعلّم و ارتقای سطح علمی قدم مناسبی برداشته شود تا جامعه از اقشار تحصیل‌کرده در رشته‌های مختلف به انـدازهٔ کافی نیرو داشته باشد.

علت و انگیزه اصلی در هر دو مثال، امتثال مأموریت به تأسیس پادگان و دانشگاه است، و هر یک از امور دیگر در طول این دو انگیزه قرار گرفته‌اند، لذا «علل طولی» به شمار می‌آیند و مناسب است که برای تمایز انگیزهٔ اصلی، از آنها به «حکمت» و «هدف» تعبیر شود.

انگیزهٔ ظاهری و باطنی سفر کربلا

پس از روشن شدن این مقدمات می‌گوییم: برخی از امـوری کـه انگـیزهٔ حرکت سیدالشهدا علیه‌السلام دانسته شده ـ گذشته از اختصاص آن به خود حضرت ـ از علل طولی و حکمت‌های امر پروردگار است و نـمی‌توان آن را انگـیزه و سبب مستقل برای حرکت حضرت شمرد. به بیان روشن: **سفر امام حسین علیه‌السلام به**

عراق در باطن برای امتثال دستور خاصّ خداوند و در ظاهر به جهت اجابت دعوت کوفیان برای اقامهٔ عدل و داد و... بود. آن حضرت می‌خواست مردم را از حیرت، سرگردانی، جهالت و ضلالت نجات دهد و در صورت یاری و فرمان‌برداری از حضرت و حصول شرایط لازم، آنها را به راه مستقیم هدایت کرده و فسادهای موجود در جامعه را برطرف و اصلاح کند، امر به معروف و نهی از منکر نموده، عدالت را در جامعه حکم‌فرما ساخته و مطابق سیرهٔ جدّ بزرگوار و پدر عالی‌مقامش ـ صلوات الله علیما وآلهما ـ عمل نماید.[1]

چنان‌که ملاحظه فرمودید:

۱. دستور خاص خداوند در باطن و اجابت دعوت کوفیان در ظاهر سبب شد که امام حسین علیه السلام به قصد اجرای برنامه‌های فوق به عراق سفر نماید، پس اولاً: مجموع دو سبب ظاهری و باطنی انگیزهٔ حضرت بوده است.

وثانیاً: برنامه‌های دیگر علل طولی «اجابت دعوت» به شمار می‌آید و این امور حکمت‌های امر پروردگار است، یعنی منشأ شده که خداوند سیدالشهدا علیه السلام را به این سفر امر نماید.

۲. بخشی از امور یاد شده یعنی: هدایت مردم، اصلاح جامعه، امر به معروف و... تعلیقی بوده و مشروط به این است که مردم حضرت را یاری نمایند.

۳. انگیزهٔ اصلی حرکت در باطن امتثال دستور خداوند و در ظاهر اجابت دعوت کوفیان است و ممکن است به جهت تمایز، علل طولی دیگر «ارائهٔ برنامهٔ تعلیقی» و یا «اهداف مشروط» نامیده شود.

---

۱. رجوع شود به: بخش نهم: «اهداف مشروط».

٤. این «اهداف مشروط» فقط به دست کسی قابل اجراست که از جانب خداوند دستور داشته باشد. در مثال گذشته بیان شد که مردم نمی‌توانند خودشان پادگان تأسیس کنند و دانشگاه راه بیندازند، همچنین اجرای برنامه‌های یادشده ـ در مورد حرکت سیدالشهدا علیه‌السلام ـ فقط با مأموریت الهی ممکن است.

۵. البته حکمت امر پروردگار تنها منحصر به آنچه گفتیم نیست بلکه حکمت‌های دیگری نیز برای حرکت حضرت قابل ذکر است، بعضی از آنها در بخش نهم خواهد آمد.

پنداری نادرست در تشخیص انگیزۀ اصلی

با توجه به آنچه گذشت لغزشی که جمعی از گویندگان و نویسندگان به آن مبتلا شده‌اند آشکار گردید. آنها چنین پنداشته‌اند که انگیزۀ سیدالشهدا علیه‌السلام «صرف مبارزۀ با ظالم» یا «تشکیل حکومت» و... بوده و بر دیگران نیز لازم دانسته‌اند که آن حضرت را الگوی خویش قرار داده و با تأسی به ایشان به مبارزه با ظلم و ستم بپردازند و بر این اساس از مبارزاتی که با خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس شده تمجید و تکریم فراوان نموده[1] و گاهی تا سرحدّ تقدیس پیش رفته‌اند. غافل از آن‌که آن جنگ‌ها و شورش‌ها مورد تأیید اهل‌بیت علیهم‌السلام نبوده و در مواردی به صراحت از پیوستن به آنها منع کرده‌اند؛[2] چرا که آنان از اجرای

---

۱. مانند کتاب «امامان شیعه و جنبش‌های مذهبی» تألیف محمدتقی مدرسی، ترجمه حمیدرضا آژیر، ناشر بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی.

۲. برای نمونه رجوع شود به کشف الغمه ۱۹۱/۲، ۱۹۸ ـ ۱۹۹، بحارالانوار ۱٤٤/٤٧، ۱٤۸.

عدالت ناتوان و حتی از دانش کافی و لازم برخوردار نبوده‌اند.[۱]

پس مطلبی که آنها مطرح کرده‌اند به صورت ناقص بیان شده و نیاز به تکمیل و توضیح دارد و مبارزهٔ با ظلم و ستم به تنهایی کافی نیست. از کلمات اهل‌بیت علیهم‌السلام استفاده می‌شود که مبارزه با ظلم به همراه کسانی که ـ حتی اگر در کارشان موفق شوند ـ نتوانند عدالت را رعایت کنند و یا خود تبدیل به ظالمان و ستمگران دیگری شوند ارزشی ندارد.[۲] پس مجرد انطباق عنوانی بر حرکت امام حسین علیه‌السلام دلیل نمی‌شود که آن عنوان، ماهیت برنامهٔ حضرت را تشکیل داده و انگیزهٔ حرکت از آن استفاده شود. کار سیدالشهدا علیه‌السلام مصداق «مخالفت با ظالم» هست ولی ماهیت آن «صرف مخالفت با ظالم» نیست. دستگیری از بندگان خدا و نجات آنان از ظلمت جهالت هست ولی چنین نیست که هر کسی به گمان تأسی به آن حضرت بتواند چنین حرکتی را دنبال نماید. امر به معروف و نهی از منکر مورد توجه آن‌حضرت بوده است ولی هرکسی را یارای آن نیست که به تصور اقتدای به ایشان دست به چنین کاری بزند؛ که **ماورای همهٔ آنچه گذشت دستور و فرمان خاص پرودگار به امام معصوم علیه‌السلام بوده است.**

---

۱. از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: رحم الله عمّي زيداً، ما قدر أن يسير بكتاب الله ساعة من نهار. (بحار ۱۹٦/٤٦) و به یکی از همراهان زید علیه‌السلام فرمود: سبحان الله! ما استطعتم أن تسيروا بالعدل ساعة! (کافی ۸ / ۲۵۲).

در همین زمینه رجوع شود به کتاب عزاداری رمز محبت ۲٤٤/۲ «از قضیه عاشورا چه درسی می‌گیریم؟» و صفحه: ٤١٠ «نگرشی کوتاه به فرقه زیدیه».

۲. مراجعه شود به: باب من يجوز له جمع العساكر والخروج بها الى الجهاد. وسائل ۳٤/۱۵، مستدرک ۱۱ / ۲۹، جامع احادیث الشیعه ۵۵/۱۳ (چاپ دوم ۹٤/۱٦) و باب اشتراط وجوب الجهاد بأمر الإمام وإذنه وتحريم الجهاد مع غير الإمام العادل. وسائل ۱۵ /٤۵، مستدرک ۱۱ / ۳۲، جامع احادیث الشیعه ٤۸/۱۳ (چاپ دوم ۸٦/۱٦).

٤. دستور خاص پاسخی به بداندیشان

مواردی که عمل معصوم علیه السلام مستند به امر خاص از جانب پروردگار است، لازم نیست که حتماً آن امر از دایره عمومات و اطلاقات خارج باشد، بلکه ممکن است خصوصیتی در کار بوده که اقتضای صدور فرمان خاص را داشته است. مثلاً سکوت امیرمؤمنان علیه السلام در برابر خلفای ثلاثه، و در جای دیگر مبارزه با فرقه‌های ناکثین، قاسطین و مارقین به دستور خاصّ الهی بوده[1]

---

۱. در مورد سکوت حضرت مراجعه شود به: احتجاج: ۷۵، ۱۹۰؛ الصراط المستقیم: ۷۹/۲، ۹۲؛ ارشاد القلوب: ۳۹۵؛ غیبت شیخ طوسی: ۱۹۳، ۳۳۵؛ شرح ابن ابی‌الحدید: ۱۷/٦ و ۳۲٦/۲۰؛ کافی: ۳۳/۸؛ خصائص‌الأئمة علیهم السلام :۷۳؛ طرف :۲٦ـ۲۷؛ بحارالانوار: ٤۸۳/۲۲ و ۱۹۱/۲۸؛ الغدیر: ۱۷۲/۷ به نقل از کنوز الدقائق مناوی: ۱۸۸. وبعضی از علما روایات آن را متواتر دانسته‌اند (بحارالانوار: ۲٤٦/۲۸، ۳۹۵). برخی از منابع آن صفحه: ۳۱۸ خواهد آمد.

دربارهٔ جنگ با فرقه‌های سه‌گانه امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «**اُمرت بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین**» یعنی: من (از جانب خدا) مأمور به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین هستم. این حدیث مصادر فراوان دارد، شیخ صدوق رحمه الله فرموده: وروي هذا الحدیث من ثمانیة عشر وجها عن النبي صلی الله علیه و آله. (علل الشرائع ۲۲۲/۱، بحارالانوار ۳۵/٤٤).

شیخ مفید رحمه الله فرموده: تظاهرت به الأخبار، وانتشرت به الآثار، ونقلته الکافّة عنه علیه السلام. (ارشاد ۳۱٤/۱ ـ ۳۱۵، همچنین مراجعه شود به خرائج ۱۹۹/۱).

برای نمونه رجوع شود به: خصال ۱٤۵، عیون اخبار الرضا علیه السلام ٦۱/۲، المسترشد ۲٦۹، ٦٦۸، الفصول‌المختارة ۲۳۲، مناقب ۱۸/۳ (چاپ دیگر: ۲۱۷/۳)، بحارالانوار۲۹/ ٤۳٤ و ۲۹۳/۳۲، ۲۸۹.

برخی از مصادر اهل تسنن: المبسوط سرخسی ۳/۱۰، ۱۲٤، تاریخ مدینة دمشق ٤٦۹/٤۲، البدایة والنهایة ۳۳۸/۷، النهایة ابن‌اثیر ٦۰/٤، ۳۲۰ و ۱۱٤/۵، مجمع‌الزوائد ۲۳۸/۷ (هیثمی گفته: سند روایت معتبر است)، کنزالعمال ۲۹۲/۱۱، ۳۰۰، لسان‌العرب

←

و لزومی ندارد کـه بگـوییم عـمل آن حـضرت خـارج از دایـره عـمومات و اطلاقات است. شاید به جهت روشن نبودن همهٔ زوایای ایـن قـضایا بـرای عموم مردم، پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفهٔ آن حضرت را رسماً از جانب خدا اعلام نموده، و به این وسیله راه هر اعتراض و انکار و شک و تردیدی را مسدود می‌فرماید، لذا جایی برای این شبهه باقی نمی‌ماند که گفته شود: امیرمؤمنان علیه السلام در مبارزه با آن سه فرقه به اجتهاد خویش استناد جسته و ـ العیاذ بالله ـ پس از نبرد، از کار خود پشیمان شد.[1]

همانطور که می‌دانیم قرن‌هاست که ماهیت حرکت سـیدالشـهدا علیه السلام مـورد بحث و گفت‌وگو واقع شده است: آیا آن حضرت قـصد تشکـیل حکـومت داشت؟ آیا برای امر به معروف و نهی از منکر بود؟ و...؛ چرا با عده‌ای قلیل ـ آن هم به همراهی زنان و فرزندان ـ دست به چنین کاری زد؟![2]

وجود دستور خاص برای حرکت حضرت ـ چه در برنامه‌ای کـه تـوسط پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ شده و یا فرشتگان در شب قدر بر آن حضرت نازل کرده‌اند و

← ۱۹٦/۲ و ۳۷۸/۷ و ۳٤۱/۱۰، تـاج‌العـروس ۲۷۳/۳ و ۳۸۰/۱۰ و ٤٤۰/۱۳، پـاورقی المسترشد ۲٦۹ به نقل از ابن‌حجر عسقلانی در المطالب العالیة ۲۹۷/٤.

در الغــدیر ۳۳۷/۱ و ۱۸۸/۳ ـ ۱۹٥ و ٤۸/۱۰، مـلحقات احـقاق الحـق ٦/ ٥۹ ـ ۷۸ و ٤٤۰/۱٦ ـ ٤٤٦ و ۲۹۰/۲۰، ۳۱٥ و همچنین مجلدات ٤، ٥، ٦، ۷، ۸، ۱٦، ۲۰، نورالأمیر ۳۳٥ ـ ۳۳۸ مصادر فراوانی از کتب عامّه برای این حدیث و احادیث مشابه آن نـقل شـده است.

۱. مقصود از القای این شبهه آن است که بگویند: صحابه‌ای که در جبههٔ مـخالف حـضرت بودند نیز اجتهاد کرده‌اند، و هر کس در اجتهادش خطا کند باز هم ـ بر مبنای آنان ـ مستحق پاداش است.

۲. رجوع شود به صفحات: ۷٦ ـ ۷۸.

چه دستور عالم رؤیا ـ راه هر گونه شک و تردیدی را مسدود می‌کند؛ زیرا ما یقین داریم که حضرت برای امتثال فرمان خداوند اقدام کرده و وظیفه‌اش را انجام داده است و جای هیچ اعتراضی بر ایشان نیست، خواه شرایط و موقعیت آن حضرت را درک کنیم یا نه. لذا در زیارات سیدالشهداﷺ ـ که از معصومینﷺ روایت شده ـ می‌گوییم: «أشهد أنك كنت على بيّنة من ربّك». یعنی: گواهی می‌دهم که شما دارای دلیل و برهان روشن از جانب پروردگار بودی.[1]

پس گذشته از عصمت حضرت، ایشان در خصوص این حرکت دستور داشته و اشتباه نکرده و پشیمان هم نشده است.[2]

---

۱. کافی ٥٧٨/٤، تهذیب ١١٤/٥ ـ ١١٥، کامل الزیارات ۲۰۳ و رجوع شود به بحارالانوار ١٥٩/٩٨، ١٧٢، ١٨٢، ٢٦٧، ٣٣٣.

۲. برخلاف برخی از عامّه که حرکت حضرت را ناشی از نظر شخصی دانسته و یا روایتی دروغین جعل کرده‌اند که حاکی از پشیمانی حضرت است، لذا حرکت آن حضرت را قابل مناقشه و اشکال دانسته‌اند.

۵. پاسخ اشکال تنافی دستور خاص با «تأسی»

بسیاری از معاصرین «**دستور خاص**» داشتن حرکت سیدالشهداﷺ را انکار کرده و برخی از آنان این عقیده را مخرّب دین دانسته و چنان پنداشته‌اند که در این صورت دیگر از قیام آن حضرت درسی گرفته نخواهد شد.

استاد مطهری ـ که در «حماسه حسینی» بارها شدیداً با این نظر مخالفت نموده ـ در این زمینه می‌گوید:

اگر بنا شود که آن حضرت یک دستور خصوصی داشته که حرکت کرده، دیگران نمی‌توانند او را مقتدا و امام خود در نظیر این عمل قرار دهند... درنتیجه قیام امام حسین را از حوزهٔ عمل بشریِ قابل اقتدا و اقتفا که ﴿لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ خارج می‌کنند.[1]

---

۱. حماسه حسینی ۳/ ۸٤ ـ ٨٦، مجموعه آثار ١٧/ ٤٧٢ ـ ٤٧٣.

البته در یادداشت‌های ایشان ـ که بعداً به کتاب اضافه شده ـ اشاره کرده که در تأیید این نظریه، روایت صحیح وجود دارد و باید در آن تأمل شود. در جلد سوم حماسه حسینی می‌نویسد: آیا امام حسین دستور خصوصی داشت؟ در مقدمه بررسی تاریخ عاشورا می‌گوید: حدیث صحیحی است در کافی به سند بسیار معتبر از ضُرَیْس کِنانی، گوید که «حُمران بن اعْیَن شیبانی به امام باقرﷺ عرض کرد: قربانت گردم، ملاحظه می‌فرمایید آنچه را در زندگی امیرالمؤمنینﷺ و حسنینﷺ واقع شد از خروج و نهضت و جهاد فی سبیل‌الله و آنچه بدان گرفتار شدند از کشته شدن به دست جبّاران و مغلوبیت و آنچه بر سرشان آمد تا بالأخره کشته شدند و مغلوب گشتند؟

حضرت فرمود: آنچه شد البته خدای تعالی برای ایشان مقدّر کرده بود و خود حکم کرده و امضا نموده و حتمی ساخته بود و سپس آن را اجرا کرد، و قیام علی و حسن و حسینﷺ «فَبِتَقَدُّمِ عِلْمِ ذلِكَ الَيْهِمْ مِنْ رَسولِ اللّٰهِ» با سابقه علم و دستوری بود که از رسول خدا به آنها

←

برای روشن شدن مطلب لازم است شرح مختصری دربارهٔ «تأسـی» داده شود تا معلوم گردد که تمسک به آن در اینجا درست نیست.

توضیح تأسی

یکی از منابع فقه و مصادر تشریع، سنت است. سنت یعنی قول و فعل و تقریر معصوم علیه‌السلام.

الگوبرداری از فعل معصوم و اقتدای به او را تأسی گویند. در این مـورد تذکر چند مطلب ضروری است:

۱. اصل، اشتراک احکام معصومین علیهم‌السلام و احکـام مـا است مگـر دلیـل بـر اختصاص اقامه شود.[۱]

۲. مجرّد صدور یک فعل از معصوم، دلیل وجوب آن نیست.[۲]

۳. در تأسی، شناختِ وجهِ فعل صادر از معصوم ضروری است؛[۳] و مراد از وجه دو چیز است:

الف) این‌که آن عمل به قصد وجوب و استحباب انجام شده، یا فقط به جهت مباح بودن از معصوم صادر شده است.

← رسیده بود، و هر امامی که سکوت کرد از روی علم و دستور بود».

باید به اصل خبر مخصوصاً برای سطر آخـر مـراجـعه شـود. (حـماسه حسـینی ۳۵۹/۳، مجموعه آثار ۶۵۵/۱۷).

۱. جواهر الکلام ۱۲۹/۲۹، کتاب الصلاة شیخ انصاری ۳۶۰/۱.

۲. الحدائق الناضرة ٦٣/٨، مفتاح الكرامة ٥٥٦/٦، مستند الشيعة ٢٠٣/٤.

۳. مبادئ الوصول علامه حلّی ١٦٨، مستند الشـيعة ٢٠٣/٤، جـواهـر الكـلام ۲۳۳/۱۱ و ۲۲/۱۳.

ب) این‌که علت و جهت صدور آن فعل چه بوده است.[۱]

لذا برخی تصریح فرموده‌اند که در تأسی، لازم است که به فعل معصوم حکم آن فعل معلوم شود.[۲]

و به تعبیر بعضی دیگر: اگر معصوم عملی را انجام دهد و در مقام بیان واجب مجمل نباشد، و وجه فعل او معلوم نشود، آن موردْ مشمول تأسی نیست و دلیل دیگری باید حکم آن را مشخص نماید.[۳]

٤. در تأسی اتحاد صورت فعل ما با فعل صادر از معصوم لازم است.[٤]

۵. مجرّد انجام کاری مانند فعل معصوم هم تأسی نیست.[۵]

---

۱. سید مرتضی می‌فرماید: وأمّا سبب الفعل، فإن قولنا: «الوجه الذي وقع عليه» يقتضيه، لأن ذلك يقتضي النية والقصد والغرض، والسبب ـ أيضا ـ داخل فيه، وكما أن من وجوه الأفعال الوجوب والندب والحظر والإباحة، كذلك من وجوهها المعاني التي لها تفعل، نحو أن يسجد للسهو، ويرجم للزنا، ويتطهّر للصلاة. (الذريعة ٢/ ٥٧٤ ـ ٥٧٥).

شیخ طوسی می‌نویسد: والوجه الذي يقع عليه الفعل على ضربين: أحدهما: يقارن الفعل، نحو نية الوجوب أو الندب أو الإباحة، وهذا هو الذي ينبئ عن هذا اللفظ على الحقيقة.

والثاني: المعنى الذي له أن يفعله وإن لم يصح أن يكون مقارناً، وذلك نحو أن يزيل النجاسة عن ثوبه لأجل الصلاة، وانما يكون الواحد منّا متّبعاً له بأن يزيله لما له أزاله، فأمّا من أزاله تنظيفاً فلا يكون متّبعاً له، وكذلك أن توضأ لإزالة الحدث أو الصلاة، فاتباعه له إنما يكون بأن يفعل على هذا الوجه... فإذا ثبت أن معنى التأسي ما قلناه، وجب أن يراعى فيه حصول العلم بصورة الفعل وبالوجه الذي حصل عليه الفعل ليصح لنا التأسي به. (عدّة الأصول ٢/ ٥٧٠).

۲. قال السيد المرتضى رحمه الله: واعلم أن التأسي به صلى الله عليه وآله إنما يكون فيما يُعلم حكمه بفعله، دون ما لم يكن له هذا الحكم. (الذريعة ٥٧٦/٢).

۳. مفاتيح الاصول ٢٨٤.

٤. رسائل الشريف المرتضى ٢/ ٢٦٥، الذريعة ٢/ ٥٧٢ ـ ٥٧٣، عدة الأصول ٢/ ٥٦٩، قوانين الأصول ٤٩١.

۵. معارج الأصول ١١٩، مفاتيح الاصول ٢٨٠.

عدم تمامیت استناد به تأسی از ناحیه مقتضی

پس از روشن شدن مطالب گذشته می‌گوییم: استناد بـه دلیـل تأسـی در حرکت حضرت سیدالشهداﷺ تمام نیست به دو دلیل:

دلیل اول: بنابر آنچه در مطلب شماره ۳ گذشت در تأسی شناخت وجه فعل لازم است، حال آن‌که در تشخیص وجه حرکت سـیدالشـهداﷺ و شـناخت ماهیت آن، اختلاف شده است.

علامه حلّی و شهید ثانی آن را مستند به انتخاب حضرت می‌دانند، یعنی سیدالشهداﷺ می‌توانست سازش کند یا نکند، و ترک سـازش بـرای ایشـان امری جایز بوده است.[۱]

در برابر این نظر جمعی از بـزرگان تـرک سـازش را بـر حـضرت واجب دانسته‌اند گرچه در تبیین آن اختلاف نظر دارند.

کلام سید مرتضیﷺ حاکی از لزوم اقدام برای به دست گرفتن امور و بر پا داشتن دین خداوند است.[۲]

---

۱. قال العلاّمةﷺ: الهدنة والمواعدة والمعاهدة ألفاظ مترادفـة، مـعناها: وضـع القـتال وتـرك الحرب إلى مدّة بعوض وغير عوض... والهدنة ليست واجبة على كـل تـقدير سـواء كـان بالمسلمين قوة أو ضعف، لكنها جايزة لقوله تعالى: ﴿وَإِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا﴾ [الأنفال (۸): ٦١]، وللآيات المتقدمة، بل المسلم يتخيّر في فعل ذلك برخصة ما تقدّم وبقوله تعالى ﴿وَلاَ تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ٱلتَّهْلُكَةِ﴾ [البقرة (۲): ١٩٥]. وإن شاء قاتل حتى يلقى الله شـهيداً بقوله تعالى: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ ٱللهِ ٱلَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ﴾ [البقرة (۲): ١٩٠]، وبقوله تـعالى: ﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِنَ ٱلْكُفَّارِ وَلْـيَجِدُوا فِـيكُمْ غِـلْظَةً﴾ [التـوبة (۹): ١٢٣]، وكذلك فعل سيدنا الحسينﷺ. (منتهى‌المطلب ۲/ ۹۷۳ ـ ۹۷٤، و مراجعه شود به: تذكرة الفقهاء ۹/ ۳۵۸ (چاپ سنگی: ۱/ ٤٤۷)، مسالك الأفهام ۳/ ۸۲).

۲. تنزيه الانبیاءﷺ ۱۷۵ ـ ۱۷۹، بحارالانوار ٤٥/ ۹٦ ـ ۹۸.

عدّه‌ای دیگر حرکت حضرت را واجب دانسته‌اند از این جهت که احیای دین خدا و **بقای مذهب حق وابسته به شهادت حضرت بوده** و کفر و ضلالت بنی‌امیه جز با شهادت حضرت و اهل بیت و یارانش آشکار نمی‌گشت.

از کلمات محقّق کرکی، صاحب ریاض، علامه مجلسی قدس‌سره و برخی دیگر این نظریه استفاده می‌شود. آیت‌الله خویی قدس‌سره نیز آن را به عنوان احتمال پذیرفته است.[۱]

محقق کرکی رحمه‌الله احتمالات دیگری را نیز در این زمینه ذکر کرده است:

۱. شاید اگر حضرت با یزید سازش می‌کرد او وفا نمی‌کرد.

۲. اگر حضرت سازش می‌کرد ممکن بود حق چنان ضعیف شود که امر بر مردم مشتبه گردد.

۳. از این جهت که یزید متهتّک بود و علناً با دین مخالفت می‌کرد، ممکن است امام جهاد با او را واجب دانسته حتی اگر کار به شهادت بکشد.

٤. هنگامی آن حضرت دست به کارِ جنگ شد که چاره‌ای جز آن نداشت.[۲] احتمال اخیر در ضمن کلام صاحب جواهر قدس‌سره نیز گذشت.[۳]

ذکر وجوه و احتمالات مختلف در کلام محقق کرکی رحمه‌الله و دیگران حاکی از خفاء وجه حرکت است که گفته شد.

---

۱. جامع المقاصد ٤٦٧/۳، مرآة العقول ۹۸/۱۱، ریاض المسائل ٤۹۵/۷ ـ ٤۹۷، التنقیح ۲۵۷/٤ (چاپ اول).

۲. جامع المقاصد ۳ / ٤٦۷.

۳. کلام‌ایشان صفحه ۵۰ (ترجمه‌اش صفحه ٥٤ ـ ٥٥) به نقل از جواهرالکلام ۲۱/ ۲۹۵ گذشت.

علامه مجلسی‌ﷺ نیز پس از مطلب سابق فرموده: خروج حضرت از مدینه و مکه برای حفظ نفس بوده و پس از آن، هر جا می‌رفت او را می‌کشتند حتی اگر بیعت می‌کرد![1]

بعضی نیز اجمالاً گفته‌اند که حرکت حضرت برای انجام وظیفه بوده است.

در قرن اخیر بین گویندگان و نویسندگان، آرای مختلفی در این زمینه عرضه شده است که در عین اشتراک همه در برداشت سیاسی از حرکت سیدالشهداعلیه‌السلام و لازم دانستن تأسی به آن، باز هم در تبیین آن اختلاف فراوان به چشم می‌خورد:

اصرار بر این‌که حضرت قصد تشکیل حکومت داشت.

حرکت حضرت از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر بوده است.

حضرت حتی اگر می‌دانست که پیروزی ظاهری نصیب او نمی‌شود ولی این حرکت را به جهت شکستن سدّ سکوت، اعتراض بـه حکومت جائر و ستمگر، مبارزه با ظلم، تن ندادن به خواری و ذلّت لازم می‌دانست.

از آنچه گذشت چنین نتیجه می‌گیریم که استناد به تأسی در مقام از ناحیهٔ مقتضی مشکل دارد؛ زیرا با اختلاف در ماهیت حرکت حضرت و معلوم نبودن وجه آن، استناد به تأسی تمام نیست.

---

۱. بحارالانوار ۹۸/۴۵ ـ ۱۰۰.

دلیل دوم: چنانچه در مطلب شماره ۱ گذشت امری که اختصاص به معصومین علیهم السلام دارد، قابل تأسی نیست، و مستفاد از روایات آن است که برنامهٔ امام حسین علیه السلام طبق «دستور خاص» خداوند تعالی بوده است. تأسی در این موارد مانند آن است که کسی بخواهد زن و فرزند خویش را در بیابانی بی‌آب و علف رها کند که تأسی به حضرت ابراهیم علیه السلام کرده باشد.

اگر گفته شود: درست است که در ماهیت حرکت سیدالشهدا علیه السلام اختلاف شده، ولی از فعل آن حضرت جواز چنین برنامه‌ای در شرایط مشابه آن استفاده می‌شود.

در پاسخ می‌گوییم: چنان‌که بعداً در روایت ۱۵۰ ملاحظه خواهید کرد: محمد بن حنفیه در مکه شبانه با امام حسین علیه السلام دربارهٔ خروج آن حضرت گفت و گویی دارد و هنگام حرکت کاروان، حضرت دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را با او مطرح می‌فرمایند. این اندازه مسلّم است که اگر سفر حضرت مبتنی بر احکام مشترک بود شب قبل آن حکم را مطرح می‌کردند، پس تأخیر در جواب و ذکر کلام پیامبر صلی الله علیه و آله حاکی از «دستور خاص» برای آن حضرت است.

اگر پرسیده شود: آیا ملتزم می‌شوید که این برنامه از خصائص امام حسین علیه السلام بوده است؟

در پاسخ می‌گوییم: ظاهر خطاب: «یا حسین اخرج [إلی العراق] فإن الله قد شاء أن یراك قتیلاً» اختصاص به آن حضرت است، چنان‌که عبارت: «إن الله قد شاء أن یراهنّ سبایا» نیز مفید اختصاص این حکم به بانوان همراه آن حضرت است و چنین حکمی در شریعت برای زنان دیگر جعل نشده است. اصل اولی خصوصیت داشتن الفاظ وارد در لسان ادله شرعیه است، والغاء خصوصیت

نیاز به دلیل و قرینه دارد، مثلاً وقتی مخاطب راویانی چون زراره و ابوبصیر و ... باشند و حضرات معصومین علیهم السلام آنها را مخاطب قرار دهند که: در طهارت، نماز، روزه، زکات و... چنین و چنان کن، چون صحبت از تکلیف عمومی است معلوم است که مخاطب هیچ خصوصیتی ندارد، ولی در مقام قرینه بر اختصاص و عدم اشتراک وجود دارد و آن چند امر است:

۱. گفت و گوی شبانه محمد بن حنفیه با امام حسین علیه السلام در مکه بدون این‌که حرفی از تکالیف عامّه در میان باشد و نقل رؤیا هنگام حرکت.

۲. دستور به همراهی بانوان و تعلّق مشیت الهی به اسارت آنان.

۳. استناد به رؤیا در روایات متعدد شیعه و سنی، و چنین چیزی در بیان تکالیف عامّه متعارف و متداول نیست.

۴. سرّی بودن دستور عالم رؤیا، مانند روایات شماره ۴۱ ـ ۴۲ به نحوی که سیدالشهدا علیه السلام فرمود: من آن را با کسی در میان نمی‌گذارم، و فرمود: «أمرني بأمر وأنا ماضٍ لأمره» یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله در رؤیا به من دستوری داده و من فرمان آن حضرت را امتثال خواهم کرد. اگر آن فرمان، حکمی بود مشترک که شامل دیگران هم می‌شد معنا نداشت که حضرت مطلب را در هاله‌ای از ابهام، اسرارآمیز و به نحو قضیهٔ شخصیه مطرح نماید بلکه حکم عامّی را که خدا برای همهٔ مردم تشریع فرموده بود ذکر می‌کرد. پس انصاف آن است که «دستور خاص» که در کلام عده‌ای از بزرگان علما آمده تمام است.[۱]

---

۱. مانند سید ابن طاووس، علامه مجلسی، صاحب جواهر، محقق دربندی، شیخ جعفر شوشتری، سید عبدالرزاق مقرّم و دیگران رحمهم الله، به ترتیب رجوع شود به: لهوف ۱۸ (چاپ ←

نتیجه آن‌که اگر حکم دیگران در چنین مواردی از خطابات شرعی استفاده شد باید مطابق آن عمل شود و گرنه از این قضیهٔ شخصیه نمی‌توان حکم عامّی را استفاده کرد و تأسی در آن تمام نیست، چنان‌که صاحب جواهر فرموده: على أنه له تكليف خاصّ قد قدم عليه، وبادر إلى إجابته، ومعصوم من الخطأ، لا يعترض على فعله ولا قوله، فلا يقاس عليه من كان تكليفه ظاهر الأدلة.[1]

حضرت وظیفه مخصوصی داشت که بر آن اقدام نمود و به انجام آن مبادرت ورزید و چون معصوم از خطاست بر رفتار و گفتارش اعتراضی نیست، و نمی‌شود دیگران را که موظف به رعایت ظواهر ادله هستند با آن حضرت قیاس نمود.

اگر گفته شود: بنابر آنچه گفته شد یاران آن حضرت نیز چنین تکلیفی نداشته‌اند.

در پاسخ گوییم: حکم یاران امام حسین علیه السلام از روایات دیگر استفاده می‌شود، مانند روایت شماره: ۳۵ و روایات پس از آن‌که حضرت روز عاشورا به اصحاب خویش فرمود: «إن الله قد أذن في قتلكم» یعنی: «خداوند اجازه داده که شما کشته شوید». و روایت ذیل آیهٔ شریفه: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ﴾[2] که امام صادق علیه السلام

← دیگر: ۲۵)، بحارالانوار ۹۸/۴۵، جواهر الکلام ۲۹۵/۲۱ ـ ۲۹۶، اسرار الشهادات ۲۸ (چاپ سنگی)، ۵۷/۱ (چاپ حروفی)، خصائص الحسینیة ۴۳ ـ ٤٤ (چاپ حیدریه)، مقتل الحسین علیه السلام ۱۷۰ (توجیه لدواعی السفر)، لواعج الاشجان ۲۵۳، ۲۵٦ ـ ۲۵۷.

۱. جواهر الکلام ۲۹۵/۲۱ ـ ۲۹٦.

۲. النساء (٤): ۷۷.

فرمود: وظیفهٔ همهٔ مردم روی زمین آن بود که آن حضرت را یاری نمایند.[۱]

اگر گفته شود: از عباراتی که امام علیه السلام خطاب بـه اهـل کـوفه دارد اسـتفاده می‌شود که حرکت حضرت از باب امر به معروف و نهی از منکر بوده که همه به آن مأمورند نه خصوص امام معصوم علیه السلام.

در پاسخ گوییم: کلمات آن حضرت مانند: «ألا ترون إلی الحقّ لا یعمل به، وإلی الباطل لا یتناهیٰ عنه»؟! و «من رأی سلطاناً جائراً مستحلّاً لحُرم الله، ناکثاً لعهد الله، مخالفاً لسنّة رسول الله، یعمل في عباد الله بالإثم والعدوان، ثم لم یغیّر بقول ولا فعل کان حقیقاً علی الله أن یُدخله مدخله»[۲] از خطابات مربوط به باب امر به معروف و نهی از منکر است، ولی چنان‌که در فقه مطرح شده این فریضه الهی مشروط به شرایطی است و اطلاق آن با سایر ادله شرعی تقیید می‌شود، لذا از جهت آن‌که این نوع از امر به معروف و نهی از منکر نیاز بـه اذن امـام معصوم علیه السلام دارد،[۳] سیدالشهدا علیه السلام که امام معصوم است با آن خطابات از مردم می‌خواهد که به درخواستش پاسخ مثبت دهند و به وظیفهٔ خویش عمل نمایند. چگونه امکان دارد از چنین موردی تعدّی نمود و به جایی که اذن امام علیه السلام در کار نیست حکم را سرایت دهیم.[٤]

---

۱. رجوع شود به: نوادر علی بن اسباط: الأصول الستة عشر ۱۲۲، (چاپ دیگر: ۳۳۹)، تفسیر عیاشی ۲۵۸/۱، بحارالانوار ۲۱۸/٤٤، ۲۲۰، عوالم ۹٦/۱۷ ـ ۹۵

۲. رجوع شود به روایات شماره ۱۷٤ ـ ۱۷۵.

۳. شرح و بیان آن صفحه بعد خواهد آمد.

٤. شاید فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر نیز اشاره به همین نکته باشد که فرمود: «**لا أمر بمعروف ونهي عن منکر إلاّ مع إمام معصوم** علیه السلام». (احتجاج ٦۵/۱، الیقین ۳۵۹، بحارالانوار ۲۱۵/۳۷ مستدرک ۱۲/ ۱۸۲).

عدم تمامیت استناد به تأسی از ناحیه مانع

بر فرض که تأسی از ناحیه مقتضی تمام شود یا از باب امر به معروف و نهی از منکر است[1] یا از باب جهاد با حاکمان ستمگر، و در هر دو صورت با مانع مواجه می‌شود.

بیان مانع بنابر نظریه اول (امر به معروف و نهی از منکر):

محقق حلی رحمه‌الله می‌فرماید: اظهر آن است که اگر امر به معروف و نهی از منکر مستلزم جراحت یا قتل باشد منوط به اذن امام معصوم علیه‌السلام است.[2]

مرحوم صاحب جواهر رحمه‌الله در شرح آن از شیخ طوسی رحمه‌الله نقل فرموده که ظاهر کلام علمای امامیه آن است که این نحو انکار اختصاص دارد به معصومین علیهم‌السلام یا کسی که از جانب آنان اذن داشته باشد. پس از آن فرموده: تجویز آن برای عموم مستلزم فساد عظیم و هرج و مرج [و اختلال نظام اجتماع] است که قانون شرع آن را نمی‌پذیرد، پس ادعای اطلاق ادله فسادش روشن است.

همچنین ادعای آن‌که: «**این نحو از امر به معروف و نهی از منکر بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان علیهم‌السلام واجب بوده پس تأسی اقتضا می‌کند که بر دیگران نیز واجب باشد،**

---

۱. استاد مطهری بارها هدف امام حسین علیه‌السلام را امر به معروف و نهی از منکر معرفی کرده بلکه در ترجمه: «**أُرید أن آمر بالمعروف، وأنهیٰ عن المنکر**»، می‌گوید: [یعنی: من] هدفی جز امر به معروف و نهی از منکر ندارم. (حماسه حسینی ۷۵/۱ ـ ۷٦، مجموعه آثار ۱۰۸/۱۷).

ایشان مکرر تصریح کرده است که: آنچه عامل، علت، انگیزه و هدف آن حضرت بوده اختصاص به ایشان ندارد. (حماسه حسینی ۳/ ۸٤ ـ ۸٦، مجموعه آثار ۱۷/ ٤۷۲ ـ ٤۷۳).

۲. شرائع الاسلام.

و اصل اشتراک احکام بین مردم و معصومینعلیهم‌السلام **است»** نیز واضح الفساد است.

ایشان در ادامه روایتی از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل کرده که در ضمن آن آمده است: «کسی که با شمشیر انکار منکر نماید به هدایت دست یافته و بر راه حق سیر نموده و قلبش نورانی گردیده است». سپس فرموده: معلوم است که حضرت در این روایت اشاره به وجود اقدس خود و فرزندان معصومش علیهم‌السلام فرموده ـ مانند خطابات وارده در حدود و جنگ با باغیان و جهاد کفار و امثال آن ـ و عموم مردم مقصود نیستند.[1]

بیان مانع بنابر نظریه دوم (جهاد با حاکمان ستمگر):

در نظریه دوم نیز دو امر مانع از تمسک به تأسی است:

اول: تشخیص موقعیت و شرایط برای جنگ و مبارزه یا صلح و سازش، از وظایف منصب زعامت و امامت است نه آحاد مردم، و گرنه اجتماع دچار حیرت و سردرگمی و اختلاف خواهد شد. **لذا در روایات تأکید شده که جهاد مشروط به اذن و امر امام معصوم است.**[2]

شاید تصوّر شود که این ادله مخصوص جهاد با مشرکین و کفار است نه مبارزه با خلفای جور و دولت‌های ظالم، ولی مستفاد از روایات اشتراک این دو در حکم است.[3] گذشته از آن‌که در برخی روایات منع از «قتال» و «غزو»

---

۱. جواهر الکلام ۲۱ / ۳۸۳ ـ ۳۸۵.

۲. جامع احادیث الشیعة، کتاب الجهاد، باب شانزدهم ۱۳ / ٤۸ (چاپ اول)، ۱٦ / ۸٦ (چاپ دوم) و رجوع شود به باب هفدهم.

۳. جامع احادیث الشیعة باب ۱٦ حدیث شماره ۸.

بدون اذن است که شامل هر دو (جهاد با کفار و خلفای جور) می‌شود.[۱]

این مطلب در برخی از روایات به این تعبیر بیان شده است که مردم در قیام و سکوت باید از معصومین علیهم‌السلام پیروی نمایند.[۲]

دوم: روایات بسیار زیادی دلالت دارد که وظیفهٔ مردم تا قیام امام زمان علیه‌السلام تقیه کردن است[۳]، پس با وجود نهی صریح چگونه ممکن است به تأسی استناد نمود؟!

آیا مفاد حدیث: «فلکم بي أُسوة» تأسی در قیام نیست؟

بعضی به قسمتی از روایت منقول از سیدالشهدا علیه‌السلام استناد می‌کنند که فرمود: «فلکم فيّ [بي] أُسوة»، و آن را دلیل تأسی در قیام دانسته و چنین ترجمه

---

۱. جامع احادیث الشیعة باب ۱٦ احادیث شماره ۱ و ٦.

۲. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: تابع عملکرد اهل‌بیت من باشید، اگر جنگیدند بجنگید و اگر سازش کردند سازش نمایید، از آنها پیروی نمایید که در همهٔ امور حق با آنهاست. (کفایة الأثر ۱۸۲، بحار ۳٤٦/۳٦ (با کمی اختلاف) و رجوع شود به: مناقب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام کوفی ۱۰۷/۲).

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: توجه شما به اهل‌بیت علیهم‌السلام باشد، پیروی از روش آنها را بر خویش لازم دانید، آنها شما را از هدایت بیرون نبرده و به پستی [و گمراهی] باز نمی‌گردانند. در قیام و قعود از آنها تبعیت نمایید، از آنها پیش نیفتید که گمراه می‌شوید، و عقب نمانید که هلاک می‌گردید. (نهج‌البلاغه ۱۸۹/۱، بحارالانوار ۸۲/۳٤، نهج السعاده ۳۸۸/۸ و مراجعه شود به: کتاب سلیم بن قیس ۲۵۸، الغارات ۱۱/۱ و ٦۷۸/۲، شرح الاخبار ۲۸۸/۲، وسائل ۵۷/۱۵، بحارالانوار ۳٦۸/۳۳ و ۱۱۸/۳٤، ۲٦۲ و ۳۵٤/٤۱ و ۱۲۱/۵۱).

و رجوع شود به کلام امام باقر علیه‌السلام در تفسیر عیاشی ۲۱۳/۱، بحارالانوار ۲۱۸/۲٤.

۳. جامع احادیث الشیعة کتاب الجهاد، باب هجدهم ٦٦/۱۳ (چاپ اول)، ۱۰۷/۱٦ (چاپ دوم).

می‌کنند که: «قیام من برای شما سرمشق است». یا: «من در قیام الگوی شما هستم» و جملاتی مشابه آن.

با مراجعه به منابع معلوم می‌شود که این روایت اصلاً در مقام بیان چنین مطلبی نبوده و این برداشت قطعاً صحیح نیست.[۱]

ترجمه صحیح روایت این است:

> نامه‌های شما به دستم رسید، فرستادگان شما نزد من آمده و با من بیعت کردند مبتنی بر آنکه شما مرا تسلیم دشمن نکرده و تنها نگذارید. اگر بر بیعت خویش استوار باشید راه درست را انتخاب نموده‌اید. من حسین زادهٔ علی و زهراعلیهما‌السلام هستم، خودم با شما، و خانواده‌ام در کنار خانواده‌های شما [زندگی نموده] و من اسوه [و الگوی مناسب] برای شما خواهم بود؛ و اگر بر خلاف آن رفتار نموده و پیمان‌شکنی کنید و بیعت خویش را زیر پا بگذارید ـ به جانم سوگند ـ از شما بعید نیست؛ زیرا این رفتاری است که با پدرم، برادرم وپسر عمویم مسلم داشتید.

چنان‌که ملاحظه فرمودید: اسوه و الگو و سرمشق بودن با فرض ثابت قدم بودن کوفیان است، بدان معنا که اگر بر بیعت خویش وفادار بمانید، من با شما و اسوهٔ شما خواهم بود و با اقتدای به من و سرمشق قرار دادن اعمال و رفتاری که از من می‌بینید، می‌توانید به سعادت و کمال برسید.

پس این تعبیر: اگر بر بیعت خویش استوار بمانید، من با شما و الگوی شما هستم؛ با جملهٔ: قیام من برای شما سرمشق است، تفاوت روشن دارد.

---

۱. رجوع شود به روایت شماره ۱۷٤ و ۱۷۵.

۶. روایات تفسیر سورهٔ قدر و تأسی

در بحث روایات مربوط به سورهٔ قدر بیان شد که فرشتگان همه مطالب سالیانه مربوط به حجج الهی و یا مردم را در شب قدر بر معصومین علیهم‌السلام نازل می‌کنند: ﴿تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾. اموری که مربوط به حجت خداست ـ چه از مختصات او باشد چه از مشترکات بین او و بین مردم ـ تفصیلاً بر ایشان عرضه می‌شود و امام علیه‌السلام از جزئیات حوادث و وظیفه خویش در برابر آن آگاه می‌شود. از جمله اموری که به ایشان القاء می‌شود وظیفهٔ آنها در زمینه جنگ و صلح است. در آخر نکتهٔ سوم (پاسخ اشکال تنافی «دستور خاص» با «تأسی») نیز بیان گردید که این مطلب اختصاص به معصومین علیهم‌السلام دارد.

در مواردی که امری اختصاص به جنبهٔ زعامت معصوم علیه‌السلام نداشته باشد، دستور شب قدر منافاتی با تأسی ندارد، مثل این‌که: آیا شرایطْ مقتضی حضور در میدان علم و دانش و پرداختن به نشر معارف است یا سکوت و تقیه؛ در این صورت بقیه مردم در رعایت تقیه و عدم آن ـ به اقتضای شرایط ـ به معصومین علیهم‌السلام تأسی می‌کنند، با این تفاوت که امکان دارد دیگران در تشخیص شرایط اشتباه کنند و چه بسا مفسده‌ای بر آن مترتّب شود؛ ولی حجج الهی علیهم‌السلام ـ گذشته از عصمتشان ـ با وجود اطلاع از ﴿كُلِّ أَمْرٍ﴾ در شب قدر، از خطا در تشخیص مصون و محفوظ هستند.

۷. عدم منافات دستور خاص با عقلانیت

از اموری که تذکّر آن ضروری است آن که در تمام امور تکوینی و تشریعی، ما یقین داریم که هیچ یک از کارهای پروردگار بدون حکمت نیست، ولی لازم نیست که ما وجوه و حکمت‌های هر امری را به تفصیل درک کنیم و بفهمیم.

خداوند حکیم است و کار او و کار حجّت او بدون دلیل و در نظر گرفتن مصالح نیست، امّا این بدین معنا نیست که عقل ما بدون راهنمایی از جانب پروردگار بتواند به وجوه و مصالح و مفاسد پی ببرد، چنان‌که خدای تعالی می‌فرماید: که از دانش جز بخش اندکی به شما داده نشده است که: ﴿وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً﴾.[۱]

عقل ما حکم می‌کند که در برابر خداوند ـ که به دلیل یقینی به او پی برده‌ایم ـ و حجت‌های پروردگار ـ که امامت و ولایتشان به برهان قطعی بر ما اثبات شده ـ سر تسلیم فرود آوریم حتی اگر وجه امری بر ما پوشیده باشد.[۲]

در مورد دستور خاصّ بر حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام نیز ما تسلیم امر پروردگار هستیم، حکمت آن را بدانیم یا نه گرچه در آثار فریقین اموری به عنوان حکمت و هدف برای حرکت حضرت ذکر شده که در بخش نهم خواهد آمد.

---

۱. الإسراء (۱۷): ۸۵.

۲. نظیر علّت غیبت امام زمان علیه السلام که به صراحت فرموده‌اند از آن سؤال نکنید، گرچه اموری به عنوان حکمت‌های آن در برخی از روایات آمده است.

(رجوع شود به: کمال‌الدین ۴۸۵، غیبت شیخ طوسی ۲۹۲، خرائج ۱۱۱۵/۳، احتجاج ۲۸۴/۲، اعلام‌الوری ۲۷۲/۲، بحار ۹۲/۵۲ و ۱۸۱/۵۳).

۸. چرا حضرت در پاسخ همه دستور خاص را مطرح نکرد؟

شاید پرسیده شود: چرا امام حسین علیه‌السلام در پاسخ معترضین و یا پرسشگران همه جا «دستور خاص» را مطرح نفرمود؟

در پاسخ گوییم:

اولاً: این اشکال بر کسانی که انگیزه حرکت حضرت را «تشکیل حکومت» یا «امر به معروف» و... گفته‌اند نیز وارد است که چرا حضرت در پاسخ نفرمود: من برای تشکیل حکومت یا امر به معروف و نهی از منکر و یا... به عراق می‌روم؟!

و ثانیاً: مسلّم روایات است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیرمؤمنان علیه‌السلام دستور صبر داده،[1] ولی حضرت در پاسخ اعتراض یا پرسش افراد، به گونه‌های مختلف پاسخ می‌دهد، گاهی صبر و سکوت خویش را تأسی به پیامبران علیهم‌السلام فرموده[2] و گاهی آن را روشی خردمندانه‌تر از مبارزه می‌داند[3] و.... پس مخاطب‌شناسی و شناخت شرایط اقتضا می‌کند که گاهی پاسخ امام حسین علیه‌السلام، مطلبی غیر از تصریح به «دستور خاص» و «عهد الهی» باشد.

---

۱. برخی از مصادر آن صفحه ۷۱ ـ ۷۲ گذشت و برخی ۳۱۸ خواهد آمد.
۲. بحارالانوار باب ۱۳، ۴۱۷/۲۹ احادیث شماره ۱، ۲۲، ۲۹، ۳۷.
۳. رجوع شود به: خطبه شقشقیه، بحارالانوار ۴۹۷/۲۹ ـ ۵۰۹.

۹. تبیین بیشتر دستور خاص با طرح چند پرسش

اگر دستور خاص داشتنِ حضرت انکار شود، و گفته شود که حرکت ایشان به قصد تشکیل حکومت یا به داعی امر به معروف و نهی از منکر و یا... بوده، چرا قبل از این‌که والی مدینه بخواهد از حضرت بیعت بگیرد، هیچ حرکتی از ایشان مشاهده نشد؟! و پس از آن نیز در طول چند ماهی که در مکه تشریف داشتند ـ جز نامه‌ای به اهل بصره و نامه‌ای در پاسخ کوفیان ـ هیچ فعالیتی از آن حضرت ثبت نشده است؟! آیا تأخیر در انجام وظیفه با شأن امام معصومعليه السلام سازگار است!

آیا روش‌هایی که دیگران پیشنهاد کردند مناسب‌تر از روشی که حضرت در پیش گرفت نبود؟! دیگران روش هایی به آن حضرت پیشنهاد کردند از جمله:

الف) امام حسینعليه السلام با سخنرانی در موسم حج و توسط فرستادگانش از مردم بلاد مختلف دعوت نماید و آنها را برای مبارزه مهیا نماید.[۱]

ب) بلاد پیشنهادی چون یمن،[۲] کوهستان أجأ[۳] و امثال آن را انتخاب کند.

ج) صبر کند تا کوفیان با دشمن مبارزه کنند و پس از غلبه بر دشمن، با حمایت آنان وارد کوفه شود.[٤]

د) از کوفیان بخواهد لشکری تشکیل داده و از کوفه خارج شوند و به حضرت بپیوندند تا با لشکری قوی و پر جمعیت به مبارزه بپردازد.[۵]

---

۱. رجوع شود به: روایات شماره: ۸۲، ۸۳، ۸۸ ـ ۸۹.

۲. رجوع شود به روایات ۸۸ ـ ۸۹، ۱۵۰.

۳. رجوع شود به روایات ١٩٤ ـ ١٩٥.

٤. رجوع شود به: روایات شماره: ۸۸ ـ ۸۹.

۵. رجوع شود به: روایت شماره: ۱۰۸.

هـ) یا گزینهٔ دیگری ـ غیر از اجابت کوفیان ـ را اختیار نماید.

چگونه ممکن است آن حضرت پس از شهادت حضرت مسلم علیه‌السلام باز هم به حرکت خود ادامه دهد با این حال بیعت خویش را از همراهان برداشته به آنان اجازهٔ بازگشت و جدایی از سپاه دهد؟!

آیا وظیفه ایجاب نمی‌کرد که آنها را به ثبات قدم و استقامت دعوت نماید؟!

آیا روشنگری و راهنمایی آنان با یادآوری آیات قرآن و کلمات جدّ بزرگوارش با اهداف مذکور تناسب بیشتری ندارد؟!

چرا در این جهت هیچ سعی و تلاشی از حضرت دیده و نقل نشده است؟!

و شگفت آن‌که پس از اجازهٔ انصراف به آنها و بازگشتشان، باز هم در بین راه با افرادی برمی‌خوردند و از آنها طلب یاری می‌کنند[1] و جناب حبیب رحمه‌الله را نزد بنی‌اسد می‌فرستد تا از آنها نصرت بخواهد!![2]

و از آن عجیب‌تر آن‌که شب عاشورا بار دیگر بیعتش را از همه برداشته و به آنها اجازهٔ انصراف و بازگشت می‌دهد و می‌فرماید: دشمن فقط دنبال من است.

---

۱. رجوع شود به ملاقات حضرت با عبیدالله بن حرّ جعفی در قصر بنی‌مقاتل، و ملاقات با عمرو بن قیس مشرقی و پسر عمویش ـ باز در قصر بنی‌مقاتل ـ و پرسش حضرت از آنها: «جئتما لنصرتي؟!» و ملاقات حضرت با ضحاک بن عبدالله مشرقی و مالک بن نضر و کلام حضرت: «فما یمنعکما من نصرتي؟!». (عبرات المصطفین ۴۰۳/۱ ـ ۴۰۸، موسوعة کلمات الإمام الحسین علیه‌السلام ۴۴۳ ـ ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۹، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه‌السلام ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۲۶).

۲. رجوع شود به عبرات المصطفین ۴۳۲/۱، موسوعة کلمات الإمام الحسین علیه‌السلام ۴۶۴، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه‌السلام ۴۳۱.

۱۰. دستور خاص و همراهی بانوان

حرکت حضرت یک جهت باطنی دارد و آن دستور خاص و عـهد الهـی است، و یک جهت ظاهری که پاسخ به دعوت کـوفیان بـاشد. هـمراه بـردن خانواده نیز یک جهت باطنی دارد که همان دستور خاص الهی است چنان‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «إن الله قد شاء أن یراهنّ سبایا»؛ و یک جهت ظـاهری نـیز ممکن است برای آن تصور کرد و آن این‌که حضرت از نزدیک از حال آنـها باخبر باشد و از آسیب دشمن محفوظ باشند. در روایت شماره ۳۰ گذشت که حضرت فرمود:

«إنهنّ ودائع رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ولا آمن علیهنّ أحداً». یـعنی: آنـها امـانت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند، و من ایمن نیستم که آنها را (در مدینه) به حال خود واگذارم.

سید ابن‌طاووس رحمه‌الله فرموده: مـمکن است امـام حسـین علیه‌السلام بـانوان و حـرم خویش را بدان جهت همراه خویش برده باشد که اگر آنها را در حجاز یا جای دیگر می‌گذاشت، یزید آنها را دستگیر نموده و با آنها بدرفتاری یا آنها را نابود می‌کرد و با این کار مانع اقدام سیدالشهدا علیه‌السلام بر جهاد و شهادت، و نائل شدن به مقامات معنوی و سعادت می‌گردید.[۱]

---

۱. لهوف ۵۱ (چاپ دیگر: ۸٤).

۱۱. عدم استبعاد دستور خاص در همراه بردن بانوان

امتحان‌های خداوند به نحوی است که خود صلاح می‌داند، و هیچ بـعید نیست که مشیت او بدان تعلق گیرد که سیدالشهدا علیه السلام اهل و عیال خویش را در این سفر همراه ببرد، و آنها رنج غربت و اسارت را تحمل نمایند. نظیر دستور خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام که همسر و کودکش را در بیابانی بی‌آب و علف تنها و بی‌کس بگذارد و باز گردد.[۱]

---

۱. رجوع شود به تفسیر سوره مبارکه إبراهیم (١٤) آیه ٣٧، تفسیر نورالثقلین ٥٤٨/٢.

۱۲. رابطهٔ تنگاتنگ دستور خاص و امتحان

از این جهت که بحث «امتحان» با «دستور خاص» ارتباطی تنگاتنگ دارد، به توضیح بیشتری در این زمینه نیاز است.

الف) دنیا دار امتحان است، و خدای تعالی با امور تکوینی و تشریعی بندگان خویش را آزمایش می‌کند. چنان‌که قرآن مجید این مطلب را مکرر تذکر داده است.[۱]

ب) گاهی آزمایش به امری است که سبب و حکمت آن برای بندگان بیان شده، و یا می‌توان به آن پی برد؛ وگاه بشر را به چیزی امتحان می‌کند که پرده از آن برداشته نشده است و از آنان می‌خواهد که در برابر فرمان او بی‌چون و چرا سر تسلیم فرود آورند. این تسلیم هیچ منافاتی با تعقل ندارد؛ زیرا عقل انسان حکم می‌کند که در برابر خداوند ـ که عقلاً به او اذعان و اعتقاد دارد ـ سر تسلیم فرود آورده و فرمان او را بپذیرد. امیر مؤمنان ﷺ در خطبه قاصعه می‌فرماید:

«ولکن الله سبحانه ابتلی خلقه ببعض ما یجهلون أصله تمییزاً بالاختبار لهم، ونفیاً للاستکبار عنهم، وإبعاداً للخیلاء منهم».

گاهی خداوند آفریدگانش را به چیزی می‌آزماید که از اصل و اساس

---

۱. مانند آیات شریفه: ﴿وَتِلْكَ ٱلْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ ٱلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ ٱللهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَٱللهُ لاَ يُحِبُّ ٱلظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ ٱللهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ ٱلْكَافِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا ٱلْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللهُ ٱلَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ ٱلصَّابِرِينَ﴾. (آل عمران (۳): ۱۴۰ ـ ۱۴۲).

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلْمَوْتَ وَٱلْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفُورُ﴾. (الملک (۶۷): ۱ ـ ۲).

﴿إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْإِنسَانَ مِن نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً﴾. (الإنسان (۷۶): ۲).

آن بی اطلاع هستند، تا با این کار آنها را آزمایش کرده و فرد مطیع از عاصی امتیاز داده شود، و تکبر و خودپسندی را از آنان دور نماید.
سپس می‌فرماید: مگر نمی‌بینید که خداوند همه عالم را ـ از آدم علیه‌السلام تا... ـ آزمایش کرده به سنگ‌هایی که [به حسب ظاهر] سود و زیان و بینایی و شنوایی ندارند. و خانهٔ خود را در دشوارترین جای زمین قرار داده با آنکه می‌توانست آن را در موضعی خوش آب و هوا قرار دهد. خداوند بندگان را به انواع سختی‌ها و اقسام مجاهدت‌ها و مشکلات گوناگون آزمایش می‌کند تا تکبر از دل آنها بیرون رود و ابواب فضل خود را به روی آنها بگشاید.[1]

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

پیامبران علیهم‌السلام ابتلاهای گوناگون داشته‌اند، برخی از آنها از شدت گرسنگی، بعضی از فرط تشنگی، و بعضی به انواع بیماری و حتی فقدان لباس [مثلاً از شدت سرما] جان داده‌اند. بعضی از آنها مردم را به توحید و فرمانبرداری از خدا دعوت می‌کردند، [اما] هنوز سخنشان به پایان نرسیده بود که آنها را می‌کشتند. خدای تبارک و تعالی بندگان را به میزان مقامی که نزد او دارند مبتلا می‌کند.[2]

ج) امتحان و آزمایش به مطالب متشابه و مشتبه، از جمله اموری است که در امت‌های گذشته و این امت نمونه‌های بسیار دارد، مانند: مأمور شدن حضرت ابراهیم علیه‌السلام به بردن همسر و کودک به بیابانی بی‌آب و علف،[3] یا مأمور

---

۱. رجوع شود به: بحارالانوار ١٤/ ٤٦٥ ـ ٤٧٠.
۲. امالی شیخ مفید ۳۹، بحارالانوار ١١/ ٦٥ ـ ٦٦ و ٦٤/ ٢٣٥.
۳. رجوع شود به تفسیر سوره مبارکه إبراهیم (١٤) آیه ۳۷، تفسیر نورالثقلین ٢/ ٥٤٨.

شدن به ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام،[۱] قضیه حضرت موسی و خضر علیهما السلام،[۲] تبدیل وعدهٔ سی شب حضرت موسی علیه السلام به چهل شب و پیش آمدن فتنهٔ سامری و گوساله‌اش،[۳] دستور صبر و سکوت به امیرمؤمنان علیه السلام در برابر غاصبان خلافت و هجوم به بیت رسالت و....

امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

يا با سعيد ألستُ حجة الله تعالى ذكره على خلقه، وإماماً عليهم بعد أبي علیه السلام؟ قلت: بلى، قال: ألستُ الذي قال رسول الله صلی الله علیه و آله لي ولأخي: الحسن والحسين إمامان قاما أو قعدا؟ قلت: بلى، قال: فأنا إذن إمام لو قمتُ، وأنا إمام إذا قعدتُ....

إذا كنتُ إماماً من قِبَل الله تعالى ذكره لم يجب أن يسفّه رأيي فيما أتيتُه من مهادنة أو محاربة، وإن كان وجه الحكمة فيما أتيته ملتبساً، ألا ترى الخضر علیه السلام لمّا خرق السفينة وقتل الغلام وأقام الجدار سخط موسى علیه السلام فعله لاشتباه وجه الحكمة عليه حتى أخبره فرضي؟![۴]

خلاصهٔ مطلب آن‌که: امام مجتبی علیه السلام پس از نقل نصّ بر امامتش، و با اشاره به جریان حضرت موسی و خضر علیهما السلام فرمود:

جایی که من امام از جانب خدا باشم، نباید نظر من و رفتار من ـ که صلح باشد یا جنگ ـ حمل بر بی‌خردی و خونسردی شود حتی اگر

---

۱. الصافات (۳۷): ۱۰۲ ـ ۱۰۷.

۲. الکهف (۱۸): ۶۰ ـ ۸۲.

۳. الاعراف (۷): ۱۴۲.

۴. علل الشرایع ۲۱۱/۱، الطرائف ۱۹۶، بحارالانوار ۲/۴۴.

حکمت آن برای دیگران روشن نباشد.

د) بدون شک برنامه سیدالشهدا علیه السلام امتحانی بود الهی، چنان‌که خود حضرت ـ به جنیانی که قصد یاری او را داشتند ـ این چنین فرمود:

«فإذا أقمت في مكاني فبما يمتحن هذا الخلق المتعوس؟! وبما ذا يختبرون؟!... ونحن ـ والله ـ أقدر عليهم منكم، ولكن ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾».[1]

یعنی: اگر من سر جای خویش قرار گیرم، پس این مردم چگونه امتحان و آزمایش شوند؟!... به خدا سوگند ما بیش از شما توان نابودی آنها را داریم... ، و با قرائت آیه مذکور به آنان فهمانید که صبر ما برای آن است که مردم امتحان شوند.

و کلمات دیگری از حضرت نیز می‌تواند اشاره به امتحان بودن این سفر داشته باشد، مانند جمله:

«لولا تقارب الأشياء وحبوط الأجر لقاتلتهم بهؤلاء ـ يعني الملائكة ـ»،[2] یعنی: اگر تقارب اشیاء و از بین رفتن اجر نبود می‌توانستم با این فرشتگان با آنها مبارزه کنم.

و عبارت:

«رضى الله رضانا أهل البيت، نصبر على بلائه، ويوفّينا أجور الصابرين»،[3] یعنی: آنچه خدا بپسندد ما خاندان همان را می‌پسندیم،

---

۱. رجوع شود به روایت ٦٣.

۲. رجوع شود به روایت ٥٧.

۳. رجوع شود به روایت ٦٢.

بر بلای او صبر می‌نماییم و او هم پاداش صابران را به ما عنایت می‌فرماید.

هنگامی که فرزدق به امام عليه السلام عرض کرد: دلهای کوفیان با شما ولی شمشیرهایشان با بنی‌امیه است، حضرت اورا تصدیق نمود و فرمود:

«الناس عبيد المال، والدين لعق [لغو] على ألسنتهم، يحوطونه ما درّت به معايشهم، فإذا مُحّصوا بالبلاء قلّ الديّانون».[1] یعنی: مردم بندهٔ مال دنیا هستند، و دین لقلقه‌ای بر زبانشان است تا زندگی آنها با دین تأمین شود، و هنگامی که با بلا و گرفتاری امتحان شوند کسانی که بر دین باقی باشند ناچیز و کم هستند.

و به همین نکتهٔ دقیق در روایتی از امام صادق عليه السلام اشاره شده که از پدر بزرگوارش نقل فرمود:

«المؤمنون يُبتلون ثم يُميّزهم الله عنده، إن الله لم يؤمن المؤمنين من بلاء الدنيا ومرائرها، ولكن آمنهم من العمى والشقاء في الآخرة». ثم قال: «كان الحسين بن علي عليهما السلام يضع قتلاه بعضهم على بعض ثم يقول: قتلانا قتلى النبيين وآل النبيين».[2] یعنی: خدا مؤمنان را آزمایش می‌کند [و پس از آنکه از امتحان سرافراز بیرون آمدند] آنها را جدا نموده [امتیاز می‌دهد]. خدا مؤمن را از سختی‌ها و تلخی‌های دنیا ایمن نکرده، بلکه از کوری و بدبختی آخرت در امان قرار داده.

سپس فرمود: امام حسین عليه السلام شهدای کربلا را کنار یکدیگر

---

۱. رجوع شود به روایت ٦٥.

۲. کتاب غیبت شیخ نعمانی ۲۱۹، بحارالانوار ٤٥/٨٠ و ١١٧/٥٢، عوالم ٣٤٦/١٧.

می‌گذاشت و می‌فرمود: کشتگان ما کشته‌های [مسیر] پیامبران و خاندان پیامبران هستند [اشاره به این‌که شهدای کربلا بلاها را به جان خریدند و در امتحان موفق و سرافراز شدند مانند پیامبران گذشته علیهم‌السلام وافراد موفق از خاندانشان].

زهیر نیز در ضمن احتجاجی با کوفیان گفت: إن الله قد ابتلانا وإیاکم بذریة نبیّه محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله لینظر ما نحن وأنتم عاملون، إنا ندعوکم إلی نصرهم.[1] یعنی: خدا ما و شما را با خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امتحان نموده تا واکنش ما و شما معلوم شود. ما شما را به یاری اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دعوت می‌نماییم.

هـ) از آنچه گذشت معلوم شد که گاهی امتحان الهی به آن است که دستور به جهاد و مبارزه با ظالمان و ستمگران دهد و پس از آن نیز فتح و ظفر نصیب حقجویان شده، و دشمن منکوب گشته و حکومت به دست صالحان افتد؛ و گاهی با این‌که می‌دانند هیچ فتح و ظفری در کار نیست ولی باز به مبارزه با دشمن و ایستادگی در برابر او مکلف می‌شوند.

حرکت سیدالشهدا علیه‌السلام از همین قبیل بود، امتحانی بود برای همه مردم، همه کسانی که حضرت را از حرکت به عراق نهی کردند و آینده حضرت را چیزی جز کشته شدن نمی‌دیدند، با این حال بنابر آنچه از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده بودند، **وظیفه داشتند به یاری حضرت روند، او را تنها نگذارند و از او دفاع نمایند**. این‌که حضرت در این حرکت به غلبه ظاهری دست نمی‌یابد و حکومت را به دست نمی‌گیرد **مجوزی برای ترک نصرت حضرت نیست**.[2]

---

۱. رجوع شود به روایت ۲۰۶.

۲. در مصادر عامّه نقل کرده‌اند: شخصی از پسر عمرو بن عاص پرسید: آیا امام حسین را

لذا امام حسین علیه السلام به عبدالله بن عمر فرمود:

«اتق الله ولا تدع نصرتي»،[1] یعنی: از خدا پروا نما و از یاری من دست برمدار.

تمام صحبت‌های اصحاب در شب عاشورا و روز عاشورا حاکی از **نصرت** سیدالشهدا علیه السلام است، و پس از رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم علیه السلام و... نیز در موارد متعدد صحبت از نصرت و یاری است.[2] جملهٔ معروف: «هل من ناصر» و امثال آن نیز صریح در نصرت است.

با این‌که در تمام موارد یاد شده مردم یقین دارند که امام علیه السلام کشته خواهد شد، این «**نصرت و یاری**» یعنی چه؟ بلی، این امتحان الهی و تکلیفی است که

← یاری کنم؟ او پاسخ داد: آری. پاداش وذخیره آخرت توست. سائل گفت: آری ولی از دنیا خبری‌نیست!

و بنابر نقل دیگر پسر عمرو پاسخ داد: حسین حکومت را به دست خواهد گرفت. سائل گوید: خواستم به یاری حضرت بروم ولی پیامبران و شهادتشان را به یاد آوردم لذا منصرف شدم. [گفته شده که: پاسخ پسر عمرو بن عاص از روی استهزاء بوده ولی سائل آن را جدی گرفته].

وإليك نصّ الخبر: ان الفرزدق قال: قلت: لعبد الله بن عمرو بن العاص: أ ترى أن أنصر حسيناً؟ قال: إذاً تصيب أجراً وذخراً، قلتُ بلا دنيا.... (ترجمة الإمام الحسين علیه السلام من طبقات ابن‌سعد ٦٣ و رجوع شود به: مقتل خوارزمی ٢٢٢/١).

وفي رواية:... فقال لي: ويلك فهلاّاتبعته فوالله ليملكنّ... قال: فهممت ـ والله ـ أن ألحق به، ووقع في قلبي مقالته، ثم ذكرت الأنبياء وقتلهم، فصدّني ذلك عن اللحاق بهم. (تاریخ طبری ٢٩٠/٤ ـ ٢٩١، البداية والنهاية ١٨٠/٨).

۱. رجوع شود به روایات ۵۳ و ۹۸.

۲. رجوع شود به نکته نهم: «تبیین بیشتر «دستور خاص» با طرح چند پرسش».

از جانب او برای مردم تعیین شده که امامان معصوم علیهم السلام را یاری کنند، از آنها دفاع نموده و جان خویش را در این راه فدا نمایند.

درک این مطلب برای هر کسی میسور نیست. و همه کسانی که مطلب را دریافتند به آن درجه از ایمان نرسیده بودند که با علم به کشته شدن حضرت حاضر باشند به یاری آن حضرت بشتابند، بلکه چنین تلاشی را بی‌حاصل دانسته و به صراحت آن را تلاشی مذبوحانه خواندند.[1] ولی اهل بصیرت ـ مثل مسلم بن عوسجه ـ از جان خویش گذشته و حتی در لحظه جان دادن نیز دیگران را به یاری سیدالشهدا علیه السلام سفارش کردند چنان‌که به حبیب گفت: «أُوصيك بهذا، فقاتل دونه حتى تموت»،[2] یعنی: تو را به امام حسین وصیت می‌کنم، از او دفاع کن تا در راه او جان خویش را فدا کنی.

---

۱. از ضحاک بن عبدالله مشرقی ـ که بنابر نقل طبری از راویان قضایای کربلاست ـ نقل شده که با امام حسین علیه السلام شرط کرد: تا وقتی که دفاع من از شما سودمند باشد با شما هستم و اگر یاوری نداشتی اجازه بازگشت داشته باشم؛ لذا پس از کشته شدن اصحاب با اذن حضرت از میدان جنگ گریخت. (تاریخ طبری ٣٣٩/٤، فرهنگ جامع سخنان امام‌حسین علیه السلام ٤٢٦، ٥١٠).

۲. عوالم ٢٦٣/١٧.



آگاهی از شهادت

آیا سیدالشهدا علیه السلام می‌دانست که در این سفر به شهادت می‌رسد؟

اگر می‌دانست چرا به چنین کاری اقدام نمود؟

آیا این کار «القاء نفس در تهلکه» محسوب نمی‌شود؟

برخی چنین توهم کرده‌اند که گرچه اصل شهادت حضرت امری مسلّم بوده و روایات متواتر بر آن دلالت دارد، ولی برای حضرت معلوم نبوده که در این سفر کشته می‌شود.

این در حالی است که بسیاری از آثار حدیثی و تاریخی دلالت واضح و روشن دارد که سیدالشهدا علیه السلام از هنگام حرکت، در طول مسیر، قبل از حرکت از مکه، پس از آن و هنگام رسیدن به کربلا بارها از شهادت خود در همین سفر و در طفّ ـ یعنی کربلا ـ خبر داده است.

هنگامی که موافق و مخالف، دوست و دشمن همه، سرانجام این سفر را کشته شدن می‌بینند، چگونه ممکن است مطلب بر خود حضرت پوشیده باشد؟!

جایی که ام‌سلمه از پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله نقل کند که حضرت فرمود: امام حسینعليه‌السلام شصت سال پس از هجرت من به شهادت می‌رسد،[1] چگونه خود سیدالشهداعليه‌السلام از آن بی‌خبر می‌ماند؟!

اثبات این آگاهی در انگیزهٔ حرکت حضرت دخیل است، لذا برخی شدیداً درصدد انکار آن هستند تا بگویند: حضرت از شهادت خویش آگاه نبوده و علت حرکت ایشان فقط تشکیل حکومت بوده است.

ربط این مطلب به «انگیزه حرکت» از روایات متعدد نیز معلوم می‌شود.[2] آثار و اخباری که در این زمینه وارد شده بر دو قسم است:

قسم اول: آنچه دلالت بر دانش وسیع همهٔ معصومانعليهم‌السلام دارد.

قسم دوم: روایات حاکی از اطلاع سیدالشهداعليه‌السلام از شهادتش در این سفر.

---

١. روى العامّة عن أبى جعفرعليه‌السلام، عن أُمّ سلمة أنها قالت: قال رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله: يقتل حسين على رأس ستين من مهاجرى [مهاجرتى]. (المعجم الكبير طبرانى ١٠٥/٣، تاريخ مدينة دمشق ١٩٨/١٤ (ترجمة الإمام الحسينعليه‌السلام من تاريخ ابن‌عساكر ٢٧١)، تاريخ بغداد ١٥٢/١، بغيةالطلب في تاريخ حلب ٢٦٥٨/٦).

۲. مانند پاسخی که از خود حضرت در مورد انگیزه خروج نقل شده (روایت شماره ۹۵) و پاسخ معصومینعليهم‌السلام دربارهٔ مصائبی که برای آنها پیش آمده، مانند روایات شماره ١٤ و ٤٣.

● دانش وسیع امامان علیهم‌السلام

روایات بسیاری حاکی از آن است که امامان علیهم‌السلام از آنچه در آسمان و زمین است آگاهند و هیچ مطلبی بر آنها پوشیده نیست.

از جمله علومی که خداوند به آنان عنایت فرموده، علم منایا و بلایاست که از آیندهٔ افراد و گرفتاری‌هایی که برای آنها پیش می‌آید و زمان و مکان وفات آنها آگاهی دارند.

آگاهی اهل‌بیت علیهم‌السلام از امور غیبی از مسلمات روایات نزد شیعه به شمار می‌رود.[1] به چند روایت در این زمینه توجه فرمایید:

۴۳. روی صالح بن عقبة، عن أبیه، قال: قال لي أبو عبد الله علیه‌السلام:

> یقولون بأمر ثم یکسرونه ویضعفونه! یزعمون أن الله احتجّ علی خلقه برجل ثم یحجب عنه علم السماوات والأرض!! لا والله، لا والله، لا والله.
>
> قلت: فما کان من أمر هؤلاء الطواغیت، وأمر الحسین بن علي علیهماالسلام؟
>
> فقال: لو أنهم ألحّوا فیه علی الله لأجابهم الله، وکان یکون أهون من

---

۱. در این زمینه رجوع شود به: **مجلد ۲۶ بحارالانوار** و کتاب **ینابیع‌المعاجز** علامه سید هاشم بحرانی، شروح زیارت جامعه کبیره به خصوص عبارت «وارتضاکم لغیبه» (بحارالانوار ۱۳۷/۹۹) و تفسیر آیات: (عَالِمُ ٱلْغَیْبِ فَلاَ یُظْهِرُ عَلَیٰ غَیْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ٱرْتَضَیٰ مِن رَّسُولٍ...) [الجن (۷۲): ۲۶ ـ ۲۷] (تفسیر فرات ۵۱۱، تفسیر قمی ۳۹۰/۲، خرائج ۳۴۳/۱، ۴۶۹، بحارالانوار ۸۹/۳۶ و ۵۳/۴۲ و ۷۵/۴۹ و ۳۱۴/۵۱ و ۳۴۱/۵۴ و ۱۰۳/۶۴، ۲۸۲ و ۳۶۷/۷۵ و ۱۱۸/۹۰).

سلك فيه خرز انقطع فذهب، ولكن كيف؟ إنّا إذاً نريد غير ما أراد الله![1]

٤٤. وقال علیه السلام: أيّ إمام لا يعلم ما يصيبه، وإلى ما يصير أمره فليس ذلك بحجّة [لله] على خلقه.[2]

٤٥. وقال علیه السلام: من شكّ أن الله يحتجّ على خلقه بحجّة لا يكون عنده كل ما يحتاجون إليه فقد افترى على الله.[3]

٤٦. وقال علیه السلام: إن الله أجلّ وأعظم من أن يحتجّ بعبد من عباده ثم يخفي عنه شيئاً من أخبار السماء والأرض.[4]

٤٧. وفي رواية: إن الله أحكم وأكرم وأجلّ وأعظم وأعدل من أن يحتجّ بحجّة ثم يغيب عنه شيئاً من أمورهم.[5]

٤٨. وفي رواية أُخرى: أترى أن الله استرعى راعياً، واستخلف خليفة، ثم يحجب عنه شيئاً من أمورهم؟![6]

٤٩. عن أبي جعفر علیه السلام: لا والله لا يكون عالم جاهلاً أبداً، عالم بشيء جاهل بشيء. الله أجلّ وأعزّ وأعظم وأكرم من أن يفرض طاعة عبد يحجب عنه علم سمائه وأرضه.[7]

---

۱. بصائر الدرجات ۱۲۵، خرائج ۸۷۱/۲، بحارالأنوار ۱۵۲/۲٦ با کمی اختلاف.

۲. معالم الزلفی ۲۵۹/۱ به نقل از کتاب حسین بن سعید، کافی ۲۵۸/۱، مختصر بصائر الدرجات ۷، بحارالأنوار ۲۸٦/۲۷ و رجوع شود به: بصائر الدرجات ٤۸٤.

۳. بصائر الدرجات ۱۲۳، بحارالأنوار ۱۳۸/۲٦ و رجوع شود به: کافی ۲٦۲/۱، بحار ۳۵/٤۷.

٤. بصائر الدرجات ۱۲٦، بحارالأنوار ۱۱۰/۲٦.

۵. بصائر الدرجات ۱۲۳، بحارالأنوار ۱۳۷/۲٦ ـ ۱۳۸.

٦. بصائر الدرجات ۱۲۲، امالی شیخ طوسی ٤٤٤، بحارالأنوار ۱۳۷/۲٦، ۱٤۲.

۷. بصائر الدرجات ۱۲٤، بحار ۱۰۹/۲٦، و رجوع شود به کافی ۲٦۲/۱، خرائج ۷۸۰/۲.

اشاره به مدلول روایات

روایت ٤٣: راوی آگاهی معصوم از هر چیزی را منافی با شهادت امام حسینعليه‌السلام و سایر مصائب وارده بر اهل‌بیتعليهم‌السلام می‌دید؛ لذا پرسید: اگر حضرت از هر چیزی آگاه بود، پس چرا شهید شد؟! یعنی کسی که از چنین دانش و آگاهی برخوردار است، نباید در هیچ کاری شکست بخورد و مغلوب شود بلکه باید همیشه فاتح و پیروز باشد.

و حاصل پاسخ امامعليه‌السلام آن است که: اراده و مشیت الهی بر آن قرار گرفته بود که حضرت شهید شود، نه این‌که ایشان به جهت عدم اطلاع کافی از جزئیات قضایا مغلوب شده یاشد و یارانش به شهادت رسیده و خاندانش به اسارت رفته باشند.

روایت ٤٤: امامی که نداند برای او چه پیش آید و سرانجام کارش چه خواهد بود، چنین کسی حجت خدا بر خلق نخواهد بود.

روایات ٤٥ تا ٤٩: حاکی از شمول و عموم دانش همهٔ معصومینعليهم‌السلام نسبت به هر چیزی از امور بندگان و اخبار زمین و آسمان است.

آثار در این زمینه بسیار است و ما در اینجا به همین اندازه اکتفا می‌کنیم، برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ابواب علوم اهل‌بیتعليهم‌السلام در منابع روایی شیعه مانند:

باب ما لايحجب من الأئمةعليهم‌السلام شيء من أمر، وإنّ عندهم جميع ما يحتاج إليه الأمر [الأُمة].[1]

باب ما لا يحجب عن الأئمةعليهم‌السلام علم السماء وأخباره وعلم الأرض وغير ذلك.[2]

---

۱. بصائر الدرجات ۱۲۲.

۲. بصائر الدرجات ۱۲٤.

باب في علم الأئمة بما في السماوات والأرض والجنة والنار، وما كان وما هو كائن إلى يوم القيامة.[1]

باب أن الأئمة يعلمون علم ما كان وما يكون، وأنه لايخفى عليهم الشيء صلوات الله عليهم.[2]

باب أنهم لا يحجب عنهم علم السماء والأرض والجنة والنار، وأنه عرض عليهم ملكوت السماوات والأرض، ويعلمون علم ما كان وما يكون إلى يوم القيامة.[3]

باب أنه لا يحجب عنهم شيء من أحوال شيعتهم، وما تحتاج إليه الأُمّة من جميع العلوم، وأنهم يعلمون ما يصيبهم من البلايا ويصبرون عليها، ولو دعوا الله في دفعها لأُجيبوا، وأنهم يعلمون ما في الضمائر، وعلم المنايا والبلايا، وفصل الخطاب، والمواليد.[4]

برخی از عامّه آگاهی از زمان شهادت را دربارهٔ امیرمؤمنان پذیرفته‌اند،

۵۰. روى ابن الأثير: خرج علي لصلاة الفجر فاستقبله الإوز يصحن في وجهه، قال ـ أي الراوي ـ: فجعلنا نطردهنّ عنه، فقال: «دعوهنّ فإنهنّ نوائح». وخرج، فأُصيب. ثم قال ابن الأثير: وهذا يدل على أنه علم السنة والشهر والليلة التي يقتل فيها، والله أعلم.[5]

ابن‌اثیر جزری روایت کرده: حضرت علی برای نماز صبح از خانه بیرون می‌رفت که مرغابی‌ها به استقبال ایشان شتافته و شروع به سر و صدا نمودند،

---

۱. بصائر الدرجات ۱۲۷.

۲. کافی ۱/۲۶۰ و رجوع شود به بقیهٔ ابواب علوم ائمه در همین مجلد.

۳. بحار الانوار ۲۶/۱۰۹.

۴. بحار الانوار ۲۶/۱۳۷.

۵. أُسد الغابة ۴/۳۶ و رجوع شود به ملحقات احقاق الحق ۸/۱۴۰ و ۳۲/۶۲۲ ـ ۶۲۳.

هنگامی که دیگران خواستند آنها را از سر راه حضرت دور کنند حضرت فرمود: آنها را رها کنید، آنها نوحه‌گران [من] هستند. [که از مصیبت من خبر می‌دهند]. حضرت این را فرمود و از خانه خارج شد، و پس از آن ضربت خورد!

ابن‌اثیر می‌نویسد: این مطلب دلالت دارد که آن حضرت از سال و ماه و شبی که در آن کشته شد با اطلاع بوده است.

البته روایاتی که اهل‌تسنن دربارهٔ سیدالشهداعليه‌السلام نقل کرده‌اند نیز حاکی از آن است که آگاهی آن حضرت را به شهادتش در این سفر پذیرفته‌اند.[۱]

---

۱. مانند روایات شماره ۵۹، ٦٢، ٦٨، ۷۲، ۷۳.

● آگاهی از شهادت بر مبنای تفسیر سورهٔ قدر

همانطور که در فصل قبل بیان شد از روایات تفسیر سوره مبارکهٔ قدر ـ که با اسناد مختلف در مصادر متعدد نقل شده ـ معلوم می‌شود که: فرشتگان در شب قدر بر حجت خدا نازل می‌شوند، آنها هم امور تکوینی ـ یعنی وقایع ـ سال بعد تا شب قدر سال آینده را برای امام به تفصیل بیان می‌نمایند، و هم به شرح و تفسیر امور تشریعی ـ یعنی آنچه مربوط به وظایف حضرت و مردم است ـ می‌پردازند.[1]

در روایات خبر دادن از امور تکوینی صریحاً گفته شده: «**ما يكون من السنة إلى السنة**» یعنی: وقایعی که در طول سال آینده اتفاق می‌افتد. در این روایات از آجال و موت‌ها و «**ما يصيب العباد**» به خصوص نام برده شده است.

علاّمه شهیر سید هاشم بحرانی دربارهٔ این احادیث فرموده: «**الأمر في ليلة القدر من مشاهير الأُمور**» یعنی: مطلب در مورد شب قدر [و نزول فرشتگان و خبر دادن از حوادث سال آینده به امامان] از امور معروف و مشهور است.[2]

---

۱. برای نمونه رجوع شود به تفسیر نور الثقلین ۶۱۲/۵ ـ ۶۴۲.

روایاتی که ایشان نقل کرده بر سه قسم است: الف): آنچه بر بیان امور تکوینی و تشریعی هر دو دلالت دارد، مانند احادیث: ۲۳، ۳۶، ۳۷ (قسمت دوم)، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۱.
ب): روایاتی که مخصوص امور تشریعی است، مانند روایات شماره: ۳۷ (قسمت اول)، ۹۷، ۱۱۲.

ج): روایاتی که بر بیان امور تکوینی دلالت دارد، مانند روایات شماره: ۲۳، ۲۹، ۵۸، ۶۹، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵،، ۸۶، ۸۷،، ۸۸، ۹۰، ۱۰۶، ۱۱۳.

۲. ینابیع المعاجز ۲۹۰.

از این روایات نتیجه می‌گیریم که: سیدالشهدا علیه السلام هم از جزئیات وقایع سفر کربلا آگاه بود، و هم برای اجرای برنامه‌های خویش از جانب خداوند مأموریت داشت.

مناسب است به عنوان نمونه یکی از آن روایات را نقل نماییم:

٥١. قال أبو عبد الله علیه السلام: قال علي علیه السلام ـ في صبح أول ليلة القدر التي كانت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله ـ: سلوني فو الله لأُخبرنّكم بما يكون إلى ثلاثمائة وستين يوماً من الذرّ فما دونها فما فوقها، ثم لا أُخبرنّكم بشيء من ذلك بتكلّف ولا برأي ولا بادّعاء في علم إلاّ من علم الله وتعليمه. والله لا يسألني أهل التوراة ولا أهل الإنجيل ولا أهل الزبور ولا أهل الفرقان إلاّ فرّقت بين كل أهل كتاب بحكم ما في كتابهم.[1]

خلاصه مطلب آن که امام صادق علیه السلام فرمود: اولین شب قدری که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله سپری شد، امیرمؤمنان علیه السلام صبح روز بعد فرمود: هرچه می‌خواهید از من بپرسید، به خدا سوگند از خُرد و کلان امور تا سی‌صد و شصت روز آینده [مدت یک سال، آگاهم و] شما را با خبر می‌سازم. آنچه می‌گویم به تکلّف، رأی (حدس) و ادعای دانش نیست، بلکه همه از دانش و تعلیم الهی است.

به خدا سوگند برای اهل تورات، انجیل، زبور و قرآن از حکم آنچه در کتاب آسمانی آنهاست، بیان خواهم نمود.

---

۱. رجوع شود به: بصائر الدرجات ۲۲۳، بحار ۲۰/۹٤، ینابیع المعاجز ۲۸۹، نور الثقلین ٥/٦٤١، در آینده نیز برخی از روایات مربوط به شب قدر نقل خواهد شد، رجوع شود به پاورقی صفحه: ۲۰۱.

● اطلاع امام حسین علیه السلام از شهادت

آثاری که دلالت دارد آن حضرت از شهادتش در این سفر آگاه بوده است:

۵۲. روی الشیخ الراوندي رحمه الله: انه علیه السلام [لمّا] أراد العراق، قالت له أُمّ سلمة: لا تخرج إلى العراق، فقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «يقتل ابني الحسين بأرض العراق». وعندي تربة دفعها إليّ في قارورة، فقال:

> والله إني مقتول كذلك، **وإن لم أخرج إلى العراق يقتلونني أيضاً**، وإن أحببت أن أريك مضجعي ومصرع أصحابي.

ثم مسح بيده على وجهها، ففسح الله في بصرها حتى أراها ذلك كله، وأخذ تربة فأعطاها.[1]

۵۳. جاء عبد الله بن عمر [أي بالمدينة] فأشار عليه بصلح أهل الضلال، وحذّره من القتل والقتال، فقال:

> يا أبا عبد الرحمن أ ما علمت أن من هوان الدنيا على الله تعالى أن رأس يحيى بن زكريا أُهدي إلى بغي من بغايا بني إسرائيل؟!
>
> أما تعلم أن بني إسرائيل كانوا يقتلون ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس سبعين نبياً ثم يجلسون في أسواقهم يبيعون ويشترون كأن لم يصنعوا شيئاً! فلم يعجل الله عليهم، بل أخذهم بعد ذلك أخذ عزيز ذي انتقام.
>
> اتق الله ـ يا أبا عبد الرحمن ـ ولا تدع نصرتي.[2]

---

۱. خرائج ۲۵۳/۱، بحارالانوار ۸۹/۴۵، عوالم ۱۵۷/۱۷.

۲. لهوف ۲۲ (چاپ دیگر: ۳۱ ـ ۳۲)، بحارالأنوار ۳۶۵/۴۴، عوالم ۲۱۴/۱۷.

۵۴. عن علي بن الحسين عليهما السلام قال: خرجنا مع الحسين عليه السلام فما نزل منزلاً ولا ارتحل منه إلاّ وذكر يحيى بن زكريا عليه السلام، وقال ـ يوماً ـ: من هوان الدنيا على الله عزّ وجلّ أن رأس يحيى بن زكريا أُهدي إلى بغيّ من بغايا بني إسرائيل![1]

۵۵. عن حمزة بن حمران، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: ذكرنا خروج الحسين وتخلّف ابن الحنفية عنه، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

يا حمزة إني سأُحدّثك في هذا الحديث [بحديث] ولا تسأل عنه بعد مجلسنا هذا، إن الحسين لمّا فصل متوجهاً دعا بقرطاس وكتب: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ من الحسين بن علي إلى بني هاشم: أما بعد؛ **فإنه من لحق بي منكم استشهد معي**، ومن تخلّف [عني] لم يبلغ الفتح، والسلام».[2]

۵۶. وروي: انه عليه السلام دعا مسلم بن عقيل رحمه الله، فدفع إليه الكتاب [أي ما كتبه عليه السلام الى أهل الكوفة] وقال له:

إني موجّهك إلى أهل الكوفة، وهذه كتبهم إليّ، وسيقضي الله من أمرك ما يحبّ ويرضى، وأنا أرجو أن أكون أنا وأنت في درجة الشهداء، فامض على بركة الله

---

۱. ارشاد ۱۳۲/۲، مناقب ۲۳۷/۳ (چاپ دیگر: ۸۵/۴)، تفسیر مجمع البیان ۴۰۵/۶، اعلام‌الوری ۴۲۹/۱، بحارالأنوار ۱۷۵/۱۴ و ۹۰/۴۵، ۲۹۸، عوالم/۳۱۵، ۶۰۸.

۲. رجوع شود به: بصائرالدرجات ۴۸۱ ـ ۴۸۲، کامل‌الزیارات ۷۵ (چاپ دیگر: ۱۵۷)، دلائل‌الإمامة ۱۸۸، نوادرالمعجزات ۱۱۰، خرائج ۷۷۱/۲، مناقب ۷۶/۴ (۲۳۰/۳)، لهوف ۴۱ (چاپ دیگر: ۶۵ ـ ۶۶) به نقل از کتاب الرسائل شیخ کلینی، مثیرالأحزان ۳۹ (چاپ دیگر: ۲۷)، الدر النظیم ۵۳۲، مختصر بصائر الدرجات ۶، المحتضر ۸۲، الحدائق الوردیة ۱۹۶/۱، بحارالأنوار ۸۱/۴۲ و ۳۳۰/۴۴ و ۸۵/۴۵، ۸۷، عوالم ۱۵۵/۱۷، ۱۷۹، ۳۱۷ـ۳۱۸.

حتى تدخل الكوفة، فإذا دخلتها فانزل عند أوثق أهلها، وادع الناس إلى طاعتي، واخذلهم عن آل أبي سفيان، فإن رأيت الناس مجتمعين على **بيعتي فعجّل لي بالخبر حتى أعمل على حسب ذلك إن شاء الله تعالى. ثم عانقه، وودّعه، وبكيا جميعاً.**[1]

٥٧. عن الواقدي وزرارة بن صالح، قالا: لقينا الحسين بن علي علیه السلام **ـ قبل خروجه إلى العراق بثلاثة أيام ـ** فأخبرناه بهوى الناس بالكوفة، وأن قلوبهم معه وسيوفهم عليه، فأومأ بيده نحو السماء، ففتحت أبواب السماء، ونزلت الملائكة عدداً لا يحصيهم إلاّ الله تعالى، فقال علیه السلام:

لولا تقارب الأشياء وحبوط الأجر لقاتلتهم بهؤلاء، **ولكن أعلم يقينا أن هناك مصرعي ومصرع أصحابي**، ولا ينجو منهم إلاّ ولدي علي.[2]

٥٨. عن أبي سعيد عقيصا، قال: سمعت الحسين بن علي علیهما السلام، وخلا به عبد الله بن الزبير فناجاه طويلاً، قال: ثم أقبل الحسين علیه السلام بوجهه إليهم، وقال:

إن هذا يقول لي كن حماماً من حمام الحرم، ولئن أُقتل وبيني وبين الحرم باع أحبّ إليّ من أن أقتل وبيني وبينه شبر، **ولئن أُقتل بالطف أحبّ إليّ من أن أقتل بالحرم.**[3]

٥٩. وفي رواية الطبري: قال: أقم في هذا المسجد أجمع لك الناس، ثم قال الحسين علیه السلام:

---

۱. فتوح ابن اعثم ۳۱/۵، مقتل خوارزمی ۱/۱۹۵ ـ ۱۹٦.

۲. رجوع شود به: دلائل الامامة ۱۸۲، نوادر المعجزات ۱۰۷، لهوف ۳۹ (چاپ دیگر: ٦۲)، الدرّ النظیم ۵۳۰، بحارالأنوار ٤٤/۳٦۳ ـ ۳٦٤، عوالم ۱۷/۲۱۳.

۳. کامل الزیارات ۷۲ (چاپ دیگر: ۱۵۱)، بحارالأنوار ٤٥/۸۵.

لئن أُقتل خارجاً منها بشبر أحبّ إليّ من أن أُقتل داخلاً منها بشبر، **وأيم الله لوكنت في جُحْر هامّة من هذه الهوامّ لاستخرجوني حتى يقضوا فيّ حاجتهم،** ووالله ليعتدنّ عليّ كما اعتدت اليهود في السبت.[1]

٦٠. عن أبي جعفرعليه‌السلام: ان الحسينعليه‌السلام خرج من مكة قبل التروية بيوم، فشيّعه عبد الله بن الزبير، فقال: يا أبا عبد الله! لقد حضر الحج وتدعه وتأتي العراق؟!

قال: يا ابن الزبير! **لئن اُدفن بشاطىء الفرات أحبّ إليّ من أن أدفن بفناء الكعبة.**[2]

٦١. عن بشر بن غالب، قال: لقي عبدُ الله بن الزبير الحسينَ بن علي رضوان الله عليه [حين كان] يتوجه إلى العراق، فقال: أين تريد؟ قال: «العراق». قال: إنك تأتي قوماً قتلوا أباك وطعنوا أخاك، ولا أراهم إلاّ قاتليك. قال [الحسينعليه‌السلام]: «**وأنا أرى ذلك**».[3]

٦٢. وروي أنه صلوات الله عليه لمّا عزم على الخروج إلى العراق قام خطيباً فقال:

الحمد لله، وما شاء الله، ولا حول ولا قوة إلاّ بالله، وصلّى الله على رسوله[وآله] وسلّم، خطّ الموت على ولد آدم مخطّ القلادة على جيد الفتاة، وما أولهني إلى أسلافي اشتياق يعقوب إلى يوسف، وخيّر لي مصرع أنا لاقيه، **كأني بأوصالي يتقطعها [تتقطعها] عُسلان الفلوات بين**

---

۱. تاريخ طبری ۲۸۹/٤، كامل ابن‌اثير ۳۸/٤.
۲. كامل الزيارات ۷۳(چاپ ديگر: ۱۵۲، بحارالانوار ۸٦/٤۵.
۳. مناقب الإمام أمير المؤمنينعليه‌السلام كوفی ۲٦۲/۲ـ۲٦۳، طبقات المحدّثين باصبهان ۱۸٦/۲ـ۱۸۷.

النواويس وكربلاء، فيملأنّ مني أكراشاً جوفاً وأجربة سُغباً. لا محيص عن يوم خطّ بالقلم، رضى الله رضانا أهل البيت، نصبر على بلائه، ويوفّينا أجور الصابرين.

لن تشذّ عن رسول الله لحمته، وهي مجموعة له في حظيرة القدس، تقرّ بهم عينه، وتنجز [وينجز] لهم وعده.

من كان فينا باذلاً مهجته، [و]موطّناً على لقاء الله نفسه، فليرحل معنا؛ فإني راحل مصبحاً إن شاء الله.[1]

فهذه الخطبة تدلّ على علمه بالشهاده قبل وصول خبر شهاده مسلم علیه‌السلام إليه.

۶۳. وذكر الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان رحمه‌الله ـ في كتاب مولد النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله ومولد الأوصياء علیهم‌السلام ـ بإسناده إلى أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام، قال:

لمّا سار أبوعبد الله الحسين بن علي صلوات الله عليه من مكة ليدخل المدينة [كذا] لقيه أفواج من الملائكة المسوّمين والمردفين، في أيديهم الحراب، على نجب من نجب الجنة، فسلّموا عليه، وقالوا: يا حجة الله على خلقه بعد جدّه وأبيه وأخيه، إن الله عزّ وجلّ أمدّ جدّك رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بنا في مواطن كثيرة، وإن الله أمدّك بنا، فقال لهم: **الموعد حفرتي وبقعتي التي**

---

۱. رجوع شود به: المصابيح ابوالعباس زيدى (متوفى ۳۵۳) ۳۳۵/۱، نثر الدرر وزير آبى (متوفى ۴۲۱) ۳۳۳/۱ ـ ۳۳۴ (چاپ ديگر: ۶۸/۱)، نزهة‌الناظر حلوانى (قرن پنجم) ۸۶، مقتل خوارزمى حنفى (متوفى ۵۶۸) ۵/۲، مثيرالأحزان ابن نما (متوفى ۶۴۵) ۴۱ (چاپ ديگر: ۲۹)، لهوف سيد ابن طاووس (متوفى ۶۶۴) ۳۸ (چاپ ديگر: ۶۰ ـ ۶۱)، كشف‌الغمة اربلى (متوفى ۶۹۳) ۲۹/۲، معارج الوصول زرندى شافعى (متوفى ۷۵۰) ۹۴، بحار ۳۶۶/۴۴ ـ ۳۶۷، عوالم ۲۱۶/۱۷ ـ ۲۱۷.

أستشهد فيها، وهي كربلاء، فإذا وردتُها فأتوني.

فقالوا: يا حجة الله إن الله أمرنا أن نسمع لك ونطيع، فهل تخشى من عدو يلقاك فنكون معك؟ فقال: لا سبيل لهم عليّ ولا يلقوني بكريهة أو أصل إلى بقعتي.

وأتته أفواج من مؤمني [مسلمي] الجنّ فقالوا له: يا مولانا نحن شيعتك وأنصارك فمرنا بما تشاء، فلو أمرتنا بقتل كل عدو لك وأنت بمكانك لكفيناك ذلك.

فجزّاهم خيراً وقال لهم: أ ما قرأتم كتاب الله المنزل على جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله في قوله: ﴿قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلىٰ مَضٰاجِعِهِمْ﴾؟! فإذا أقمت في مكاني فبما يمتحن [فبما ذا يبتلي] هذا الخلق المتعوس؟! وبما ذا يختبرون؟! ومن ذا يكون ساكن حفرتي، وقد اختارها الله تعالى يوم دحى الأرض، وجعلها معقلاً لشيعتنا ومحبّينا، تقبل أعمالهم وصلواتهم، ويجاب دعاؤهم، وتسكن شيعتنا، فتكون لهم أماناً في الدنيا وفي الآخرة، ولكن تحضرون يوم السبت، وهو يوم عاشوراء ـ وفي غير هذه الرواية يوم الجمعة ـ الذي في آخره أُقتل، ولا يبقى بعدي مطلوب من أهلي ونسبي وإخواني وأهل بيتي، ويُسار رأسي إلى يزيد بن معاوية لعنهما الله.

فقالت الجنّ: نحن ـ والله ـ يا حبيب الله وابن حبيبه لولا أن أمرك طاعة، وأنه لا يجوز لنا مخالفتك لخالفناك، وقتلنا جميع أعدائك قبل أن يصلوا إليك، فقال لهم عليه السلام: ونحن ـ والله ـ أقدر عليهم منكم، ولكن

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ .[1]

---

۱. الأنفال (۸): ٤٢، رجوع شود به: لهوف ٤١ ـ ٤٢ (چاپ دیگر: ٦٦ ـ ٦٩)، الهدایةالکبری ۲۰٦، تسلیةالمجالس ۲/ ۲۳۱ ـ ۲۱۳، بحارالأنوار ٤٤/ ۳۳۰، عوالم ۱۷/ ۱۸۰.

بعضی در روایت فوق اشکال کرده‌اند که: چگونه ممکن است حضرت نصرت فرشتگان و جنیان را نپذیرد؟! و خیال کرده‌اند که این مطلب نقطهٔ ضعفی برای روایت فوق به شمار می‌رود. در پاسخ آنها گوییم:

اولاً: بنای حجج الهی ـ انبیا و اوصیا علیهم السلام ـ بر استفادهٔ از قدرت مافوق بشری مانند اعجاز و یاری فرشتگان و جنیان در همهٔ موارد نیست؛ زیرا اساس آفرینش بر آزمایش است تا مؤمنین واقعی از مدعیان دروغین تشخیص داده شوند، پس چنان‌که خود سیدالشهدا علیه السلام در روایت فوق تصریح فرمود: خدا می‌خواهد با حرکت ایشان مردم را آزمایش نماید، و حضرت هم تسلیم امر پروردگار است که: ﴿**بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ**﴾ (الأنبياء (۲۱): ۲٦ ـ ۲۷).

ثانیاً: خدا شهادت را برای آن حضرت مقدّر کرده بود چنان‌که در روایات شماره ١٤، ۲۳، ۲٤، ۲٥، ٤۳ گذشت، و در روایات خاصه وعامّه دربارهٔ کشته شدن حضرت آمده: «**انه [لأنه] أمر قد كتبه الله**». (شرح الأخبار ۳/ ۱٤۲، تاریخ مدینة دمشق ١٤/ ۱۹۷، ترجمة الإمام الحسين علیه السلام من تاریخ ابن‌عساکر ۲٦۹، المحاضرات والمحاورات سیوطی ۳۱۰)، پس امام حسین علیه السلام به قضای الهی رضایت داد و نخواست با درخواست یاری از فرشتگان و جنیان بر خلاف آنچه خدا مقدّر فرموده قدمی بردارد، در زیارت جامعه می‌گوییم: **وصبرتم على ما أصابكم في‌جنبه... وسلّمتم له القضاء.**

ثالثاً: نپذیرفتن یاری فرشتگان منحصر در آنچه گذشت نیست بلکه در روایات متعدد دیگر نیز مواردی آمده است که مضمون روایت گذشته را تأیید می‌نماید، مانند:

* ما روي عن مولانا علي بن موسى الرضا علیهما السلام: ... وقد بعث الله تعالى إليه ـ أي إلى الحسين بن علي علیهما السلام ـ أربعة أملاك من عظماء الملائكة، هبطوا إليه، وقالوا له: الله ورسوله يقرءان عليك السلام، ويقولان: اختر إن شئت: إمّا تختار الدنيا بأسرها وما فيها، ونمكنّك من كل عدو لك، أو الرفع إلينا. فقال الحسين علیه السلام: [على الله] وعلى رسول الله السلام، بل الرفع إليه.

←

٦٤. حدّثنا إبراهيم بن سعد، قال: أخبرني أنه كان مع زهير بن القين حين صحب الحسينؑ، فقال له:

يا زهير، **اعلم أن هاهنا مشهدي**، ويحمل هذا من جسدي ـ يعني رأسه ـ زحر بن قيس، فيدخل به على يزيد يرجو نواله، فلا يعطيه شيئاً.[1]

٦٥. وقال الفرزدق: لقيني الحسينؑ في منصرفي من الكوفة، فقال: «ما وراك يا أبا فراس»؟ قلت: أصدقك؟ قالؑ: «الصدق أُريد». قلت: أمّا القلوب فمعك، وأمّا السيوف فمع بنيأمية، والنصر من عند الله.

قال: ما أراك إلاّ صدقت، الناس عبيد المال، والدين لعق [لغو] على ألسنتهم، يحوطونه ما درّت به معايشهم، فإذا محّصوا بالبلاء قلّ الديّانون.[2]

٦٦. وروى السيدؒ ـ بعد ذكر ما وقع في منزل الثعلبية ـ فلمّا أصبح إذا برجل من الكوفة ـ يكنّىٰ: أبا هرة الأ زدي ـ قد أتاه، فسلّم عليه، ثم قال: يا ابن رسول الله ما الذي أخرجك عن حرم الله وحرم جدّك رسول اللهﷺ؟! فقال الحسينؑ:

ويحك يا أبا هرة إن بني أمية أخذوا مالي فصبرت، وشتموا عرضي

← (الثاقب في المناقب ٣٢٧).

* وروي عن مولانا الصادقؑ أنه قال: سمعت أبي يقول: لما التقى الحسينؑ عمر بن سعد لعنه الله وقامت الحرب، أنزل الله تعالى النصر حتى رفرف على رأس الحسينؑ، ثم خيّر بين النصر على أعدائه وبين لقاء الله، فاختار لقاء الله. (لهوف ٦١، چاپ دیگر: ١٠١ ـ ١٠٣، بحارالانوار ١٢/٤٥، عوالم ٢٥٦/١٧).

* وروایت شماره ٥٧ در متن.

١. دلائل الامامة ١٨٢، مدينة المعاجز ٤٥٠/٣ ـ ٤٥١.

٢. كشف‌الغمة ٣٢/٢، بحارالانوار ١٩٥/٤٤، عوالم ٦١/١٧.

فصبرت، وطلبوا دمي فهربت، **وأيم الله لتقتلنّي الفئة الباغية**، وليلبسنّهم الله ذلّاً شاملاً وسيفاً قاطعاً، وليسلطنّ الله عليهم من يذلّهم حتى يكونوا أذلّ من قوم سبأ إذ ملكتهم امرأة فحكمت في أموالهم ودمائهم.[1]

٦٧. عن الرياشي ـ بإسناده ـ عن راوي حديثه، قال: حججتُ فتركت أصحابي وانطلقتُ أتعسف الطريق وحدي، فبينما أنا أسير إذ رفعت طرفي إلى أخبية وفساطيط، فانطلقتُ نحوها حتى أتيتُ أدناها، فقلت: لمن هذه الأبنية؟ فقالوا: للحسين علیه السلام، قلت: ابن علي وابن فاطمة علیهما السلام؟! قالوا: نعم، قلت: في أيّها هو؟ قالوا: في ذلك الفسطاط، فانطلقتُ نحوه، فإذا الحسين علیه السلام متّكٍ على باب الفسطاط، يقرأ كتاباً بين يديه، فسلّمت فردّ عليّ، فقلت: يا ابن رسول الله ـ بأبي أنت وأمي ـ ما أنزلك في هذه الأرض القفراء التي ليس فيها ريف ولا منعة؟! قال:

إن هؤلاء أخافوني، **وهذه كتب أهل الكوفة، وهم قاتلي**، فإذا فعلوا ذلك، ولم يَدَعوا لله محرّماً إلّا انتهكوه بعث الله إليهم من يقتلهم حتى يكونوا أذلّ من قوم الأمة.[2]

٦٨. وقال الشيخ المفيد رحمه الله: فأخرج للناس كتاباً فقرأ عليهم فإذا فيه:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، أمّا بعد؛ فإنه قد أتانا خبر فظيع قتل مسلم بن عقيل وهاني بن عروة وعبد الله بن يقطر، وقد خذلنا شيعتنا فمن أحبّ

---

۱. لهوف ۴۳ ـ ۴۴ (چاپ دیگر: ۷۰ ـ ۷۱)، مثیر الاحزان ۴۶ (چاپ دیگر: ۳۳)، بحارالانوار ۴۴/ ۳۶۷ ـ ۳۶۸، عوالم ۱۷/ ۲۱۸ و رجوع شود به: فتوح ابن اعثم ۵/ ۷۱، مقتل خوارزمی ۱/ ۲۲۶، امالی شیخ صدوق ۱۵۳، بحارالانوار ۴۴/ ۳۱۴.

۲. بحارالأنوار ۴۴/ ۳۶۸، عوالم ۱۷/ ۲۱۸ و رجوع شود به: نظم درر السمطین ۲۱۴، تاریخ مدینة دمشق ۱۴/ ۲۱۶، سیر أعلام النبلاء ۳/ ۳۰۵، تاریخ الإسلام ۵/ ۱۱ ـ ۱۲، البدایة والنهایة ۸/ ۱۸۳.

منکم الانصراف فلينصرف في غير حرج، ليس عليه ذمام.

فتفرّق الناس عنه، وأخذوا يميناً وشمالاً حتى بقي في أصحابه الذين جاءوا معه من المدينة ونفر يسير ممن انضمّوا إليه، وإنما فعل ذلك لأنه‌ عليه السلام علم أن الأعراب الذين اتبعوه إنما اتبعوه وهم يظنّون أنه يأتي بلداً قد استقامت له طاعة أهلها، **فكره أن يسيروا معه إلاّ وهم يعلمون على ما يقدمون.**

وزاد الطبري: **وقد علم أنهم إذا بيّن لهم لم يصحبه إلاّ من يريد مواساته والموت معه.** [1]

فلمّا كان السحر أمر أصحابه فاستقوا ماءً وأكثروا، ثم سار حتى مر ببطن العقبة، فنزل عليها فلقيه شيخ من بني عكرمة ـ يقال له: عمر بن لوذان ـ قال له: أين تريد؟ قال له: الحسين‌ عليه السلام: «الكوفة». فقال له الشيخ: أُنشدك الله لمّا انصرفت، فو الله ما تقدم إلاّ على الأسنّة وحدّ السيوف، وإن هؤلاء الذين بعثوا إليك لو كانوا كفوك مئونة القتال، ووطّئوا لك الأشياء فقدمت عليهم كان ذلك رأياً، فأمّا على هذه الحال التي تذكر فإني لا أرى لك أن تفعل.

فقال له: يا عبد الله **ليس يخفى عليّ الرأي**، ولكن الله تعالى لا يُغلب على أمره.

ثم قال‌ عليه السلام: **والله لا يَدَعونني حتى يستخرجوا هذه العلقة من جوفي، فإذا فعلوا** سلّط الله عليهم من يذلّهم حتى يكونوا أذلّ فرق الأُمم. [2]

۶۹. قالوا: ولمّا رحل الحسين‌ عليه السلام من زرود تلقّاه رجل من بني أسد، فسأله عن الخبر، فقال: لم أخرج من الكوفة حتى قُتل مسلم بن عقيل وهاني بن عروة،

---

۱. تاريخ طبرى ۴/ ۳۰۰ ـ ۳۰۱، وفي رواية: وإنما أراد أن لا يصحبه إنسان إلاّ على بصيرة. (مقتل خوارزمى ۱/ ۲۲۹).

۲. بحارالأنوار ۴۴/ ۳۷۴، ارشاد ۲/ ۷۵، و رجوع شود به: تاريخ طبرى ۴/ ۳۰۱.

ورأيت الصبيان يجرّون بأرجلهما. فقال: «﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾، عند الله نحتسب أنفسنا». **فقال له: أنشدك الله ـ يا بن رسول الله ـ في نفسك، وأنفس أهل بيتك، هؤلاء الذين نراهم معك، انصرف إلى موضعك، ودع المسير إلى الكوفة، فوالله ما لك بها ناصر.**

فقال بنو عقيل ـ وكانوا معه ـ: ما لنا في العيش بعد أخينا مسلم حاجة، **ولسنا براجعين حتى نموت.** فقال الحسين: «**فما خير في العيش بعد هؤلاء**»، وسار.[1]

۷۰. قال عبد الله و المنذر الأسديان: ... لحقنا بالحسين علیه السلام فسايرناه حتى نزل الثعلبية ممسياً، فجئناه حين نزل فسلّمنا عليه، فردّ علينا السلام، فقلنا له: يرحمك الله إن عندنا خبراً، إن شئت حدّثناك به علانية، وإن شئت سرّاً. فنظر إلينا وإلى أصحابه، ثم قال: «ما دون هؤلاء سرّ». فقلنا له: رأيت الراكب الذي استقبلته عشي أمس؟ فقال: «نعم، قد أردت مسألته». فقلنا: قد ـ والله ـ استبرأنا لك خبره، وكفيناك مسألته، وهو امرؤ منّا ذو رأي وصدق وعقل، وإنه حدّثنا أنه

---

۱. الأخبار الطوال دينوری ۲۴۷.

وفي رواية ابن‌قتيبة: وقد جاء الحسين علیه السلام الخبر، فهمّ أن يرجع ومعه خمسة من بني عقيل، فقالوا له: أترجع وقد قتل أخونا، وقد جاءك من الكتب ما نثق به؟! فقال لبعض أصحابه: والله ما لي عن هؤلاء من صبر، يعني بني‌عقيل. (الامامة والسياسة ۲/۱۱ (تحقيق شيرى) ۲/۵ (تحقيق زينى).

ابن قتيبه در نقلی که ـ به شهادت برخی قرائن داخلی روایت ـ چندان دقیق و مورد اعتماد نیست می‌نویسد: هنگامی که خبر شهادت حضرت مسلم علیه السلام، و تهیه لشکر برای مبارزه از سوی ابن‌زیاد به امام حسین علیه السلام رسید، حضرت خواست برگردد ولی پنج نفر از بنی عقیل عرض کردند: برادر ما کشته شده، آیا می‌خواهی برگردی؟ آن قدر نامه رسیده که برای ما اطمینان‌بخش است.

حضرت ـ خطاب به برخی از اصحاب ـ فرمود: نمی‌توانم صبرکنم و اینها را تنها بگذارم.

لم يخرج من الكوفة حتى قُتل مسلم وهاني، ورآهما يجرّان في السوق بأرجلهما، فقال: «﴿إِنّٰا لله وَإِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾، رحمة الله عليهما»، يردّد ذلك مراراً. فقلنا له: ننشدك الله في نفسك وأهل بيتك إلاّ انصرفت من مكانك هذا، وإنه ليس لك بالكوفة ناصر ولا شيعة، بل نتخوّف أن يكونوا عليك. فنظر إلى بني عقيل، فقال: «ما ترون، فقد قُتل مسلم»؟! فقالوا: والله ما نرجع حتى نصيب ثأرنا أو نذوق ما ذاق. فأقبل علينا الحسين عليه السلام فقال: «**لا خير في العيش بعد هؤلاء**». فعلمنا أنه قد عزم رأيه على المسير، فقلنا له: خار الله لك، فقال: «يرحمكم الله».[1]

۷۱. دعا محمدُ بن الأشعث إياسَ بن العثل الطائي... فقال له: الق حسيناً فأبلغه هذا الكتاب، وكتب فيه الذي أمره ابن عقيل... ثم خرج فاستقبله بزبالة لأربع ليال فأخبره الخبر، وبلّغه الرسالة، فقال له حسين عليه السلام:

كل ما حمّ نازل، وعند الله نحتسب أنفسنا، وفساد أُمتنا.[2]

۷۲. قال عقبة بن سمعان: فسرنا معه ساعة [أي بعد أن ارتحل من قصر بني مقاتل] فخفق عليه السلام ـ وهو على ظهر فرسه ـ خفقة ثم انتبه، وهو يقول: «﴿إِنّٰا لِلّٰهِ وَإِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ، والْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ﴾». ففعل ذلك مرتين أو ثلاثاً، فأقبل إليه ابنه علي بن الحسين [على فرس له] فقال: مِمَّ حمدت الله واسترجعت؟!

قال: يا بُنيّ إني خفقت خفقة فعنّ لي فارس على فرس، وهو يقول: «القوم يسيرون والمنايا تسير [تسري] إليهم» فعلمت أنها أنفسنا نعيت إلينا.

---

۱. بحارالانوار ۳۷۲/۴۴ ـ ۳۷۴، و رجوع شود به: تاریخ طبری ۲۹۹/۴ ـ ۳۰۰، مقتل خوارزمی ۲۲۸/۱ ـ ۲۲۹ فرهنگ جامع سخنان امام حسین عليه السلام ۳۸۶.
۲. تاریخ طبری ۲۸۱/۴، کامل ابن‌اثیر ۳۳/۴.

فقال له: يا أبت لا أراك الله سوءاً، أ لسنا على الحقّ؟! قال: «بلى والله الذي مرجع العباد إليه».

فقال: فإننا ـ إذاً ـ ما نبالي أن نموت محقّين. فقال له الحسين: «جزاك الله من ولد خير ما جزى ولداً عن والده».[1]

٧٣. وفي رواية أُخرى: ثم سار حتى نزل الثعلبية وقت الظهيرة فوضع رأسه فرَقد، ثم استيقظ، فقال:

قد رأيت هاتفاً يقول: «أنتم تسرعون والمنايا تسرع بكم إلى الجنّة»....[2]

٧٤. عن أبي عبد الله أنه قال:

لمّا صعد الحسين بن علي عقبة البطن قال لأصحابه: ما أراني إلاّ مقتولاً، قالوا: وما ذاك يا أبا عبد الله؟ قال: رؤيا رأيتها في المنام، قالوا: وما هي؟ قال: رأيت كلاباً تنهشني، أشدّها عليّ كلب أبقع.[3]

٧٥. قالوا: نزل في يوم الأربعاء أو يوم الخميس بكربلاء، وذلك في الثاني من المحرّم، سنة إحدى وستين... ثم قال: «أ هذه كربلاء»؟

فقالوا: نعم، يا ابن رسول‌الله.

فقال: هذا موضع كرب وبلاء، هاهنا مناخ ركابنا، ومحطّ رحالنا، ومقتل رجالنا، ومسفك دمائنا.[4]

---

١. ارشاد ٨٢/٢، اعلام‌الورى ٤٥٠/١، روضة الواعظين ١٨٠/١، بحارالانوار ٣٧٩/٤٤ ـ ٣٨٠، عوالم ٢٣٠/١٧ تاريخ طبرى ٣٠٨/٤، كامل ابن‌اثير ٥١/٤.

٢. رجوع شود به: لهوف ٤٣ (چاپ ديگر: ٧٠ ـ ٧١)، مثير الأحزان ٤٤ (چاپ ديگر: ٣٢)، بحارالانوار ٣٦٧/٤٤، عوالم ٢١٧/١٧، مقتل خوارزمى ٢٢٦/١.

٣. كامل الزيارات ٧٥ (چاپ ديگر: ١٥٧)، بحارالانوار ٨٧/٤٥ـ٨٨، عوالم ١٥٦/١٧، ٣١٩.

٤. بحارالأنوار ٣٨٣/٤٤، عوالم ٢٣٤/١٧، و رجوع شود به: فتوح ابن اعثم ٨٤/٥،

۷٦. وفي رواية: فلمّا وصلها قال: «ما اسم هذه الأرض»؟ فقيل: كربلاء.

فقال عليه السلام: اللهم إني أعوذ بك من الكرب والبلاء.

ثم قال: هذا موضع كرب وبلاء، انزلوا، هاهنا محطّ رحالنا، ومسفك دمائنا، وهنا محل قبورنا، بهذا حدّثني جدّي رسول الله صلی الله علیه و آله.[1]

اشاره به مدلول روایات

روایت ۵۲: امّسلمه به امام حسین علیه السلام گفت: به عراق سفر نکن؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فرزندم حسین در عراق کشته خواهد شد». حضرت فرمود:

به خدا سوگند من این چنین (یعنی همان‌گونه که جدّم فرموده در عراق) کشته خواهم شد. اگر به عراق هم نروم باز مرا خواهند کشت.

سپس محل دفن خویش و مکان شهادت اصحاب را به او نشان داد.

روایت ۵۳: حضرت در پاسخ فرزند عمر ـ که حضرت را از کشت و کشتار نهی کرد ـ اشاره به شهادت حضرت یحیی علیه السلام و هفتاد نفر از پیامبران بنی‌اسرائیل نمود، و بدین وسیله از شهادت خویش خبر داد.

روایت ۵٤: امام سجاد علیه السلام فرمود:

در این سفر که با امام حسین علیه السلام همراه بودیم، هر منزلی که پیاده

← مطالب السؤول ۱/ ٤۰۰، الفصول المهمة ۸۱٦/۲، کشف الغمة ٤۷/۲.

۱. لهوف ٤۹ (چاپ دیگر: ۸۰ ـ ۸۱).

می‌شدیم و هرگاه که راه می‌افتادیم از حضرت یحیی یاد می‌کرد. روزی فرمود: از پستی [وبی ارزشی] دنیا نزد خدای عزّوجل آن است که سر حضرت یحیی بن زکریا به عنوان هدیه نزد زن بدکاره‌ای از بنی‌اسرائیل فرستاده می‌شود.

روایت ٥٥: سیدالشهدا هنگام حرکت به بنی‌هاشم نامه‌ای نوشت:

هر کدام از شما به من ملحق شود شهید گردد، و کسی که تخلف نماید پیروز نمی‌شود.

روایت ٥٦: حضرت هنگام فرستادن حضرت مسلم به او فرمود:

تو را به کوفه می‌فرستم، این نامه‌های آنهاست [که از من دعوت کرده‌اند]، خداوند آنچه را که دوست دارد و بدان خوشنود است برای تو پیش آورد.

امیدوارم که من و تو در درجه شهدا باشیم [که اشاره به آیندهٔ هر دو بزرگوار بود].

سپس با او معانقه کرده او را وداع نمود و هر دو به گریه افتادند.

روایت ٥٧: سه روز قبل از حرکت حضرت به عراق دو نفر به نام واقدی و زراره به حضرت گفتند: گرچه کوفیان شما را به دل دوست دارند ولی در عمل با شما مبارزه خواهند کرد. سیدالشهدا با دست مبارک به طرف آسمان اشاره‌ای فرمود، درهای آسمان باز شد، فرشتگان بی‌شماری نازل شدند. آن‌گاه فرمود:

اگر تقارب اشیاء[1] و از بین رفتن اجر نبود می‌توانستم با این فرشتگان با آنها مبارزه کنم ولی به یقین می‌دانم که آنجا (کربلا) محلّ شهادت من و اصحاب من است و کسی جز فرزندم علی (امام سجّاد علیه السلام) [از فرزندانم] زنده نخواهد ماند.

روایت ۵۸: عبدالله بن زبیر به حضرت گفت: (اینجا بمان و) کبوتر حرم باش. حضرت فرمود:

اگر با فاصله یک باع[2] از حرم کشته شوم بهتر از آن است که در فاصله یک وجبی آن کشته شوم و اگر در طف (کربلا) کشته شوم بهتر از آن است که در حرم (مکه) کشته شوم.

روایت ۵۹: بنابر نقل طبری عبدالله بن زبیر به حضرت گفت: در همین مسجد الحرام بمان، من مردم را برای یاری تو جمع خواهم کرد. حضرت فرمود:

اگر یک وجب بیرون از حرم کشته شوم بهتر از آن است که یک وجب داخل آن کشته شوم.

به خدا سوگند اگر من در لانهٔ یکی از جانوران هم باشم آنها مرا بیرون می‌آورند تا با کشتن من به کام خویش برسند. به خدا اینها به من ستم خواهند کرد مانند ستم یهودیان در قضیه یوم السبت.[3]

---

۱. برای توضیح این عبارت رجوع شود به: بحارالانوار ۷٤/٤٥، عوالم ۳۰۷/۱۷.

۲. باع، یعنی اندازهٔ دو دست هنگامی که کاملاً از هم باز و به دو طرف بدن کشیده شود، که در زبان فارسی آن را یک بَغَل گویند.

۳. برای اطلاع از تفصیل قضیه یوم السبت رجوع شود به: بحارالانوار ٤۹/۱٤ و

روایت ۶۰: حضرت به ابن‌زبیر فرمود: اگر در شاطئ‌الفرات (کربلا) دفن شوم بهتر از آن است که کنار کعبه به خاک سپرده شوم.

روایت ۶۱: هنگامی که امام حسین علیه السلام به راه افتاد، عبدالله بن زبیر پرسید: کجا می‌روی؟ فرمود: «عراق». گفت: نزد کسانی می‌روی که پدرت را کشتند و به برادرت نیزه زدند؟! مطمئنم که تو را هم خواهند کشت. امام حسین علیه السلام فرمود: «من هم می‌دانم که [دقیقاً] همین طور است».

روایت ۶۲: خطبه معروف حضرت هنگام خروج از مکه به سوی عراق است که: سیدالشهدا علیه السلام مرگ را به گردنبندی آویخته بر گردن دختران جوان تشبیه کرده و اشتیاق خویش را به گذشتگان (پیامبر، امیرمؤمنان و... صلوات الله علیهم) بیان نموده و به صراحت فرمود:

گویا می‌بینم که گرگ‌های بیابان در نزدیکی نواویس و کربلا رگ‌های گردن مرا قطع می‌کنند. برای کشته شدن من مکانی انتخاب شده که بدانجا خواهم رفت.

و باز به صورت واضح و روشن فرمود:

هر کس در راه ما از جان خویش گذشته و خود را آماده ملاقات خدا کرده، فردا صبح با ما کوچ نماید.

روایت ۶۳: حضرت قبل از حرکت شهادت خویش در کربلا و روز عاشورا به فرشتگان و جنیان خبر داد.

روایت ۶۴: امام حسین علیه السلام به زهیر فرمود: بدان که آنجا (اشاره به کربلا)

← حیاة‌القلوب ۲/۹۴۵.

محل شهادت من است. و زحر بن قیس سرم را از تن جدا می‌کند.

روایت ٦٥: فرزدق می‌گوید: از کوفه برگشته بودم، در بین راه به امام حسین ؑ برخوردم. فرمود: «چه خبر»؟ عرض کردم: راستش را بگویم؟ فرمود: «آری، مقصودم حقیقت است». عرض کردم: مردم شما را به دل دوست دارند ولی در مقام عمل با شمشیر به کمک بنی‌امیه خواهند رفت و [در عین حال] یاری از جانب خداست. حضرت فرمود:

> می‌دانم آنچه گفتی عین حقیقت است. مردم بندهٔ مال دنیا هستند، دین لقلقه‌ای بر سر زبانشان بیش نیست تا زندگی آنها با دین تأمین شود، و هنگامی که با بلا و گرفتاری امتحان شوند کسانی که بر دین باقی بمانند ناچیز و کم هستند.

روایت ٦٦: ابوهره ازدی از امام ؑ پرسید: چرا از مکه و مدینه خارج شده‌ای؟ حضرت فرمود:

> بنی‌امیه مالم را گرفتند، صبر کردم، متعرض آبرویم شدند باز صبر کردم، خواستند خونم را بریزند، از دست آنها گریختم. **به خدا سوگند این گروه تجاوزگر مرا خواهند کشت.**

روایت ٦٧: راوی در بین راه به خیمه‌های سیدالشهدا ؑ و یارانش برخورد کرد، از حضرت پرسید: در این بیابان چه می‌کنی؟ حضرت فرمود:

> اینها (بنی‌امیه) باعث خوف و هراس من شدند، این هم نامه‌های کوفیان، ولی آنها خود قاتل من هستند.

روایت ٦٨: حضرت با اعلام خبر جانگداز شهادت حضرت مسلم و هانی ؑ فرمود:

پیروان ما از یاری ما دست برداشتند، هر کس بخواهد می‌تواند برگردد.

این برنامه برای آن بود که حضرت می‌دانست اعرابی که دنبالش راه افتاده‌اند، خیال می‌کنند ایشان حکومت را به دست می‌گیرد **لذا کراهت داشت کسانی که با او همراه هستند، از آیندهٔ خویش بی‌اطلاع باشند**.[پس حضرت سرانجام کار را می‌دانست و می‌خواست همراهانش نیز بدانند].

در روایت طبری افزوده شده: امام حسین علیه السلام [خوب] می‌دانست که پس از روشن شدن مطلب، همراه او نخواهد آمد مگر کسی که قصد مواسات داشته و **خود را برای مرگ در رکاب او آماده کرده است**.

در ادامه **روایت ٦٨** آمده: عمر بن لوذان از حضرت پرسید: کجا می‌روی؟ فرمود: «کوفه». او حضرت را قسم داد که: برگردید، شما به سوی نیزه و شمشیر می‌روی [و خود را به کشتن می‌دهی]. اگر کسانی که به تو نامه نوشته‌اند، خودشان مقدمات کار را فراهم کرده و با دشمن می‌جنگیدند و پس از آن [که بر دشمن غالب می‌شدند] نزد آنها می‌رفتی کاری صحیح و درست بود، اما با وضعیت فعلی اصلاً کار درستی نیست.

حضرت فرمود: **رأی و نظر صحیح بر من پوشیده نیست**. کسی نمی‌تواند بر امر الهی [و ارادهٔ او] غالب شود. سپس فرمود: به خدا سوگند آنها مرا رها نخواهند کرد تا خونم را بریزند.

روایت ٦٩: شخصی از بنی‌اسد حضرت را قسم داد که جان خویش و خاندانش را به خطر نیندازد، چرا که در کوفه یاوری ندارد.

بنی‌عقیل گفتند: پس از شهادت مسلم دیگر ما نمی‌خواهیم زنده بمانیم.

امام حسین علیه السلام فرمود: «پس از اینها زندگی ارزشی ندارد».

روایت ۷۰: مطلب گذشته از زبان عبدالله اسدی و منذر اسدی نقل شده، آنها خوف کشته شدن حضرت را نیز تذکر دادند؛ در این روایت کلام بنی‌عقیل و پاسخ سیدالشهدا علیه السلام نیز تکرار شده است.

روایت ۷۱: حضرت به ایاس ـ که پیغام حضرت مسلم علیه السلام و خبر شهادت او را به حضرت رساند ـ فرمود:

> آنچه خدا مقدّر کرده به ما خواهد رسید، ما از جان خویش در راه رضای خدا گذشته‌ایم.

روایت ۷۲ ـ ۷۳: حاکی از رؤیای حضرت در بین راه است که اسب‌سواری می‌گفت: اینها حرکت می‌کنند و مرگ هم به سوی آنها در حرکت است. یا این‌که هاتفی می‌گفت: شما به سرعت حرکت می‌کنید، و مرگ نیز به سرعت شما را به بهشت می‌رساند.

حضرت علی‌اکبر علیه السلام از پدر پرسید: مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: «چرا». عرض کرد: پس باکی از مرگ در راه حق نداریم.

روایت ۷٤: حضرت فرمود: در رؤیا دیدم سگانی مرا گاز می‌گیرند، از همه بدتر و سخت‌تر سگی بود چند رنگ [اشاره به شمر ملعون که بَرَص داشت].

روایت ۷۵: حضرت روز دوم محرم سال ۶۱ هجری به کربلا رسید، از اطرافیانش پرسید: «این سرزمین کربلاست»؟ عرض کردند: آری. فرمود:

> اینجا جایگاه کرب و بلا (گرفتاری و ابتلا) است، اینجا محلّ بار انداختن و پیاده شدن ما است، و محلّ کشته شدن مردان و ریختن خون‌هاست.

روایت ۷٦: در این روایت مطلب گذشته را از جدّش پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله نقل فرمود.

تذکر

بعضی از روایات بخش گذشته مانند :احادیث ۱ ـ ٦ عموماً و روایات ۲۳ ـ ۲۷، ۳۰، ۳۲ ـ ۳٤، ۳٦ به خصوص و همچنین در روایات آینده شماره‌های: ۸٦، ۹۰، ۹٤، ۹۵، ۹٦، ۹۸، ۱۳۸، ۱۹۱ به خصوص دلالت بر آگاهی حضرت از شهادت در این سفر دارد.

علامه سید عبدالرزاق مقرّم نیز در زمینه آگاهی حضرت از شهادت، و اشکالات اهل تسنن و پاسخ آنها و همچنین سایر مباحث مربوط به این موضوع در کتاب مقتل الحسینعليه‌السلام به تفصیل بحث نموده که علاقه‌مندان می‌توانند بدان مراجعه نمایند.[۱]

۱. مقتل الحسینعليه‌السلام ٤٤ ـ ٥٤ «الإقدام علی القتل».

● آگاهی دیگران و مخالفت با سفر کوفه

آثار بسیاری دلالت دارد که جماعتی از معاصرین حضرت اعم از آشنا و بیگانه، دوست و دشمن، زن و مرد، از شروع حرکت از مدینه و یا مکـه تـا هنگامی که کاروان امام حسین علیه السلام با لشکر حرّ ملاقات نمود، **همه نتیجهٔ حرکت به سوی عراق را کشته شدن حضرت می‌دانستند، و با این سفر به شدت مخالفت نموده و هرگز اعتماد بر کوفیان را روا نمی‌دانستند.**

آیا امکان دارد عاقبت‌اندیشی حجت خدا از افراد عادی کمتر باشد و حدس آنها مطابق واقع باشد ولی حضرت نداند که سرانجام این حرکت چیست؟!

آثاری که در این زمینه وارد شده بسیار و استقصاء آن خارج از محدوده این کتاب است. برخی با عناوین عام و برخی دیگر به تـفصیل از آن افـراد یـاد کرده‌اند، مانند: محمد بن حـنفیه، عـبدالله بـن جـعفر، عـبدالله بـن عـباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، عبدالله بن مطیع، بشر بن غالب، ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام، برادرش عمر، مسور بن مخرمه، ابـوواقـد لیثی، مردی از بـنی‌عکرمة (عـمر بـن لوذان)، مـردی از بـنی‌اسـد، واقـدی، زرارة بن صالح، حرّ بن یزید ریاحی.

این اخبار و آثار ـ در عین یکسان نبودن از جهت اعتبار ـ از جهات متعدد حائز اهمیت و قابل بررسی است:

الف) بیان دیدگاه مخالفان حرکت امام علیه السلام و نظریات گوناگون آنها.

ب) پاسخ مناسب امام علیه السلام به هر یک از آنان یا اختیار سکوت.

ج) میزان شناخت و معرفت آنها به مقام و منزلت امام علیه السلام و طرح دیدگاه

خویش به عنوان دلسوزی، پرسش و سؤال، اعتراض و انکار بلکه مخالفت صریح، و یا برخوردی منافقانه مثل برخورد ابن‌زبیر.

وجه اشتراک بین بسیاری از این آراء آن است که:

الف) حرکت امام مصلحت نیست و یا حداقل فعلاً باید دست نگه داشت.

ب) اعتماد به کوفیان اصلاً درست نیست.

ج) نتیجه‌ای جز کشته شدن بر این سفر مترتب نمی‌شود.

به آثاری در این زمینه توجه فرمایید:

▣ نقل مخالفت‌های گروهی

۷۷. تقدم عن ابن الأثیر أنه قال: فأتاه کتب أهل الکوفة ـ وهو بمکة ـ فتجهّز للمسیر، **فنهاه جماعة**، منهم أخوه محمد ابن الحنفیة وابن عمر وابن عباس وغیرهم، فقال: رأیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله في المنام، وأمرني بأمر فأنا فاعل ما أمر.[1]

۷۸. قال محمد بن طلحة الشافعي (المتوفی ۶۵۲): **فاجتمع به ذوو النصح له والتجربة للأمور، وأهل الديانة والمعرفة** کعبد الله بن عباس، وعمرو بن عبد الرحمن بن الحرث المخزومي، وغیرهما، ووردت علیه کتب أهل المدینة من عبدالله بن جعفر، وسعید بن العاص وجماعة کثیرین، کلّهم یُشیرون علیه أن لا یتوجّه إلی العراق، وأن یقیم بمکة. هذا کلّه والقضاء غالب علی أمره، والقدر آخذ بزمامه، فلم یکترث بما قیل له ولا بما کُتب إلیه، وتجهّز وخرج من مکة یوم الثلاثاء وهو یوم التروية.

---

۱. أسد الغابة ۲/۲۱.

ونــقله عــنه الاربــلى (المــتوفى ٦٩٣)، وقــريب مــنها عــبارة ابــن‌الصــباغ (المتوفى ٨٥٥).[١]

٧٩. قال الذهبي (المتوفى ٧٤٨): وأبى الحسين عليه السلام على كلّ مـن أشـار عـليه إلاّ المسير إلى العراق.[٢]

٨٠. وقال الذهبي ـ أيضاً ـ: وقال سعيد بن المسيب: لو أن الحسـين لم يـخرج لكان خيراً له. قلت: وهذا كان رأي ابن عمر، وأبي سعيد، وابن عباس، وجـابر، **وجماعة سواهم**، وكلّموه في ذلك كما تقدّم في مصرعه.[٣]

وراجع أيضاً ما ذكره المقريزى (المتوفى ٨٤٥).[٤]

٨١. قال ابن الجوزي: ولم يبق بمكة إلاّ من حزن لمسيره، **ولمّا كثروا عليه**، أنشد أبيات أخي الأوس:

سأمضي فما في الموت عار عـلى الفـتى

إذا مــا نــوى خــيراً وجــاهد مــغرما

وآســـى الرجـــال الصــالحين بــنفسه

وفــــــارق مـــثبوراً وودّع مـــحرما

فــإن عشتُ لم أُذمــم وإن متُّ لم أُلَـم

كـــفىٰ بك ذلاًّ أن تـــعيش وتـــرغما

---

١. مطالب السؤول في مناقب آل الرسول عليهم السلام ٣٩٥/١ ـ ٣٩٦، كشف الغمة ٤٣/٢، الفصول المهمة في معرفة الأئمة عليهم السلام ٨٠٢/٢.
٢. سير أعلام النبلاء ٢٩٧/٣.
٣. تاريخ الإسلام ١٠٦/٥، ورجوع شود به ٧/٥ ـ ٩.
٤. المقفّى الكبير ٥٧٧/٣.

ثم قرأ : ﴿وَكَانَ أَمْرُ ٱللهِ قَدَراً مَّقْدُوراً﴾ .[1]

۸۲. قال الصفدي : وكان أهل المدينة قد نصحوه ، وقالوا له : تـثبّت ؛ فـإن هـذا موسم الحاجّ فإذا وصلوا ، اخطب في الناس ، وادعهم إلى نفسك فنبايعك نحن وأهل هذا الموسم ، ويتذكر بك الناس جدّك ، ونـمضي حـينئذ فـي جـملتهم فـي جـماعة ومنعة وسلاح وعدّة ، فلم يصبر .[2]

و رجوع شود به روايت شماره: ۳۸ ـ ۳۹.

▣ مخالفت محمد بن حنفيه

۸۳. لمّا عزم علیه السلام على الخروج عن المدينة ، قال محمد بن الحنفية رضوان الله عليه : يا أخي أنت أحبّ الناس إليّ ، وأعزّهم عليّ ، ولست أدّخر النصيحة لأحد من الخلق إلاّ لك ، وأنت أحقّ بها ، تنحّ ببيعتك [بتبعتك] عن يزيد بن معاوية وعن الأمصار ما استطعت ، ثم ابعث رسلك إلى الناس فادعهم إلى نفسك ، فإن تابعك الناس وبايعوا لك حمدت الله على ذلك ، وإن أجمع الناس على غيرك لم ينقص الله بذلك دينك ولا عقلك ، ولا تذهب به مروءتك ولا فضلك ، إني أخاف أن تدخل مصراً مـن هـذه الأمصار فيختلف الناس بينهم ، فمنهم طائفة معك وأُخرى عليك ، فيقتتلون فتكون أنت لأول الأسنّة ، فإذاً خير هذه الأُمّة كلّها نفساً وأباً وأُمّاً أضـيعها دماً ، وأذلّـها أهلاً . فقال له الحسين علیه السلام : «فأين أذهب يا أخي» ؟ قال : انزل مكة فإن اطمأنّت بك الدار بها فسبيل ذلك ، وإن نبت بك لحقتَ بالرمال وشعف الجبال ، وخرجت من بلد إلى بلد ، حتى تنظر ما يصير أمر الناس إليه ، فإنك أصوب ما تكون رأياً حين

---

۱. الأحزاب (۳۳): ۳۸، رجوع شود به: تذكرة الخواص ۲۱۷.

۲. الوافي بالوفيات ۱۲/ ۲٦۳.

تستقبل الأمر استقبالاً. فقال: «يا أخي قد نصحت وأشفقت، وأرجو أن يكون رأيك سديداً موفقاً».[۱]

۸۴. قال المزي: وتبعهم محمد بن الحنفية، فأدرك حسين عليه السلام بمكة، وأعلمه أن الخروج ليس له برأي يومه هذا، فأبى الحسين أن يقبل.[۲]

۸۵. وكان محمد بن الحنفية و عبد الله بن مطيع نهياه عن الكوفة، وقالا: إنها بلدة مشؤومة قُتل فيها أبوك، وخُذل فيها أخوك، فالزم الحرم فإنك سعيد [سيد] العرب لا يعدل بك أهل الحجاز، وتتداعى إليك الناس من كل جانب.[۳]

و رجوع شود به روايات شماره: ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۷۷، ۱۳۷، ۱۵۰.

▣ مخالفت عبدالله بن جعفر

۸۶. فكتب إليه عبد الله بن جعفر: بسم الله الرحمن الرحيم، للحسين بن علي، من عبدالله بن جعفر: أمّا بعد؛ أُنشدك الله أن لا تخرج عن مكة، فإني خائف عليك من هذا الأمر الذي قد أزمعت عليه أن يكون فيه هلاكك وأهل بيتك، فإنك إن قُتلت أخاف أن يطفئ نور الأرض، وأنت روح الهدى... فلا تعجل بالمسير إلى

---

۱. ارشاد ۳۴/۲ ـ ۳۵، بحارالانوار ۳۲۷/۴۴، ۳۲۹، عوالم ۱۷۶/۱۷، تاريخ طبرى ۲۵۳/۴، كامل‌ابن‌اثير ۱۶/۴ ـ ۱۷ و رجوع شود به: فتوح ابن اعثم ۲۰/۵، مقتل خوارزمى ۱۸۷/۱ ـ ۱۸۸.

۲. تاريخ مدينة دمشق ۲۱۱/۱۴ (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ۲۹۸)، تهذيب‌الكمال ۴۲۱/۶، تاريخ الإسلام ۱۹/۵، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن‌سعد ۶۱، البداية والنهاية ۱۷۸/۸، و رجوع شود به: المقفّى الكبير ۵۸۰/۳.

۳. مناقب ۲۴۰/۳ (چاپ ديگر: ۸۸/۴ ـ ۸۹) و رجوع شود به حياة الامام الحسين عليه السلام ۳۰۷ (پاورقى).

العراق؛ فإني آخذ لك الأمان من يزيد وجميع بني أمية على نفسك ومالك وولدك وأهل بيتك، والسلام.

قال: فكتب إليه الحسين بن علي عليهما السلام:

أما بعد؛ فإن كتابك ورد عليّ فقرأته، وفهمت ما ذكرت، وأُعلمك أني رأيت جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله في منامي فخبّرني بأمر وأنا ماضٍ له، لي كان أو عليّ، والله ـ يا بن عّمي ـ لو كنت في جُحْر هامّة من هوامّ الأرض لاستخرجوني [و]يقتلوني، والله ـ يا بن عّمي ـ ليعدينّ عليّ كما عدت اليهود على السبت، والسلام.[1]

۸۷. وفي غير واحد من المصادر: وكتب عبد الله بن جعفر بن أبي طالب إليه كتاباً يحذّره أهل الكوفة، ويناشده الله أن يشخص إليهم.[2]

و رجوع شود به روایات شماره: ۴۱، ۴۲، ۷۸.

▣ مخالفت عبدالله بن عباس

۸۸. روى الطبري عن عقبة بن سمعان: أن حسيناً عليه السلام لما أجمع المسير إلى الكوفة أتاه عبد الله بن عباس فقال: يا بن عم! قد أرجف الناس إنك سائر إلى العراق، فبيّن لي ما أنت صانع؟

قال عليه السلام: «إني قد أجمعت المسير في أحد يومي هذين إن شاء الله تعالى».

---

۱. فتوح ابن اعثم ٦٧/٥، در مناقب ابن شهرآشوب ٢٤٥/٣ (چاپ دیگر: ٩٤/٤) نیز به اختصار آمده است.

۲. رجوع شود به مصادر روایت ٤١ ـ ٤٢.

فقال له ابن عباس : فإني أعيذك بالله من ذلك ، أخبرني ـ رحمك الله ـ أتسير إلى قوم قد قتلوا أميرهم ، وضبطوا بلادهم ، ونفوا عدوهم ؟ فإن كانوا قد فعلوا ذلك فسر إليهم ، وإن كانوا إنما دعوك إليهم وأميرهم عليهم ، قاهر لهم ، وعمّاله تجبي بلادهم ، فإنهم إنما دعوك إلى الحرب والقتال ، ولا آمن عليك أن يغرّوك ، ويكذبوك ، ويخالفوك ، ويخذلوك ، وأن يستنفروا إليك فيكونوا أشدّ الناس عليك . فقال له حسين عليه السلام : «وإني أستخير الله ، وأنظر ما يكون . . .» .

فلمّا كان من العشي أو من الغد أتى الحسينَ عبدُ الله بن العباس فقال : يا ابن عم ! إني أتصبّر ولا أصبر ، إني أتخوّف عليك في هذا الوجه الهلاك والاستئصال ، إن أهل العراق قوم غدر فلا تقربنّهم ! أقم بهذا البلد فإنك سيد أهل الحجاز ، فإن كان أهل العراق يريدونك ـ كما زعموا ـ فاكتب إليهم فلينفوا عدوهم ثم اقدم عليهم ، فإن أبيت إلاّ أن تخرج فسر إلى اليمن ؛ فإن بها حصوناً وشعاباً ، وهي أرض عريضة طويلة ، ولأبيك بها شيعة ، وأنت عن الناس في عزلة ، فتكتب إلى الناس وترسل ، وتبثّ دعاتك ، فإني أرجو أن يأتيك عند ذلك الذي تحبّ في عافية .

فقال له الحسين عليه السلام : يا ابن عم ! إني ـ والله ! ـ لأعلم أنك ناصح مشفق ، ولكني قد أزمعت وأجمعت على المسير !

فقال له ابن عباس : فإن كنت سائرا فلا تسر بنسائك وصبيتك ، فوالله ! إني لخائف أن تقتل . . . .[1]

۸۹. قال المسعودي : فلمّا همّ الحسين عليه السلام بالخروج إلى العراق أتاه ابن عباس فقال له : يا ابن عمّ ! قد بلغني انك تريد العراق ، وإنهم أهل غدر ، وإنما يدعونك إلى

---

۱. تاريخ طبری ٢٨٧/٤ ـ ٢٨٨، كامل ابن‌اثیر ٣٧/٤ ـ ٣٩، و رجوع شود به: فتوح ابن اعثم ٦٦/٥، مقتل خوارزمی ٢١٦/١، الفصول المهمة ٧٩٦ ـ ٨٠٠، البداية والنهاية ١٧٢/٨.

الحرب، فلا تعجل، فإن أبيت إلاّ محاربة هذا الجبّار، وكرهت المقام بمكة فاشخص إلى اليمن؛ فإنها في عزلة، ولك فيها أنصار وإخوان فأقم بها، وبثّ دعاتك، واكتب إلى أهل الكوفة وأهل العراق فيخرجوا أميرهم، فإن قووا على ذلك، ونفوه عنها، ولم يكن بها أحدُ يعاديك أتيتهم، وما أنا لغدرهم بآمن، وإن لم يفعلوا أقمت بمكانك إلى أن يأتي الله بأمره....

فقال الحسينعليه‌السلام: يا بن عم! إني لأعلم أنك لي ناصح، وعليّ شفيق، ولكن مسلم بن عقيل كتب إليّ باجتماع أهل المصر على بيعتي ونصرتي، وقد أجمعتُ على المسير إليهم.

فقال: إنهم من خبرت وجرّبت، وهم أصحاب أبيك وأخيك، وقتلتك غداً مع أميرهم، إنك لو خرجت فبلغ ابن زياد خروجك استنفرهم إليك، وكان الذين كتبوا إليك أشدّ عليك من عدوك، فإن عصيتني وأبيت إلاّ الخروج إلى الكوفة فلا تخرجنّ نساءك وولدك معك، فوالله إني لخائف أن تقتل كما قتل عثمان ونساؤه وولده ينظرون إليه.

فكان الذي ردّ عليه [أن قال]: «والله لئن أُقتل بمكان كذا أحبّ إليّ من أن أُستحل بمكة».[1]

۹۰. عن مولانا أبي جعفر محمد بن علي بن الحسينعليهما‌السلام، قال:

لمّا تجهّز الحسينعليه‌السلام إلى الكوفة فأتاه ابن عباس فناشده الله والرحم أن يكون المقتول بالطفّ، فقال: **أنا أعرف بمصرعي منك، وما وُكدي من الدنيا إلاّ فراقها**.[2]

---

۱. مروج الذهب ۵۴/۳ ـ ۵۵، و رجوع شود به: الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة ۱۳۰.

۲. بحارالأنوار ۳۶۲/۷۲ و ۲۷۳/۷۵ و رجوع شود به: ۱۹۴/۷۴ (به نقل از كتاب الأربعين

۹۱. دخل عبد الله بن عباس على الحسين عليه السلام فكلّمه ليلاً طويلاً، وقال: أُنشدك الله أن تهلك غداً بحال مضيعة، لا تأت العراق، وإن كنت لابدّ فاعلاً فأقم حتى ينقضي الموسم، وتلقى الناس، وتعلم على ما يصدرون، ثم ترى رأيك ـ وذلك في عشر ذي الحجة سنة ستين ـ فأبى الحسين عليه السلام إلاّ أن يمضي إلى العراق، فقال له ابن عباس: والله إني لأظنّك ستقتل غداً بين نسائك وبناتك، كما قتل عثمان بين نسائه وبناته، والله إني لأخاف أن تكون الذي يقاد به عثمان... إلى أن قال:

قال له الحسين عليه السلام: لئن أُقتل بمكان كذا وكذا أحبّ إليّ أن تستحلّ بي ـ يعني مكة ـ فبكى ابن عباس.[1]

۹۲. وجاء به عبد الله بن عباس، وقد أجمع رأيه على الخروج وحقّقه، فجعل يناشده في المقام، ويعظم عليه القول في ذمّ أهل الكوفة، وقال له: إنك تأتي قوماً قتلوا أباك، وطعنوا أخاك، وما أراهم إلاّ خاذليك، فقال له: «هذه كتبهم معي، وهذا كتاب مسلم باجتماعهم».

فقال له ابن عباس: أما إذ كنت لابدّ فاعلاً فلا تخرج أحداً من ولدك ولا حرمك ولا نسائك فخليق أن تقتل وهم ينظرون إليك كما قُتل ابن عفان، فأبى ذلك، ولم

← في قضاء حقوق المؤمنين، و كتاب الغيبة شهيد ثانی رحمه الله).

۱. تهذيب الكمال ۴۲۰/۶ تاريخ مدينة دمشق ۲۱۱/۱۴ (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ۲۹۷ ـ ۲۹۸)، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن‌سعد ۶۰، البداية والنهاية ۱۷۸/۸، المقفّى الكبير ۵۷۹/۳.

در مورد قسمت اخير روايت ـ گذشته از مصادر فوق ـ رجوع شود به: المصنف ابن ابی‌شيبه ۶۳۲/۸، كنز العمال ۶۷۲/۱۳، ذخائر العقبى ۱۵۱، مجمع الزوائد ۱۹۲/۹، المعجم الكبير طبرانی ۱۲۰/۳، تاريخ مدينة دمشق ۲۰۰/۱۴ ـ ۲۰۱، (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ۲۷۸ ـ ۲۷۹)، سير أعلام النبلاء ۲۳۲/۳، تاريخ الإسلام ۱۰۶/۵، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن‌سعد ۶۱، البداية والنهاية ۱۷۴/۸، سبل الهدى والرشاد ۷۸/۱۱.

يقبله، ثم أرسل عينيه فبكى، وودّع الحسين وانصرف.[1]

۹۳. وقال له ابن عباس: أين تريد يا ابن فاطمة؟ قال: «العراق وشيعتي». فقال: إني كاره لوجهك هذا، تخرج إلى قوم قتلوا أباك، وطعنوا أخاك حتى تركهم سخطة وملّة لهم؟! أُذكّرك الله أن تغرّر بنفسك.[2]

۹٤. وفي رواية جاء عبد الله بن عباس إلى الحسين علیه السلام، وتكلّم معه بما تكلّم إلى أن أشار عليه بالدخول في طاعة يزيد وصلح بني أُمية. فقال الحسين علیه السلام:

> هيهات هيهات، يا ابن عباس! إن القوم لن يتركوني، وإنهم يطلبونني أين كنت حتى أُبايعهم كرهاً ويقتلوني، والله إنهم ليعتدون عليّ كما اعتدت اليهود في يوم السبت، **وإني ماضٍ في أمر رسول الله صلی الله علیه و آله حيث أمرني**، و ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾.

فقال: يا ابن العم! بلغني أنك تريد العراق، وأنهم أهل غدر، وإنما يدعونك للحرب، فلا تعجل، فأقم بمكة.

> فقال علیه السلام: لئن أقتل ـ والله! ـ بمكان كذا أحبّ إليّ من أن أستحلّ بمكة، وهذه كتب أهل الكوفة ورسلهم، وقد وجب عليّ إجابتهم، وقام لهم العذر عليّ عند الله سبحانه.

فبكى عبد الله حتى بلّت لحيته، وقال: وا حسيناه، وا أسفاه على حسين.[3]

---

۱. مقاتل الطالبيين ۷۲ ـ ۷۳.

۲. تاريخ مدينة دمشق ۲۰۸/۱٤ (ترجمة الإمام الحسين علیه السلام من تاريخ ابن عساكر ۲۹٤)، تهذيب الكمال ٤۱٦/٦، تاريخ الإسلام ۸/٥، ترجمة الإمام الحسين علیه السلام من طبقات ابن سعد ٥۷، البداية والنهاية ۱۷٦/۸.

۳. معالى السبطين ۲٤۹/۱، موسوعة كلمات الإمام الحسين علیه السلام ۳۸۹.

۹۵. عن عبد الله بن عباس، قال: أتيت الحسين﵇ وهو يخرج إلى العراق، فقلت له: يا ابن رسول الله! لا تخرج.

فقال: يا ابن عباس! أما علمت أن منيتني من هناك، وأن مصارع أصحابي هناك. قلت له: **فأنّىٰ لك ذلك؟ قال: بِسِرٍّ [سرٌّ] سُرّ لي، وعلم أُعطيتُه.**[1]

۹۶. وفي رواية: ان ابن عباس ألحّ على الحسين﵇ في منعه من المسير إلى الكوفة، فتفأّل بالقرآن لإسكاته، فخرج الفأل قوله تعالى: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ ٱلْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ...﴾.[2]

فقال﵇: ﴿إِنّٰا لِلّٰهِ وَإِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾، صدق الله ورسوله. ثم قال: يا ابن عباس! فلا تلحّ عليّ بعد هذا فإنه لا مردّ لقضاء الله عزّ وجلّ.[3]

و رجوع شود به روايات شماره: ۲۹، ۳۰، ۳۸، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۲۵۰.

▣ مخالفت عبدالله بن زبير

۹۷. قال له عبد الله بن الزبير: أتخرج إلى قوم قتلوا أباك وأخرجوا [وخذلوا] أخاك؟![4]

---

۱. دلائل الامامة ۱۸۲ ـ ۱۸۳، و رجوع شود به: الدرّ النظيم ۵۳۰.

۲. آل عمران (۳): ۱۸۵.

۳. معالى السبطين ۲۴۹/۱، موسوعة كلمات الإمام الحسين﵇ ۳۸۹ ـ ۳۹۰ به نقل از مهيّج الأحزان وناسخ التواريخ.

۴. تاريخ مدينة دمشق ۲۰۳/۱۴، (ترجمة الإمام الحسين﵇ من تاريخ ابن‌عساكر ۲۸۴)، شرح ابن ابى‌الحديد ۱۱۷/۲۰، البداية والنهاية ۱۷۴/۸، و رجوع شود به المصنف ابن ابى‌شيبه ۶۳۱/۸.

وفي رواية : قال : أين تذهب ؟ ! إلى قوم قتلوا أباك ، وطعنوا أخاك ؟ !

فقال له الحسين عليه السلام : لئن أُقتل بمكان كذا وكذا أحبّ إليّ من أن تستحلّ بي ، يعني مكة .[1]

و رجوع شود به روايات شماره: ۲۹، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱.

▣ مخالفت عبدالله بن عمر

۹۸. قال ابن أعثم : أقبل ابن عمر على الحسين عليه السلام فقال : أبا عبد الله ! مهلاً عمّا قد عزمت عليه ، وارجع من هنا إلى المدينة ، وادخل في صلح القوم ، ولا تغب عن وطنك وحرم جدّك رسول الله صلى الله عليه و آله ، ولا تجعل لهؤلاء ـ الذين لا خلاق لهم ـ على نفسك حجة وسبيلاً ، وإن أحببت أن لا تبايع فأنت متروك حتى ترى برأيك ؛ فإن يزيد بن معاوية لعنه الله عسى أن لا يعيش إلاّ قليلاً ، فيكفيك الله أمره .

فقال الحسين عليه السلام : أُفٍّ لهذا الكلام أبداً ما دامت السماوات والأرض ! أسألك ـ بالله يا عبد الله ـ أنا عندك على خطأ من أمري هذا ؟ فإن كنت عندك على خطأ فردّني ، فإني أخضع وأسمع وأُطيع .

فقال ابن عمر : اللهم لا ، ولم يكن الله تعالى يجعل ابن بنت رسوله على خطأ ، وليس مثلك من طهارته وصفوته من الرسول صلى الله عليه و آله على مثل يزيد بن معاوية لعنه الله باسم الخلافة ، ولكن أخشى أن يُضرب وجهك هذا الحسن الجميل بالسيوف ، وترى من هذه الأُمة ما لا تحبّ ، فارجع معنا إلى المدينة ، وإن لم تحبّ أن تبايع فلا تبايع

---

۱. تاريخ مدينة دمشق ۲۰۳/۱٤ (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ۲۸٤)، البداية والنهاية ۱۷٤/۸، سير أعلام النبلاء ۲۹۳/۳، و رجوع شود به مناقب ۲۱۱/۳ (٥۳/٤) بحارالانوار ۱۸٥/٤٤، عوالم ٥٤/۱۷.

أبداً ، واقعد في منزلك . فقال الحسين عليه السلام :

هيهات يا بن عمر ! إن القوم لا يتركوني وإن أصابوني ، وإن لم يصيبوني فلا يزالون حتى أُبايع وأنا كاره أو يقتلوني .

أما تعلم يا عبد الله ! أن من هوان هذه الدنيا على الله تعالى أنه أتي برأس يحيى بن زكريا عليه السلام إلى بغية من بغايا بني إسرائيل ، والرأس ينطق بالحجّة عليهم ؟

أما تعلم أبا عبد الرحمن ! أن بني إسرائيل كانوا يقتلون ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس سبعين نبياً ثم يجلسون في أسواقهم يبيعون ويشترون كلهم كأنهم لم يصنعوا شيئاً ، فلم يعجل الله عليهم ، ثم أخذهم بعد ذلك أخذ عزيز مقتدر ؟ !

اتق الله ـ أبا عبد الرحمن ـ ولا تدعنّ نصرتي .[۱]

۹۹ . حدّثنا الشعبي ، قال : كان ابن عمر قدم المدينة ، فأُخبر أن الحسين عليه السلام قد توجّه إلى العراق ، فلحقه على مسيرة ليلتين ، فقال : أين تريد ؟ قال : «العراق» ـ ومعه طوامير وكتب ـ فقال : لا تأتهم . قال : «**هذه كتبهم وبيعتهم**» .

فقال : إن الله خيّر نبيه بين الدنيا والآخرة ، فاختار الآخرة ، وإنكم بضعة منه ، لا يليها أحدُ منكم أبداً ، وما صرفها الله عنكم إلاّ للذي هو خير لكم ، فارجعوا [أنت تعرف غدر أهل العراق وما كان يلقى أبوك منهم][۲] ، فأبى ، فاعتنقه ابن عمر ، وقال : أستودعك الله من قتيل .[۳]

---

۱. فتوح ابن اعثم ۲۵/۵ و رجوع شود به: مقتل خوارزمی ۱/ ۱۹۰ ـ ۱۹۳.

۲. العقد الفريد ۱۳۳/۵، جواهر المطالب ۲۷۵/۲.

۳. سير أعلام النبلاء ۲۹۲/۳، تاريخ مدينة دمشق ۲۰۲/۱۴ (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام

۱۰۰. وعن الشعبي ـ أيضاً ـ: لمّا قال لابن عمر: إني أُريد العراق، فقال: لا تفعل فإن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: خُيّرت بين أن أكون ملكا نبياً أو نبياً عبداً، فقيل لي: تواضع، فاخترت أن أكون نبياً عبداً، وإنك بضعة من رسول الله صلى الله عليه وآله، فلا تخرج، قال: فأبىٰ، فودّعه، وقال: أستودعك الله من مقتول.[1]

۱۰۱. وفي رواية أخرى عنه: فأتاه فناشده الله، فقال: إن أهل العراق قوم مناكير، وقد قتلوا أباك، وضربوا أخاك، وفعلوا وفعلوا، فلمّا آيس منه عانقه، وقبّل بين عينيه، وقال: أستودعك الله من قتيل، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إن الله عزّ وجلّ أبى لكم الدنيا.[2]

۱۰۲. ولقيهما [يعني مولانا الحسينَ علیه السلام وابنَ الزبير] عبدُ الله بن عمر وعبدُ الله بن عياش... فقال لهما ابن عمر: أُذكّركما الله إلاّ رجعتما فدخلتما في صالح ما يدخل فيه الناس، وتنظرا فإن اجتمع الناس عليه لم تشذّا، وإن افترق عليه كان الذي تريدان.[3]

← ابن‌عساکر ۲۸۱ ـ ۲۸۲) و رجوع شود به: السنن الکبری بیهقی ۱۰۰/۷، التاریخ الکبیر بخاری ۳۵٦/۱، تهذیب التهذیب ۳۰۷/۲، المقفّی الکبیر ۵۷٦/۳، امتاع الاسماع ۲٤۱/۱۲ و ۱٤۸/۱٤، النزاع والتخاصم ۹٦ ـ ۹۷، سبل الهدی والرشاد ۷۸/۱۱، عیون الاخبار ابن قتیبه ۳۱۱، تذکرة الخواص ۲۱۷، مقتل خوارزمی ۲۲۱/۱، البدایة والنهایة ۲۵۹/٦ و ۱۷۳/۸، جواهرالعقدین ۳٦۳/۲ ـ ۳٦٤ (چاپ بغداد).

۱. قال الهيثمي: رواه البزار والطبراني في الأوسط [۱۸۹/۱]، ورجاله البزار ثقات. (مجمع الزوائد ۱۹۲/۹)، و رجوع شود به: نظم درر السمطین ۲۱٤، معارج الوصول ۹۳.

۲. تاریخ مدينة دمشق ۲۰۱/۱٤، (ترجمة الإمام الحسين علیه السلام من تاريخ ابن عساكر ۲۸۰)، سير أعلام النبلاء ۲۹۲/۳ ـ ۲۹۳ و رجوع شود به: امالی شیخ صدوق رحمه الله ۱۵۳، بحار ۳۱۳/٤٤، عوالم ۱٦۲/۱۷.

۳. تاریخ مدينة دمشق ۲۰۸/۱٤ (ترجمة الإمام الحسين علیه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ۲۹۳)،

و رجوع شود به روایات شماره: ۳۸، ۵۳، ۷۷، ۸۰.

▣ مخالفت عبدالله بن مطیع

۱۰۳. قال الطبري: . . . فاستقبلنا عبد الله بن مطيع فقال للحسين عليه السلام: جعلت فداك أين تريد؟

قال: أما الآن فإني أُريد مكّة، وأمّا بعدها فإني أستخير الله.

قال: خار الله لك، وجعلنا فداك، فإذا أنت أتيت مكة فإياك أن تقرب الكوفة، فإنها بلدة مشؤومة، بها قُتل أبوك، وخُذل أخوك، واغتيل بطعنة كادت تأتي على نفسه، الزم الحرم، فإنك سيد العرب، لا يعدل بك ـ والله ـ أهل الحجاز أحداً، ويتداعى إليك الناس من كل جانب، لا تفارق الحرم فداك عمي وخالي، فو الله لئن هلكت لنسترقنّ بعدك.[1]

۱۰۴. وفي رواية انه لقيه بعد الخروج من مكة، قال الدينوري: وسار الحسين عليه السلام من بطن الرمة، فلقيه عبد الله بن مطيع، وهو منصرف من العراق، فسلّم على الحسين عليه السلام، وقال له: بأبي أنت وأمي يا بن رسول الله، ما أخرجك من حرم الله وحرم جدّك؟

فقال: إن أهل الكوفة كتبوا إليّ يسألونني أن أقدم عليهم لما رجوا من إحياء معالم الحق، وإماتة البدع.

قال له ابن مطيع: أنشدك الله أن [لا] تأتي الكوفة، فوالله لئن أتيتها لتقتلنّ.

← تاریخ الإسلام ۹/۵، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن‌سعد ۵۷.

۱. تاریخ طبری ۲۶۱/۴، کامل ابن‌اثیر ۱۹/۴ ـ ۲۰، الفصول المهمة ۵۸۵/۲، و رجوع شود به: مقتل خوارزمی ۱/ ۱۸۹، ۲۱۷.

فقال الحسين عليه السلام: ﴿لَن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا﴾.[1]

ثم ودّعه ومضى.[2]

و رجوع شود به روايات شماره: ۸۵، ۱۷۲.

▫ مخالفت بشر بن غالب

۱۰۵. وقال السيد رحمه الله: ثم سار عليه السلام حتى بلغ ذات عرق، فلقي بشر بن غالب وارداً من العراق، فسأله عن أهلها، فقال: خلّفت القلوب معك والسيوف مع بني أمية!

فقال عليه السلام: صدق أخو بني أسد، إن الله يفعل ما يشاء، ويحكم ما يريد.[3]

▫ مخالفت ابوبكر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام

۱۰۶. قالوا: وأتاه عليه السلام أبو بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام، فقال: يا بن عم... وما أدري كيف أنا عندك في النصيحة لك؟! قال: «يا با بكر ما أنت ممن يستغشّ ولا يتّهم، فقل».

فقال: قد رأيت ما صنع أهل العراق بأبيك وأخيك، وأنت تريد أن تسير إليهم وهم عبيد الدنيا، فيقاتلك من قد وعدك أن ينصرك، ويخذلك من أنت أحبّ إليه ممن ينصره، فأُذكّرك الله في نفسك. فقال: «جزاك الله ـ يا بن عم ـ خيراً، فلقد اجتهدت رأيك، ومهما يقضي الله من أمر يكن».

---

۱. التوبة (۹): ۵۱

۲. الأخبار الطوال ۲٤٦.

۳. لهوف ٤۳ (چاپ ديگر: ٦۹ ـ ۷۰)، بحارالانوار ۳٦۷/٤٤، عوالم ۲۱۷/۱۷، و رجوع شود به: مقتل خوارزمی ۲۲۰/۱.

فقال أبو بكر: ﴿إِنّٰا لِلّٰهِ وَإِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾، عند الله نحتسب أبا عبد الله.[1]

◘ مخالفت عمر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام

۱۰۷. عن عمر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام المخزومي: لمّا قدمت كتب أهل العراق إلى الحسين عليه السلام، وتهيّأ الحسين عليه السلام للمسير إلى العراق، أتيتُه فدخلت عليه، وهو بمكة، فحمدت الله، وأثنيت عليه، ثم قلت: أما بعد؛ فإني أتيتك ـ يا ابن عم ـ لحاجة أُريد ذكرها لك نصيحة، فإن كنت ترى أنك تستنصحني، وإلاّ كففت عما أُريد أن أقول. فقال الحسين عليه السلام: «قل، فوالله ما أظنّك بسيّء الرأي، ولا هوى القبيح من الأمر والفعل».

قال: قلت له: إنه قد بلغني أنك تريد المسير إلى العراق، وإني مشفق عليك من مسيرك، إنك تأتي بلداً فيه عمّاله وأمراؤه، ومعهم بيوت الأموال، وإنما الناس عبيد لهذا الدرهم والدينار، ولا آمن عليك أن يقاتلك من وعدك نصره، ومن أنت أحبّ إليه ممن يقاتلك معه.

فقال الحسين عليه السلام: جزاك الله خيراً يا ابن عم! فقد ـ والله! ـ علمت أنك مشيت بنصح، وتكلّمت بعقل، ومهما يقض من أمر يكن، أخذتُ برأيك أو تركته، فأنت عندي أحمد مشير، وأنصح ناصح.[2]

و رجوع شود به روايت شماره: ۷۸.

---

۱. ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن‌سعد ۵۸ ـ ۵۹، تاريخ مدينة دمشق ۲۰۹/۱۴، (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ۲۹۵)، تهذيب الكمال ۴۱۸/۶، البداية والنهاية ۱۷۶/۸.

۲. رجوع شود به: تاريخ طبرى ۲۸۶/۴ ـ ۲۸۷، كامل ابن‌اثير ۳۷/۴، مناقب ۲۴۵/۳ (چاپ ديگر: ۹۴/۴)، مقتل خوارزمى ۲۱۵/۱ ـ ۲۱۶.

▣ مخالفت مسور بن مخرمه

۱۰۸. وكتب إليه المسور بن مخرمة : إياك أن تغترّ بكتب أهل العراق ، ويقول لك ابن الزبير : الحق بهم فإنهم ناصروك . إياك أن تبرح الحرم ، فإنهم إن كانت لهم بك حاجة فسيضربون إليك آباط الإبل حتى يوافوك فتخرج في قوّة وعدّة . فجزّاه خيراً ، وقال : «أستخير الله في ذلك» .[1]

▣ مخالفت ابوواقد ليثى

۱۰۹. وقال أبو واقد الليثي : بلغني خروج الحسين بن علي عليهما السلام فأدركته بملل[2] ، فناشدته الله أن لا يخرج ؛ فإنه يخرج في غير وجه خروج ، إنما خرج يقتل نفسه . فقال : «لا أرجع» .[3]

▣ مخالفت مردى از بنى‌عكرمة = عمر بن لوذان

۱۱۰. روى الدينوري : فسار عليه السلام حتى انتهى إلى بطن العقيق ، فلقيه رجل من بني عكرمة ، فسلّم عليه ، وأخبره بتوطيد ابن زياد الخيل ما بين القادسية إلى العذيب رصداً له . ثم قال له : انصرف ـ بنفسي أنت ـ فوالله ما تسير إلّا إلى الأسنّة

---

۱. تاريخ مدينة دمشق ۲۰۸/۱٤ ـ ۲۰۹ (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ۲۹٤ ـ ۲۹٥)، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن‌سعد ٥٨، تهذيب الكمال ٤١٧/٦، البداية والنهاية ۱۷٦/۸ و رجوع شود به: المقفّى الكبير ٥۷۷/۳.

۲. ملَلَ: اسم موضع في طريق مكة، بين الجرميين. (معجم البلدان ۱۹٤/٥).

۳. تهذيب الكمال ٤۱۷/٦، تاريخ مدينة دمشق ۲۰۸/۱٤، (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ۲۹٤)، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن‌سعد ٥۷، البداية والنهاية ۱۷٦/۸.

والسيوف، ولا تتكلنّ على الذين كتبوا لك، فإن أولئك أول الناس مبادرة إلى حربك. فقال له الحسين عليه السلام: «قد ناصحت وبالغت، فجزيت خيراً».[۱]

و رجوع شود به روايت شماره: ۶۸.

▣ مخالفت أحنف بن قيس

۱۱۱. وكتب إليه عليه السلام الأحنف بن قيس: أمّا بعد؛ ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللّٰهِ حَقٌّ وَلاَ يَسْتَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لاَيُوقِنُونَ﴾.[۲]

▣ مخالفت يزيد بن اصم

۱۱۲. كتب يزيد بن الأصم إلى الحسين بن علي عليهما السلام ـ حين خرج ـ: أمّا بعد؛ فإن أهل الكوفة قد أبوا إلاّ أن يبغضوك [ينفضوك]، وقلّ من أبغض [وقلّ شيء نفض] إلاّ قلق، وإني أُعيذك بالله أن تكون كالمغترّ بالبرق، وكالمهريق ماء للسراب [أو كالمسبق للسراب]، ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللّٰهِ حَقٌّ وَلاَ يَسْتَخِفَّنَّكَ ـ أهل الكوفة ـ ٱلَّذِينَ لاَيُوقِنُونَ﴾.[۳]

▣ مخالفت ابوسعيد خدرى

۱۱۳. وقال أبو سعيد الخُدري: غلبني الحسين بن علي على الخروج، وقد قلت له:

---

۱. الأخبار الطوال ۲٤۸.

۲. الروم (۳۰): ٦۰، رجوع شود به: مثيرالاحزان ۲۷ (چاپ ديگر: ۱۷)، بحارالانوار ٤٤/۳٤۰، عوالم ۱۸۹/۱۷، سير اعلام النبلاء ۲۹۸/۳.

۳. تاريخ مدينة دمشق ۱۲۷/٦٥.

اتق الله في نفسك، والزم بيتك فلا تخرج على إمامك [!!][1]

١١٤. وفي رواية: فجاءه أبو سعيد الخدري [وكان ذلك قبل أن يهلك معاوية] فقال: يا أبا عبد الله إني لكم ناصح، وإني عليكم مشفق، وقد بلغني أنه كاتبك قوم من شيعتكم بالكوفة يدعونك إلى الخروج إليهم، فلا تخرج؛ فإني سمعت أباك يقول ـ بالكوفة ـ:

> والله لقد مللتُهم وأبغضتُهم، وملّوني وأبغضوني، وما بلوت منهم وفاءً، ومن فاز بهم فاز بالسهم الأخيب، والله مالهم ثبات، ولا عزم أمر، ولا صبر على السيف.[2]

مخالفت عمرة بنت عبدالرحمن

١١٥. وكتبت إليه عمرة بنت عبد الرحمن، تعظّم عليه ما يريد أن يصنع، وتأمره بالطاعة ولزوم الجماعة، وتخبره أنه إنما يساق إلى مصرعه، وتقول: أشهد لحدّثتني عائشة أنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «يقتل حسين بأرض بابل»، فلمّا قرأ كتابها قال: «فلابدّ لي إذاً من مصرعي»، ومضىٰ.[3]

---

١. تاريخ مدينة دمشق ٢٠٨/١٤، (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ٢٩٤)، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن‌سعد ٥٧، تاريخ الاسلام ٩/٥، تهذيب‌الكمال ٤١٧/٦، البداية والنهاية ١٧٦/٨.

٢. تاريخ مدينة دمشق ٢٠٥/١٤ (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ٢٨٨)، تهذيب‌الكمال ٤١٣/٦، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن‌سعد ٥٤، البداية والنهاية ١٧٤/٨.

٣. تاريخ مدينة دمشق ٢٠٩/١٤ (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ٢٩٥)، ←

◙ مخالفت فرزدق

۱۱۶. قال الفرزدق: لقيت الحسين بن علي عليهما السلام بذات عرق وهو يريد الكوفة، فقال لي: «ما ترى أهل الكوفة صانعين بي؟! معي حمل بعير من كتبهم». قلت: لا شيء، يخذلونك، لا تذهب إليهم، فلم يطعني.[1]

۱۱۷. وفي رواية: فلمّا وصل إلى الشقوق، وإذا هو بالفرزدق الشاعر، وقد وافاه هنالك فسلّم عليه، ثم دنا منه، وقبّل يده. فقال له الحسين عليه السلام: «من أين أقبلتَ يا أبا فراس»؟ فقال: من الكوفة.

فقال له: «كيف تركتَ أهل الكوفة»؟ فقال: خلّفت قلوب الناس معك، وسيوفهم مع بنيأمية عليك، وقد قلّ الديّانون، والقضاء ينزل من السماء، والله يفعل ما يشاء.[2]

وفي رواية ابن الجوزي: قال: فاتق الله في نفسك، وارجع.[3]

و رجوع شود به روايات شماره: ۶۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۹۱.

◙ مخالفت برادر بحير بن شداد

۱۱۸. بحير بن شداد الأسدي، قال: مرّ بنا الحسين عليه السلام بالثعلبية، فخرجت إليه مع

← تهذيب الكمال ٤١٨/٦، سير أعلام النبلاء ٢٩٦/٣، تاريخ الإسلام ٩/٥، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد ٥٨، البداية والنهاية ١٧٦/٨ و رجوع شود به: المقفّى الكبير ٥٧٧/٣.

۱. تاريخ مدينة دمشق ٢١٤/١٤ (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر ٣٠٣ـ ٣٠٤)، سير أعلام النبلاء ٣٠٤/٣، تاريخ الإسلام ١٠/٥.

۲. مطالب السؤول ٣٩٦، كشف الغمة ٤٣/٢ و رجوع شود به: مقتل خوارزمی ٢٢٢/١، شرح ابن ابی‌الحديد ٢٤٩/٧.

۳. تذكرة الخواص ٢١٧.

أخي . . . فقال له أخي : إني أخاف عليك ، فضرب بالسوط على عيبة قد حقبها خلفه ، وقال : «هذه كتب وجوه أهل المصر» .[1]

١١٩ . ورواها الذهبي عن بجير ، قال : وكان أخي أسنّ مني ، فقال له : يا ابن بنت رسول الله ! أراك في قلّة من الناس ! فقال ـ بالسوط ، وأشار إلى حقيبة الرحل ـ : هذه خلفي مملوءة كتباً .[2]

◫ مخالفت جناب حرّ

١٢٠ . قالوا : وسار الحرّ في أصحابه يسايره ، وهو يقول له : يا حسين إني أُذكّرك الله في نفسك ؛ فإني أشهد لئن قاتلت لتقتلنّ ، فقال له الحسين علیه السلام :

أ فبالموت تخوّفني ؟ ! وهل يعدو بكم الخطب أن تقتلوني ؟ ! وسأقول كما قال أخو الأوس لابن عمه ، وهو يريد نصرة رسول الله صلی الله علیه و آله ، فخوّفه ابن عمه ، وقال : أين تذهب ؟ ! فإنك مقتول ، فقال :

سأمضي وما بالموت عار على الفتى
إذا ما نوى حقّاً وجاهد مسلما
وآسى الرجال الصالحين بنفسه
وفارق مثبوراً وودّع مجرما
فإن عشتُ لم أندم وإن متُّ لم أُلَم
كفىٰ بك ذلّاً أن تعيش وترغما[3]

---

١. تاريخ مدينة دمشق ٢١٦/١٤ (ترجمة الإمام الحسين علیه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ٣٠٦)، ترجمة الإمام الحسين علیه السلام من طبقات ابن‌سعد ٦٤.

٢. تاريخ مدينة دمشق ٢١٥/١٤ (ترجمة الإمام الحسين علیه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ٣٠٥)، سير أعلام النبلاء ٣٠٥/٣، تاريخ الإسلام ١٠/٥ ـ ١١.

٣. رجوع شود به: ارشاد ٨١/٢، روضة الواعظين ١٧٩/١ ـ ١٨٠، اعلام‌الورى ٤٥٠/١،

۱۲۱. وفي رواية: قال الحرّ: يا ابن رسول الله أين تذهب؟! ارجع الى حرم جدّك؛ فإنك مقتول. فقال الحسين عليه السلام: «سأمضي وما بالموت عار على الفتى» إلى آخر الأبيات.[1]

مخالفت ابوسلمة بن عبدالرحمان

۱۲۲. وقال أبو سلمة بن عبد الرحمان: قد كان ينبغي لحسين أن يعرف أهل العراق ولا يخرج إليهم، ولكن شجّعه على ذلك ابن الزبير.[2]

← مناقب ۲٤٦/۳ (چاپ دیگر ۹۷/٤)، تاریخ طبری ۳۰۵/٤، مقتل خوارزمی ۲۳۳/۱، بحارالأنوار ۳۷۸/٤٤، عوالم ۲۲۸/۱۷.

همین اشعار از حضرت هنگام حرکت به سوی عراق نیز نقل شده است. (مناقب ۲۲٤/۳ (چاپ دیگر ٦۹/٤، بحارالأنوار ۱۹۲/٤٤، عوالم ٦۷/۱۷).

عالم جلیل االقدر ابن نما فرموده: پس از رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم عليه السلام و ادامه دادن به سفر، حضرت به این ابیات تمثل جست. (مثیر الأحزان ٤٥، چاپ دیگر: ۳۲).

۱. امالی شیخ صدوق رحمه الله ۱۵٤، بحارالانوار ۳۱٤/٤٤، عوالم ۱٦۳/۱۷.

۲. تاریخ مدینة دمشق ۲۰۸/۱٤ (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ۲۹٤)، تهذیب الكمال ٤۱۷/٦، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن‌سعد ۵۸، البداية والنهاية ۱۷٦/۸.

برخی از عامّه روایاتی نقل کرده‌اند حاکی از آنکه حرکت حضرت ناشی از تحریک ابن زبیر بوده است، مانند روایت گذشته و روایت شماره ۱۰۸ و روایت دیگری که آن را نیز حافظ مزی نقل کرده: ولزم ابن الزبير الحجر... وكان يغدو ويروح إلى الحسين ويشير عليه أن يقدم العراق، ويقول: هم شيعتك وشيعة أبيك. (تاریخ مدینة دمشق ۲۰۷/۱٤ (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن‌عساكر ۲۹۳)، تهذيب الكمال ٤۱۵/٦ ـ ٤۱٦، البداية والنهاية ۱۷۵/۸، و رجوع شود به: تاریخ مدینة دمشق ۲۰۳/۲۸، تاريخ الإسلام ۱۷۰/٤،

←

و مناسب است که برای تکمیل بحث «مخالفان سفر کوفه»، چند مورد از مخالفت‌های دیگر با حضرت نیز نقل شود.[1]

مخالفت یزید لعنه الله

۱۲۳. وکتب یزید بن معاویة إلی عبد الله بن عباس یخبره بخروج حسین إلی مکة، ویحسبه جاءه رجال من أهل هذا المشرق، فمنّوه الخلافة، وعندك منهم خبرة وتجربة، فإن كان فعل فقد قطع وأشجّ القرابة، وأنت كبير أهل بيتك، والمنظور إليه، فاكففه عن السعي في الفرقة، وكتب بهذه الأبيات إليه وإلى من بمكة والمدينة من قريش:

يا أيها الراكب الغادي مطيّته	على غدافرة في سيرها قحم
أبلغ قريشا على نأي المزار بها	بيني وبين حسين الله والرحم
وموقف بفناء البيت أُنشده	عهد الإله وما يوفى به الذمم
عنيتم قومكم فخراً بأُمّكم	أُمّ لعمري حصان برّة كرم
هي التي لا يداني فضلها أحد	بنت الرسول وخير الناس قد علموا
وفضلها لكم فضل وغيركم	من قومكم لهم في فضلها قسم

← تاریخ خلیفه ابن خیاط ۱۷۸).
ولی از همهٔ آنچه در متن گذشت معلوم شد که ابن زبیر کمتر از آن است که بتواند حضرت را تحریک نماید، بلکه حرکت حضرت به دستور الهی، و مطابق وظیفه ظاهری و باطنی بوده است.

۱. چهار مورد آینده فقط برای تکمیل بحث «مخالفان سفر کوفه» آورده شده و مطلب خاصی که مناسب با موضوع «آگاهی از شهادت» باشد در بر ندارد.

إنـــي لأعـــلم أو ظـــنّاً كـــعالمه والظـــنّ يـــصدق أحـــيانا فـيـنتظم

أن سـوف يـترككم ما تـدعون بـها قـتلى تـهاذاكـم العـقبان والرخـم

يا قومنا لا تشبّوا الحـرب إذ سكـنت وأمسكـوا بـحبال السـلم واعـتصموا

قد غـرّت الحـرب مـمن كـان قـبلكم مـن القـرون وقـد بـادت بـها الأمـم

فـأنصفوا قـومكم لا تـهلكوا بـذخا فــربّ ذي بــذخ زلّت بـه القـدم

فكتب إليه عبد الله بن عباس: إني لأرجو أن لا يكون خروج الحسين عليه السلام لأمـر تكرهه، ولستُ أدع النصيحة له في كل ما يجمع الله به الالفة، وتطفئ به النائرة.[1]

۱۲٤. قال أحمد بن أعثم الكوفي: وإذا كتاب يزيد بن معاوية قد أقبل من الشام إلى أهل المدينة على البريد من قريش وغيرهم مـن بـني هـاشم، وفـيه هـذه الأبـيات ـ ونقل الاشعار الماضية ـ ثمّ قال: فنظر أهل المدينة إلى هذه الأبيات، ثم وجّهوا بها وبالكتاب إلى الحسين بن علي رضي الله عنهما[عليهما السلام]، فلمّا نظر فيه علم أنه كتاب يزيد بن معاوية، فكتب الحسين عليه السلام الجواب:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، ﴿وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾.[2]

---

۱. سپس مطالبی که در روایت شماره ۹۱ گذشت نقل شده، رجوع شود بـه: تـاريخ مـدينة دمشق ۱٤/ ۲۱۰ ـ ۲۱۱ (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تـاريخ ابـن‌عساكـر ۲۹٦)، تـهذيب الكمال ٦/ ٤۱۹ ـ ٤۲۰، البداية والنهاية ۸/ ۱۷۷، تـرجـمة الإمـام الحسـين عليه السلام مـن طـبقات ابن‌سعد ٥۹، المقفّى الكبير ۳/ ٥۷۸. در سير أعلام النبلاء ۳/ ۳۰٤ نيز به اختصار آمده است.

۲. يونس (۱۰): ٤۱. رجوع شود به: فتوح ابن اعثم ٥/ ٦۸ ـ ٦۹، مقتل خوارزمى ۱/ ۲۱۸ ـ ۲۱۹، تذكرة الخواص ۲۱٥ ـ ۲۱٦.

▣ مخالفت سربازان حکومت

۱۲۵. وقال ابن نما: خرج الحسين عليه‌السلام من مكة فاعترضته رسل عمرو بن سعيد بن العاص ـ عليهم يحيى بن سعيد ـ ليردّوه، فأبىٰ عليهم، وتضاربوا بالسياط، ومضى عليه‌السلام على وجهه، فبادروه، وقالوا: يا حسين! ألا تتقي الله تخرج من الجماعة وتفرّق بين هذه الأُمّة؟! فقال: ﴿لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾.[1]

۱۲۶. وفي رواية: وكان الحسين بن علي عليهما‌السلام لمّا خرج من مكة اعترضه يحيى بن سعيد بن العاص، ومعه جماعة أرسلهم عمرو بن سعيد إليه، فقالوا له: انصرف، إلى أين تذهب؟! فأبى عليهم ومضىٰ، وتدافع الفريقان، واضطربوا بالسياط، وامتنع الحسين عليه‌السلام وأصحابه منهم امتناعاً قويّاً.[2]

▣ **مخالفت ام‌سلمه،** رجوع شود به روایات شماره: ۳۲، ۳۳، ۵۲.

▣ **مخالفت طِرِمّاح،** رجوع شود به روایات شماره: ۱۹۴ ـ ۱۹۵.

▣ **مخالفت اوزاعی،** رجوع شود به روایت شماره: ۳۴.

▣ **مخالفت واقدی و زراره،** رجوع شود به روایت شماره: ۵۷.

▣ **مخالفت شخصی از بنی‌اسد،** رجوع شود به روایت شماره: ۶۹.

▣ **مخالفت دو نفر از بنی‌اسد،** رجوع شود به روایت شماره: ۷۰.

---

۱. مثیرالاحزان ۳۹ (چاپ دیگر: ۲۷ ـ ۲۸)، بحارالانوار ٤٤/٣٦٨ ـ ٣٦٩، عوالم ۱۷/۲۱۸ ـ ۲۱۹، و رجوع شود به: تاریخ طبری ٤/٢٨٩، البداية والنهاية ٨/١٧٩.

۲. ارشاد ٢/٦٨، بحارالانوار ٤٤/٣٦٥، عوالم ۱۷/۲۱۵.

مقریزی مخالفت خود عمرو بن سعید بن العاصی را در ضمن نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام و پاسخ آن حضرت را نقل کرده، مناسب است مراجعه شود. (المقفّی الکبیر ۳/۵۷۷).

اشاره به مدلول روایات

روایت ۷۷: ابن‌اثیر می‌نویسد که نامهٔ کوفیان در مکه به دست امام حسین علیه السلام رسید و حضرت مهیای سفر شد. جماعتی مانند محمد بن حنفیه، پسر عمر، ابن‌عباس و دیگران او را از این سفر منع کردند ولی حضرت به رؤیای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دستور او استناد جست [و مشورت آنها را نپذیرفت و به سوی کوفه حرکت کرد].

روایت ۷۸: محمد بن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲) می‌نویسد: افراد خیرخواه، با تجربه و متدین که شناخت کامل به امور داشتند، مانند عبدالله بن عباس و عمرو مخزومی و دیگران حضوراً و برخی از طریق نامه مانند عبدالله بن جعفر و سعید بن عاص و جماعتی بسیار از مدینه همه امام حسین علیه السلام را از حرکت به عراق منع کرده و از او خواستند که در مکه بماند، ولی قضای الهی غالب، و قَدَر زمام امور او را به دست گرفت تا جایی که هیچ اعتنایی به گفته‌ها و نامه‌ها نکرد و یوم الترویه (یک روز قبل از عرفه) از مکه سفر خویش را آغاز نمود.

همین مطلب را علامه اربلی از او نقل کرده و ابن‌صباغ مالکی نیز قریب به همین عبارت را آورده است.

در همین زمینه رجوع شود به کلام مقریزی.

روایت ۷۹: ذهبی می‌نویسد که هر کس [رسید] به امام حسین علیه السلام گفت که حرکت به سوی عراق صلاح شما نیست، ولی حضرت از پذیرفتن نظر آنها امتناع کرده و به عراق سفر نمود.

روایت ۸۰: ذهبی از سعید بن مسیب نقل کرده که می‌گفت: اگر امام

حسین علیه السلام خروج نمی‌کرد بهتر بود، وسپس گفته است: این نظریهٔ عده‌ای دیگر نیز بوده، مانند پسر عمر، ابوسعید، ابن‌عباس، جابر و جماعتی دیگر، آنها در این رابطه با امام حسین علیه السلام صحبت کردند [ولی فایده نداشت].

روایت ۸۱: سبط بن جوزی می‌نویسد: همه کسانی که در مکه بودند از حرکت امام حسین علیه السلام [به سوی عراق] محزون و اندوهناک شدند، هنگامی که اعتراض‌ها بر حضرت زیاد شد [و ایشان را از این سفر منع کردند] اشعاری بدین‌گونه قرائت فرمود:

> من به راه خویش ادامه می‌دهم، مرگ برای جوانمرد عار نیست، اگر نیت او درست باشد و در راه دین جهاد نماید... اگر زنده بمانم پشیمان نیستم، و اگر بمیرم (کشته شوم) جای ملامت ندارد، خواری آن است که زنده بمانی و با ذلت زندگی کنی.

سپس حضرت آیه شریفه: ﴿وَكَانَ أَمْرُ ٱللهِ قَدَراً مَّقْدُوراً﴾[۱] را قرائت نمود.

روایت ۸۲: صفدی می‌گوید که اهل مدینه حضرت را نصیحت کردند و گفتند: قدری تامل نما، فعلاً موسم حجّ است، هنگامی که حاجیان جمع شدند، خطبه بخوان و آنها را به یاری خویش دعوت کن، مردم به یاد جدّ بزرگوارت افتاده و همگی با تو بیعت می‌کنیم سپس با جمعیت فراوان، با آمادگی کامل، با عزّت و شوکت و مسلح به راه می‌افتیم. ولی او صبر نکرد!

روایت ۸۳: هنگامی که حضرت می‌خواست از مدینه خارج شود، محمدبن حنفیه عرض کرد: برادر! تو محبوبترین و عزیزترین مردم نزد من هستی، من خیرخواه تو هستم، از بیعت با یزید خودداری کن، از شهرها دور

۱. الأحزاب (۳۳): ۳۸.

باش و فرستادگان خویش را نزد مردم بفرست، اگر تابع تو شدند و بیعت کردند شکرگزار خدا باش، اگر دیگری را به خلافت پذیرفتند نقصی برای شما نیست. می‌ترسم به شهری بروی که اهل آن اختلاف کنند و قبل از همه خون شما را بریزند! حضرت پرسید: «می‌گویی کجا بروم»؟ گفت: مکه، اگر جای مناسبی بود که همانجا می‌مانی وگرنه راه کوه و بیابان را پیش بگیر تا ببینی کار به کجا می‌کشد. حضرت فرمود: «دلسوزی و خیرخواهی کردی، امیدوارم نظرت درست‌باشد».

روایت ۸٤: محمد بن حنفیه در مکه خود را به حضرت رساند و گفت: الان مصلحت شما نیست که [به کوفه] سفر کنی، ولی امام حسین علیه‌السلام نپذیرفت.

روایت ۸۵: محمد بن حنفیه و عبدالله بن مطیع حضرت را از رفتن به کوفه منع کرده و گفتند: آنجا سرزمینی شوم است، پدرت آنجا کشته شد، برادرت را آنجا تنها گذاشتند، ملازم حرم (مکه) باش که تو خوشبخت ـ و بنابر نقلی: سرور ـ عرب هستی، اهل حجاز کسی را با تو برابر نمی‌دانند و یکدیگر را به سوی تو دعوت خواهند نمود.

روایت ٨٦ ـ ٨٧: به نقل از مصادر متعدد آمده که عبدالله بن جعفر به حضرت نامه نوشت و حضرت را از اهل کوفه برحذر داشت و قسم داد که به کوفه سفر نکند. او نوشت که این کار باعث نابودی شما و خاندانت می‌شود، ولی حضرت در پاسخ او به رؤیای خود اشاره و سپس فرمود: «هر جا باشم اینها مرا می‌کشند».

مخالفت ابن‌عباس با سفر کوفه و گفتگوی او با تعابیر مختلف نقل شده، شاید او چندین نوبت با حضرت صحبت کرده باشد ولی راویان فقط

قسمت‌های مورد نظر خویش را نقل کرده باشند؛ در هر صورت تشخیص تعداد آن موارد و تمایزش از یکدیگر مشکل به نظر می‌رسد. در ادامه برخی از آنها را بررسی می‌نماییم.

روایت ۸۸: ابن‌عباس به حضرت گفت: مردم شایع کرده‌اند که می‌خواهی به عراق سفر کنی؟ چه خواهی کرد؟ حضرت فرمود: «تصمیم گرفته‌ام در یکی دو روز آینده حرکت کنم».

او گفت: اگر به سوی قومی می‌روی که فرمانروای خویش را کشته، زمام امور بلاد را به دست گرفته و مخالفان و دشمنان خویش را از خود دور کرده‌اند، این حرکت صحیح و بجاست؛ ولی اگر هنوز حاکم آنها سرِ کار است و کارگزاران حکومت به وظائف خویش اشتغال دارند، دعوت آنها در حقیقت دعوت به جنگ و خونریزی است. من ایمن نیستم که تو را فریب دهند، به تو دروغ بگویند، با تو مخالفت کنند، و دست از یاری تو بردارند، بلکه آنها را علیه تو بسیج کنند و خود کوفیان از همه بدتر و شدیدتر با تو بجنگند. حضرت فرمود: از خدا طلب خیر می‌کنم ببینم چه می‌شود!....

او شبانگاه یا روز بعد نزد حضرت آمد و گفت: هر چه می‌خواهم صبر کنم نمی‌توانم، خوف از دست رفتن شما و نابودی خاندانت را دارم. عراقیان اهل نیرنگ هستند، به آنها نزدیک مشو، همینجا بمان، تو سرور اهل حجازی، اگر عراقیان واقعاً طالب شما هستند به آنها بنویس که اول آنها دشمن را از شهر بیرون کنند سپس به کوفه سفر کن.

اگر نمی‌خواهی مکه باشی، یمن سرزمین وسیع و ایمنی است و دوستان پدرت آنجا زندگی می‌کنند، به آنجا رفته و از آنجا به بلاد مختلف نامه بنویس

و فرستادگانت را بفرست تا مردم را به سوی تو دعوت نمایند. با این برنامه با راحتی و با عافیت به مقصود خویش دست خواهی یافت.

حضرت فرمود: می‌دانم تو خیرخواه و دلسوز هستی ولی من تصمیم خویش را گرفته‌ام و به کوفه خواهم رفت.

ابن‌عباس گفت: پس زنان و کودکان را همراه مبر، می‌ترسم کشته شوی ....

روایت ۸۹: ابن‌عباس به حضرت گفت: کوفیان اهل نیرنگ هستند، آنها تو را به جنگ دعوت کرده‌اند، عجله نکن. اگر نمی‌خواهی مکه بمانی و تصمیم جنگ با این جبار را داری به یمن سفر کن، آنجا یاور داری، آنجا اقامت نما، فرستادگانت را برای دعوت [به بلاد مختلف] بفرست، و به کوفیان بنویس که اگر توانستند حاکم را از شهر بیرون کنند [وامور را به دست گیرند] نزد آنها خواهی رفت، وگرنه سر جایت قرار خواهی گرفت.

حضرت فرمود: پسر عمو! می‌دانم که تو خیرخواه و دلسوز من هستی، ولی مسلم بن عقیل نامه نوشته که اهل کوفه بر نصرت من اجتماع کرده و [توسط او] با من بیعت کرده‌اند و من تصمیم دارم نزد آنها بروم.

ابن‌عباس گفت: شما که آنها را می‌شناسی، آنها را آزموده‌ای، آنان اصحاب پدر و برادرت هستند.

اگر آنجا بروی ابن‌زیاد آنها را به جنگ تو خواهد خواند و همان کسانی که نامه نوشته‌اند دشمنی‌شان با تو از دیگران بیشتر خواهد بود. اگر گوش به حرف من نمی‌دهی حداقل زن و فرزند خویش را همراه مبر، به خدا سوگند

خوف آن دارم که کشته شوی....

حضرت در نهایت به او فرمود: اگر در فلان مکان کشته شوم بهتر از آن است که حرمت حرم مکه توسط من هتک گردد.

روایت ۹۰: ابن‌عباس حضرت را به خدا و به رحم سوگند داد که به کوفه نرود که شهید طفّ خواهد بود.

حضرت فرمود: من از تو به محلّ شهادت خویش آگاه‌ترم! مقصد و خواستهٔ من از دنیا چیزی جز جدایی از آن نیست!

روایت ۹۱: او شبانه نزد حضرت رفت و با حضرت گفت و گوی مفصلّی کرد و از حضرت خواست که به عراق سفر نکند که با حالتی تباه [مظلومانه] کشته خواهد شد، و گفت: اگر ناچار تصمیم خویش را گرفته‌ای، صبر کن تا مراسم حج تمام شود و با مردم صحبت کنی و از نظر آنان مطلع گردی سپس تصمیم نهایی خود را اتخاذ نما. ولی حضرت نپذیرفت. او گفت: به خدا سوگند گمان آن دارم که در برابر زنان و دخترانت کشته شوی... و ترس آن دارم که انتقام خون عثمان را از تو بگیرند.

روایت ۹۲: حضرت تصمیم قطعی بر حرکت گرفته بود که ابن عباس آمده و حضرت را قسم می‌داد که در مکه بماند، و از کوفیان فوق العاده مذمّت نمود و گفت: به سوی مردمانی می‌روی که پدرت را کشته و برادرت را تنها گذاشتند و مطمئنم تو را نیز تنها خواهند گذاشت. حضرت فرمود: «این نامه‌های آنها و این هم نامه مسلم بن عقیل است [و حجت بر من تمام است]».

ابن‌عباس گفت: اگر چاره‌ای از رفتن نداری پس زن و فرزند را همراه خویش مبر...، ولی حضرت کلام او را نپذیرفت.

روایت ۹۳: او به حضرت گفت: من خوش ندارم که به کوفه سفر کنی، آنها پدرت را کشتند و برادرت را نیزه زدند تا آن‌که با عصبانیت و افسردگی و ملالت از آنها جدا شد، تو را به خدا خود را به خطر نینداز.

روایت ۹٤: حضرت در پاسخ ابن‌عباس فرمود:

اینها مرا رها نمی‌کنند تا آن‌که به اکراه با آنها بیعت کنم و مرا به قتل برسانند... من فرمان پیامبرﷺ را امتثال خواهم کرد ﴿إِنّا لِلّٰهِ وَإِنّا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾.

ابن‌عباس گفت: می‌خواهی به عراق بروی در حالی که آنها اهل نیرنگ هستند، آنها می‌خواهند تو را به جنگ وادار کنند، عجله نکن و در مکه بمان.

حضرت فرمود: به خدا سوگند اگر فلان جا کشته شوم بهتر از آن است که در مکه خونم ریخته شود. این نامه‌های کوفیان و اینها فرستادگان آنها هستند، بر من واجب است که به آنها پاسخ دهم و حجّت تمام است.

ابن‌عباس آن قدر اشک ریخت تا بر محاسنش جاری شد [سپس اظهار تأسف کرد و از شهادت امام حسین‌؈ خبر داد] و گفت: واحسینا! وا اسفا.

روایت ۹۵: او حضرت را از رفتن به عراق نهی کرد، حضرت فرمود:

مگر نمی‌دانی که اجل من آنجا فرا می‌رسد و شهادت اصحابم آنجاست؟!

ابن‌عباس پرسید: از کجا می‌دانی؟

حضرت فرمود: سرّی است که با من در میان گذاشته شده و دانشی است که به من عنایت شده است.

روایت ۹٦: پس از اصرار ابن‌عباس، حضرت برای ساکت کردن او به قرآن مجید تفأل زد، آیه شریفه: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ ٱلْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ . . .﴾،[1] آمد.

حضرت فرمود: خدا و پیامبر راست گفته‌اند. سپس فرمود: ابن‌عباس دیگر اصرار نکن، چاره‌ای از قضای الهی نیست.

روایت ۹۷: عبدالله بن زبیر می‌گفت: آیا می‌خواهی نزد قومی بروی که پدرت را کشتند و برادرت را بیرون کردند؟ و به روایتی: تنها گذاشتند؟!

و بنابر نقلی دیگر گفت: کجا می‌روی؟! به سوی کسانی که پدرت را کشته و به برادرت نیزه زدند؟!

حضرت در پاسخ فرمود: اگر فلان جا کشته شوم بهتر است که حرمت خانهٔ خدا به کشتن من شکسته شود!

روایت ۹۸: پسر عمر نیز با سفر حضرت به کوفه مخالف بود و می‌گفت: می‌ترسم با شمشیر به صورت زیبایت زنند و برخوردی از این امت ببینی که دوست نداری. به مدینه برگرد، و اگر دوست نداری با یزید بیعت نکن.

حضرت فرمود: هیهات! اینها مرا رها نمی‌کنند تا آن‌که به زور از من بیعت بگیرند یا مرا به قتل برسانند، مگر نمی‌دانی که در بنی‌اسرائیل از اذان صبح تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را سر می‌بریدند و پس از آن وارد بازار شده به کسب و کار خویش می‌پرداختند، گویا اصلاً کار خلافی از آنها سر نزده است! خدا هم عجله نکرد ولی بعداً آنها را به شدت عذاب نمود.

---

۱. آل عمران (۳): ۱۸۵.

سپس به پسر عمر فرمود: از خدا بترس! و دست از یاری من برمدار.

روایت ۹۹ ـ ۱۰۰: پسر عمر در بین راه خود را به امام حسین علیه السلام رساند و گفت: کجا می‌روی؟ حضرت فرمود: «عراق». او حضرت را از این سفر منع کرد. حضرت پاسخ داد: «این نامه‌های آنهاست، آنها با من بیعت کرده‌اند».

پسر عمر گفت: خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را بین دنیا و آخرت مخیّر کرد و آن حضرت آخرت را انتخاب نمود. شما هم پارهٔ تن او هستید. هیچ‌گاه خلافت به شما نخواهد رسید، خدا شما را از آن محروم نکرده مگر به جهت امر مهمتری [که آن اجر آخرت است]، برگردید. ولی حضرت پیشنهاد او را نپذیرفت.

بنابر روایت دیگر او حضرت را از سفر عراق نهی کرد و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من مخیّر شدم بین این‌که پادشاهیْ پیامبر باشم یا پیامبری بنده، مرا فرمان تواضع دادند و من ترجیح دادم که پیامبری بنده باشم». شما هم پارهٔ تن پیامبر هستید، دست از این سفر بردار.

ولی حضرت [به سخن او اعتنایی نکرد و] از پذیرفتن پیشنهاد او امتناع ورزید. او با حضرت خداحافظی کرد و گفت: تو را به خدا می‌سپارم و می‌دانم که کشته خواهی شد.

روایت ۱۰۱: پسر عمر حضرت را قسم داد و گفت: عراقیان بسیار بد هستند، پدرت را کشتند، برادرت را مجروح ساختند، و چه کردند و چه کردند [ولی حضرت به گفتهٔ او اعتنایی نفرمود]. هنگامی که او مأیوس شد حضرت را در آغوش گرفت و بوسید و گفت: با تو وداع می‌کنم و می‌دانم که کشته خواهی شد.

روایت ۱۰۲: پسر عمر و عبدالله بن عباس در بین راه به امام حسین علیه‌السلام و عبدالله بن زبیر برخوردند، پسر عمر به آن دو گفت: شما را به خدا برگردید و در رفتار مسالمت‌آمیز با مردم همراه باشید، اگر مردم خلافت یزید را پذیرفتند شما هم مخالفت نکنید، و اگر زیر بار او نرفتند، این همان چیزی است که شما می‌خواهید.

روایت ۱۰۳: بنابر نقل طبری ملاقات عبدالله بن مطیع با حضرت پس از خروج سیدالشهدا علیه‌السلام از مدینه و قبل از ورود به مکه بوده است. او از حضرت پرسید: کجا می‌روی؟

حضرت فرمود: فعلاً تصمیم دارم به مکه سفر کنم و پس از آن از خدا طلب خیر می‌کنم.

او گفت: خدا آنچه خیر است برای شما پیش آورد، ولی مبادا به کوفه نزدیک شوی! آنجا سرزمینی شوم است، پدرت آنجا کشته شد، برادرت را یاری نکرده و به او نیزه‌ای زدند که نزدیک بود او را از پای در آورد. ملازم حرم باش که تو سرور عرب هستی. به خدا سوگند اهل حجاز کسی را با تو برابر نمی‌دانند، و مردم یکدیگر را به سوی تو دعوت می‌نمایند، حرم را رها نکن... به خدا سوگند اگر تو کشته شوی ما را به بردگی خواهند گرفت.

روایت ۱۰۴: بنابر روایت دیگر عبدالله بن مطیع هنگامی که از عراق برمی‌گشت، پس از عرض ادب از حضرت پرسید: چرا از حرم خدا و حرم جدّت بیرون آمده‌ای؟!

حضرت فرمود: کوفیان نامه نوشته و درخواست کردند که نزد آنها بروم. امیدوارند که معالم حق احیا و بدعت‌ها نابود گردد.

عبدالله بن مطیع گفت: تو را به خدا سوگند به کوفه نرو، به خدا اگر به کوفه روی قطعاً کشته خواهی شد.

حضرت فرمود: جز آنچه خدا برای ما نوشته برای ما پیش نمی‌آید.

روایت ۱۰۵: بشر بن غالب از عراق برمی‌گشت، حضرت از اوضاع مردم عراق سؤال کرد، او پاسخ داد: دل‌ها با شماست ولی شمشیرها با بنی‌امیه (یعنی گرچه آنها شما را دوست دارند ولی با شما خواهند جنگید). حضرت او را تصدیق کرده و فرمود:

خدا آنچه خواهد به انجام می‌رساند و هر چه اراده فرماید حکم می‌کند.

روایت ۱۰۶: از جمله افرادی که حضرت را از سفر کوفه منع کرد ابوبکر فرزند عبدالرحمن مخزومی است. او پس از آن‌که مطمئن شد حضرت به او اعتماد دارد گفت: شما دیدی که اهل عراق با پدر و برادرت چه کردند، حال می‌خواهی نزد آنان بروی؛ آنها بنده دنیا هستند. کسانی که به تو وعدهٔ یاری داده‌اند با تو خواهند جنگید و با این‌که تو را دوست دارند دست از یاری تو خواهند کشید. تورا به خدا خود را به خطر مینداز.

حضرت فرمود: خدا تو را جزای خیر دهد که تلاش کردی نظریهٔ صحیح را به من ارائه نمایی، آنچه خداوند مقدّر کرده باشد پیش خواهد آمد.

او گفت: ﴿إِنّٰا لِلّٰهِ وَإِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾ [اشاره به این‌که شما کشته خواهی شد].

روایت ۱۰۷: برادرش عمر بن عبدالرحمن مخزومی نیز با سفر حضرت به

کوفه مخالف بود، او گفت: شنیده‌ام می‌خواهی به عراق سفر کنی، من از این سفر شما دلهره دارم، شما به سرزمینی می‌روی که فرماندهان و کارگزاران آن با پشتوانهٔ بیت المال در آن حکومت می‌کنند و مردم بندهٔ درهم و دینار هستند، ایمن نیستم که کسانی که به تو وعدهٔ یاری داده‌اند با تو بجنگند و با این‌که شما را بیش از دیگران دوست دارند قاتلین شما را یاری کنند.

حضرت فرمود: خدا به تو جزای خیر دهد. تو از روی خیرخواهی و عاقلانه صحبت کردی. آنچه خداوند مقدّر کرده باشد پیش خواهد آمد.

روایت ۱۰۸: مسور بن مخرمه به حضرت نامه نوشت که: مبادا نامه‌های اهل عراق تو را فریب دهد، هر چند ابن‌زبیر بگوید که نزد آنان برو که تو را یاری خواهند کرد، مبادا حرم را ترک کنی! اگر اهل کوفه به تو نیاز دارند خود به سوی تو خواهند آمد، آن‌گاه با نیروی کافی و قدرت و قوت به مبارزهٔ دشمن خواهی رفت.

حضرت در پاسخ فرمود: خدا تو را جزای خیر دهد، من از خدا درخواست می‌کنم که آنچه خیر است برای ما پیش آید.

روایت ۱۰۹: ابوواقد لیثی می‌گوید: حضرت را قسم دادم که از این سفر دست بردارد که این کار صحیحی نیست و خود را به کشتن می‌دهد.

حضرت فرمود: من برنمی‌گردم [و به سفر خویش ادامه داد].

روایت ۱۱۰: شخصی از بنی‌عکرمه به نام عمر بن لوذان، در بین راه به حضرت رسید و گفت: ابن‌زیاد لشکر سواره‌نظام خویش را بین قادسیه و عذیب مستقر کرده تا [در برابر شما سنگر گرفته و] در کمین و مراقب باشند.

سپس گفت: فدایت شوم برگرد، به خدا سوگند به سوی نیزه‌ها و شمشیرها می‌روی [و خودت را به خطر می‌اندازی] به کسانی که برایت نامه نوشته‌اند اعتماد مکن، آنها اولین کسانی هستند که به جنگ تو خواهند آمد.

حضرت از او تشکر کرده و فرمود: تو نهایت خیرخواهی را به جا آوردی، خدا به تو پاداش نیک دهد.

روایت ۱۱۱ ـ ۱۱۲: احنف بن قیس و یزید بن اصم با نوشتن آیه ۶۰ از سوره مبارکه روم از حضرت خواستند که به کوفیان اعتماد نکند و فریب آنها را نخورد.

روایت ۱۱۳: نقل شده که ابوسعید خُدری گفت: حسین بن علی [گوش به حرف من نداد و] بر من غالب شد و خروج نمود. من به او گفتم: از خدا پروا کن و خودت را به خطر مینداز و بر امام خود خروج مکن [!!]

روایت ۱۱٤: در روایت دیگری ـ که مربوط به قبل از هلاکت معاویه است ـ آمده است که: او به امام حسین عليه السلام گفت: من دلسوز و خیرخواه شما هستم، شنیده‌ام کوفیان به تو نامه نوشته‌اند که نزد آنها بروی، چنین کاری نکن، من از پدرت در کوفه شنیدم که می‌گفت:

من از آنها خسته شده و کینهٔ آنها را به دل گرفتم، و آنها نیز از من خسته شده و کینهٔ مرا به دل گرفتند. من از آنها وفایی ندیدم، آنها نصیب هر کسی شوند زیانبارترین سهم را به دست آورده است، به خدا پایداری، استقامت، عزم، اراده و صبر بر شمشیر در بین آنها نیست.

روایت ۱۱۵: زنی به نام عمره به حضرت نوشت که: این کار شما خطر

بزرگی است، فرمانبردار خلیفه باش و وحدت کلمه را حفظ کن، شما به سوی مقتل خود حرکت می‌کنی، خدا شاهد است که عایشه گفت: از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: حسین در سرزمین بابل [اشاره به عراق] کشته می‌شود.

هنگامی که حضرت نامهٔ او را خواند فرمود: «پس چاره‌ای نیست باید آنجا کشته شوم» و به حرکت خویش ادامه داد.

روایت ۱۱٦: از فرزدق نقل شده که گفت: حضرت از من پرسید: «فکر می‌کنی اهل کوفه با من چگونه رفتار کنند؟ یک بار شتر نامه به من نوشته‌اند»**!** من گفتم: اینها هیچ ارزشی ندارد، آنها تو را تنها خواهند گذاشت، به کوفه نرو؛ ولی حضرت به حرفم گوش نداد.

روایت ۱۱۷: بنابر نقل دیگر گفت: دل‌های مردم با شماست ولی شمشیرهایشان با بنی‌امیه است و متدیّنان کم هستند.

روایت ۱۱۸ ـ ۱۱۹: بحیر می‌گوید که برادرم به حضرت گفت: من بر شما می‌ترسم ـ بنابر نقلی: تعداد کمی یاور دارید ـ حضرت با تازیانه به پشت سر خویش اشاره کرد و فرمود: «این نامه‌های بزرگان کوفه است». و بنابر نقل دیگر فرمود: «این بار پر از نامه‌های آنهاست».

روایت ۱۲۰: حرّ با یارانش همراه حضرت به راه افتادند. او می‌گفت: ای حسین تو را به خدا [از مبارزه دست بردار] اگر بجنگی کشته خواهی شد. حضرت فرمود: «آیا مرا از مرگ می‌ترسانی»؟**!** سپس حضرت اشعاری خواند که در آن آمده است: «مرگ بر جوانمرد عار نیست... خواری آن است که با ذلت زندگی کنی».

روایت ۱۲۱: بنابر روایت دیگر حرّ به حضرت گفت: پسر پیامبر**!** کجا

می‌روی؟ به مدینه برگرد و گرنه کشته خواهی شد. حضرت در پاسخ او اشعار گذشته را قرائت فرمود.

روایت ۱۲۲: ابوسلمه می‌گوید: سزاوار بود که [امام] حسین اهل عراق را درست بشناسد و دعوت آنان را نپذیرد[!]

روایت ۱۲۳ ـ ۱۲٤: یزید در نامه‌ای به ابن‌عباس از خروج امام علیه السلام به مکه و نامه‌های کوفیان به حضرت خبر داد و نوشت: نگذار او سبب تفرقه شود.

یزید ذیل نامه اشعاری نوشت و در ضمن آن گفت: به زودی جنگی [خانمان‌سوز] که باعث کشتار شما شود اتفاق افتد، از آن جلوگیری کنید.

ابن‌عباس در پاسخ نوشت که سعی می‌کند باعث وحدت کلمه شود!

مردم مدینه اشعار یزید را برای امام حسین علیه السلام فرستادند، حضرت در پاسخ آنها این آیه را نوشت:

> اگر تو را تکذیب کردند، پس بگو عمل من برای خودم و عمل شما برای شماست، شما از آنچه من انجام می‌دهم بیزارید و من از آنچه شما انجام می‌دهید بیزارم.[1]

روایت ۱۲۵: هنگامی که امام حسین علیه السلام و یارانش از مکه خارج شدند، عده‌ای به فرماندهی یحیی بن سعید مأمور شدند تا حضرت را به مکه برگردانند، حضرت امتناع کرد و به راه خود ادامه داد، آنها گفتند: حسین تقوا نداری که از جماعت فاصله گرفته و بین امت تفرقه‌افکنی می‌کنی؟!

حضرت آیه سابق را برای آنها قرائت فرمود.

---

۱. یونس (۱۰): ٤۱.

روایت ۱۲۶: مخالفت جماعت گذشته در این روایت تکرار شده است.

گزیده کلام مخالفین سفر عراق[1]

مخالفان سفر عراق هر یک به نحوی با حضرت روبرو شده و برای مخالفت خویش دلیلی ذکر کرده‌است که گزیده‌ای از کلمات آنان نقل می‌شود:

۱. ملامت و توبیخ!!

۲. نهی از اختلاف و تفرقه‌انگیزی!

۳. دعوت به رفتار مسالمت‌آمیز و پذیرفتن خلافت یزید!

٤. ریاست دنیا نصیب شما نمی‌شود!

۵. فعلاً خروج صحیح نیست.

٦. خودت را به کشتن می‌دهی با تباهی.

۷. نکند کشته طف (کربلا) باشی.

۸. خود و خاندانت را به خطر مینداز.

۹. باعث نابودی خاندانت می‌شوی.

۱۰. خانواده‌ات را همراه مبر.

۱۱. به عراق سفر نکن.

۱۲. تحذیر از اهل کوفه و نیرنگشان

---

۱. مطالبی که تحت این عنوان و دو عنوان آینده مطرح شده برای تکمیل بحث «مخالفان حرکت امام علیه‌السلام» آمده است. طرح دیدگاه دیگران و نحوهٔ پاسخ امام حسین علیه‌السلام می‌تواند در تبیین انگیزه به ما کمک نماید.

۱۵. آنها دروغ می‌گویند، فریبت می‌دهند، تو را یاری نخواهند کرد.

۱۶. به کوفیان اعتماد مکن.

۱۷. رفتار کوفیان با امیرمؤمنان و امام حسن علیهما السلام را به یاد داشته باش.

۱۸. اگر آنها به تو نیاز دارند باید خودشان به سوی تو بیایند.

۱۹. اگر کوفیان دشمن را نابود کرده و خود امور را به دست گرفته بودند حرکت درست بود ولی الان دعوت آنها، دعوت به جنگ است.

۲۰. کسانی که وعدهٔ یاری به تو داده‌اند شدیدتر از دیگران با تو می‌جنگند، به سوی نیزه و شمشیر می‌روی.

۲۱. آنها کینهٔ شما را دارند.

۲۲. یمن بر عراق ترجیح دارد.

۲۳. کوهستان أجأ انتخاب مناسب‌تری است.

۲۴. اگر در مکه بمانی سرور عرب هستی و کسی با تو برابر نیست، مردم به سویت خواهند آمد.

۲۵. صبر کن مراسم حج تمام شود با مردم صحبت کن، سپس تصمیم بگیر.

۲۶. دشمن لشکر انبوهی دارد به آنها نزدیک مشو.

۲۷. از کشت و کشتار دوری کن.

۲۸. انتقام عثمان را از تو نگیرند!

پاسخ‌های گوناگون حضرت به اقتضای شرایط

در موارد متعدد از حضرت پاسخی نقل نشده و فقط امتناع حضرت از پذیرفتن مطلب مخالفین و ادامه دادن به سفر یاد شده ولی در مواردی پاسخ حضرت به مطالب ذیل روایت شده است:

۱. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به من دستوری داده که باید اجرا کنم.

۲. در رؤیا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیده‌ام و فرمان آن حضرت را امتثال می‌کنم.

۳. هرجا باشم بنی‌امیه مرا می‌کشند، عراق هم نروم آنان مرا خواهند کشت.

٤. از خدا طلب خیر می‌کنم تا چه پیش آید.

۵. من بهتر می‌دانم کجا کشته می‌شوم.

٦. آنها مرا رها نمی‌کنند تا به زور از من بیعت بگیرند و مرا بکشند.

۷. اگر فلان جا[۱] کشته شوم بهتر است که حرمت خانه خدا شکسته شود.

۸. من تصمیم خویش را گرفته‌ام.

۹. از پستی دنیاست که سر حضرت یحیی علیه‌السلام نزد زن بدکاره‌ای هدیه برده شود [اشاره به شهادت خویش].

۱۰. کوفیان نامه نوشته‌اند تا نزد آنها بروم.

۱۱. آنها امیدوارند که حق زنده و بدعت‌ها نابود شود.

۱۲. حضرت مسلم علیه‌السلام نوشته که اهل کوفه بر یاری من اجتماع و به واسطهٔ او با من بیعت کرده‌اند.

---

۱. اشاره به کربلا و در روایات متعدد به نام کربلا تصریح شده است.

۱۳. برای اتمام حجت باید نزد کوفیان روم.

۱٤. جز آنچه خدا برای ما نوشته پیش نمی‌یاید. آنچه قضای الهی است واقع خواهد شد، و قرائت برخی از آیات، مانند آیه مبارکه ۵۱ سوره توبه و آیه شریفه ۳۸ سوره احزاب.

۱۵. می‌دانم [که کوفیان عملاً به جنگ من خواهند آمد] ولی هر چه خدا خواهد همان است.

۱٦. من برنمی‌گردم.

۱۷. شما از رفتار من بیزارید و من از رفتار شما!

۱۸. مرا از مرگ می‌ترسانی؟! مرگ عار نیست (و از کشته‌شدن باکی ندارم).

۱۹. ما با کوفیان پیمان و قراری داریم، نمی‌خواهیم پیمان‌شکنی کنیم.

۲۰. تقوا داشته باش و از یاری من دست برمدار.

۲۱. می‌دانم که شما از روی دلسوزی و خیرخواهی صحبت می‌کنید.

۲۲. [اگر پیامبر ﷺ خبر از کشتن من در عراق داده پس] چاره‌ای نیست و من حتماً آنجا کشته می‌شوم.

۲۳. رأی صحیح بر من مخفی نیست، کسی نمی‌تواند بر امر الهی غالب شود.

۲٤. من می‌توانم با یاری فرشتگان با آنها بجنگم [ونابودشان کنم] ولی محل شهادت من آنجاست.

۲۵. اگر من سرِ جایم قرار بگیرم، خدا مردم را به چه امتحان کند؟ (یعنی حرکت من امتحانی الهی است).

بازنگری اندیشهٔ مخالفان حرکت امام علیه‌السلام

کسانی که حضرت را از سفر عراق منع کردند از دریچه‌های مختلفی به این سفر می‌نگریستند و منع آنها ناشی از علل و اسباب متفاوت بود.

بعضی از سر دلسوزی و شفقت نسبت به حضرت صحبت کرده و کمترین مخالفتی در گفتار آنها احساس نمی‌شود. برخی با احترام مطلب خویش را به عنوان پرسش مطرح کرده و پاسخی دریافت می‌نمودند. عده‌ای لحن اعتراض داشته و راهکارهای دیگری را پیشنهاد می‌کردند. و بعضی به صراحت مخالفت خویش را با حرکت حضرت اعلام کرده و آن را نادرست می‌دانستند.

هر چند حضرت با بزرگواری با آنها برخورد نموده و حتی به عده‌ای از آنها می‌فرمود: می‌دانم که از روی خیرخواهی صحبت می‌کنی، سخن عاقلانه‌ای گفتی و...؛ ولی عملاً برای کلام هیچ کدام ارزشی قائل نبود.

آنها باید جایگاه خویش را نسبت به حجت خدا درک می‌کردند، و از امام می‌پرسیدند: «ما چه کنیم»؟ نه این‌که نظر خویش را قابل عرضه بر امام دانسته و به او بگویند: «چه کار کن»!!

آری؛ مشکل اساسی مردم از ناحیه امام‌شناسی بود. حجت بر آنها تمام شده بود، مگر بنابر آنچه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرمؤمنان علیه‌السلام شنیده بودند، موظف به رعایت تکالیف خود در برابر امام وقت نبودند:

۱. شناخت و معرفت.

۲. محبت و دوستی.

۳. نصرت و یاری.

٤. معیّت و همراهی با صادقین و....

با توجه به انتشار خبر امتناع سیدالشهداؑ از بیعت با یزید و سفر آن حضرت به مکه، دیگر عذری باقی نمانده و باید همه به سرعت نزد حضرت شتافته و برای یاری ایشان اعلام آمادگی می‌نمودند. ولی با کمال تأسف دیده می‌شود که حتی کسانی که به آن حضرت علاقه داشتند و حضرت آنها را خیرخواه و دلسوز می‌دانست به جای تسلیم بودن در برابر حجت خدا و پرسیدن نظر ایشان و اطاعت و فرمانبرداری از آن حضرت، شروع به پیشنهاد دادن کردند و بعضی دیگر ـ العیاذ بالله ـ روش حضرت را تخطئه نمودند و فراموش کردند که پیامبرﷺ فرمود: «لا تعلّموهم فإنهم أعلم منكم»[1] **یعنی: نمی‌خواهد به اهل‌بیت چیزی تعلیم دهید که آنها از شما داناترند.**

شاید از بدترین مخالفت‌ها و برخوردها مطالبی است که از پسر عمر در گفت‌وگوی با امامؑ نقل شده است.[2]

---

۱. این مطلب قسمتی از حدیث ثقلین است که با اسناد فراوان در کتب شیعه و سنی ـ در ضمن حدیث ثقلین یا جداگانه ـ نقل‌شده است: برای نمونه رجوع شود به بحارالانوار ۸۴/۱۱و ۴٦۵/۲۲ و ۱۳۰/۲۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۳ و ۲۲۱/۲۵ و ٦۵/۳۰ و ٤۱۷/۳۱، ٤۲۲ و ۲۱۱/۳۵ و ۳۲۹/۳٦، ۳۳۰، ۳۳۸ و ۱۸۰/٤۹، ملحقات احقاق‌الحق ۵۵۳/۲ و ۳٤٤/٦ و ۳٤۱/۹، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳٦۸ و ۲۷۱/۱۸ و ٦۰۲/۲۰ و ۷۹/۲۱ و ۸۱/۲٤، ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۲۹، ۲۳۲.

۲. رجوع شود به: روایات شماره ۳۸، ۵۳، ۷۷، ۸۰، ۹۸ تا ۱۰۲.

بلکه بنابر نقل ابن‌جوزی از واقدی، ابن عمر ـ وقیحانه! ـ به ملامت و توبیخ سیدالشهداؑ پرداخت! متن روایت چنین است: لمّا بلغ عبد الله بن عمر ما عزم عليه الحسينؑ دخل عليه سفرىٰ **فلامه ووبّخه ونهاه عن المسير.** وقال: له يا ابا عبد الله! سمعت جدّك رسول اللهﷺ يقول: «ما لي وللدنيا؟! وما للدنيا ولي؟!» وأنت بضعة منه، وذكر له نحو ما ذكر ابن عباس، فلمّا رآه مصرّاً على المسير، قبّل ما بين عينيه، وبكىٰ وقال: أستودعك الله من قتيل.

←

او خلافت را پادشاهی دانسته وبرنامهٔ سیدالشهدا علیه السلام را تلاشی برای رسیدن به دنیا؛ لذا حضرت را نصیحت می‌کند که محبت ریاست را از سر بیرون نماید!

دقیقاً همین ترفند را ابوبکر و عمر در برابر امیرمؤمنان علیه السلام به کار گرفته و با استناد به این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: خدا برای ما خاندان دنیا و آخرت را جمع نمی‌کند، آن حضرت را از خلافت محروم نمودند،[1] گرچه عمر بعدها این مطلب را فراموش کرد و در شورا حضرت را برای خلافت معرفی کرد![2]

ولی باید توجه داشت که:

۱. اقدام اهل بیت علیهم السلام برای امر خلافت، امر دنیوی نیست، چنان‌که امیرمؤمنان و سیدالشهدا علیهما السلام بارها به این مطلب تصریح فرموده‌اند.[3]

۲. روایات شیعه و سنی حاکی از آن است که حضرت در پاسخ پسر عمر به ارزش نداشتن دنیا و پستی آن با ذکر شهادت حضرت یحیی علیه السلام اشاره فرمود.[4]

← (تذکرة الخواص: ۲٤۰). یعنی: هنگامی که عبدالله بن عمر از تصمیم امام حسین علیه السلام آگاه شد، نزد حضرت رفته و ایشان را ملامت و توبیخ نمود و از سفر منع کرده و گفت: من از جدّ شما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مرا با دنیا چه کار، و دنیا را با من چه کار؟!» تو هم پارهٔ تن او هستی. او کلماتی نظیر آنچه که ابن‌عباس گفته بود را نیز تکرار کرد و هنگامی که دید حضرت اصرار بر مسافرت دارد، پیشانی ایشان را بوسید و گریست و گفت: تو را به خدا می‌سپارم و می‌دانم که کشته خواهی شد.

۱. احتجاج ۱ / ۱۱۰، بحارالانوار ۲۸ / ۲۷٤.

۲. لذا امیرمؤمنان علیه السلام بر آنها اعتراض کرد که: اگر آنچه آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردند، راست بود، چرا عمر مرا یکی از شش نفر شورای خلافت قرار داد؟! (کتاب سلیم ۲۰۵، احتجاج ۱ / ۲۱۹، بحارالانوار ۳۱/ ٤۱۸).

۳. رجوع شود به: روایات بخش نهم: «اهداف مشروط».

٤. رجوع شود به: روایات شماره ۵۳، ۹۸.

۳. حضرت ترک نصرت و یاری خویش را منافات با تقوا دانسته و به صراحت به او فرمود: از خدا بترس و دست از یاری من برمدار.[۱]

٤. روایتی که پسر عمر بدان استناد کرده ـ بر فرض صحت ـ معنایش ترجیح پیامبر زاهد بر پیامبر پادشاه ـ مثلاً ترجیح حضرت عیسی بر حضرت سلیمان علیهما السلام است ـ نه این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله رهبری امت را برای خاندانش مرجوح بداند.

۵. روایتی که عمر به آن تمسک نموده نیز ربطی به ادعای او ندارد بلکه خبر از آینده اهل‌بیت علیهم السلام است که چه ستم‌ها بر آنها روا داشته می‌شود، آیا معقول است که حضرت از امت بخواهد از اقبال دنیا به خاندانش جلوگیری کنند؟!

در روایتی دیگر آمده است:

قال عبد الله بن مسعود: بينما نحن عند رسول الله صلی الله علیه و آله إذ أقبل فتية من بني هاشم، **فلمّا رآهم النبي صلی الله علیه و آله اغرورقت عيناه، وتغيّر لونه.**

فقال: إنا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا، وإن أهل بيتي سيلقون بعدي بلاءً وتشريداً وتطريداً.[۲]

شیعه و سنی با اسناد متعدد نقل کرده‌اند که: چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به گروهی از جوانان بنی‌هاشم افتاد، **رنگ رخسارش دگرگون گشته و اشک در چشمان مبارکش حلقه زد**، سپس فرمود:

---

۱. رجوع شود به: روایات شماره ۵۳، ۹۸.

۲. سنن ابن‌ماجة ۱۳٦٦/۲، و رجوع شود به: دلائل الامامة ٤٤۲، ٤٤۵ ـ ٤٤٦، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام کوفی ۱۱۰/۲، العدد القویة ۹۰، کشف‌الغمة ۱۲/۲، ۵٤، ٤۷۲، ٤۷۸، بحارالانوار ۸۲/۵۱ ـ ۸۳، ۸۷، عبرات‌المصطفین ۱۵۱/۱ ـ ۱۵٦.

خدا در مورد ما خاندان آخرت را بر دنیا ترجیح داده است. خاندانم پس از من بلا و رنج [بسیار] خواهند دید، از وطن خویش آواره و دور شده [و در بلاد سرگردان] و پراکنده شوند.

وقال صلی الله علیه و آله: «أيها الناس! لا تأتوني غداً بالدنيا تزفّونها زفّاً ويأتي أهلبيتي شُعْثاً غُبْراً، مقهورين، مظلومين، تسيل دماؤهم... أيّها الناس! الله الله في أهلبيتي».[1]

و فرمود: ای مردم! مبادا فردای قیامت که نزد من می‌آیید دنیای خویش را آباد کرده باشید ولی خاندان من پریشان و گردآلود و مغلوب و مظلوم واقع شده، خون آنها ریخته شده باشد!! ای مردم! از خدا پروا نمایید... و حرمت خاندان مرا رعایت نمایید.

٦. اگر واقعاً عمر و پسرش به حرفی که زده‌اند ملتزم باشند، لازمه‌اش آن است که خلفا دنیاپرست بوده‌اند که خلافت را پذیرفته و برای رسیدن به آن تلاش نموده‌اند! آیا چنین کسانی لیاقت پیشوایی مردم را دارند؟!

---

۱. خصائص الأئمة علیهم السلام: ٧٤ ـ ٧٥.

● نکاتی دربارهٔ آگاهی از شهادت

۱. غفلت از فراست و زیرکی سیدالشهدا علیه‌السلام

در پاسخ کسانی که گویند خروج حضرت صرفاً برای تشکیل حکومت بوده، و آگاهی حضرت از شهادتش را انکار می‌کنند می‌گوییم:

اگر منکر دانش الهی حضرت شوید، و روایات بی‌شماری را که در این زمینه ـ عموماً یا خصوصاً ـ وارد شده نادیده بگیرید، آیا از فراست آن حضرت می‌توانید صرف نظر کنید؟!

بدون شک «المؤمن ینظر بنور الله»، خداوند اهل ایمان را از بصیرت، فراست و بینش خاصّی برخوردار نموده که دیگران از آن بی‌بهره‌اند و بنابر فرمایش حضرت ثامن‌الحجج علیه‌السلام همهٔ آن فراستی که در اهل ایمان وجود دارد یکجا در حجت خدا جمع شده است.[1]

حال چگونه می‌توان پذیرفت که همه کسانی که سیدالشهدا علیه‌السلام را از رفتن به کوفه نهی کردند و به صراحت نیرنگ و غدر کوفیان را متذکر شدند، در فراست و آینده‌نگری از آن حضرت برتر بوده‌اند؟!

مگر نفرموده‌اند که: مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود؟![2] آیا سیدالشهدا علیه‌السلام رفتار کوفیان با امیرمؤمنان و امام مجتبی علیهماالسلام را فراموش کرده بود؟!

---

۱. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ۲۱۶/۱، ینابیع المعاجز ۱۷۰، بحارالانوار ۱۲۸/۲۴ ـ ۱۲۹ و ۱۳٤/۲۵.

۲. کافی ۲٤۱/۲، بحار ۳٦۲/٦٤، کنزالعمال ۱٤۷/۱، ۱٦٦ ومصادر فراوان دیگر.

چگونه می‌توان پذیرفت که پس از رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم علیه السلام و روشن شدن وضعیت کوفه باز هم حضرت حرکت خویش را به قصد تشکیل حکومت در کوفه ادامه داد؟!

۲. پاسخ از القاءِ نفس در تهلکه

اشکالی که از دیر زمان ذهن برخی را مشغول کرده آن است که اگر امام حسین علیه‌السلام آگاه بود که سرانجامِ این سفر کشته شدن است، چگونه روا بود که بر آن اقدام نماید؟! آیا این از مصادیق «القاء نفس در تهلکه» ـ یعنی خود را به هلاکت و نابودی انداختن ـ نیست؟

در پاسخ به این اشکال، مطالبی گفته شده که به اختصار به چند مطلب اشاره می‌شود.

۱. این آگاهی که از راه عادی و متعارف نیست و از علوم موهبتی الهی به شمار می‌رود، مانع از تکالیف ظاهری نیست. یعنی اهل‌بیت علیهم‌السلام در احکامی که با دیگران مشترک هستند مانند وجوب حفظ نفس، مأمور به رعایت وظیفه به لحاظ علم ظاهری ـ که ناشی از اسباب متعارف و عادی است ـ هستند، نه دانش مافوق بشری که از جانب خداوند بر آنها افاضه می‌گردد.

این مطلب مختار جمعی از اعلام است، مرحوم نمازی شاهرودی در تأیید این نظریه ـ که علامه مجلسی نیز آن را پذیرفته ـ شواهد متعددی از روایات اقامه کرده که مناسب است مراجعه شود.[1]

تذکر می‌دهیم که این پاسخ مربوط به کسانی است که اشکالشان از ناحیهٔ علم موهبتی الهی و دانش فوق بشری معصومین علیهم‌السلام است، ولی پاسخ‌های بعدی اشکال از ناحیهٔ آگاهی حاصل از طریق عادی و متعارف را هم شامل می‌شود.

---

۱. مستدرك سفينة البحار ۳٤۱/۷ و ۵٤۳/۱۰ ـ ۵٤۷، در همین زمینه رجوع شود به: رياض السالكين ۱۹٤/۱ ـ ۱۹۷.

۲. چون از جانب خدا برای حضرت دستور خاص آمده بود که به این کار اقدام نماید، با این‌که می‌دانست شهید می‌شود ولی باز هم امتثال لازم بوده است، چون فرمان مخصوص از جانب خداوند داشته، پس اگر چه «القاء نفس در تهلکه» حرام است ولی در مواردی که خود شارع آن را تجویز نموده یا بدان امر فرماید اشکال ندارد ، مانند کسی که در جهاد یا دفاع در برابر دشمن قرار گرفته و گاهی یقین به کشته شدن دارد ولی عمل او از مصادیق «القاء فی التهلکه» نیست بلکه پایداری و ایستادگی تا آخرین نفس بر او لازم و واجب است چون خود شارع به آن امر کرده است.

علامه حلّی رحمه‌الله دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام ـ که با علم به شهادت به مسجد تشریف بردند ـ فرموده: امکان دارد که تکلیف آن حضرت با تکالیف ما متفاوت [و ایشان تکلیف خاصّی داشته] باشد، پس او جان خویش را در راه خدا فدا کرده، مانند مجاهدی که پایداری و استقامت در جهاد بر او واجب است حتی اگر به قتل او منتهی شود.[1]

۳. چنان‌که علامه مجلسی رحمه‌الله فرموده،[2] اگر حضرت ـ برای حفظ جانش ـ امان آنها را هم می‌پذیرفت باز کشته می‌شد؛ چون معلوم است کسی که زیر بار بیعت یزید نرود باید کشته شود و امان بازیچه‌ای بیش نیست، پس وقتی که در هر حال کشته می‌شود، مرگ شرافتمندانه بر مرگ ذلّت‌بار ترجیح دارد.

بنابر نقل عامّه خود سیدالشهدا علیه‌السلام روز عاشورا به این حقیقت اشاره فرمود.

---

۱. مرآةالعقول ۱۲٦/۳، بحارالانوار ۲۵۹/٤۲، در همین زمینه رجوع شود به: ریاض‌السالکین ۱۹٤/۱ ـ ۱۹۷، مقتل الحسین علیه‌السلام ٥٤ ـ ٦۳ تحت عنوان «آیة التهلکة».

۲. بحارالانوار ۹۹/٤٥ ـ ۱۰۰.

هنگامی که قیس بن اشعث به حضرت گفت: چرا حکم و فرمان عموزادگانت را نمی‌پذیری؟! تو از آنان جز آنچه دوست داری نخواهی دید. آنها که به تو اذیتی نمی‌رسانند!

حضرت به او فرمود: «أنت أخو أخيك» تو برادر همان برادرت (محمد بن اشعث) هستی، آیا می‌خواهی خونخواهیِ بنی‌هاشم از تو بیش از خون مسلم بن عقیل باشد [و با نیرنگِ امان مرا در چنگال آنها درآوری که خون من لوث شود].[۱]

این جملهٔ اخیر حضرت اشاره به جریان محمد بن اشعث است که به حضرت مسلم علیه السلام امان داد و گفت: خودت را بی‌جهت به کشتن مده... ما نه به تو دروغ می‌گوییم، و نه می‌خواهیم تو را فریب دهیم. اینها عموزادگان تو هستند نه تو را می‌کشند و نه به تو ضرر و خسارتی وارد می‌کنند....[۲]

---

۱. تاریخ طبری ۳۲۳/۴، کامل ابن‌اثیر ۶۲/۴، البداية والنهاية ۱۹۴/۸. موسوعة کلمات الإمام الحسين علیه السلام ۵۰۸ (با قدری اختلاف).

۲. رجوع شود به: ارشاد ۵۸/۲ ـ ۵۹، بحارالانوار ۳۵۲/۴۴ ـ ۳۵۳، عوالم ۲۰۲/۱۷، تاریخ طبری ۲۸۰/۴.

در امان دادن آنها به حضرت مسلم علیه السلام ـ که در روایات متعدد وارد شده است ـ کلامی نیست، ولی پذیرفتن این امان از جانب حضرت مسلم علیه السلام قابل قبول نیست و شواهد بر خلاف آن دلالت دارد. رجوع شود به کتاب مسلم بن عقیل علیهما السلام، الحرب الأخيرة، تأليف السيد علی أشرف، صفحه: ۱۴۵ ـ ۱۶۸.

۳. احتمال بداء

الف) احتمال بداء در تاریخ غلبهٔ حق بر باطل

با وجود آنچه گذشت آیا امکان داشته که در جریان کربلا بداء واقع شود بدین معنا که مردم احتمال دهند که سیدالشهدا علیه السلام در آن مقطع زمانی خاص بر دشمن غلبه می‌کند و در وقوع شهادت و بقیهٔ وقایع تقدیم و تأخیری رُخ می‌دهد؟!

ممکن است از روایات متعدد استظهار شود که پاسخ مثبت است؛ زیرا این اخبار دلالت دارد که پیروزی حق بر باطل در قرون نخست از هجرت مقدر شده بود ولی در صورت حصول شرایط آن و عدم بداء، و چون شرایط تغییر کرد، زمان فتح و ظفر نیز به تأخیر افتاد. به روایاتی در این زمینه توجه فرمایید:

۱۲۷. عن أبي جعفر علیه السلام: يا ثابت إن الله تبارك وتعالى قد كان وقّت هذا الأمر في السبعين **فلمّا أن قُتل الحسين** صلوات الله عليه **اشتدّ غضب الله تعالى على أهل الأرض** فأخّره إلى أربعين ومائة، فحدّثناكم فأذعتم، فكشفتم قناع الستر، فلم يجعل الله لهذا الأمر بعد ذلك وقتاً عندنا، و ﴿يَمْحُوا اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتٰابِ﴾.

قال أبو حمزة: فحدّثت بذلك أبا عبد الله علیه السلام فقال: «قد كان كذلك».[1]

ورواه الشيخ الطوسي وزاد في أوله: عن أبي حمزة الثمالي، قال: قلت لأبي جعفر علیه السلام: إن علياً علیه السلام كان يقول: «إلى السبعين بلاء» وكان يقول: «بعد البلاء رخاء» وقد مضت السبعون ولم نر رخاء، فقال علیه السلام: يا ثابت ... إلى آخر الحديث.[2]

---

۱. رجوع شود به: کافی ۱/ ۳٦۸، کتاب غیبت شیخ نعمانی ۳۰٤، تفسیر عیاشی ۲/ ۲۱۸، خرائج ۱/ ۱۷۸ ـ ۱۷۹.

۲. کتاب غیبت شیخ طوسی ٤۲۸، بحارالأنوار ٤/ ۱۱٤، ۱۲۰ و ٤۲/ ۲۲۳ و ٥۲/ ۱۰٥،

قال العلامة المجلسي‌﵀: (وقّت هذا الأمر) أي ظهور الحق وغلبته على الباطل بيد إمام من الأئمة... وهذه من الأمور البدائية.[۱]

۱۲۸. عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي إسحاق السبيعي عمرو بن الحمق، قال: دخلت على علي‌ؑ حين ضُرب الضربة بالكوفة... ثم قال لي: «إلى السبعين بلاء» ـ قالها ثلاثاً ـ. قلت: فهل بعد البلاء رخاء؟ فلم يجبني، وأُغمي عليه...

فقلت: يا أمير المؤمنين، إنك قلت: «إلى السبعين بلاء»، فهل بعد السبعين رخاء؟ قال: «نعم، وإن بعد البلاء رخاءً، ﴿يَمْحُوا اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتٰابِ﴾».[۲]

چنان‌که ملاحظه فرمودید در **روایت ۱۲۷** امام باقر‌ؑ فرمود:

> خدای تبارك وتعالى **این امر ـ یعنی غلبهٔ حق بر باطل ـ را در سال هفتاد قرار داده بود، پس از شهادت امام حسین‌ؑ غضب خداوند بر اهل زمین شدید گردید و آن را به تأخیر انداخت**، پس از آن سنه صد و چهل برای آن مقرر شد، ما این مطلب را برای شما گفتیم و شما پرده‌دری کرده و خبر آن را منتشر نمودید لذا خدا برای آن نزد ما زمانی را مقرر نکرد. سپس حضرت آیه شریفه: ﴿يَمْحُوا اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَيُثْبِتُ﴾ را قرائت فرمود که خدا هر چه از مقدّرات را که بخواهد محو می‌کند، و آنچه را بخواهد [به جایش] ثبت می‌نماید.

ابوحمزه می‌گوید: همین مطلب را خدمت امام صادق‌ؑ عرض کردم،

← مستدرک ۱۲/ ۳۰۱.

۱. مرآة العقول ٤/ ۱۷۰.

۲. خرائج ۱/ ۱۷۸، بحارالأنوار ٤/ ۱۱۹ ـ ۱۲۰ و ٤۲/ ۲۲۳.

حضرت آن را تأیید فرمود.

روایت ۱۲۸: سال هفتاد به عنوان سال گشایش و رفع بلا و سختی تعیین شده ولی به قید عدم بداء.

در برخی از روایات دیگر نیز تصریح شده که: فرج و گشایش و غلبهٔ حق بر باطل در زمان‌های قبل مقدّر شده بود ولی بعضی از اعمال ـ مانند افشای اسرار اهل‌بیت علیهم السلام ـ باعث تأخیر آن گردید، مانند روایات ذیل:

۱۲۹. عن إسحاق بن عمار، قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول:

قد كان لهذا الأمر وقت، وكان في سنة أربعين ومائة فحُدّثتم به، وأذعتموه فأخّره الله عزّ وجلّ.[۱]

۱۳۰. وروى عنه علیه السلام أيضاً:

يا أبا إسحاق، إن هذا الأمر قد أُخّر مرتين.[۲]

۱۳۱. عن أبي بصير، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: قلت: ما لهذا الأمر أمد ينتهي إليه، نريح أبداننا؟ قال:

بلى ولكنكم أذعتم فأخّره الله.[۳]

۱۳۲. وعنه، قال: قلت له علیه السلام: ألهذا الأمر أمدُ [أمر] تريح إليه أبداننا وننتهي إليه؟

قال علیه السلام: بلى ولكنّكم أذعتم فزاد الله فيه.[٤]

---

۱. كتاب غيبت شيخ نعمانى ۳۰۳، بحارالانوار ۱۱۷/۵۲.

۲. كتاب غيبت شيخ نعمانى ۳۰۳، بحارالانوار ۱۱۷/۵۲.

۳. كتاب غيبت شيخ نعمانى ۲۹۹، بحارالانوار ۱۱۷/۵۲.

٤. كتاب غيبت شيخ طوسى ٤۲۷ ـ ٤۲۸، ٤۳۱، بحارالانوار ۱۱۳/٤ و ۱۰۵/۵۲، مستدرک ۳۰۰/۱۲.

۱۳۳. عن عثمان النوا، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

كان هذا الأمر فيّ، فأخّره الله، ويفعل بعد في ذريتي ما يشاء.[۱]

۱۳۴. وقال عليه السلام ـ في ضمن حديث ـ:

يا ابن النعمان! إن العالم لا يقدر أن يخبرك بكل ما يعلم؛ لأنه سرّ الله... فلا تعجلوا، فوالله لقد قرب هذا الأمر ثلاث مرّات فأذعتموه، فأخّره الله.[۲]

قال العلاّمة السيد محمدتقي الموسوي الأصفهاني ـ بعد نقل بعض الروايات الماضية ـ: **الظاهر من هذه الأحاديث أن ظهور دولة الحق، وغلبة الأئمة وشيعتهم، واستيلاءهم على أهل الباطل، وبسطهم العدل في الدنيا كانت مقدّرة في السبعين بشرط اتفاق الناس على نصرة الحسين عليه السلام فإن ذلك كان تكليفاً على عامّتهم، كما ورد في أحاديث سنذكر بعضها إن شاء الله تعالى[۳] فلمّا فسقوا عن أمر ربهم، وقعدوا عن نصرة وليهم، اشتدّ غضب الله**

---

۱. كتاب غيبت شيخ طوسى ۴۲۹، بحارالانوار ۱۱۴/۴ و ۱۰۶/۵۲.

۲. تحف العقول ۳۱۰، بحارالانوار ۲۸۹/۷۵.

شايان ذكر است كه دنباله روايت قضيه جالبى در مورد «تأثير افشاى اسرار در بداء» از بنى‌اسرائيل نقل شده، مناسب است رجوع شود.

۳. قال رحمه الله ـ بعد ذلك ـ: فمنها ما في عاشر البحار من كتاب النوادر لعلي بن أسباط، عن ثعلبة بن ميمون، عن الحسن بن زياد العطار، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّوجلّ: ﴿**أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا ٱلصَّلاَةَ**﴾ [النساء (۴): ۷۷]، قال عليه السلام: نزلت في الحسن بن علي عليه السلام، أمره الله بالكفّ، قال: قلت: ﴿**فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقِتَالُ**﴾، قال عليه السلام: نزلت في الحسين بن علي عليه السلام، **كتب الله عليه وعلى أهل الأرض أن يقاتلوا معه**. [رجوع شود به: نوادر على بن اسباط: الأصول الستة عشر ۱۲۲، (چاپ ديگر: ۳۳۹)، تفسير عياشى ۲۵۸/۱، بحارالانوار ۲۱۸/۴۴، ۲۲۰، عوالم ۹۶/۱۷ ـ ۹۵].

←

تعالى عليهم فأخّر نجاتهم واستخلاصهم من أيدي أعدائهم، وبسط العدل فيهم، إلى أربعين ومائة سنة، وهذا يوافق زمن الصادق عليه‌السلام كما صرّح به في الرواية الثالثة،[1] فلمّا خالف الشيعة أمر الأئمة في كتمان أسرارهم، وأذاعوا ما أمروا بكتمانه وستره ـ وكان هذا كفراناً لما أنعم الله به عليهم ـ جازاهم الله تعالى بتأخير نجاتهم وخلاصهم كما نطق به الحديث، قال الله عزّوجلّ: ﴿ذٰلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا ٱلْكَفُورَ﴾.[2]

علامه موسوی اصفهانی صاحب کتاب شریف مکیال المکارم می‌فرماید:

از این روایات معلوم می‌شود که ظهور دولت حق و غالب شدن امامان معصوم علیهم‌السلام و پیروانشان بر اهل باطل و گسترش عدالت در گیتی در سال هفتاد مقدر شده بود ولی مشروط به آن‌که مردم ـ به اتفاق ـ سیدالشهدا علیه‌السلام را یاری می‌کردند و این تکلیف همهٔ مردم بوده، چنان‌که در برخی از روایات آمده است. وقتی مردم از فرمان پروردگار سرپیچی کردند و از یاری حجت خدا دست کشیدند، خداوند به شدّت بر آنان غضب کرد، و نجات آنان از دست دشمن و گسترش عدالت تا سال صد و چهل هجری ـ که زمان امام صادق علیه‌السلام باشد ـ تأخیر افتاد. پس از آن نیز شیعیان با دستور آن بزرگواران مخالفت کرده و اسرار آنان را فاش نمودند. این کفران نعمت بود، لذا خدا آنها را مجازات کرده و نجات آنان تأخیر افتاد.

سپس ایشان به روایات متعدد که دلالت دارد تکلیف همهٔ مردم یاری

ـ أقول: هؤلاء الثلاثة كلّهم ثقات، أُمناء، إماميّون، كما نصّ عليه علماء الفن فالحديث في غاية الصحة، وفي معناه روايات عديدة تركنا ذكرها اختصاراً. (مكيال المكارم ۲/۳۱۲ ـ ۳۱۳).

۱. اشاره به روایت شمارهٔ ۱۳۳ که در متن نقل شد.

۲. سبأ (۳٤): ۱۷، رجوع شود به: مكيال المكارم ۲/۳۱۱ ـ ۳۱٤.

سیدالشهداعليه‌السلام بوده اشاره می‌کند و یکی از آن روایات را ـ به سندی که نهایت اعتبار آن به تصریح علمای رجال ثابت است ـ از امام صادقعليه‌السلام نقل می‌کند که دربارهٔ آیه شریفه: ﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقِتَالُ﴾[1] فرمود:

قتال بر امام حسینعليه‌السلام واجب بود، و وظیفهٔ همهٔ مردم روی زمین نیز آن بود که آن حضرت را یاری نمایند.

محقق دربندیرحمه‌الله نیز اشاره‌ای به بداء کرده ولی در این زمینه بحث نکرده‌است،[2] آنچه از ایشان یافت شد اکتفا به این مطلب است که برخی از اصحاب برای عدم شرکت در کربلا عذر آوردند که: اسامی اصحاب سیدالشهداعليه‌السلام و شهدای کربلا از قبل معلوم بود و کم و زیاد نمی‌شد.

ایشان در ردّ مطلب آنها فرموده:

ان ما علیه أهل بیت العصمة وشیعتهم من القول بالبداء والمحو والإثبات کان یحکم بلزوم مسارعة الناس إلی نصرتهم ووجوب مجاهدتهم بین یدیه.[3]

یعنی مکتب اهل‌بیتعليهم‌السلام و شیعه اعتقاد به بداء و محو و اثبات است و اقتضای آن دارد که یاری و جهاد در رکاب سیدالشهداعليه‌السلام بر مردم واجب بوده است.

ب) مشی بر ظاهر در موارد احتمال بداء

در روایات می‌خوانیم:

---

۱. النساء (٤): ٧٧.

۲. اسرار الشهادات ۲۸، ۲۱٦ ـ ۲۱۵ (چاپ سنگی)، ٥٦/١ ـ ٥٥ و ۳۵/۲ (چاپ حروفی).

۳. اسرار الشهادات ۲٦٤ (چاپ سنگی)، ۱٦٨/۲ (چاپ حروفی).

«ما عُبد الله بشيء مثل البداء» و «ما عُظّم الله بمثل البداء».[1] یعنی: خدای تعالی به چیزی مانند بداء [یعنی اعتقاد و مشی بر طبق آن] بندگی و عبادت و تعظیم نشده است.

می‌توان گفت: از جمله مصادیق این «بندگی و تعظیم در برابر خداوند» آن است که گاهی کسی با خبر غیبی پیامبرانﷺ و... از آینده مطلع می‌شود. **نباید این آگاهی باعث تأثیر نامطلوب در انجام وظیفه شود. شاید آنچه او دانسته مشروط به عدم بداء بوده** و مطلب با تحول شرایط قابل تغییر باشد. پس کسانی هم که به نحوی از آینده اطلاع دارند باید بر طبق ظاهر مشی نمایند.

مثلاً آموزگاری که در کار خویش تجربه کافی دارد و روزهای اول سالِ تحصیلی آینده محصلین را به فراست می‌داند، آیا صحیح و معقول است که از سعی و کوشش در تعلیم افرادی که می‌داند مردود می‌شوند، امتناع کند؟!

خدای تبارک و تعالی می‌داند که فرعون از گمراهی و کفرش دست برنمی‌دارد ولی چنان‌که آیه شریفه: ﴿فَقُولاٰ لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشىٰ﴾[2] دلالت می‌کند، به حضرت موسی و هارونﷺ سفارش می‌کند که با او گفتاری نرم داشته باشید شاید متذکر شده یا خشیتی در او یافت شود. و آن دو بزرگوار هم بر حسب همین ظاهر مشی نمودند.

بنابر روایات فراوان پیامبرﷺ آینده امت را می‌دانست و به مناسبت‌های مختلف برای خواص، و گاهی به صورت عمومی آن را بیان نموده بود، با

---

۱. کافی ۱۴۶/۱، بحارالانوار ۱۰۷/۴، علامه مجلسیﷺ فرموده: بداء به روایات بسیاری ـ که به حدّ استفاضه می‌رسد ـ به نقل شیعه و سنی ثابت است. (بحارالانوار ۱۲۳/۴).

۲. طه: (۲۰) ۴۴.

آن‌که حضرت می‌دانست خلافت غصب می‌شود و امیرمؤمنان‌ علیه السلام روی کار نمی‌آید ولی مشی بر ظاهر نموده، از سفارش‌های مؤکد و توصیه‌های لازم دست برنمی‌دارد و سعی در اجرای برنامه‌هایی دارد که به حسب ظاهر باعث روی کار آمدن حضرت شود. و خود امیرمؤمنان‌ علیه السلام هم با این‌که می‌داند امت او را نمی‌پذیرد ولی دست از اتمام حجت و حتی استنصار و طلب یاری از مهاجرین و انصار برنمی‌دارد.

امیرمؤمنان‌ علیه السلام به ابن‌ملجم فرمود:

ألم أكن شفيقاً عليك... وأحسنت إليك... وقد كنت أعلم أنك قاتلي ولكن رجوت بذلك... وعلّ أن ترجع عن غيّك.[1]

یعنی: من می‌دانستم که تو قاتل من هستی، ولی دلسوز تو بودم و به تو نیکی کردم به امید آن‌که... و شاید از گمراهی خویش باز گردی.

نتیجه آن‌که دانستن آینده موجب نمی‌شود که انسان دست روی دست بگذارد و از انجام وظیفه و کوشش در راه تکلیف الهی خودداری نماید.

نمی‌شود گفت: یا رسول‌الله! شما که از حال امت خبر داشتی، دیگر لزومی نداشت برای اسامه لشکری تشکیل دهی و ابوبکر و عمر را با او همراه کنی! یا تصور شود قلم و کاغذ خواستن برای نوشتن مکتوبی که آینده امت را تضمین کرده و آنان را از گمراهی نجات دهد وجهی نداشت.

و نمی‌توان به امیرمؤمنان‌ علیه السلام گفت: چرا از بیعت امتناع کردی که آن همه مصائب پیش آید؟!

---

۱. بحارالأنوار ۴۲/ ۲۸۷.

نظیر این مطلب دربارهٔ سیدالشهداعليه‌السلام نیز جاری است، با آن‌که حضرت آینده را می‌داند ولی این آگاهی مانع از انجام وظیفه نمی‌شود و بایستی به دعوت کوفیان و نامه آنها پاسخ دهد. وظیفهٔ همهٔ مردم هم حضور در رکاب آن حضرت بود، با آن‌که از پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله شنیده بودند که حضرت به شهادت می‌رسد و حکومتی تشکیل نخواهد داد، ولی این آگاهی مانع از ادای تکلیف نیست،[1] همچنان که سلمان و ابوذر و مقداد می‌دانستند که امیرمؤمنانعليه‌السلام روی کار نخواهد آمد و حق حضرت غصب می‌شود ولی این آگاهی آنان مانع از یاری امیرمؤمنانعليه‌السلام و تخلف از بیعت با ابوبکر نشد.[2]

برای سیدالشهداعليه‌السلام هم آینده کاملاً روشن بود ولی معلوم است که هر مطلبی که حضرت به دانش الهی می‌داند لازم و بلکه در مواردی صحیح نیست که بخواهد مطرح کند.[3]

---

۱. چنان‌که معلوم بودن اصحاب حضرت و شهدای کربلا و نزول نام آنان در صحیفه‌ای از جانب خداوند (مناقب ۲۱۱/۳، چاپ دیگر: ۵۳/٤، بحارالانوار ۱۸۵/٤٤)، عذری برای ترک یاری سیدالشهداعليه‌السلام نیست. در روایت صحیح از امام صادقعليه‌السلام نقل شده که فرمود: وظیفهٔ تمام مردم روی زمین بود که به یاری سیدالشهداعليه‌السلام رفته با دشمنان قتال نمایند. (الاصول الستة عشر ۱۲۲، تفسیر عیاشی ۲۵۸/۱، بحارالانوار ۲۱۸/٤٤، ۲۲۰، عوالم ۹۵/۱۷ـ۹٦).

۲. از آنچه گذشت پاسخ اشکالات شهید جاوید در صفحات ۱۰۱ـ۱۰۲، ٤٦۳، ۵۱۹ معلوم می‌شود.

۳. برای تقریب مطلب به ذهن ـ در عدم خلط موارد تکلیف ظاهری با معلوم به علم غیب ـ ذکر مثالی مناسب است: پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله با این‌که می‌دانست زید از همسرش زینب جدا می‌شود و حضرت در آینده با او ازدواج می‌کنند، هنگامی که زید نزد حضرت آمد و گفت: تصمیم گرفته‌ام همسرم را طلاق دهم، از او خواست که از این کار صرف نظر نماید و به او فرمود:

←

اگر از اول به همه می‌فرمود که کوفیان پیمان‌شکنی می‌کنند و ما را تنها می‌گذارند، آیا این کار نقض غرض محسوب نمی‌شد؟! آیا این خود بهانه به دست دشمن نمی‌داد؟! پس مطلبی که افراد عادی به راحتی از قرائن آن را به دست آورده بودند و حضرت هم از جدّش شنیده بود و به دانش الهی می‌دانست صلاح نبود که از ابتدا به صورت جزم و یقین بیان شود، بلکه مصلحت آن بود که امام علیه السلام بر حسب ظاهر مشی نماید و گاهی به نقض عهد آنان نیز اشاره داشته باشد.

ج) احتمال بداء در کلمات سیدالشهدا علیه السلام

ممکن است برخی از کلماتی که از خود سیدالشهدا علیه السلام نقل شده اشاره یا اشعاری به بداء داشته باشد، مانند روایاتی که در ادامه می‌آید:

۱۳۵. قال مولانا الحسين علیه السلام لنفر من أهل الكوفة ـ بعد ملاقات الحرّ ـ:

أما والله إني لأرجو أن يكون خيراً ما أراد الله بنا قُتلنا أم ظفرنا.[۱]

۱۳۶. وقال علیه السلام لعبيدالله بن الحرّ الجعفي:

وأدعوك إلى نصرتنا أهل البيت، فإن أُعطينا حقّنا حمدنا الله على ذلك

ـ ﴿أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ﴾ پس حضرت صلاح نمی‌دانست که مستقیم به او بفرماید: او را طلاق بده چون جبرئیل به من خبر داده که او همسر من خواهد شد. (رجوع شود به تفسیر آیه ۳۷ سوره احزاب).

همچنین سیدالشهدا علیه السلام اول کار در پاسخ کوفیان نمی‌نویسد: من دعوت شما را اجابت می‌نمایم ولی شما پیمان‌شکنی کرده و برخی از شما به جنگ من می‌آیید و من کشته می‌شوم.

۱. تاریخ طبری ۳۰۶/٤، موسوعة كلمات الإمام الحسين علیه السلام ٤۳۹، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ٤۰۷.

وقبلناه، وإن مُنعنا حقّنا ورُكبنا بالظلم كنت من أعواني على طلب الحق.[1]

* در روايت شماره ۱۵۲ خواهد آمد كه حضرت در پاسخ فرزدق فرمود: صدقت، ﴿لِلَّهِ ٱلْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾[2]، وكل يوم ربّنا هُوَ فِي شَأْنٍ،[3] إن نزل القضاء بما نحبّ فنحمد الله على نعمائه، وهو المستعان على أداء الشكر، وإن حال القضاء دون الرجاء فلم يبعد من كان الحق نيته والتقوى سيرته [سريرته].

* و در روايت ۱۷۴ فرمود: **فإن تممتم على بيعتكم تصيبوا رشدكم**، ... وإن لم تفعلوا ونقضتم عهدكم، وخلعتم بيعتي من أعناقكم، فلعمري ما هي لكم بنُكر.

* و در روايت ۱۷۵ فرمود: فإن وفيتم لي ببيعتكم فقد أصبتم حظّكم ورشدكم... وإن لم تفعلوا ونقضتم عهودكم وخلعتم بيعتكم فلعمري ما هي منكم بنكر.

* و در روايت ۱۹۴ فرمود: فإن يدفع الله عنّا فقديماً ما أنعم علينا وكفى، وإن يكن ما لابدّ منه ففوز وشهادة.

* و بنابر روايت ۱۹۵ فرمود: ولا ندري علامَ تنصرف بنا وبهم الأُمور في عاقبة.

* و در روايت ۲۵۱ ـ خطاب به اهل بصره ـ فرمود: فإن تجيبوا دعوتي، وتطيعوا أمري، أهدكم سبيل الرشاد.

---

۱. فتوح ابن اعثم ٥ / ٧٤.

۲. الروم (۳۰): ٤.

۳. اقتباس از آيه شريفه: ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾. الرحمن (٥٥): ۲۹.

اشاره به مدلول روایات

روایت ۱۳۵: امیدوارم ارادهٔ خدا برای ما نیک باشد، کشته شویم یا ظفر یابیم.

روایت ۱۳۶: حضرت به عبیدالله بن حرّ جُعفی فرمود: تو را به یاری خاندانم دعوت می‌کنم، اگر حق ما بازگردانده شود سپاسگزار خداییم و می‌پذیریم؛ و اگر آن را از ما دریغ داشته و به ما ستم شود تو از یاران من در طلب حق بوده‌ای.

و در روایت ۱۵۲ خواهد آمد که: اگر قضای الهی مطابق میل ما بود، خدا را بر نعمت‌هایش سپاس گزاریم و از او بر شکرگزاری یاری می‌جوییم؛ و اگر قضا بر خلاف امید ما باشد، باز کسی که نیت درست داشته و روش [باطن] او تقوا باشد، از حق و حقیقت فاصله نگرفته است.

روایت ۱۷٤ ـ ۱۷۵: اگر به بیعت و پیمان خوش وفادار باشید به بهرهٔ خویش دست یافته و هدایت شده‌اید؛ و اگر خلاف آن عمل نموده و پیمان‌شکنی کنید، به جانم سوگند که از شما هیچ بعید نیست.

روایت ۱۹٤: اگر خدا بلا را از ما دور نماید که ما را کفایت نموده و همیشه مشمول نعمت‌های او بوده و هستیم و اگر پیش‌آمدی رخ دهد که چاره‌ای از آن نباشد باز رستگاری و شهادت است.

روایت ۱۹۵: نمی‌دانم عاقبت کار ما و آنان به چه خواهد انجامید؟!

روایت ۲۵۱: اگر به دعوت من پاسخ مثبت دهید و از دستورم پیروی کنید، من شما را به راه راست و درست هدایت خواهم نمود.

❊ ❊ ❊

ظاهراً روایات گذشته بر چند قسم است:

۱. روایاتی که دلالت دارد حضرت از آیندهٔ این سفر آگاه بوده است.

۲. روایاتی که حاکی از تردید در عاقبت کار است (مانند روایات شماره: ۱۳۵ـ۱۳۶، ۱۷۴ـ۱۷۵، ۱۹۴، ۲۵۱) و یا اظهار بی اطلاعی از آن می‌کند (مانند روایت شماره: ۱۹۵).[۱]

۳. برخی از روایات عملکرد حضرت را به نحوی بیان می‌کند که از آن‌ها بی‌اطلاعی از سرانجام کار فهمیده می‌شود، مانند: فرستادن حضرت مسلم علیه‌السلام برای ارزیابی موقعیت کوفیان، فرستادن قیس، روایاتی که در مورد انتخاب کوفه، تصمیم یا درخواست انصراف و... آمده است.

٤. بیان هر دو طرف قضیه ـ شهادت یا غلبهٔ بر دشمن ـ و ذکر آیات مربوط به بحث بداء (روایت شماره: ۱۵۲).[۲]

۵. روایت حاکی از تحقق بداء به جهت شهادت سیدالشهدا علیه‌السلام بالخصوص (روایت شماره: ۱۲۷) یا بداء به صورت مطلق (روایات شماره: ۱۲۸ـ۱۳۴).

گروه ۴ (روایت شماره : ۱۵۲) به جهت احتمال بداء و روایات گروه ۵ به جهت بیان وقوع بداء، می‌تواند شاهد جمع برای سه گروه اول روایات باشد، به این بیان که روایات گروه اول با قطع نظر از بداء ایراد شده ولی روایات گروه

---

۱. در مورد این روایت ـ گذشته از عامی بودن آن زیرا راوی آن طبری است ـ چون لفظ «لا ندري» به صیغهٔ جمع آمده، ممکن است مراد حضرت از «ندانستن» عدم اطلاع همراهان حضرت باشد نه خود حضرت.

۲. برای نمونه در مورد آیه مبارکه: (لِلَّهِ ٱلْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ) رجوع شود به: روایت کافی ۲۷۰/۸، بحارالانوار ١٠٠/٤ و بیان علامه مجلسی در بحارالانوار ۲۰۹/۱۷.
و دربارهٔ آیه شریفه: (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ). رجوع شود به بحارالانوار ١٠٩/٤، ۱۳۰.

۲ و ۳ با توجه به بداء ـ یعنی با عنایت به «لوح محو و اثبات» ـ بوده لذا امام علیه السلام اظهار تردید یا عدم اطلاع نموده و یا بر حسب ظاهر مشی فرموده‌اند؛ زیرا به لحاظ «لوح محو و اثبات» آگاهی حضرت مشروط به عدم بداست و خداوند شرط کرده که آنچه را که بخواهد مقدّم یا مؤخر می‌سازد.[۱]

۱. قال علي بن ابراهيم القمي ـ في قوله تعالى: ﴿يَمْحُوا اللّٰهُ ما يَشاءُ وَيُثْبِتُ﴾ ـ: حدّثني أبي، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا كانت ليلة القدر نزلت الملائكة و الروح و الكتبة إلى سماء الدنيا فيكتبون ما يكون من قضاء الله تبارك و تعالى في تلك السنة فإذا أراد الله أن يقدّم أو يؤخّر أو ينقص شيئاً أو يزيده أمر الله أن يمحو ما يشاء ثم أثبت الذي أراد.
وقال ـ في قوله تعالى: ﴿فِيها يُفْرَقُ في ليلة القدر كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ ـ: أي يقدر الله كلّ أمر من الحق و من الباطل، و ما يكون في تلك السنة، و له فيه البداء و المشية، يقدّم ما يشاء و يؤخّر ما يشاء من الآجال والأرزاق والبلايا والأعراض والأمراض، ويزيد فيها ما يشاء، وينقص ما يشاء، ويلقيه رسول‌الله صلى الله عليه وآله إلى أمير المؤمنين عليه السلام و يلقيه أمير المؤمنين عليه السلام إلى الأئمة عليهم السلام حتى ينتهي ذلك إلى صاحب الزمان عليه السلام، و يشترط له ما فيه البداء و المشية و التقديم و التأخير.
قال: حدّثني بذلك أبي، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي جعفر و أبي عبد الله، و أبي الحسن عليهم السلام.
(تفسيرالقمي ۳٦٦/۱ و ۲ / ۲۹۰، بحارالانوار ۹۹/٤، ۱۰۱).
خلاصه مطلب مطابق دو صحیحه گذشته آن‌که: خداوند می‌تواند در قضاء و قدری که در شب قدر تعیین می‌شود و بر معصومین علیهم السلام عرضه می‌گردد، بداء و تقدیم و تأخیر داشته باشد، و آنچه بخواهد محو و آنچه بخواهد ثبت می‌نماید.



امتناع از بیعت

سیدالشهداﷺ در مورد امتناع از بیعت با یزید به افراد متعدد مطالبی فرموده که برخی آن را عامل حرکت حضرت پنداشته‌اند. به چند روایت در این زمینه توجه فرمایید:

۱۳۷. قال مولانا الحسینﷺ لمحمد بن الحنفية:

یا أخي، والله لو لم یکن [في الدنیا] ملجأ ولا مأوی لما بایعتُ یزید بن معاویة.[1]

۱۳۸. عن عمر بن علي بن أبي طالبﷺ، قال: لمّا امتنع أخي الحسینﷺ عن البیعة لیزید بالمدینة دخلت علیه فوجدته خالیاً، فقلت له: جعلت فداك یا أبا عبد الله! حدّثني أخوك أبو محمد الحسن عن أبیهﷺ، ثم سبقني الدمعة، وعلا شهیقي، فضمّني إلیه، وقال: «حدّثك أني مقتول»؟ فقلت: حوشیت یا ابن رسول الله!

فقال: «سألتك بحق أبیك، بقتلي خبّرك»؟ فقلت: نعم، **فلو لا ناولت وبایعت؟!**

---

۱. تسلیةالمجالس ۱۵۸/۲، بحارالأنوار ۳۲۹/۴۴ عوالم ۱۷۸/۱۷، فتوح ابن اعثم ۲۱/۵ و رجوع شود به: مقتل خوارزمی ۱۸۸/۱.

فقال: حدّثني أبي أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أخبره بقتله وقتلي، وأن تربتي تكون بقرب تربته، فتظنّ أنك علمت ما لم أعلمه، **وأنه لا أُعطي الدنية من نفسي أبداً**، ولتلقينّ فاطمة أباها شاكية ما لقيت ذرّيتها من أُمّته، ولا يدخل الجنة أحد آذاها في ذرّيتها....[1]

۱۳۹. وعنه علیه السلام ـ في جواب عتبة بن أبي سفيان[2] ـ:

قد علمتَ أنا أهل بيت الكرامة، ومعدن الرسالة، وأعلام الحق الذي أودعه الله عزّ وجلّ قلوبنا، وأنطق به ألسنتنا، فنطقتْ بإذن الله عزّ وجلّ، ولقد سمعت جدّي رسول‌الله صلی الله علیه و آله یقول: «ان الخلافة محرّمة على ولد أبي سفيان»، وكيف أُبايع أهل بيت قد قال فيهم رسول الله صلی الله علیه و آله هذا؟!

فلمّا سمع عتبة ذلك دعا الكاتب وكتب: بسم الله الرحمن الرحيم، إلى عبد الله يزيد أمير المؤمنين، من عتبة بن أبي سفيان: أمّا بعد؛ فإن الحسين بن علي ليس يرى لك خلافة ولا بيعة، فرأيك في أمره، والسلام.

فلمّا ورد الكتاب على يزيد لعنه الله كتب الجواب إلى عتبة: أمّا بعد؛ فإذا أتاك كتابي هذا فعجّل عليّ بجوابه، وبيّن لي في كتابك كل من في طاعتي أو خرج عنها، وليكن مع الجواب رأس الحسين بن علي.

فبلغ ذلك الحسين علیه السلام، فهمّ بالخروج من أرض الحجاز إلى أرض العراق.[3]

---

۱. لهوف ۱۹ ـ ۲۰ (چاپ دیگر: ۲۶ ـ ۲۷).

۲. صحیح «ولید بن عتبة بن أبي سفيان» است و ممکن است سقط یا وهم از راویان یا نسّاخ باشد.

۳. امالی شیخ صدوق ۱۵۱ ـ ۱۵۲، بحارالأنوار ۳۱۲/٤٤، عوالم ۱٦۱/۱۷ و رجوع شود به مقتل خوارزمی ۱۸۵/۱.

١٤٠. وقال ابن أعثم: أقبل الحسين عليه السلام على الوليد بن عتبة، وقال:

... إنا أهل بيت النبوة، ومعدن الرسالة، ومختلف الملائكة، ومحلّ الرحمة، وبنا فتح الله، وبنا ختم، ويزيد رجل فاسق، شارب خمر، قاتل النفس المحرّمة، معلن بالفسق، مثلي لا يبايع لمثله.[1]

١٤١. وفي رواية السيد رحمه الله: قال مروان: إني آمرك ببيعة يزيد أمير المؤمنين؛ فإنه خير لك في دينك ودنياك.

فقال الحسين عليه السلام: ﴿إِنّٰا لِلّٰهِ وَإِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾، وعلى الإسلام السلام؛ إذ قد بليت الأُمّة براع مثل يزيد، ولقد سمعت جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «الخلافة محرّمة على آل أبي سفيان».[2]

١٤٢. وزاد ابن أعثم الكوفي: ثم أقبل الحسين عليه السلام على مروان، وقال:

ويحك! أتأمرني ببيعة يزيد وهو رجل فاسق!... ثم قال: إليك عنّي يا عدو الله! فإنا أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله، والحقّ فينا، وبالحق تنطق ألسنتنا، وقد سمعت رسول صلى الله عليه وآله يقول: «الخلافة محرّمة على آل أبي سفيان وعلى الطلقاء [و]أبناء الطلقاء، فإذا رأيتم معاوية على منبري فافقروا بطنه» فوالله لقد رآه أهل المدينة على منبر جدّي فلم يفعلوا ما أُمروا به، قاتلهم الله بابنه يزيد! زاده الله في النار عذاباً.

قال: فغضب مروان بن الحكم....[3]

---

١. فتوح ابن اعثم ١٤/٥.
٢. رجوع شود به: لهوف ١٨ (چاپ ديگر: ٢٤)، مثير الأحزان ٢٤ ـ ٢٥ (چاپ ديگر: ١٤ ـ ١٥)، بحارالأنوار ٣٢٦/٤٤، عوالم ١٧٥/١٧.
٣. فتوح ابن اعثم ١٧/٥.

۱۴۳. وقال: قال له ابن الزبير: ... فما ترى أن تصنع إن دعيت إلى بيعة يزيد ...؟

قال: أصنع أني لا أبايع له أبداً؛ لأن الأمر إنما كان لي من بعد أخي الحسن، فصنع معاوية ما صنع، وحلف لأخي الحسن أنه لا يجعل الخلافة لأحد من بعده من ولده، وأن يردّها إليّ إن كنتُ حيّاً، فإن كان معاوية قد خرج من دنياه ولم يف لي ولا لأخي الحسن بما كان ضمن، فقد ـ والله ـ أتانا ما لا قوام لنا به، انظر أبا بكر أني أُبايع ليزيد ويزيد رجل فاسق، معلن الفسق، يشرب الخمر، ويلعب بالكلاب والفهود، ويبغض بقية آل الرسول؟! لا والله لا يكون ذلك أبداً.[1]

* قبلاً در روایت شماره ۱۲۰ ـ ۱۲۱ گذشت که: فقالعليه‌السلام ـ في جواب الحرّ ـ: سأمضي وما بالموت عار على الفتى ... إلى قوله: كفىٰ بك ذلّاً أن تعيش وترغما.

* و در روایت شماره ۸۱ گذشت که: ولمّا كثروا عليه، أنشد أبيات أخي الأوس: سأمضي وما بالموت عار على الفتى ... إلى آخر الأبيات.

اشاره به مدلول روایات

روایت ۱۳۷: من در هیچ شرایطی حاضر به بیعت با یزید نیستم.

روایت ۱۳۸: من هیچ‌گاه پستی و ذلت را نمی‌پذیرم.

روایت ۱۳۹: هنگامی که جدّم بفرماید: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است» چگونه ممکن است من با آنها بیعت کنم؟!

در روایات: ۱۴۱ ـ ۱۴۲ این مطلب تکرار شده است.

---

۱. فتوح ابن اعثم ۵/۱۲.

روایت ۱۴۰: ما خاندان نبوت و رسالت و... هستیم و یزید شخصی فاسق، مشروب‌خوار و... است، کسی مثل من با کسی مانند او بیعت نخواهد کرد.

مشابه این مطلب در روایات: ۱۴۲ ـ ۱۴۳ نیز آمده است.

روایت ۱۴۱: در پاسخ مروان ـ که گفت: با یزید بیعت کن که برای دین و دنیای تو بهتر است ـ از روی ناراحتی فرمود:

﴿إِنّٰا لِلّٰهِ وَإِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾ باید با اسلام خداحافظی کرد [و فاتحه اسلام را خواند] که امت دچار فرمانروایی چون یزید شود.

و قبلاً در روایت ۱۲۰ ـ ۱۲۱ گذشت که در پاسخ حرّ فرمود: مرا از مرگ می‌ترسانی؟! سپس اشعاری خواند که در ضمن آن آمده: «کفیٰ بك ذلّاً أن تعیش وترغما» یعنی: مرگ بر جوانمرد عار نیست، خواری آن است که با ذلت زندگی کنی.

و در روایت ۸۱: همین اشعار در پاسخ اهل مکه از حضرت نقل شد.

● تذکر دو نکته

۱. فرق بین علت امتناع از بیعت و علت مبارزه

شاید تصور شود که جملهٔ: «و علی الاسلام . . .» نیز از علل و اسباب خروج حضرت شمرده شود، بدین شرح که: چون کسی مانند یزید سر کار آمده و خلافت را به دست گرفته، باید با او جنگید و مبارزه کرد.

ولی دقت در متن روایت حاکی از آن است که حضرت این کلام را در مقام بیان «**علت نپذیرفتن بیعت با یزید**» فرمود، یعنی حضرت حاضر نیست به هیچ وجه او را به رسمیت بشناسد. نه این‌که بفرمایند: چون کسی مانند یزید سر کار آمده است، من می‌خواهم با او مبارزه کنم؛ زیرا:

اولاً: این کلام در پاسخ مروان گفته شده که اظهار داشت: مصلحت آن است که با یزید بیعت نمایی.

و ثانیاً: دنباله کلام حضرت که «الخلافة محرّمة علی آل أبي سفیان» بیانگر آن است که هیچ یک از فرزندان ابوسفیان نباید خلافت را به عهده گیرند، چه معاویه چه یزید چه فرزندان او، پس اگر این کلام حاکی از انگیزه حرکت حضرت باشد و دلیل مبارزه شمرده شود، بایستی سیدالشهداعليه‌السلام با معاویه هم مبارزه می‌کرد به این دلیل که «الخلافة محرّمة . . .» و همچنین امام سجاد و بقیهٔ معصومینعليهم‌السلام باید به همین دلیل با یزید و فرزندانش مبارزه می‌کردند.

دو مطلب یاد شده در مورد جمله: «لا أُعطي الدنية من نفسي أبداً . یعنی: من هیچ‌گاه پستی و ذلت را نمی‌پذیرم» نیز جاری است. بدین معنا که این جمله:

اولاً: در مورد نپذیرفتن بیعت با یزید گفته شده است.

و ثانیاً: اگر این کلام حاکی از علت مبارزه باشد، باید سیدالشهدا علیه السلام قبلاً با معاویه هم مبارزه می‌کرد و همچنین امام سجاد و بقیهٔ معصومین علیهم السلام باید با یزید و فرزندانش مبارزه می‌کردند.

۲. سکوت ده سالهٔ امام حسین علیه السلام و سکوت بقیهٔ معصومین علیهم السلام

با توجه به فرمایش سیدالشهدا علیه السلام: «**الخلافة محرّمة على آل أبي سفيان**» این سؤال پیش می‌آید که: چرا آن حضرت در دوران خلافت غاصبانه معاویه ـ وهمچنین امامان پس از آن حضرت علیهم السلام در برابر خلفای دیگر ـ سکوت اختیار کرده بودند ؟

در پاسخ می‌گوییم: چنان‌که در بخش اول به تفصیل بیان شد: امامان علیهم السلام دست به کاری نمی‌زنند مگر به دستور خدا؛ و برنامهٔ دوران امامت هر یک از آن بزرگواران از جانب خدای تعالی تعیین و توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان ابلاغ شده است. به جز حضرت مهدی عجّل الله فرجه الشریف بقیهٔ آنان به اکراه با طاغوت زمان خویش بیعت کرده[1] و از مبارزهٔ با آنها خودداری نموده‌اند.[2]

---

۱. رجوع شود به: کمال الدین ۳۱۶، ٤٨٥، کفایة الأثر ۲۲۵، کتاب غیبت شیخ طوسی رحمه الله ۲۹۲، احتجاج ۲ / ۱۰، ۲۸٤، خرائج ۳ / ۱۱۱۵، الصراط المستقیم ۱۲۹/۲، کشف الغمة ۳۲۸/۳، ۳٤٠، بحار ۳٤۹/۱٤ و ۱۹/٤٤ و ۱۳۲/۵۱ و ۹۲/۵۲، ۲۷۹ و ۵۳ / ۱۸۱ و ۳۸۰/۷۵.

۲. از روایات استفاده می‌شود که اهل‌بیت علیهم السلام حتی اگر اکراهاً با کسی بیعت کنند، آن را نقض نمی‌کنند چنان‌که امیرمؤمنان علیه السلام پس از بیعت اجباری فرمود: «**مثلي لا ینکث بیعته**» یعنی: کسی که در شأن و مقام مانند من باشد حاضر به شکستن بیعت نمی‌شود. (کتاب سلیم ٦٦٦/٢ حدیث ۱۲ بحار ٤٧١/٢٩).

و از امام حسین علیه السلام نیز نقل شده که ـ در پاسخ درخواست مبارزه با معاویه ـ فرمود: **إنّا قد بایعنا وعاهدنا، ولا سبیل إلی نقض بیعتنا**. (الأخبار الطوال ۲۲۰ و رجوع شود به: موسوعة کلمات الإمام الحسین علیه السلام ۲٤۹ به نقل از أنساب الأشراف ۱۵۱/۳ و نامه معاویه به مروان در اختیار معرفة الرجال ۲۵۱/۱، الأخبار الطوال دینوری ۲۲٤، بحار ۲۱۲/٤٤ عوالم ۹۰/۱۷).

البته پس از آن‌که معاویه نقض عهد نمود و به شروطی که در ضمن بیعت به امضای طرفین رسیده بود وفا نکرد، ظاهراً امام علیه السلام ملزَم به سکوت در برابر او نبوده، ولی از جانب خداوند متعال دستوری برای مبارزه با او نداشته‌اند.

گذشته از آن با توجه به شرایط زمان هر یک از معصومین علیهم‌السلام معلوم می‌شود که موقعیت مناسب نیز برای مبارزهٔ آن بزرگواران فراهم نشده بود، چنان‌که در روایات متعدد آمده است که به درخواست مبارزه پاسخ منفی داده و یا تصریح فرموده‌اند که فعلاً شرایط موجود نیست.[۱]

بنابر نقل عامّه، عده‌ای در زمان معاویه به امام حسین علیه‌السلام نامه نوشته و از آن حضرت خواستند که با معاویه مبارزه نماید، حضرت امتناع فرمود و از آنها خواست که تا معاویه زنده است دست نگه دارند.[۲] در این زمینه مطالبی بـه معاویه گزارش شده بود لذا به امام حسین علیه‌السلام نوشت: خبرهایی دربارهٔ تو به من رسیده... سزاوار است که به عهد خویش وفادار باشی، و حضرت در ضمن پاسخ به او نوشتند: **من تصمیم مبارزه و مخالفت با تو را ندارم.**[۳]

---

۱. رجوع شود به: کافی ۲ / ۲۴۲ و ۲۳/۵ ـ ۲۷ و ۸ / ۳۳۱، تهذیب ۱۴۸/٦ ـ ۱۵۱، احتجاج ۳٦۳/۲، بحارالأنـوار ۴۷ / ۲۱۳، ۲۹۷ ـ ۲۹۸، ۳۷۲ و ۲٦٦/۵۲ و ۱٦۰/٦۴، وسـائل‌الشـیعة ۴۱/۱۵، ۵۲ ـ ۵۳، خاتمة المستدرک ۵/ ۳۱۵ و....

۲. في الرواية: دخلنا على الحسين عليه‌السلام... فقال: فليكن كل رجل منكم حـلساً مـن إحـلاس بيته، ما دام هذا الإنسان حيّاً. (الأخبار الطوال دینوری ۲۲۱).

وفي كتاب مولانا الحسين عليه‌السلام: واحترسوا من الظنّة ما دام معاوية حيّاً، فلن [فلئن أو فإن ظ] يحدث الله به حدثاً وأنا حيّ، كتبت إليكم برأيي، والسلام. (الأخبار الطوال دینوری ۲۲۲ و رجوع شود به: موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه‌السلام ۲۹۱ به نقل از أنساب الأشراف ۳/ ۱۵۱).

۳. بخشی از نامه سیدالشهدا علیه‌السلام چنین است: وأمّا ما ذكرت أنه انتهى إليك عني فإنه إنما رقاه إليك الملاقون المشّاؤن بالنميم، **وما أريد لك حربا ولا عليك خلافا**، وأيم الله إني لخائف لله في ترك ذلك، وما أظن الله راضيا بترك ذلك... وقلتَ فيما قلتَ: «انـظر لنـفسك ولديـنك ولأمة محمد، واتق شق عصا هذه الأمة وأن تردهم إلى فتنة» وإني لا أعلم فتنة أعظم على هذه الأمة من ولايتك عليها، ولا أعلم نظرا لنفسي ولديني ولأمة محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله علينا أفـضل مـن أن

←

ـ أجاهدك ، فإن فعلت فإنه قربة إلى الله، وإن تركته فاني أستغفر الله لذنبي، وأسأله توفيقه لإرشاد أمري.

حاصل مطلب آنکه: یادآور شده‌ای که به تو خبرهایی رسیده [مبتنی بر این‌که من می‌خواهم با تو بجنگم]، کسانی که این مطلب را به تو گزارش داده‌اند گروهی چاپلوس، متملق، خبرچین و نمّام هستند. **من تصمیم مبارزه و مخالفت با تو را ندارم**، و به خدا سوگند از ترک مبارزه با تو هراسناکم و گمان نمی‌کنم که خدا به آن راضی باشد.

سپس حضرت در ادامه فرمود: تو از من خواسته‌ای که: «مصالح خویش و دین و امت را در نظر بگیرم و از اختلاف و تفرقه و فتنه و آشوب پرهیز نمایم» من برای این امت فتنه‌ای بالاتر از سرپرستی تو سراغ ندارم و اگر بخواهم مصالح خود و دین و امت را در نظر بگیرم چیزی برتر از جهاد و مبارزهٔ با تو نیست که اگر بدان اقدام نمایم باعث تقرب به خداست و اگر آن را ترک نمایم از خدا طلب مغفرت کرده و خواستار توفیق آنم که مرا [به آنچه صلاح است] ارشاد نماید. (رجوع شود به: اختیار معرفة الرجال ۲۵۲/۱ ـ ۲۵۷، احتجاج ۲۱/۲، (چاپ دیگر ۲۹۷/۱)، بحار ٤٤ / ۲۱۲ ـ ۲۱۳، عوالم ۹۱/۱۷ ـ۹۲، الامامة و السیاسة ١٥٦/١ (چاپ دیگر ۲۰۳/۱)، ترجمة الإمام الحسین علیه السلام من تاریخ ابن عساکر ١٩٦، الغدیر ٢٤١/١٠، ١٦٠، موسوعة کلمات الإمام الحسین علیه السلام ٣١٤ ـ ٣١٥).

کاملاً روشن است که جملات بعد باید با توجه به صدرِ کلام: «**من تصمیم مبارزه و مخالفت با تو را ندارم**» معنا شود. اگر این جملات در کلام غیر معصوم هم بود، لازم بود قرینه بودن صدرِ کلام در معنا لحاظ شود چه رسد که منسوب به سیدالشهدا علیه السلام است، و قرائن داخلی و خارجی دلالت دارد که ظاهر کلام مراد نیست.

چگونه ممکن است پس از گفتن: «**من تصمیم مبارزه و مخالفت با تو را ندارم**» به طور مطلق بفرماید: «**من از ترک مبارزه هراسناکم وگمان نمی‌کنم که خدا به آن راضی باشد**»؟ به همین جهت علامه مجلسی رحمه الله در شرح آن فرموده: یعنی پس از حصول شرایط (بحار ٤٤ / ٢١٥) یعنی اگر شرایط برای مبارزه با تو مهیا باشد و من اقدام نکنم در این صورت باید از خدا بترسم که خدا به سکوت من راضی نخواهد بود.

۴

علت خروج از مدینه و مکه

پس از آن‌که امام حسین علیه السلام از بیعت امتناع نمود، ماندن در مدینه دیگر به صلاح ایشان نبود، **خطر جدّی حضرت را تهدید می‌کرد و مجبور بود برای حفظ جان خویش از مدینه خارج شود.**

این ظاهر قضیه بود، اما باطن آن مربوط می‌شود به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در حال حیات فرموده بود که: من در عالم رؤیا به او دستور می‌دهم از مدینه خارج شود.

گر چه از پسر عمر نقل شده که به حضرت می‌گفت: اگر می‌خواهی در مدینه بمان و با یزید هم بیعت نکن ولی از سخنان سیدالشهدا علیه السلام روشن است که آنها یا حضرت را مجبور به بیعت می‌کردند و یا او را به قتل می‌رساندند و چون حضرت حاضر به بیعت نبود، چاره‌ای جز خروج از مدینه نداشت.

پس از آن‌که حضرت به مکه آمد و چند ماه در آنجا ماند، پیشنهاد افرادی

چون محمد بن حنیفه و ابن‌عباس این بود که حضرت در مکه بماند. اینان تصور می‌کردند که مردم هیچ کس را با امام علیه السلام برابر نمی‌دانند و ماندن در مکه باعث حفظ احترام آن حضرت می‌شود. لذا پس از مدتی ایشان می‌تواند در فرصت مناسب افرادی را برای دعوت از مردم به بلاد مختلف بفرستد و بعد از تحقق شرایط، کار خود را شروع نماید.

آنها هیچ اطلاعی از توطئهٔ دشمنان نداشتند، حضرت می‌دانست که نقشه دشمن آن است که او را هنگام مناسک حج به قتل برساند **لذا برای حفظ جان خویش و همچنین محفوظ ماندن حرمت خانهٔ خدا از مکه خارج شد**؛ زیرا نمی‌خواست با ریختن خونش هتک حرمت حرم شود.[1] اینجا نیز پیامبر صلی الله علیه و آله در رؤیا به آن حضرت دستور داد که از مکه خارج شود.

در ادامه احادیث خروج از مدینه و سپس خروج از مکه را مرور می‌کنیم.

---

۱. در مورد اهمیت احترام کعبه رجوع شود به: باب وجوب احترام الکعبة: وسائل‌الشیعة ۲۳٦/۱۳، مستدرک الوسائل ۳۳٤/۹ و جامع احادیث الشیعة ۷۸/۱۲ (چاپ دوم)، کتاب الحجّ، الباب الثامن: عظم حرمة الکعبة.

● خروج از مدینه

۱۴۴. قال العلاّمة ابن شهرآشوب المازندراني: فخرج ليلة الثالث من شعبان، سنة ستين، وهو يقرأ: ﴿فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ﴾.[1]

۱۴۵. وقال الشيخ المفيد: فسار الحسين إلى مكة وهو يقرأ: ﴿فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّني مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ﴾.

ولزم الطريق الأعظم، فقال له أهل بيته: لو تنكبت الطريق الأعظم كما فعل ابن الزبير؛ لئلاّ يلحقك الطلب، فقال: «لا والله لا أُفارقه حتى يقضي الله ما هو قاضٍ».

ولمّا دخل الحسين مكة كان دخوله إليها ليلة الجمعة لثلاث مضين من شعبان، دخلها وهو يقرأ: ﴿وَ لَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ قالَ عَسىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَواءَ السَّبِيلِ﴾.[2]

۱۴۶. وقال السيد: لمّا بلغ أهل الكوفة موت معاوية وأن الحسين بمكة، اجتمعت الشيعة في دار سليمان بن صرد الخزاعي، فقال لهم:... وهذا الحسين بن علي قد خالفه، وصار إلى مكة هارباً من طواغيت آل أبي سفيان.[3]

۱۴۷. نقل ابن الجوزي عن مولانا أبي عبد الله الحسين أنه قيل له: ما أقدمك؟

---

۱. القصص (۲۸): ۲۱. رجوع شود به: مناقب ۳/ ۲۴۱ (چاپ دیگر: ۴/ ۸۹) و رجوع شود به: فتوح ابن اعثم ۵/ ۲۲، مقتل خوارزمی ۱/ ۱۸۹.

۲. القصص (۲۸): ۲۲. رجوع شود به: ارشاد ۲/ ۳۵، روضةالواعظین ۱/ ۱۷۲، تاریخ طبری ۴/ ۲۵۴، کامل ابن‌اثیر ۴/ ۱۷.

۳. لهوف ۲۲ (چاپ دیگر: ۳۲)، مثیر الأحزان ۲۵ (چاپ دیگر: ۱۵) و رجوع شود به: مقتل خوارزمی ۱/ ۱۹۵.

قال : «عائذاً بالله ، وبهذا البيت» .[1]

١٤٨ . وفي رواية ابن أعثم الكوفي : قال الحسين عليه السلام :

يا بن عباس ! فما تقول في قوم أخرجوا ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله من داره وقراره ومولده وحرم رسوله ومجاورة قبره ومولده ومسجده وموضع مهاجره ، فتركوه خائفاً مرعوباً ، لا يستقرّ في قرار ، ولا يأوي في موطن ، يريدون في ذلك قتله وسفك دمه . . . ؟ ![2]

١٤٩ . وفي كتاب ابن عباس إلى يزيد : وأمّا الحسين عليه السلام ؛ فإنه لمّا نزل مكة وترك حرم جدّه ومنازل آبائه سألتُه عن مقدمه ، فأخبرني أن عمّالك بالمدينة أساؤوا إليه ، وعجّلوا إليه بالكلام الفاحش ، فأقبل إلى حرم الله مستجيراً به . . . .[3]

* قبلاً در روایت شماره ۱۳۹ گذشت که: کتب عتبة بن أبي سفيان إلى يزيد : . . . فإن الحسين بن علي ليس يرى لك خلافة ولا بيعة . . . فلمّا ورد الكتاب على يزيد كتب إلى عتبة : فإذا أتاك كتابي هذا فعجّل عليّ بجوابه . . . وليكن مع الجواب رأس الحسين بن علي . فبلغ ذلك الحسين عليه السلام ، فهمّ بالخروج من أرض الحجاز إلى أرض العراق .

* و در روایت شماره ۱۵۴ نیز خواهد آمد که ابن‌عباس به یزید نوشت: فما أنسى من الأشياء فلستُ بناسٍ اطّرادك حسيناً من حرم رسول الله صلى الله عليه وآله إلى حرم الله . . . فخرج خائفاً يترقّب .

---

۱. تذكرة الخواص ٢١٤.

۲. فتوح ابن اعثم ٥/ ٢٤.

۳. تذكرة الخواص ٢١٦.

اشاره به مدلول روایات

چنان‌که **در روایات ١٤٤ ـ ١٤٥** ملاحظه فرمودید، قرائت آیه شریفه: ﴿فَخَرَجَ مِنْهٰا خٰائِفاً يَتَرَقَّبُ قٰالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ﴾ ـ که دربارهٔ حضرت موسی علیه‌السلام و خوف و هراس او از فرعونیان است ـ به روشنی دلالت دارد که خطر جدّی آن حضرت را تهدید می‌کرده و ناچار برای حفظ جان از مدینه خارج شده است.

روایت ١٤٨: حضرت همین مطلب را به صراحت و مشروح به ابن‌عباس فرمود که:

> چه می‌گویی دربارهٔ کسانی که فرزند دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از خانه و آشیانه و زادگاهش، از حرم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و... بیرون کرده، آسایش و امنیت را از او سلب نموده، می‌خواهند خونش را بریزند و او را به قتل برسانند.

روایت ١٤٧: از حضرت پرسیدند: چرا به مکه آمدید؟ فرمود: «به خدا و خانهٔ خدا پناهنده شدم».

در روایات ١٤٦، ١٤٩، ١٥٤: مطلب فوق در کلمات سلیمان بن صرد در جمع کوفیان و نامه‌های ابن‌عباس به یزید منعکس شده است.

و قبلاً در روایت ۱۳۹ گذشت که یزید به حاکم مدینه نوشت: هر چه زودتر پاسخ نامه را همراه با سر بریدهٔ حسین بن علی به من برسان. لذا امام حسین علیه‌السلام مصمّم شد که از حجاز خارج شود.

● خروج از مکه

اما برخی از آثار که بر علت خروج حضرت از مکه دلالت دارد:

۱۵۰. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء محمد بن الحنفية إلى الحسين عليه السلام في الليلة التي أراد الحسين عليه السلام الخروج في صبيحتها عن مكة، فقال له: **يا أخي إن أهل الكوفة قد عرفت غدرهم بأبيك وأخيك**، وقد خفت أن يكون حالك كحال من مضى، فإن رأيت أن تقيم فإنك أعزّ من بالحرم وأمنعه، فقال: **يا أخي قد خفت أن يغتالني يزيد بن معاوية بالحرم، فأكون الذي يستباح به حرمة هذا البيت**. فقال له ابن الحنفية: فإن خفت ذلك فصر إلى اليمن أو بعض نواحي البرّ؛ فإنك أمنع الناس به، ولا يقدر عليك أحد، فقال: أنظر فيما قلت.

فلمّا كان السحر ارتحل الحسين عليه السلام فبلغ ذلك ابن الحنفية، فأتاه فأخذ بزمام ناقته ـ وقد ركبها ـ فقال: يا أخي ألم تعدني النظر فيما سألتك؟ قال: بلى، قال: فما حداك على الخروج عاجلاً؟ قال: أتاني رسول الله صلى الله عليه وآله بعدما فارقتك، فقال: «يا حسين اخرج [إلى العراق] فإن الله قد شاء أن يراك قتيلاً».

فقال محمد بن الحنفية: ﴿إِنّٰا لِلّٰهِ وَإِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾، فما معنى حملك هؤلاء النساء معك، وأنت تخرج على مثل هذا الحال؟! فقال له: قد قال صلى الله عليه وآله لي: «إن الله قد شاء أن يراهنّ سبايا»، فسلّم عليه ومضى.[1]

---

۱. رجوع شود به: لهوف ۳۹ ـ ۴۰ (چاپ دیگر: ۶۳ ـ ۶۵)، بحارالانوار ۴۴/۳۶۴، عوالم ۱۷/۲۱۳ ـ ۲۱۴، ینابیع المودة ۳/۶۰.

۱۵۱. قال الشيخ المفيد﴿ره﴾ وغيره: ولمّا أراد الحسين﴿ع﴾ التوجه إلى العراق، طاف بالبيت، وسعى بين الصفا والمروة، وأحلّ من إحرامه وجعلها عمرة؛ لأنه لم يتمكن من تمام الحجّ مخافة أن يقبض عليه بمكة فينفذ إلى يزيد بن معاوية، فخرج﴿ع﴾ مبادراً بأهله وولده ومن انضمّ إليه من شيعته، ولم يكن خبر مسلم قد بلغه لخروجه يوم خروجه.[1]

۱۵۲. قال الفرزدق: حججت بأُمّي في سنّة ستين، فبينما أنا أسوق بعيرها حتى دخلت الحرم إذ لقيت الحسين﴿ع﴾ خارجا من مكة معه أسيافه وتراسه، فقلت: لمن هذا القطار؟ فقيل: للحسين بن علي﴿ع﴾، فأتيته، وسلّمت عليه، وقلت له: أعطاك الله سؤلك وأملك فيما تحبّ، بأبي أنت وأمي يا ابن رسول الله! ما أعجلك عن الحجّ؟!

قال: لو لم أعجل لأُخذتُ... ثم قال لي: أخبرني عن الناس خلفك.

فقلت: الخبير سألت، قلوب الناس معك وأسيافهم عليك، والقضاء ينزل من السماء، واللّٰهُ يَفْعَلُ مٰا يَشٰاءُ.

قال: صدقت ﴿لِلّهِ ٱلْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾[2]، وكل يوم ربنا هُوَ فِي شَأْنٍ،[3] إن نزل القضاء بما نحبّ فنحمد الله على نعمائه، وهو المستعان على أداء الشكر، وإن حال القضاء دون الرجاء فلم يبعد من كان الحق نيته والتقوى سيرته [سريرته].

---

۱. رجوع شود به: ارشاد ۶۷/۲، اعلام‌الورى ۴۴۵/۱، مثير الأحزان ۳۸ (چاپ دیگر: ۲۷)، بحارالأنوار ۳۶۳/۴۴، عوالم ۲۱۳/۱۷.

۲. الروم (۳۰): ۴.

۳. اشاره به آیه شریفه: ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾. الرحمن (۵۵): ۲۹.

فقلت له: أجل، بلّغك الله ما تحبّ وكفاك ما تحذر.[1]

۱۵۳. وفي رواية: ان الفرزدق قال: لقيت حسيناً عليه السلام، فقلت: بأبي أنت لو أقمت حتى يصدر الناس، لرجوت أن يتقصّف أهل الموسم معك.

فقال: لم آمنهم يا أبا فراس.[2]

۱۵٤. كتب ابن عباس إلى يزيد: ... فما أنسى من الأشياء فلستُ بناسٍ اطّرادك حسيناً عليه السلام من حرم رسول الله صلى الله عليه وآله إلى حرم الله، وتسييرك إليه الرجال لتقتله [في] الحرم، فما زلت بذلك وعلى ذلك حتى أشخصته من مكة إلى العراق، فخرج خائفاً يترقّب، فزلزلت به خيلك عداوة منك لله ولرسوله ولأهل بيته الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً ... فطلب إليكم الموادعة وسألكم الرجعة فاغتنمتم قلّة أنصاره واستئصال أهل بيته، [و]تعاونتم عليه كأنكم قتلتم أهل بيت من الترك.[3]

۱۵۵. روى الطبري عن عبد الله بن سليم والمذري بن المشمعل الأسديين، قالا: خرجنا حاجّين من الكوفة حتى قدمنا مكة، فدخلنا يوم التروية، فإذا نحن بالحسين عليه السلام وعبد الله بن الزبير قائمين عند ارتفاع الضحى فيما بين الحِجر والباب،

---

۱. ارشاد ٦٦/٢ و رجوع شود به: اعلام‌الورى ٤٥٥/١، مثير الأحزان ٤٠ (چاپ ديگر: ٢٨ ـ ٢٩)، بحارالأنوار ٣٦٥/٤٤، تاريخ طبرى ٢٩٠/٤، كامل ابن‌اثير ٤٠/٤، فتوح ابن اعثم ٧١/٥، الفصول المهمة ٨٠٣/٢، البداية والنهاية ١٨٠/٨، و رجوع شود به مصادر روايت شماره ١١٧.

قسمت اخير روايت در نزهة النواظر حلوانى (قرن پنجم) صفحه ٨٧ نيز آمده است.

۲. ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن‌سعد ٦٣.

۳. بحارالأنوار ٣٢٣/٤٥ عوالم ٦٤٢/١٧، و رجوع شود به: تاريخ يعقوبى ٢٤٨/٢ ـ ٢٤٩، كامل ابن‌اثير ١٢٨/٤، الدرجات الرفيعة ١٣٧ ـ ١٣٨، مقتل خوارزمى ٧٨/٢.

قالا: فتقرّبنا منهما، فسمعنا ابن الزبير وهو يقول للحسين عليه السلام: إن شئت أن تقيم أقمتَ فولّيت هذا الأمر، فآزرناك وساعدناك، ونصحنا لك وبايعناك.

فقال له الحسين عليه السلام: إن أبي حدّثني أن بها كبشاً يستحلّ حرمتها، فما أُحبّ أن أكون أنا ذلك الكبش.

فقال له ابن الزبير: فأقم إن شئت وتولّيني أنا الأمر فتطاع ولا تعصى.

فقال: «وما أُريد هذا أيضاً». قالا: ثم إنهما أخفيا كلامهما دوننا....[1]

۱۵۶. قال العلامة المجلسي رحمه الله: ولقد رأيت في بعض الكتب المعتبرة: أن يزيد أنفذ عمرو بن سعيد بن العاص في عسكر عظيم، وولّاه أمر الموسم، وأمّره على الحاجّ كلّهم، وكان قد أوصاه بقبض الحسين عليه السلام سرّاً، وإن لم يتمكن منه بقتله غيلة. ثم إنه دسّ مع الحاجّ في تلك السنة ثلاثين رجلاً من شياطين بني أُمية، وأمرهم بقتل الحسين عليه السلام على أيّ حال اتفق، فلمّا علم الحسين عليه السلام بذلك حلّ من إحرام الحجّ، وجعلها عمرة مفردة.[2]

۱۵۷. روى معمّر بن المثنى في مقتل الحسين عليه السلام، فقال: فلمّا كان يوم التروية قدم عمر بن سعد بن أبي وقاص[3] إلى مكة في جند كثيف قد أمره يزيد أن يناجز الحسين عليه السلام القتال إن هو ناجزه أو يقاتله إن قدر عليه، فخرج الحسين عليه السلام يوم التروية.[4]

---

۱. تاريخ طبرى ۲۸۹/٤، كامل ابن‌اثير ۳۸/٤، البداية والنهاية ۱۷۹/۸.

۲. بحار الأنوار ۹۹/٤٥.

۳. قال الشيخ التستري: هكذا في النسخة، والظاهر كون «عمر بن سعد» محرّف «عمرو بن سعيد» لقربهما في الخط، وكون «بن أبي وقاص» من زيادات المحشّين اجتهاداً. (قاموس الرجال ۱۷۷/۱۰).

٤. لهوف ۳۹ (چاپ ديگر: ٦۲ ـ ٦۳).

۱۵۸. وقال علیه السلام: لئن أُقتل بمكان كذا وكذا أحبّ إليّ أن تستحلّ بي،[1] يعني مكة.

* قبلاً در روایت شماره ۶۶ گذشت که حضرت فرمود: إن بني أمية... طلبوا دمي فهربت.

* و در روایت شماره ۶۷ فرمود: إن هؤلاء أخافوني.

* در روایت شماره ۵۸ فرمود: ولئن أُقتل وبيني وبين الحرم باع أحبّ إليّ من أن أُقتل وبيني وبينه شبر، ولئن أُقتل بالطف أحبّ إليّ من أن أُقتل بالحرم.

* و در روایت شماره ۶۰ فرمود: لئن أُدفن بشاطئ الفرات أحبّ إليّ من أن أُدفن بفناء الكعبة.

* و در روایات شماره ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۹۷ فرمود: لئن أُقتل بمكان كذا وكذا أحبّ إليّ من أن تستحل بي مكة [أستحلّ بمكة].

* و در روایت شماره ۱۶۱ خواهد آمد که حضرت فرمود: والله! لئن أُقتل خارجاً منها بشبر أحبّ إليّ من أن أُقتل داخلاً منها بشبر! ولئن أُقتل خارجا منه بشبرين أحبّ إلي من أن أُقتل خارجاً منه بشبر.

اشاره به مدلول روایات

روایت ۱۵۰: محمد بن حنفیه به امام حسین علیه السلام گفت: ای برادر، شما که از نیرنگ کوفیان به پدر و برادرت اطلاع داری، می‌ترسم با تو نیز همان‌گونه رفتار نمایند. اگر صلاح می‌دانی در مکه بمان که اینجا عزّت و احترام شما از همه بیشتر و مردم در دفاع از شما بیش از دفاع از هر کس دیگری اهتمام می‌ورزند. حضرت در پاسخ فرمود:

---

۱. رجوع شود به: تاریخ مدینة دمشق ۲۰۱/۱٤، ۲۰۳، ۲۱۱، مقتل خوارزمی ۲۱۹/۱.

خوف آن دارم که [مأموران] یزید مرا غافلگیر کرده به قتل برسانند و حرمت حرم به کشته شدن من در آن شکسته شود.

محمد بن حنفیه گفت: اگر خوف و هراس شما از این است به یمن یا بیابان‌های دوردست سفر کن تا از امنیت بیشتری برخوردار باشی و کسی به شما دست نیابد [و از شرّ بنی‌امیه محفوظ بمانی]. حضرت فرمود: «در مطالبی که گفتی فکر می‌کنم».

سحرگاهان محمد بن حنفیه اطلاع یافت که امام حسین علیه السلام در حال خروج از مکه است. او [که انتظار داشت حضرت به جای کوفه محل دیگری را برای سفر انتخاب کند] خودش را به حضرت رساند و پرسید: مگر قرار نشد که دربارهٔ مطالبی که گفتم فکر کنید؟ حضرت پاسخ داد:

هنگامی که از تو جدا شدم، پیامبر صلی الله علیه و آله نزد من آمده و فرمود: **ای حسین به عراق سفر کن** که خدا می‌خواهد تو را کشته ببیند.

او [با تأسف] گفت: ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ﴾، حال که با این شرایط به سفر می‌روی [و یقین به کشته شدن داری] چرا این بانوان را همراه خویش می‌بری؟!

حضرت پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مشیت الهی بر آن قرار گرفته که این بانوان نیز اسیر شوند.

روایت ۱۵۱: حضرت نمی‌توانست برای انجام مناسک حجّ در مکه بماند؛ زیرا خوف آن بود که او را دستگیر کنند و نزد یزید بفرستند.

روایت ۱۵۲: فرزدق پرسید: چرا برای مراسم حجّ مکه نماندی و با عجله بار سفر بسته‌ای؟! حضرت فرمود: زیرا می‌خواستند مرا دستگیر کنند.

روایت ۱۵۳: و بنابر نقلی به او فرمود: من از شرّ آنان در امان نبودم.

روایت ١٥٤: ابن‌عباس در نامه‌اش به یزید متذکر شد که: تو باعث شدی امام حسین علیه‌السلام از مدینه به مکه برود و افرادی را فرستادی تا حضرت را در مکه به قتل برسانند و چنان در کار خویش پایداری نمودی که حضرت مجبور شد مکه را به قصد عراق‌ترک نماید، و او با خوف و هراس از مکه بیرون رفت.

روایت ١٥٥: حضرت در پاسخ ابن‌زبیر به صراحت فرمود: من نمی‌خواهم حرمت حرم الهی به کشته شدن من در آن شکسته شود.

همین مطلب در روایت ۱۵۸ و قبلاً در روایات ۱۵، ۵۸، ۶۰، ۸۹، ۹۱، ۹۷، تکرار شده است.

روایت ١٥٦: یزید لشکری عظیم ترتیب داده بود که بین حاجیان باشند و اگر توانستند امام حسین علیه‌السلام را در مکه دستگیر کنند، و گرنه او را غافلگیر کرده به قتل برسانند.

حتی او جداگانه و مخفیانه سی نفر از شیاطین بنی‌امیه را بین حُجاج فرستاده بود تا به هر کیفیتی شده حضرت را ترور کنند.

روایت ۱۵۷: عمر بن سعد [عمرو بن سعید][1] با لشکری انبوه یک روز قبل از عرفه به مکه رفت. او از طرف یزید به قتال و مبارزه با امام حسین علیه‌السلام مأمور شده بود. حضرت همان روز از مکه خارج شد.

و قبلاً در روایات ٦٦ ـ ٦٧ گذشت که: حضرت برای حفظ جانش از حرم خارج شد.

---

۱. محقق شوشتری گفته: گرچه در نسخه لهوف «عمر بن سعد» است ولی ظاهراً «عمرو بن سعید» بوده و چون در نوشتار شبیه یکدیگر است اشتباه و تحریف شده است.

۵

حتمی بودن شهادت

آثار متعدد در کتب فریقین دلالت بر آن دارد که سیدالشهداعليه‌السلام بارها سوگند یاد کرده بود که حتماً به دست دشمن کشته خواهد شد، مانند روایات ذیل:

۱۵۹. روي بأسانيد أنه لمّا منعهعليه‌السلام محمد بن الحنفية عن الخروج إلى الكوفة، قال:

والله يا أخي! لو كنتُ في جُحْر هامّة من هوامّ الأرض لاستخرجوني منه حتى يقتلوني.[۱]

۱۶۰. وقالعليه‌السلام :والله لا يَدَعونني حتى يستخرجوا هذه العلقة من جوفي فإذا فعلوا سلّط الله عليهم من يذلّهم حتى يكونوا أذلّ فرق الأُمم [من فرم الأمة].[۲]

---

۱. بحار الأنوار ۹۹/۴۵، عوالم ۳۲۳/۱۷.

۲. ارشاد ۷۶/۲، اعلام الورى ۴۴۸/۱، بحارالأنوار ۳۷۵/۴۴، عوالم ۲۲۵/۱۷، و رجوع شود به تاریخ طبری ۲۹۶/۴، کامل ابن‌اثیر ۳۹/۴، تاریخ مدینة دمشق ۲۱۶/۱۴ (ترجمة الإمام الحسينعليه‌السلام من تاريخ ابن‌عساكر ۳۰۹)، ترجمة الإمام الحسينعليه‌السلام من طبقات ابن‌سعد ۵۰، البداية والنهاية ۱۸۳/۸. وفرم الأمة: خرقة الحيض!

۱٦۱. وورد في ضمن رواية: التفت الينا الحسين علیه السلام، فقال:

أتدرون ما يقول ابن الزبير؟ فقلنا: لا ندري، جعلنا الله فداك! فقال: قال: أقم في هذا المسجد أجمع لك الناس.

ثم قال الحسين علیه السلام: والله! لئن أُقتل خارجاً منها بشبر أحبّ إليّ من أن أُقتل داخلاً منها بشبر! [ولئن أُقتل خارجا منه بشبرين أحبّ إلي من أن أُقتل خارجا منه بشبر][1] وأيم الله! لو كنت في جُحْر هامّة من هذه الهوامّ لاستخرجوني حتى يقضوا فيّ حاجتهم، والله! ليعتدنّ عليّ كما اعتدت اليهود في السبت.[2]

* در روايات شماره ۳۲ـ۳۳ گذشت كه حضرت به اُم‌سلمه فرمود:

يا أُمّاه! وأنا ـ والله ـ أعلم ذلك، وإني مقتول لا محالة، وليس لي من هذا بدّ... و در ادامه فرمود: وإني مقتول لا محالة، فأين المفرّ من القدر المقدور؟!

* و در روايات شماره ۳۳ و ۵۲ فرمود: وإن لم أخرج إلى العراق يقتلوني [يقتلونني] أيضاً.

* و در روايت شماره ۶۶ فرمود: وأيم الله لتقتلنّي الفئة الباغية.

* و در روايت شماره ۶۸ فرمود: والله لا يَدَعونني حتى يستخرجوا هذه العلقة من جوفي.

---

۱. قسمت بين قلاب از شرح الأخبار نقل شد.

۲. تاريخ طبرى ۲۸۹/٤، شرح الأخبار قاضى نعمان مغربى ۱٤٥/۳، موسوعة كلمات الإمام الحسين علیه السلام ۳۹۳.

اشاره به مدلول روایات

روایت ۱۵۹: به خدا سوگند اگر من در لانهٔ یکی از جانوران هم باشم، آنها مرا بیرون آورده و به قتل می‌رسانند.

این عبارت در روایات شماره ۳۰، ۵۹، ۸۶ نیز تکرار شده است.

روایت ۱۶۰: به خدا سوگند مرا رها نخواهند کرد تا خونم را بریزند.

روایت ۱۶۱: به خدا سوگند اگر در لانهٔ یکی از جانوران هم باشم، اینها مرا بیرون می‌آورند تا با کشتن من به کام خویش برسند. به خدا اینها به من ستم می‌کنند مانند ستم یهودیان در قضیهٔ یوم السبت.

و قبلاً در روایات ۳۲ ـ ۳۳ گذشت که: به خدا می‌دانم که قطعاً کشته خواهم شد، چاره‌ای نیست... می‌دانم که ناچار کشته می‌شوم چگونه می‌شود از قضا و قدر فرار کرد؟!

روایات ۳۳، ۵۲: (من هر جا که باشم کشته خواهم شد)، اگر به عراق هم نروم باز مرا خواهند کشت.

روایت ٦٦: به خدا سوگند این گروه تجاوزگر مرا خواهند کشت.

روایت ٦٨: اینها مرا رها نمی‌کنند تا آن‌که خونم را بریزند.

پاسخ یک پرسش

شاید این سؤال پیش آید که: اگر حضرت می‌دانست در هر صورت کشته می‌شود، چه لزومی داشت که از مدینه و سپس از مکه خارج شود؟ و چرا به سوی عراق حرکت نمود و...؟

پاسخ: فرض کنید کسی به تنهایی در برابر دشمنانی واقع شده که می‌داند بالاخره او را نابود می‌کنند، آیا به راحتی خود را در اختیار آنها می‌گذارد تا او را به قتل برسانند، یا تا آنجاکه توان دارد سعی می‌کند خود را از دست آنها نجات دهد. بدون شک دفاع از نفس و... از واجبات عقلی و شرعی است.

سیدالشهدا علیه السلام با این‌که می‌دانست بالاخره بنی‌امیه او را می‌کشند ولی سعی و تلاش خود را برای حفظ جانش به کار گرفته، از مدینه و سپس از مکه خارج شد.

اگر حضرت در مدینه یا مکه می‌ماند، کشته شده و خون او لوث می‌شد و پس از دعوتِ اهل کوفه، برای اتمام حجت به سوی آنان حرکت کرد. امام علیه السلام هنگام رویارویی با لشکر حرّ به آنها فرمود: اگر نظرتان عوض شده و از حرف خود برگشته‌اید، من هم برمی‌گردم.

این خود اتمام حجتی بود بر آنان و آن‌که امام حسین علیه السلام سعی دارد در حدّ امکان از کشته شدن جلوگیری کرده باشد.

البته ـ چنان‌که مکرر گفته شد ـ همهٔ اینها به حسب ظاهر قضیه بوده، و در باطن تمام حرکت و برنامهٔ آن حضرت مطابق دستور خاص الهی بوده است.

۶

سرّ انتخاب کوفه

● علل ظاهری و باطنی انتخاب کوفه

پس از آن‌که خروج حضرت از مدینه و مکه، برای حفظ جان خویش در ظاهر و به جهت امتثال دستور پیامبرﷺ در باطن بود، نوبت به این پرسش می‌رسد که چرا حضرت به سوی کوفه حرکت کرد؟

همهٔ ما می‌دانیم که عده‌ای بلاد دیگری را ترجیح می‌دادند مثلاً ابن‌عباس و محمد بن حنفیه می‌گفتند: بهترین مکان یمن است که از جهت موقعیت جغرافیایی و وجود شیعیان در آن، مناسب است که حضرت به آنجا سفر نماید. طِرِمّاح حضرت را به کوهستان «أجأ» دعوت نمود و یاری حضرت و دفاع از او را توسط افراد قبیله‌اش و قبیله طیّ تضمین نمود، ولی با همهٔ این احوال، حضرت کوفه را انتخاب نمود. چرا؟

ظاهر مطلب آن است که کوفیان به حضرت نامه نوشته و از حضرت دعوت کردند تا برای به دست گرفتن رهبری آنان، هدایت مردم، اجرای کتاب و سنت، بر پا داشتن عدالت و... به عراق رود. آنها با حضرت مسلمؑ بیعت

نموده‌اند، و حضرت به آنها وعده فرمود که به یاری آنان بشتابد؛ پس حرکت به سوی کوفه از طرفی برای اتمام حجت و وفای به عهد بود، و از طرفی در باطن ـ چنان‌که گذشت ـ به جهت امتثال دستور پیامبر صلی الله علیه و آله بود که فرمود: ای حسین به عراق سفر کن.

به آثاری در این زمینه توجه فرمایید:

۱۶۲. قال ابن الجوزي: إن حسيناً عليه السلام كثرت عليه كتب أهل الكوفة، وتواترت إليه رسلهم: إن لم تصل الينا فأنت آثم.[۱]

۱۶۳. وقال الشيخ المفيد رحمه الله: وكتب إليه أهل الكوفة: إن لك هاهنا مائة ألف سيف، فلا تتأخر.[۲]

۱۶٤. قال حصين بن عبد الرحمن: إن أهل الكوفة كتبوا إليه: إنّا معك مائه الف.[۳]

۱٦٥. عن الشعبي، قال: بايع الحسين عليه السلام أربعون ألفاً من أهل الكوفة على أن يحاربوا من حارب، ويسالموا من سالم، فعند ذلك ورد جواب كتبهم، يمنّيهم بالقبول، ويعدهم بسرعة الوصول، وانه قد جاء ابن عمّي مسلم بن عقيل ليعرفني ما أنتم عليه من رأي جميل.[٤]

۱٦٦. وفي كتابه عليه السلام إلى أهل كوفة:

بسم الله الرحمن الرحيم، من الحسين بن علي إلى الملأ من المسلمين والمؤمنين، أما بعد؛ فإن هانئاً وسعيداً قدما عليّ بكتبكم، وكانا آخر

---

۱. تذكرة الخواص ۲۱٦.
۲. ارشاد ۷۱/۲، بحارالانوار ۳۷۰/٤٤، عوالم ۲۲۰/۱۷.
۳. مثيرالاحزان ۲٦ (چاپ ديگر: ۱٦)، بحارالانوار ۳۳۷/٤٤، عوالم ۱۸٦/۱۷ ـ ۱۸۷.
٤. مثيرالاحزان ۲٦ (چاپ ديگر: ۱٦)، بحارالانوار ۳۳۷/٤٤، عوالم ۱۸٦/۱۷ ـ ۱۸۷.

من قدم علي من رسلكم، وقد فهمتُ كل الذي اقتصصتم وذكرتم، ومقالة جلّكم إنه ليس علينا إمام، فأقبل لعل الله أن يجمعنا بك على الهدى والحق، وإني باعث إليكم أخي وابن عمي وثقتي من أهل بيتي **فإن كتب إليّ أنه قد اجتمع رأي ملئكم وذوي الحجا والفضل منكم على مثل ما قدمت به رسلكم وقرأت في كتبكم، أقدمُ عليكم وشيكاً** إن شاء الله فلعمري ما الإمام إلاّ الحاكم بالكتاب، القائم بالقسط، الدائن بدين الحق، الحابس نفسه على ذات الله، والسلام.[1]

۱۶۷. وروى قريباً منه الدينوري، وزاد: و قد كان مسلم بن عقيل خرج معه من المدينة إلى مكة، فقال له الحسين عليه السلام:

يا ابن عم، قد رأيت أن تسير إلى الكوفة، فتنظر ما اجتمع عليه رأي أهلها، **فإن كانوا على ما أتتنى به كتبهم، فعجّل عليّ بكتابك لأُسرع القدوم عليك، وإن تكن الأُخرى، فعجّل الانصراف.**[2]

۱۶۸. فكتب مسلم رحمه الله إلى الحسين عليه السلام يخبره ببيعة ثمانية عشر ألفاً، ويأمره بالقدوم.[3]

۱۶۹. قال مسلم رحمه الله لمحمد بن أشعث: ... تستطيع أن تبعث مِن عندك رجلاً على لساني أن يبلغ حسيناً ـ فإني لا أراه إلاّ قد خرج إليكم اليوم مقبلاً أو هو خارج غداً

---

۱. ارشاد ۳۹/۲ و رجوع شود به: اعلام‌الورى ۴۳۶/۱، مناقب ۲۴۲/۳ (چاپ دیگر: ۹۰/۴)، روضة الواعظین ۱۷۳/۱، تاریخ طبری ۲۶۲/۴، تاریخ ابن خلدون ۲۲/۳، بحارالانوار ۳۳۴/۴۴ عوالم ۱۸۴/۱۷.

۲. الاخبار الطوال ۲۳۰.

۳. ارشاد ۴۱/۲، روضة‌الواعظین ۱۷۳/۱، بحارالانوار ۳۳۶/۴۴، عوالم ۱۸۵/۱۷ و رجوع شود به: تاریخ طبری ۲۸۱/۴.

وأهل بيته ـ ويقول له : إن ابن عقيل بعثني إليك ، وهو أسير في أيدي القوم ، لا يرى أنه يمسي حتى يقتل ، وهو يقول : ارجع ـ فداك أبي وأمي ـ بأهل بيتك ، ولا يغرّك أهل الكوفة ؛ فإنهم أصحاب أبيك الذي كان يتمنّى فراقهم بالموت أو القتل ، إن أهل الكوفة قد كذبوك .[۱]

۱۷۰ . وقال مسلم رحمه الله لعمر بن سعد لعنه الله : يا عمر . . . وابعث إلى الحسين علیه السلام من يردّه ، فإني قد كتبتُ إليه أُعلمه أن الناس معه ، ولا أراه إلاّ مقبلاً .[۲]

۱۷۱ . روى الشيخ المفيد رحمه الله وغيره : ولم يكن علیه السلام عَلِمَ بخبر مسلم بن عقيل رحمه الله ، وكتب إليهم :

> بسم الله الرحمن الرحيم ، من الحسين بن علي إلى إخوانه المؤمنين والمسلمين : سلام عليكم ؛ فاني أحمد إليكم الله الذي لا إله إلاّ هو ، أمّا بعد ؛ فإن كتاب مسلم بن عقيل جاءني يخبرني فيه بحسن رأيكم ، واجتماع ملئكم على نصرنا والطلب بحقّنا ، فسألتُ الله أن يحسن لنا الصنيع ، وأن يثيبكم على ذلك أعظم الأجر ، وقد شخصتُ إليكم من مكة يوم الثلاثاء ، لثمان مضين من ذي الحجة يوم التروية ، فإذا قدم عليكم رسولي فانكمشوا في أمركم ، وجدّوا فإني قادم عليكم في أيامي هذه ، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته .[۳]

---

۱. ارشاد ۵۹/۲ ـ ۶۰، اعلام‌الورى ۴۴۳/۱ ـ ۴۴۴، بحارالانوار ۳۵۳/۴۴ ـ ۳۵۴، عوالم ۲۰۳/۱۷، تاریخ طبری ۲۸۰/۴، کامل‌ابن‌اثیر ۳۳/۴، البدایةوالنهایة ۱۷۱/۸ و رجوع شود به: مقتل‌خوارزمی ۲۱۱/۱.

۲. ارشاد ۶۱/۲، بحارالانوار ۳۵۶/۴۴، عوالم ۲۰۵/۱۷، تاریخ طبری ۲۸۲/۴، و رجوع شود به: کامل ابن‌اثیر ۳۴/۴، مقتل خوارزمی ۲۱۲/۱.

۳. ارشاد ۷۰/۲، مثیرالاحزان ۴۲ ـ ۴۳ (چاپ دیگر: ۳۰)، بحارالأنوار ۳۶۹/۴۴ ـ ۳۷۰،

١٧٢. وفي رواية الشيخ المفيدؒ وغيره: فانتهىؑ إلى ماء من مياه العرب فإذا عليه عبدالله بن مطيع العدوي، وهو نازل به، فلمّا رأى الحسينؑ قام إليه، فقال: بأبي أنت وأمي يا ابن رسول الله ما أقدمك؟! واحتمله وأنزله.

فقال له الحسينؑ: كان من موت معاوية ما قد بلغك، **فكتب إليّ أهل العراق يدعونني إلى أنفسهم.**

فقال له عبد الله بن مطيع: أُذكّرك الله ـ يا ابن رسول الله ـ وحرمة الإسلام أن تنتهك، أنشدك الله في حرمة قريش، أنشدك الله في حرمة العرب، فو الله لئن طلبت ما في أيدي بني أمية ليقتلنّك، ولئن قتلوك لا يهابوا بعدك أحداً أبداً، والله إنها لحرمة الإسلام تنتهك، وحرمة قريش وحرمة العرب فلا تفعل، ولا تأت الكوفة، ولا تعرض نفسك لبني أمية. فأبى الحسينؑ إلاّ أن يمضي.[1]

١٧٣. قال الطبري وغيره: ... حضرت الصلاة صلاة الظهر، فأمر الحسينؑ الحجاج بن مسروق الجعفى أن يؤذّن، فأذّن، فلمّا حضرت الإقامة خرج الحسينؑ في إزار ورداء ونعلين، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال:

ايها الناس، إنها معذرة إلى الله عزّ وجلّ **وإليكم، إني لم آتكم حتى أتتني كتبكم، وقدمت عليّ رسلكم أن اقدم علينا، فإنه ليس لنا إمام، لعلّ الله يجمعنا بك على الهدى، فإن كنتم على ذلك فقد جئتكم، فإن تعطوني ما أطمئنّ إليه من عهودكم ومواثيقكم أقدم مصركم، وإن لم تفعلوا وكنتم لمقدمي كارهين انصرفت عنكم الى المكان الذي أقبلتُ منه إليكم.**

← عوالم ١٧/ ٢١٩ ـ ٢٢٠، تاريخ طبرى ٢٩٧/٤، البداية والنهاية ١٨١/٨.

١. ارشاد ٧١/٢، تاريخ طبرى ٢٩٨/٤، كامل ابن‌اثير ٤١/٤، الفصول المهمة ٨٠٤/٢، بحارالأنوار ٤٤/ ٣٧٠ ـ ٣٧١، عوالم ٢٢١/١٧.

قال : فسكتوا عنه ، وقالوا للمؤذّن : أقم ، فأقام الصلاة ، فقال الحسين للحرّ : «أتريد أن تصلّي بأصحابك» ؟ قال : لا ، بل تصلّي أنت ونصلّي بصلاتك ، قال : فصلّى بهم الحسين ، ثم إنه دخل واجتمع إليه أصحابه ، وانصرف الحرّ إلى مكانه الذي كان به ، فدخل خيمة قد ضربت له ، فاجتمع إليه جماعة من أصحابه ، وعاد أصحابه إلى صفّهم الذي كانوا فيه ، فأعادوه ، ثم أخذ كل رجل منهم بعنان دابّته وجلس في ظلّها .

فلمّا كان وقت العصر أمر الحسين أن يتهيّئوا للرحيل ، ثم إنه خرج فأمر مناديه فنادى بالعصر ، وأقام فاستقدم الحسين فصلّى بالقوم ثم سلّم ، وانصرف إلى القوم بوجهه ، فحمد الله ، وأثنى عليه ، ثم قال :

أمّا بعد ؛ أيها الناس ، فإنكم إن تتقوا وتعرفوا الحقّ لأهله يكن أرضى لله ، **ونحن أهل البيت أولى بولاية هذا الأمر عليكم من هؤلاء المدّعين ما ليس لهم ، والسائرين فيكم بالجور والعدوان ، وإن أنتم كرهتمونا ، وجهلتم حقّنا ، وكان رأيكم غير ما أتتني كتبكم ، وقدمت به عليّ رسلكم ، انصرفت عنكم .**

فقال له الحرّ بن يزيد : إنا ـ والله ـ ما ندري ما هذه الكتب التي تذكر .

فقال الحسين : «يا عقبة بن سمعان ، اخرج الخرجين اللذين فيهما كتبهم إليّ» . فأخرج خرجين مملوءين صحفاً ، فنشرها بين أيديهم ، فقال الحرّ : فإنّا لسنا من هؤلاء الذين كتبوا اليك ، وقد أُمرنا ـ إذا نحن لقيناك ـ ألاّ نفارقك حتى نقدمك على عبيد الله بن زياد ، فقال له الحسين : «الموت أدنى إليك من ذلك» . ثم قال لأصحابه : «قوموا فاركبوا» ، فركبوا ، وانتظروا حتى ركبت نساؤهم . **فقال لأصحابه : «انصرفوا بنا» . فلمّا ذهبوا لينصرفوا حال القوم بينهم وبين الانصراف ،** فقال الحسين للحرّ : «ثكلتك أُمّك ما تريد» ؟ . . . قال الحرّ : أُريد ـ والله ـ أن أنطلق بك إلى

عبيدالله بن زياد. قال له الحسين عليه السلام: «اذن ـ والله ـ لا أتّبعك». فقال له الحرّ: إذن ـ والله ـ لا أدعك، فترادّا القول ثلاث مرات، ولمّا كثر الكلام بينهما قال له الحرّ: إني لم أُومر بقتالك، وإنما أُمرتُ ألاّ أُفارقك حتى أُقدمك الكوفة، فإذا أبيت فخذ طريقاً لا تدخلك الكوفة، ولا تردّك إلى المدينة، تكون بيني وبينك نصفاً حتى أكتب إلى ابن زياد، وتكتب أنت إلى يزيد ابن معاوية إن أردت أن تكتب إليه، أو إلى عبيدالله بن زياد إن شئت، فلعلّ الله إلى ذاك أن يأتي بأمر يرزقني فيه العافية من أن أبتلي بشيء من أمرك.[1]

١٧٤. عن عقبة بن أبي العيزار: ان الحسين عليه السلام خطب أصحابه وأصحاب الحرّ بالبيضة، فحمد الله وأثنى عليه ثم قال:

أيها الناس! **إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحُرم الله، ناكثاً لعهد الله، مخالفاً لسنّة رسول الله، يعمل فى عباد الله بالإثم والعدوان، فلم يغيّر عليه بفعل ولا قول، كان حقّاً على الله أن يُدخله مدخله».**

ألا وإن هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان، وتركوا طاعة الرحمن، وأظهروا الفساد، وعطّلوا الحدود، واستأثروا بالفيء، وأحلّوا حرام الله، وحرّموا حلاله، وأنا أحقّ من غير.

قد أتتني كتبكم، وقدمت عليّ رسلكم ببيعتكم أنكم لا تسلموني، ولا تخذلوني، فإن تممتم على بيعتكم تصيبوا رشدكم، فأنا الحسين بن علي، وابن فاطمة بنت رسول‌الله صلى الله عليه وآله، نفسي مع أنفسكم، وأهلي مع أهليكم، فلكم فيّ أُسوة، وإن لم تفعلوا ونقضتم عهدكم، وخلعتم بيعتي من أعناقكم،

---

١. تاريخ طبرى ٤/ ٣٠٣ ـ ٣٠٤ و رجوع شود به: الأخبار الطوال ٢٥٠، مقتل خوارزمى ١/ ٢٣١ ـ ٢٣٢، بحارالأنوار ٤٤/ ٣٧٦ ـ ٣٧٨، عوالم ١٧ / ٢٢٧ ـ ٢٢٨.

فلعمري ما هي لكم بنُكر، لقد فعلتموها بأبي وأخي وابن عمي مسلم، **والمغرور من اغترّ بكم**، فحظّكم أخطاتم، ونصيبكم ضيّعتم، ﴿فَمَن نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾،[1] وسيغني الله عنكم، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.[2]

۱۷۵. وفي رواية: ودعا الحسين علیه السلام بدواة وبيضاء، وكتب إلى أشراف الكوفة ممّن كان يظنّ أنه على رأيه:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، من الحسين بن علي إلى سليمان بن صرد والمسيب بن نجبة ورفاعة بن شداد وعبد الله بن وال وجماعة المؤمنين، أمّا بعد؛ فقد علمتم أن رسول الله صلی الله علیه و آله قد قال ـ في حياته ـ: «من رأى سلطاناً جائراً مستحلّاً لحُرم الله، ناكثاً لعهد الله، مخالفاً لسنّة رسول الله، يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان، ثم لم يغيّر بقول ولا فعل كان حقيقاً على الله أن يُدخله مدخله»، وقد علمتم أن هؤلاء القوم قد لزموا طاعة الشيطان، وتولّوا عن طاعة الرحمن، وأظهروا الفساد، وعطّلوا الحدود، واستأثروا بالفيء، وأحلّوا حرام‌الله، وحرّموا حلاله، وإني أحقّ بهذا الأمر لقرابتي من رسول‌الله صلی الله علیه و آله، وقد أتتني كتبكم، وقدمت عليّ رسلكم ببيعتكم أنكم لا تسلموني ولا تخذلوني، فإن وفيتم لي ببيعتكم فقد أصبتم حظّكم ورشدكم، ونفسي مع أنفسكم، وأهلي وولدي مع أهاليكم وأولادكم فلكم بي أسوة، وإن لم تفعلوا ونقضتم عهودكم وخلعتم بيعتكم فلعمري ما هي منكم بنكر لقد فعلتموها بأبي وأخي وابن

---

۱. الفتح (۴۸): ۱۰.

۲. تاريخ طبرى ۴/۳۰۴، كامل ابن‌اثير ۴/۴۸.

عمي ، **والمغرور من اغترّ بكم** ، فحظّكم أخطأتم ونصيبكم ضيّعتم ، ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلىٰ نَفْسِهِ﴾ ، وسيغني الله عنكم ، والسلام .[۱]

۱۷۶ . أرسل ابن سعد رجلاً إلى مولانا الحسين‌عليه‌السلام . . . فقال : يا مولاي ! ما الذي جاء بك إلينا ، وأقدمك علينا ؟ فقال‌عليه‌السلام : «كتبكم» . فقال : الذين كاتبوك هم اليوم من خواصّ ابن زياد ![۲]

۱۷۷ . جاء رسول عمر بن سعد حتى سلّم على الحسين‌عليه‌السلام ، وأبلغه رسالة عمر بن سعد إليه .

فقال له الحسين‌عليه‌السلام : **كتب إليّ أهل مصركم هذا أن اقدم فأمّا إذاكرهتموني فأنا أنصرف عنكم . . .**

فقال عمر بن سعد : أرجو أن يعافيني الله من حربه وقتاله ، وكتب إلى عبيد الله بن زياد : . . . فإني حيث نزلت بالحسين بعثت إليه رسولي **فسألته عما أقدمه وما ذا يطلب ، فقال :**

كتب إليّ أهل هذه البلاد ، وأتتني رسلهم يسألوني القدوم إليهم ففعلت ، فأمّا إذا كرهتموني ، وبدا لهم غير ما أتتني به رسلهم فأنامنصرف عنهم .[۳]

۱۷۸ . عن مصعب بن عبد الله : لمّا استكفّ الناس بالحسين‌عليه‌السلام ركب فرسه ،

---

۱. بحارالأنوار ۳۸۱/۴۴ ـ ۳۸۲، عوالم ۲۳۲/۱۷ ـ ۲۳۳ به نقل از مناقب و رجوع شود به: فتوح ابن أعثم ۸۱/۵، مقتل خوارزمی ۲۳۴/۱ ـ ۲۳۵.

۲. موسوعة كلمات الإمام الحسين‌عليه‌السلام ۴۶۲ به نقل از مقتل الحسين‌عليه‌السلام ۸۱، الإمام الحسين‌عليه‌السلام وأصحابه ۲۲۴/۱، معالي السبطين ۳۰۹/۱.

۳. رجوع شود به: ارشاد ۸۶/۲، اعلام‌الورى ۴۵۱/۱، روضة الواعظين ۱۸۱/۱، مناقب ۲۴۷/۳ (چاپ دیگر: ۹۷/۴)، بحارالأنوار ۳۷۹/۴۴، ۳۸۴ ـ ۳۸۵، عوالم ۲۳۵/۱۷ ـ ۲۳۶، تاریخ طبری ۳۱۱/۴، مقتل خوارزمی ۲۴۱/۱.

واستنصت الناس، حمد الله وأثنى عليه، ثم قال:

تبّاً لكم ـ أيتها الجماعة ـ وترحاً وبؤساً لكم **حين استصرختمونا ولهين فأصرخناكم موجفين**، فشحذتم علينا سيفاً كان في أيدينا، وحمشتم علينا ناراً أضرمناها على عدوكم وعدونا، فأصبحتم إلباً على أوليائكم، ويداً على أعدائكم، من غير عدل أفشوه فيكم، ولا أمل أصبح لكم فيهم، ولا ذنب كان منّا إليكم، فهلاّ لكم الويلات؛ إذ كرهتمونا، والسيف مشيم، والجأش طامن، والرأي لما يستحصف، ولكنكم أسرعتم إلى بيعتنا كطيرة الدبى، وتهافتم إليها كتهافت الفراش، ثم نقضتموها سفهاً وضلّة، فبعداً وسحقاً لطواغيت هذه الأُمة، وبقية الأحزاب، ونبذة الكتاب، ومطفئي السنن، ومؤاخي المستهزءين الذين جعلوا القرآن عضين، وعصاة الإمام، وملحقي العهرة بالنسب، ولبئس ما قدّمت لهم أنفسهم أن سخط الله عليهم، وفي العذاب هم خالدون.

أفهؤلاء تعضدون، وعنّا تتخاذلون؟! أجل ـ والله ـ خذل فيكم معروف، نبتت عليه أُصولكم، واتّزرت عليه عروقكم، فكنتم أخبث ثمر شجر للناظر، وأكلة للغاصب، ألا لعنة الله على الظالمين الناكثين الذين ينقضون الأيمان بعد توكيدها، وقد جعلوا الله عليهم كفيلاً.[1]

---

۱. رجوع شود به: احتجاج ۲۴/۲، لهوف ۵۸ ـ ۵۹ (چاپ دیگر: ۹۷)، مثیر الأحزان ۵۴ (چاپ دیگر: ۴۰)، تحف‌العقول ۲۴۰ ـ ۲۴۱، مناقب ۲۵۷/۳ (چاپ دیگر ۱۱۰/۴)، کشف الغمة ۱۹/۲، بحارالانوار ۸/۴۵، ۸۳، عوالم ۲۵۲/۱۷ ـ ۲۵۳، تاریخ مدینة دمشق ۲۱۸/۱۴ ـ ۲۱۹ (ترجمة الإمام الحسین عليه‌السلام من تاریخ ابن‌عساکر ۳۱۸)، مطالب السؤول ۳۸۳، الفصول المهمة ۷۶۶/۲، مقتل خوارزمی ۶/۲ ـ ۷، فتوح ابن اعثم ۱۱۶/۵.

←

۱۷۹. وقال عليه السلام : أيها الناس ! اسمعوا قولي، ولا تعجلوا عليّ حتى أعظكم بما يحقّ عليّ، وحتى أعذر عليكم، فإن أعطيتموني النصف كنتم بذلك أسعد... فنادى : يا شبث بن ربعي ! يا حجار بن أبجر ! يا قيس بن الأشعث ! يا يزيد بن الحارث ! ألم تكتبوا إليّ : أن قد أينعت الثمار، واخضرّ الجناب، وإنما تقدم على جند لك مجنّد ؟ ![1]

۱۸۰. وفي آخر دعائه عليه السلام يوم عاشوراء : اللهم... احكم بَيْنَنٰا وَبَيْنَ قَوْمِنٰا بِالْحَقِّ **فإنهم غرّونا، وخدعونا [وخذلونا]، وغدروا بنا، وقتلونا**، ونحن عترة نبيك، وولد حبيبك محمد بن عبدالله الذي اصطفيته بالرسالة، وائتمنته على وحيك، فاجعل لنا من أمرنا فرجاً ومخرجاً برحمتك يا أرحم الراحمين.[2]

۱۸۱. وفي دعاءٍ آخر له عليه السلام : اللهم احكم بينا وبين قوم دعونا لينصرونا ثم يقتلوننا [فقتلونا].

وفي لفظ : فإنهم دعونا لينصرونا، ثم عدوا علينا فقتلونا [يقاتلوننا].[3]

←و آخر فرمایش حضرت اقتباسی است از آیه شریفه: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ ٱللهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ وَلاَ تَنقُضُوا ٱلْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ ٱللهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ ٱللهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾. (النحل (۱٦): ۹۱).

۱. ارشاد ۹۷/۲ ـ ۹۸، اعلام الورى ۴۵۸/۱ ـ ۴۵۹، عوالم ۲۵۰/۱۷ ـ ۲۵۱، بحارالانوار ٦/۴۵ ـ ۷، تاريخ طبرى ۳۲۲/۴ ـ ۳۲۳، البداية والنهاية ۱۹۳/۸ ـ ۱۹۴.

۲. مصباح المتهجد ۸۲۷، مزار ابن المشهدى ۳۹۹، إقبال ۳۰۴، مصباح شيخ كفعمى ۵۴۴، بحارالانوار ۳۴۸/۹۸.

۳. رجوع شود به: ارشاد ۱۱۱/۲، اعلام الورى ۴٦۸/۱، بحارالأنوار ۴۳/۴۵، عوالم ۲۸۵/۱۷، فتوح ابن اعثم ۱۱۴/۵، تاريخ طبرى ۲۹۳/۴، ۳۴۵، تهذيب الكمال ۴۲۸/٦، ←

۱۸۲. وورد ـ أيضاً ـ قوله عليه‌السلام: «فإنهم غرّونا وكذبونا وخذلونا» في غير تلك الرواية.[1]

* قبلاً در روایت شماره ۲۷ گذشت که فرمود: أتاني رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله... فقال: يا حسين! اخرج [إلى العراق] **فإن الله قد شاء أن يراك قتيلاً.**

* و در روایت شماره ۳۳ أُمّ سلمه گفت: يا بنيّ لا تحزنّي بخروجك إلى العراق. حضرت فرمود:

يا أُمّاه قد شاء الله عزّ وجلّ **أن يراني مقتولاً مذبوحاً ظلماً وعدواناً، وقد شاء أن يرى حرمي ورهطي ونسائي مشرّدين، وأطفالي مذبوحين مظلومين مأسورين مقيّدين، وهم يستغيثون فلا يجدون ناصراً ولا معيناً.**

* و در روایت شماره ۵۶ به مسلم بن عقیل فرمود: فإن رأيت الناس مجتمعين على بيعتي **فعجّل لي بالخبر حتى أعمل على حسب ذلك إن شاء الله تعالى.**

* و در روایت شماره ۶۷ فرمود: إن هؤلاء أخافوني، وهذه كتب أهل الكوفة، وهم قاتلي.

* و در روایت شماره ۸۹ فرمود: ولكن مسلم بن عقيل كتب إليّ باجتماع أهل الكوفة على نصرتي وبيعتي، وقد أجمعتُ على المسير إليهم.

* و در روایت شماره ۹۴ فرمود: وهذه كتب أهل الكوفة ورسلهم، وقد وجب عليّ إجابتهم، وقام لهم العذر عليّ عند الله سبحانه.

← كامل ابن‌اثير ۷۷/٤، سير أعلام النبلاء ۳۰۹/۳، البداية والنهاية ۲۱٤/۸، تهذيب التهذيب ۳۰٤/۲.

۱. بحارالانوار ۱۰/٤٥، عوالم ۲۵۳/۱۷، احقاق ٦۲۵/۱۱ به نقل از مقتل خوارزمی.

* و در روایت شماره ۱۰۴ فرمود: إن أهل الكوفة كتبوا إليّ يسألونني أن أقدم عليهم لما رجوا من إحياء معالم الحق، وإماتة البدع.

* و در روایت شماره ۱۸۴ خواهد آمد که فرمود: إن أهل هذا المصر كتبوا إليّ يذكرون أن لا إمام لهم، ويسألونني القدوم عليهم.

اشاره به مدلول روایات

چنان‌که ملاحظه فرمودید سیدالشهداعليه‌السلام در نامه به کوفیان، صحبت با حضرت مسلمعليه‌السلام، گفت و گوهای بین راه، پاسخ پیام عمر بن سعد، احتجاج‌های مکرّر با کوفیان و مناجات با خدای تعالی، **علت سفر به کوفه را دعوت و نامه‌های درخواستی کوفیان دانست** تا جایی که به آنها فرمود:

> اگر نظر شما عوض شده و تمایل به حضور من ندارید، حاضرم برگردم.

و می‌خواست برگردد ولی آنها مانع شدند.

روایت ۱٦۲: نامه‌های بسیار از سوی کوفیان، و کلام فرستادگان آنها حاکی از آن بود که: ای امام حسینعليه‌السلام اگر نزد ما نیایی [در برابر خدا مسئول و] گنهکار هستی!

روایت ۱٦۳ ـ ۱٦٤: کوفیان به حضرت نوشتند: اینجا صد هزار شمشیرزن در اختیار و گوش به فرمان تو هستند، تأخیر روا مدار.

روایت ۱٦٥: چهل هزار نفر از کوفیان [از طریق مکاتبه] با آن حضرت بیعت کردند که: با هر کس بجنگد جنگ کنند و با هرکسی کنار بیاید، رفتار مسالمت‌آمیز داشته باشند.

پس از آن، حضرت به آنها نامه نوشت و وعده داد که دعوتشان را بپذیرد و به سرعت نزد آنها برود سپس مسلم بن عقیل علیه السلام را نزد آنها فرستاد تا صدق گفتار و ثبات عقیدهٔ آنها را به حضرت خبر دهد.

روایت ١٦٦: حضرت به آنها نوشت:

> آخرین فرستادگان و نامه‌های شما رسید که عمدهٔ شما از من خواسته‌اید که نزد شما بیایم تا همگی به راه حق هدایت شده و بر آن اتفاق نمایید. من برادر و پسرعمویم را که مورد اطمینان من است نزد شما می‌فرستم، اگر به من بنویسد که جمعیت شما و بزرگان صاحبان عقل [وتدبیر] و فضیلت شما با آنچه در نامه‌ها نوشته‌اید موافق هستند، به زودی نزد شما خواهم آمد.

روایت ١٦٧: سیدالشهدا علیه السلام به مسلم فرمود:

> اگر دیدی آنچه در نامه‌ها نوشته‌اند درست بوده، زود به من نامه بنویس تا سریع به سوی کوفه حرکت کنم و گرنه زود برگرد.

روایت ١٦٨: در نامهٔ حضرت مسلم علیه السلام به امام حسین علیه السلام آمده که: هجده هزار نفر با من بیعت کرده‌اند، تشریف بیاورید.

روایت ١٦٩: پس از آنکه به حضرت مسلم امان دادند و حضرت بی وفایی کوفیان را دید به محمد بن اشعث فرمود: آیا می‌توانی کسی را از طرف من بفرستی تا به امام حسین علیه السلام خبر دهد که من اسیر دست دشمن شده‌ام و روز را به شب نخواهم برد و کشته خواهم شد؟ او با خاندانش امروز و فردا خارج می‌شود. [کسی بفرست که] به او بگوید: فدایت شوم، با خاندانت باز گرد و فریب کوفیان را مخور، آنها دروغ گفتند. آنها اصحاب پدرت هستند که آرزو

می‌کرد به مردن یا کشته شدن از آنها جدا شود.

روایت ۱۷۰: حضرت مسلم ؈ قبل از شهادتش نیز بـه عـمر سـعد لعنه الله وصیت فرمود: کسی را نزد امام حسین ؈ بفرست که برگردد، من به حضرت نوشته‌ام که مردم با ایشان هستند [و یاری‌اش می‌کنند]، مطمئنم که آن حضرت حرکت کرده است.

روایت ۱۷۱: هنوز خبر شهادت حضرت مسلم ؈ به امام حسین ؈ نرسیده بود که حضرت نامه‌ای به اهل کوفه نوشت و پس از حمد و ثنای الهی یادآور نامۀ جناب مسلم شد که خبر داده مردم بر یاری اهل‌بیت ؇ و طلب حق آنها اجتماع کرده‌اند. سپس از خروج خـویش در هشـتم ذی الحـجه خـبر داد و فرمود: در همین چند روز آینده نزد شما خواهم آمد.

روایت ۱۷۲: حضرت به عبدالله بن مطیع در مورد انـتخاب عـراق چـنین فرمود: می‌دانی که معاویه مرده است، عراقیان به مـن نـامه نـوشته و از مـن خواسته‌اند که نزد آنها بروم.

روایت ۱۷۳: حضرت پس از ملاقات با لشکر حرّ خطبه‌ای خواند و دلیل سفر خویش را چنین بیان فرمود:

> من به سـوی شـما حـرکت نکـردم مگـر پس از رسـیدن نـامه‌ها و فرستادگان شما که گفتید: «ما پیشوا و رهبری نداریم، امید آن‌که خدا به واسطۀ تو همۀ ما را به راه راست هدایت فرماید تا بـر آن اتـفاق نماییم»، اگر سر حرفتان ایستاده‌اید، تجدید عهد و پیمان نمایید تا وارد کوفه شوم، و اگر دوست ندارید من برمی‌گردم.

و پس از خواندن نماز عصر نیز مطلب خویش را تکرار نمود. حرّ در پاسخ

گفت: به خدا سوگند من از نامه‌هایی که می‌گویی خبر ندارم.

به دستور حضرت نامه‌ها را نزد او آوردند. حرّ گفت: ما از کسانی نیستیم که به تو نامه نوشته‌اند، ما مأموریم تو را نزد ابن‌زیاد ببریم. حضرت فرمود: مرگ به تو از این کار نزدیک‌تر است.

سپس حضرت و یارانش سوار شدند که برگردند ولی لشکر حرّ مانع شد، و پس از رد و بدل شدن کلماتی بین آنها حرّ گفت: راهی انتخاب کن که نه به کوفه باشد نه مدینه، تا من به ابن‌زیاد نامه بنویسم، شاید مطلب به عافیت ختم شود.

روایت ۱۷٤: در خطبه‌ای که حضرت برای اصحاب خود و لشکر حرّ ایراد فرمود، آمده است:

> نامه‌های شما به دست من رسید، فرستادگان شما [از طرف شما] با من بیعت کردند، شما قول دادید که مرا تسلیم دشمن نکنید و دست از یاری من برمدارید.

روایت ۱۷۵: مطلب گذشته به عنوان نامهٔ حضرت به بزرگان کوفه آمده است.

روایت ۱۷٦: کسی از حضرت پرسید: چرا اینجا تشریف آوردی؟! فرمود: چون به من نامه نوشتید! آن شخص گفت: سرورم! آنها که به تو نامه نوشته‌اند فعلاً از خواص و نزدیکان ابن‌زیاد هستند!

روایت ۱۷۷: فرستادهٔ عمر بن سعد نزد حضرت آمد و پیغام او را رساند. حضرت فرمود: اهل این سرزمین به من نامه نوشته و از من دعوت کرده‌اند، اگر پشیمان شده‌اند برمی‌گردم. عمر بن سعد عین مطلب را برای ابن‌زیاد نوشت.

روایت ۱۷۸: خلاصهٔ مطلب آن‌که حضرت به کوفیان فرمود:

شما از ما کمک خواستید و فریادرسی نمودید، ما هم به سرعت به فریاد شما رسیدیم... چرا تا کار بدینجا نکشیده بود کراهت خویش را اظهار نکردید؟!... بر پیمان‌شکن لعنت!

روایت ۱۷۹: حضرت از مردم خواست که به سخنانش گوش دهند تا آنها را موعظه نموده و عذر خویش را در آمدن به کوفه بیان نماید...؛ سپس عده‌ای از بزرگان لشکر دشمن را به اسم صدا زد، و فرمود: مگر شما به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و... [تمام شرایط برای استقبال از شما فراهم شده] به سوی ما بیا که لشکری برای یاری تو مهیا شده است؟!

روایت ۱۸۰: در آخرین دعای حضرت روز عاشورا آمده است: خدایا بین ما و قوم ما به حق قضاوت کن؛ زیرا آنها ما را فریب داده و به ما نیرنگ و خدعه زدند و ما را به قتل رساندند.

روایت ۱۸۱: در دعایی دیگر از حضرت نقل شده که: خدایا بین ما و بین این قوم حکم کن که از ما دعوت کردند تا ما را یاری کنند، سپس به کشتار ما پرداختند.

روایت ۱۸۲: در عبارت دیگر از آن حضرت آمده که فرمود: کوفیان ما را فریب داده، به ما دروغ گفتند، ما را رها کرده و دست از یاری ما برداشتند.

و از روایات ۵۶، ۶۷، ۸۹، ۹۴، ۱۰۴، ۱۸۴ نیز معلوم می‌شود که دعوت کوفیان ـ **به حسب ظاهر** ـ باعث حرکت حضرت به سوی عراق شده است.

ماحصل روایات، به خصوص به کار بردن الفاظی که حاکی از «نیرنگ، خدعه، کید، غدر و... کوفیان» است، به روشنی دلالت دارد که آنها با دعوت

خویش این مشکلات را برای حضرت پیش آوردند.

این‌گونه تعابیر در آثار دیگری نیز به چشم می‌خورد که در ادامه به چند مورد آن اشاره می‌شود:

● آثاری در کید، خدعه و فریب کوفیان

۱۸۳. قال البلاذري: عرض الحسين عليه السلام على أهله ومن معه أن يتفرّقوا عنه، ويجعلوا الليل جملاً، وقال:

إنما القوم يطلبونني وقد وجدوني، **وما كانت كتب من كتب إليّ ـ فيما أظنّ ـ إلاّ مكيدة لي**، وتقرّباً إلى ابن معاوية بي.

فقالوا: قبّح الله العيش بعدك.[1]

۱۸۴. وروى الدينوري أن عمر بن سعد قال لقرّة بن سفيان الحنظلي: انطلق إلى الحسين فسله ما أقدمك؟ فأتاه، فأبلغه فقال الحسين عليه السلام:

أبلغه عني أن أهل هذا المصر كتبوا إليّ يذكرون أن لا إمام لهم، ويسألونني القدوم عليهم، فوثقت بهم، فغدروا بي، بعد أن بايعني منهم ثمانية عشر ألف رجل، **فلمّا دنوت فعلمت غرور ما كتبوا به إليّ أردت الانصراف** إلى حيث منه أقبلت، فمنعني الحرّ بن يزيد، وسار حتى جعجع بي في هذا المكان.[2]

۱۸۵. قال مولانا زين العابدين عليه السلام ـ في خطبته بالكوفة ـ:

أيّها الناس! ناشدتكم بالله، هل تعلمون **أنكم كتبتم إلى أبي وخدعتموه** وأعطيتموه من أنفسكم العهد الميثاق والبيعة، وقاتلتموه، وخذلتموه؟![3]

---

۱. أنساب الأشراف ۳ / ۱۸۵.

۲. الأخبار الطوال: ۲۵۳.

۳. رجوع شود به: احتجاج ۳۲/۲، لهوف ۹۲(چاپ دیگر: ۱۵۷)، بحار ۱۱۳/۴۵، عوالم ۳۸۲/۱۷.

۱۸٦. وفي خطبة عقيلة بني هاشم سيّدتنا زينب الكبرى عليها السلام بالكوفة: يا أهل الكوفة! يا أهل الختل [الختر] والغدر والخذل![1]

۱۸۷. وفي خطبة سيدتنا فاطمة الصغرى عليها السلام بالكوفة: يا أهل الكوفة! يا أهل المكر والغدر والخيلاء![2]

۱۸۸. وعن مولانا الباقر عليه السلام: ثم بايع الحسين عليه السلام من أهل العراق عشرون ألفاً، **ثم غدروا به**، وخرجوا عليه وبيعته في أعناقهم فقتلوه....[3]

۱۸۹. وقال مسلم بن عقيل عليه السلام لطوعة: أنا مسلم بن عقيل كذبني هؤلاء القوم، وغرّوني![4]

۱۹۰. وفي مناجات مسلم عليه السلام قبل شهادته: اللهم احكم بيننا وبين قوم غرّونا، وخذلونا،[5] وكادونا،[6] وكذبونا،[7] وأذلّونا،[8] وقتلونا.[9]

---

۱. رجوع شود به: بلاغات النساء ۲۳، امالی شیخ مفید ۳۲۲، امالی شیخ طوسی ۹۲، احتجاج ۲۹/۲، مناقب ۲٦۱/۳ (چاپ دیگر: ۱۱۵/٤)، لهوف ۸٦ (چاپ دیگر: ۱٤٦)، مثیر الاحزان ۸٦ (چاپ دیگر: ٦٦)، بحارالانوار ۱۰۹/٤۵، ۱٦۳، ۱٦۵، عوالم ۳٦۹/۱۷، ۳۷۱، ۳۷۸، فتوح ابن‌اعثم ۱۲۱/۵، مقتل خوارزمی ٤۰/۲ (با اختلاف و زیاده و نقصان).

۲. رجوع شود به: احتجاج ۲۷/۲، مثیرالاحزان ۸۷ (چاپ دیگر: ٦۸)، لهوف ۸۹ (چاپ دیگر: ۱۵۰)، بحارالانوار ۱۱۰/٤۵، عوالم ۳۷۹/۱۷.

۳. شرح ابن ابی‌الحدید ٤۳/۱۱، بحار ٦۸/٤٤، و رجوع شود به: کتاب سلیم ۱۸۸، بحار ۲۱۲/۲۷.

٤. ارشاد ۵۵/۲، اعلام‌الوری ٤٤۲/۱، روضة‌الواعظین ۱۷۵/۱، بحار ۳۵۰/٤٤، عوالم ۱۹۹/۱۷، مقاتل الطالبیین ٦۸، تاریخ طبری ۲۷۸/٤، کامل ابن‌اثیر ۳۱/٤، البدایة والنهایة ۱٦۷/۸.

۵. مناقب ۲٤۵/۳ (چاپ دیگر ۹٤/٤)، اعلام‌الوری ٤٤٤/۱، البدایة والنهایة ۱٦۹/۸، فتوح ابن‌اعثم ۵۸/۵، مقتل خوارزمی ۲۱۳/۱.

اشاره به مدلول روایات

روایت ۱۸۳: از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود: نامه‌های کوفیان نیرنگی بیش نبود.

روایت ۱۸٤: و فرمود: اهل کوفه از من خواستند که نزد آنها آمده و رهبری آنها را به عهده گیرم، من به آنها اطمینان کردم ولی آنها به من نیرنگ زدند. هنگامی که به فریب آنها پی بردم خواستم برگردم ولی حرّ مانع شد.

روایت ۱۸۵: امام زین‌العابدین علیه السلام فرمود: ای مردم [کوفه] آیا می‌دانید [و می‌پذیرید] که شما بودید که به پدرم نامه نوشتید و با او خدعه نمودید؟!

روایت ۱۸٦: حضرت زینب علیها السلام به آنها فرمود: ای کوفیان! ای اهل خدعه و خیانت و نیرنگ و خذلان!

روایت ۱۸۷: حضرت فاطمه صغری علیها السلام نیز خطاب به آنان فرمود: ای کوفیان! ای اهل مکر و حیله و نیرنگ و خودپسندی!

روایت ۱۸۸: امام باقر علیه السلام فرمود: بیست‌هزار نفر عراقی با امام حسین علیه السلام بیعت کردند و سپس به آن حضرت نیرنگ زدند.

روایت ۱۸۹: حضرت مسلم علیه السلام هنگام معرفی خودش به طوعه فرمود: من مسلم بن عقیل هستم، این مردم به من دروغ گفتند و مرا فریب دادند.

---

٦. مقاتل‌الطالبیین ٦٧.

٧. ارشاد ٦٣/٢، روضة‌الواعظین ١٧٧/١، بحار ٣٥٧/٤٤، عوالم ٢٠٦/١٧، الثقات‌ابن‌حبان ٣٠٨/٢.

٨. تاریخ طبری ٢٨٣/٤.

٩. بحارالانوار ٣٥٨/٤٤، عوالم ٢٠٧/١٧.

روایت ۱۹۰: و نیز حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام در آخرین لحظات عمرش به درگاه خداوند عرض نمود: خدایا بین ما و این قوم قضاوت نما که ما را فریب دادند، دست از یاری ما کشیدند، به ما نیرنگ زدند، به ما دروغ گفتند، ما را خوار نموده و به قتل رساندند.

برای روشن شدن روایات گذشته رجوع به مطالب آینده با عنوان: «میزان اهمیت نامه‌های کوفیان» ضروری است.

- **میزان اهمیت نامه‌های کوفیان و اعتماد امام علیه السلام بر آن**

آیا دعوت کوفیان عامل مستقلی برای حرکت امام علیه السلام به شمار می‌رود؟!

تا چه اندازه می‌شود به دعوت کوفیان اهمیت داد؟

یا این‌که بگوییم این نامه‌ها اصلاً اهمیتی در حرکت حضرت نداشته است؟!

با توجه به سوء سابقه اهل کوفه و پیش‌بینی همهٔ معاصران حضرت و گوشزد نمودن دوست و دشمن به بی‌وفایی آنان، معلوم می‌شود که ـ گذشته از علم و دانش الهی ـ حضرت به آسانی می‌توانست اوضاع را پیش‌بینی کند. البته این بدان معنا نیست که دعوت و نامه نوشتن آنها نادیده گرفته شود، چون وظیفه حضرت مشی بر طبق ظاهر دعوت آنها بوده است.

بدون شک شأن امام اجلّ از آن است که کسی بتواند او را نیرنگ بزند، ولی جایی که امام مأمور به رعایت ظاهر است، آنچه را می‌داند نادیده فرض می‌کند.[1] پس ظاهراً تمام روایاتی که حاکی از عدم صداقت و استواری کوفیان است و الفاظ «غدر، کید و خدعه» در آن به کار رفته، اشاره به همین مطلب است یعنی ظاهر قضیه و لزوم رعایت ظاهر، نه این‌که واقعاً حضرت فریب خورده باشد؛ زیرا شأن حجت خدا اجلّ از آن است که کسی بتواند به او نیرنگ بزند.

---

۱. رجوع شود به بحث «القاء نفس در تهلکه» و بحث «مشی بر ظاهر و احتمال بداء».

● ادامهٔ سفر پس از شهادت حضرت مسلم علیه السلام

هنگامی که خبر شهادت حضرت مسلم و هانی علیهما السلام به کاروان رسد، بعضی از اصحاب به امام حسین علیه السلام گفتند: شما مثل مسلم نیستی [و با او خیلی فرق داری] اگر به کوفه برسی مردم در اسرع وقت به یاری شما خواهند شتافت،[1] حضرت در پاسخ چیزی نگفت و سکوت نمود، ولی طولی نکشید که خبر شهادت عبدالله بن یقطر نیز به حضرت گزارش شد ؛ لذا اعلام فرمود:

> پیروان ما دست از یاری ما برداشتند، هر کس بخواهد می‌تواند برگردد.[2]

علت این کار چنین بیان شده: **فکره أن یسیروا معه إلاّ وهم یعلمون علی ما یقدمون**. یعنی: حضرت کراهت داشت که با او [افرادی ناآگاه] همراه باشند مگر آن‌که هر کس می‌ماند بداند به چه کاری اقدام می‌کند [و فتح و ظفر ظاهری در کار نیست].

وقد علم أنهم إذا بیّن لهم لم یصحبه إلاّ من یرید مواساته والموت معه. یعنی: امام حسین علیه السلام [خوب] می‌دانست که پس از روشن شدن مطلب جز آنها که قصد مواسات داشته و خود را برای مرگ در رکاب او آماده کرده‌اند کسی همراه او نخواهد آمد.

---

۱. در پاورقی روایت شماره ٦٩ به نقل از ابن قتیبه گذشت که پس از شهادت حضرت مسلم علیه السلام بنی‌عقیل گفتند: «قد جاءك من الکتب ما نثق به» یعنی: آن قدر نامه رسیده که برای ما اطمینان‌بخش است. (الامامة والسیاسة ۱۱/۲ (تحقیق شیری) ۵/۲ (تحقیق زینی).

۲. رجوع شود به: ارشاد ۷۵/۲، بحارالانوار ۳۷۳/٤٤، عوالم ۲۲۵/۱۷، تاریخ طبری ۳۰۰/٤، کامل ابن‌اثیر ٤۳/٤، البدایة والنهایة ۱۸۲/۸.

پس حضرت و یاران باوفایش از سرانجام کار آگاه بودند؛ لذا در پاسخ فرزدق اشعاری قرائت فرمود که در ضمن آن آمده است: «فقتل امرء بالسيف في الله أفضل».

حضرت کاملاً توجه داشت چه می‌کند و به صراحت فرمود: «ليس يخفى عليّ الرأي»؛ آری ادامهٔ سفر امتثال فرمان پروردگار (دستور خاص) بود، و سیدالشهداءعليه‌السلام در این‌باره فرمود: او ـ یعنی حضرت مسلم‌عليه‌السلام ـ وظیفهٔ خویش را انجام داد و آنچه بر عهدهٔ ما بوده باقی است.

به آثاری در این زمینه توجه فرمایید:

۱۹۱. قال السيّدرحمه‌الله: أتاه خبر مسلم في زبالة، ثم إنه سار، فلقيه الفرزدق فسلّم عليه، ثم قال: يا ابن رسول الله! كيف تركن إلى أهل الكوفة، وهم الذين قتلوا ابن عمّك مسلم بن عقيل وشيعته؟! قال: فاستعبر الحسين‌عليه‌السلام باكياً، ثم قال:

رحم‌الله مسلماً فلقد صار إلى روح الله وريحانه وتحيته ورضوانه، أما إنه قد قضى ما عليه، وبقي ما علينا، ثم أنشأ يقول:

فان تكن الدنيا تُعدّ نفيسة   فدار ثواب الله أعلى وأنبل
وإن تكن الأبدان للموت أُنشئت   فقتل امرء بالسيف في الله أفضل[1]

۱۹۲. وزاد ابن نما قبل الأشعار: و لمّا ورد خبر مسلم وهاني ارتجّ الموضع بالنوح والعويل، وسالت العزوب بالدمع الهمول....

وقال بعد الأشعار: ثم أرادعليه‌السلام الرجوع حزناً وجزعاً لفقد أحبّته والمضي إلى

۱. لهوف ۴۵ (چاپ دیگر: ۷۳ ـ ۷۴)، بحارالانوار ۳۷۴/۴۴، عوالم ۲۲۴/۱۷، و رجوع شود به: فتوح ابن اعثم ۷۱/۵، مقتل خوارزمی ۲۲۳/۱، مطالب السؤول ۳۹۰/۱، الفصول المهمة ۷۷۳/۲، کشف الغمة ۲۷/۲ ـ ۲۸.

بلدته، ثم ثاب إليه رأيه الأول، وقال: «على ما كنتُ عليه المعوّل»، وقال ـ متمثلًا ـ: «سأمضي وما بالموت عار على الفتى...» إلى آخر الأشعار.[۱]

۱۹۳. وفي رواية: فقال له أصحابه: إنك ـ والله ـ ما أنت مثل مسلم بن عقيل، ولو قدمت الكوفة لكان الناس إليك أسرع. فسكت... ثم ارتحلوا، فسار حتى انتهى إلى زبالة، فأتاه خبر عبدالله بن يقطر، فأخرج إلى الناس كتاباً فقرأه عليهم:

بسم الله الرحمن الرحيم، أمّا بعد؛ فإنه قد أتانا خبر فظيع قتل مسلم بن عقيل، وهاني بن عروة، و عبد الله بن يقطر، وقد خذلنا شيعتنا، فمن أحبّ منكم الانصراف فلينصرف [في] غير حرج.[۲]

* قبلاً در روايت شماره ۶۸ گذشت كه حضرت فرمود: فمن أحبّ منكم الانصراف فلينصرف في غير حرج، ليس عليه ذمام... **فكره أن يسيروا معه إلاّ وهم يعلمون على ما يقدمون...**.

و در پاسخ عمر بن لوذان ـ كه گفت: أُنشدك الله لمّا انصرفت، فو الله ما تقدم إلاّ على الأسنّة وحدّ السيوف... على هذه الحال التي تذكر فإني لا أرى لك أن تفعل ـ حضرت فرمود: **ليس يخفى عليّ الرأي**، ولكن الله تعالى لا يغلب على أمره.

* و در روايت شماره ۷۰ گذشت كه: فنظر إلى بني عقيل، فقال: ما ترون، فقد قتل مسلم؟! فقالوا: والله ما نرجع حتى نصيب ثأرنا أو نذوق ما ذاق، فأقبل علينا الحسين علیه السلام فقال: لا خير في العيش بعد هؤلاء.

---

۱. مثير الأحزان ٤٥ (چاپ ديگر: ٣٢ ـ ٣٣)، و رجوع شود به كلام ابن ابی‌حاتم عاملی (متوفای ٦٦٤) در الدرّ النظيم ٥٤٨).

۲. رجوع شود به: ارشاد ٧٥/٢، بحارالانوار ٣٧٣/٤٤، عوالم ٢٢٥/١٧، تاريخ طبری ٣٠٠/٤، كامل ابن‌اثير ٤٣/٤، البداية والنهاية ١٨٢/٨.

۱۹۴. قال الطرماح بن حکم[1] : لقيت حسيناً عليه السلام ـ وقد امترت لأهلي ميرة ـ فقلت : أُذكّرك في نفسك، لا يغرّنّك أهل الكوفة، فوالله لئن دخلتها لتقتلنّ، وإني لأخاف أن لا تصل إليها، فإن كنت مجمعاً على الحرب فانزل أجأ؛ فإنه جبل منيع، والله ما نالنا فيه ذلّ قطّ، وعشيرتي يرون جميعاً نصرك فهم يمنعونك ما أقمت فيهم.

فقال : إن بيني وبين القوم موعداً أكره أن أُخلفهم، فإن يدفع الله عنا فقديماً ما أنعم علينا وكفى، وإن يكن ما لابدّ منه ففوز وشهادة، إن شاء الله.[2]

۱۹۵. عن الطرماح بن عدي، انه دنا من الحسين عليه السلام فقال له : والله إني لأنظر فما أرى معك أحداً، ولو لم يقاتلك إلّا هؤلاء الذين أراهم ملازميك لكان كفى بهم، وقد رأيت ـ قبل خروجي من الكوفة إليك بيوم ـ ظهر الكوفة، وفيه من الناس ما لم تر عيناي في صعيد واحد جمعاً أكثر منه، فسألت عنهم، فقيل : اجتمعوا ليعرضوا، ثم يسرحون إلى الحسين عليه السلام، فأُنشدك الله إن قدرت على ألّا تقدم عليهم شبراً إلّا فعلتَ، فإن أردتَ أن تنزل بلداً يمنعك الله به حتى ترى من رأيك، ويستبين لك ما أنت صانع، فسر حتى أُنزلك مناع جبلنا الذي يُدعى : أجأ، امتنعنا ـ والله ـ به من ملوك غسان وحمير ومن النعمان بن المنذر، ومن الأسود والأحمر، والله إن دخل علينا ذلّ قطّ، فأسير معك حتى أُنزلك القرية، ثم نبعث إلى الرجال ممن بأجأ وسلمى من طيء، فو الله لا يأتي عليك عشرة أيام حتى تاتيك طيء رجالاً وركباناً، ثم أقم فينا ما بدا لك، فإن هاجك هيّج فأنا زعيم لك بعشرين ألف طائي يضربون بين يديك بأسيافهم، والله لا يوصل إليك أبداً ومنهم عين تطرف.

---

۱. به جز از ابن نما رحمه الله در مثير الاحزان، ديگران او را «ابن عدى» گفته‌اند.

۲. مثير الاحزان ۳۹ ـ ۴۰ (چاپ ديگر: ۲۸)، بحارالأنوار ۳۶۹/۴۴، عوالم ۲۱۹/۱۷.

فقال له: جزاك الله وقومك خيراً، **إنه قد كان بيننا وبين هؤلاء القوم قولٌ لسنا نقدر معه على الانصراف، ولا ندري علامَ تنصرف بنا وبهم الأمور في عاقبة.**[1]

اشاره به مدلول روایات

خلاصهٔ روایات آن است که سیدالشهدا علیه السلام پس از رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم و هانی رحمهما الله بنابر ادامه سفر داشت، جز روایت ابن‌نما که می‌گوید: حضرت می‌خواست برگردد ولی بعداً منصرف شده و به سفر ادامه داد. هنگام رسیدن خبر شهادت عبدالله بن یقطر به بقیه اجازه انصراف داد، ولی خود و یاران مدینه به سفر ادامه دادند.

روایت ۱۹۱: فرزدق به حضرت گفت: چگونه به کوفیان اعتماد می‌کنی، آنها پسر عمویت مسلم را کشتند؟! حضرت در پاسخ فرمود:... او وظیفهٔ خویش را انجام داد و وظیفهٔ ما باقی مانده است، سپس اشعاری خواند که: اگر دنیا با ارزش محسوب شود، پاداش الهی برتر است؛ اگر این بدن‌ها برای مردن آفریده شده، کشته شدن در راه خدا فضیلت بیشتری دارد.

روایت ۱۹۲: سیدالشهدا علیه السلام از فقدان حضرت مسلم محزون و بی‌تاب گشته و ارادهٔ رجوع به وطن داشت ولی پس از آن نظر حضرت تغییر کرد و به سفر خویش ادامه داد.

روایت ۱۹۳: [بعضی از] اصحاب به حضرت گفتند: شما با مسلم [خیلی]

---

۱. تاریخ طبری ٤/٣٠٦ ـ ٣٠٧، کامل ابن‌اثیر ٤/ ٥٠.

فرق داری! اگر به کوفه برسی مردم در اسرع وقت به یاری شما خواهند شتافت، حضرت در پاسخ چیزی نگفت و سکوت نمود... هنگامی که به منزل بعدی رسیدند خبر شهادت عبدالله بن یقطر نیز به حضرت رسید، لذا از روی نوشته‌ای برای مردم چنین قرائت فرمود:

> بسم الله الرحمن الرحیم، خبر جانگداز شهادت مسلم و هانی و عبدالله بن یقطر به ما رسید، پیروان ما دست از یاری ما برداشتند، هر کس دوست داشت می‌تواند برگردد، خودتان را به زحمت نیندازید....

و قبلاً در روایت ۶۸ گذشت که: هر کس بخواهد می‌تواند برگردد، چیزی بر ذمهٔ او نیست.

حضرت کراهت داشت کسانی که با او همراه هستند، از آیندهٔ خویش بی‌اطلاع باشند.

و حضرت در پاسخ عمر بن لوذان فرمود: رأی و نظر صحیح بر من پوشیده نیست، کسی نمی‌تواند بر امر الهی [و ارادهٔ او] غالب شود.

و در روایت ۷۰ گذشت که: هنگامی که دو نفر از بنی‌اسد خبر شهادت حضرت مسلم‌علیه‌السلام را به سیدالشهداعلیه‌السلام رساندند و از ایشان خواستند که از سفر به کوفه صرف نظر نماید، حضرت به خاندان عقیل فرمود: مسلم به شهادت رسیده است، نظر شما چیست؟

آنها حاضر به بازگشت نشدند و گفتند: یا انتقام می‌گیریم یا این‌که ما هم کشته می‌شویم، [حضرت نخواست آنها را تنها بگذارد، لذا] فرمود: زندگی پس از اینها ارزشی ندارد.

روایت ۱۹٤: طِرِمّاح می‌گوید که به امام حسین علیه السلام عرض کردم: مبادا کوفیان تو را فریب دهند! به خدا سوگند اگر به کوفه بروی کشته خواهی شد. اگر تصمیم جنگ داری به کوهستان «أجأ» بیا، افراد قبیله ما از شما پشتیبانی خواهند کرد.

> حضرت فرمود: بین ما و اهل کوفه وعده و قراری است که نمی‌خواهم بر خلاف آن رفتار نمایم.
>
> اگر خدا بلا را از ما دور نماید که همیشه از نعمت‌هایش بهره‌مند بوده‌ایم و ما را کافی است؛ واگر حادثه‌ای رخ دهد که چاره‌ای از آن نباشد آن هم رستگاری و شهادت است.

روایت ۱۹۵: بنابر نقل طبری، طِرِمّاح گفت: کسی را با شما نمی‌بینم (شما یاوری نداری)، اگر همین عده که اطراف تو را گرفته‌اند [اشاره به لشکر حرّ] بخواهند با شما مبارزه کنند [برای نابودی شما] کافی است، قبل از این‌که از کوفه برون آیم، خارج شهر جمعیت فراوانی را دیدم که تا به حال چنین جمعیتی را یکجا ندیده بودم، آنها را برای مبارزه با شما مهیا کرده بودند.

تو را به خدا حتی یک وجب به آنها نزدیک نشو. فعلاً جای دیگری برو تا ببینی چه می‌شود سپس تصمیم بگیر.

پس از آن از امام حسین علیه السلام دعوت کرد که به کوهستان «أجأ» برود تا از قبائل دیگر هم کمک بگیرند، و ضمانت کرد که در ظرف ده روز فقط از قبیله طی بیست هزار شمشیرزن جمع شوند و از آن حضرت دفاع نمایند. امام علیه السلام از او سپاسگزاری کرد و فرمود:

> خدا به تو و قومت پاداش نیک دهد. بین ما و اهل کوفه قول و قراری

است که نمی‌توانیم از آن صرف‌نظر کنیم، نمی‌دانیم عاقبت کار ما و آنها به کجا می‌کشد.

● بررسی و توضیح آثار گذشته

۱. یکسان نبودن روایات

چنان‌که ملاحظه فرمودید: لسان اخبار و آثار در ادامهٔ سفر پس از شهادت حضرت مسلم علیه‌السلام مختلف است:

الف) امام حسین علیه‌السلام اجمالاً فرمود: رأی و نظر صحیح بر من پوشیده نیست.

ب) اجمالاً فرمود: ادامهٔ سفر وظیفه ماست.

ج) حضرت به نکته‌ای اشاره فرمود که: چون به کوفیان قول داده‌ام نقضِ پیمان نخواهم کرد.

د) حضرت ارادهٔ رجوع به وطن داشت ولی پس از آن نظرش تغییر کرد. البته این روایت با بقیهٔ ادله و آثار به هیچ وجه سازگار نیست.

هـ) خاندان جناب عقیل حاضر به بازگشت نبودند و حضرت نخواست آنها را تنها بگذارد؛ توضیح و اشکال این مطلب در نکتهٔ بعد خواهد آمد.

۲. پاسخ اقناعی در برخی از روایات

از روایات ۶۹ ـ ۷۰ استفاده شده که: خاندان عقیل حاضر به بازگشت نشدند و گفتند: یا انتقام می‌گیریم یا کشته می‌شویم، و حضرت نخواست آنها را تنها بگذارد.

ولی ممکن است که ـ بر فرض صحت روایت و تمام بودن استظهار فوق ـ حضرت طرح این گفت و گو را برای ساکت نمودن و قانع کردن مخاطب

فرموده باشد، نه این‌که واقعاً همه خطرات آینده را با استناد به این‌که بنی‌عقیل برنمی‌گردند متحمل شود.

اگر حضرت ادامه سفر را صلاح نمی‌دانست ممکن بود که با آنها صحبت کند و آنها را نیز منصرف نماید.

آیا ممکن است که حجت خدا در تنظیم برنامه‌های آینده‌اش ـ که تأثیر مستقیم بر سرنوشت تشیّع و آیندهٔ امّت دارد ـ فقط با استناد به مشورت بنی‌عقیل تصمیم بگیرد؟!

قطعاً پاسخ منفی است؛ لذا این احتمال تقویت شده که کلام حضرت با آنان به معنای اجازهٔ بازگشت و برداشتن بیعت از ذمّهٔ آنها بوده و عبارت «**ما ترون**» در روایت شماره ۷۰ به این معناست که: حالا که حضرت مسلم علیه السلام به شهادت رسید، همین مصیبت برای شما کافی است، اگر بخواهید می‌توانید برگردید. ولی آنها با شهامت تمام صریحاً اعلام کردند که ما برنمی‌گردیم و تا آخرین نفس با شما همراه هستیم.[۱]

۳. تنافی برخی از روایات با یکدیگر

روایت طِرِمّاح بنابر نقل طبری (شماره ۱۹۵)، دلالت دارد که امام حسین علیه السلام از باب وفای به عهد با کوفیان حتی پس از ملاقات با حرّ نیز تصمیم داشت به سفر ادامه دهد،[۲] ولی بقیهٔ روایات ـ که در صفحات آینده با عنوان «تصمیم

---

۱. رجوع شود به کتاب عبدالله بن مسلم بن عقیل علیهما السلام تألیف السید علی السید جمال أشرف الحسینی ص ٦٤ ـ ٦٦.

۲. بنابر نقل طبری، ملاقات طِرِمّاح با حضرت پس از اجازهٔ انصراف به اصحاب بوده چون

بازگشت» خواهد آمد ـ حاکی از آن است که هنگام رسیدن حرّ، حضرت قولاً و عملاً تصمیم بازگشت داشت.

ممکن است گفته شود که گفتگوی طِرِمّاح با سیدالشهدا علیه‌السلام پس از روبرو شدن با حرّ، ولی قبل از صحبت با او بوده است **با این شرح که پیش از مذاکراتی که بین حضرت و حرّ پیش آمد، طِرِمّاح پیشنهاد خویش را ـ مبتنی بر تغییر مسیر حرکت از کوفه به جای دیگر ـ مطرح کرد ولی حضرت نپذیرفت، ولی پس از گفتگوی با حرّ تصمیم حضرت عوض شد و از ادامهٔ سفر منصرف گردید.**

اگر این احتمال در مورد روایت طِرِمّاح پذیرفته شود مشکل آن حلّ شده است و گرنه با مجموع روایات آینده ـ که به صورت مسلّم در مصادر شیعه و سنی نقل شده و همه آن را پذیرفته‌اند ـ منافات دارد و قابل قبول نیست، و ممکن است حمل بر وهم و خطای راوی شود.

به نظر می‌رسد که روایت طِرِمّاح به نقل مرحوم ابن‌نما حلّی رحمه‌الله (شماره ۱۹۴) وهم و خطای راوی را تقویت نماید؛ زیرا در آن هیچ دلالتی بر ملاقات حرّ وجود ندارد.

٤. توضیح وفای به عهد در بعضی از روایات

ممکن است وفای به عهد در روایت طِرِمّاح را چنین توضیح داد که: چون حضرت به کوفیان قول داده بود که نزد آنها برود، وفای به عهد را وظیفه

ـ او گفته: «**فما أری معك أحداً**» با تو یاوری نمی‌بینم.

و کلام دیگر او که: «**ولو لم یقاتلك إلاّ هؤلاء الذین أراهم ملازمیك**» اشاره به حضور لشکر حرّ است.

خویش می‌دانست. البته آنها حضرت مسلم علیه السلام را تنها گذاشتند ولی چنان‌که بعض از اصحاب حضرت تصور می‌کردند و گفتند: «**إنك لست مثل مسلم**»، شاید برای بعضی این احتمال باقی بود که اگر خود حضرت به کوفه برود مردم او را یاری می‌کنند، اینجاست که حضرت به وعده‌ای که داده وفا می‌کند ولی به دیگرانی که وعده‌ای به کوفیان نداده‌اند اجازه انصراف می‌دهد.

• تصمیم بازگشت

سیدالشهداعليه السلام می‌دانست که دشمنان او را رها نکرده و به قتلش می‌رسانند[۱] ولی کاملاً روشن است که صحیح نیست به جهت این آگاهی، خود را تسلیم دشمن کند تا او را به قتل برسانند؛ لذا روایات ـ جز روایت طِرِمّاح (شماره ۱۹۵) ـ حاکی از آن است که حضرت ـ مطابق تکلیف ظاهری ـ تصمیم بازگشت یا تغییر مسیر داشت و از آنها خواست که او را به حال خویش بگذارند تا برگردد، ولی دشمن نپذیرفت و مانع از بازگشت ایشان گردید.

۱. ارادهٔ بازگشت پس از ملاقات با حرّ

۱۹۶. قال العلاّمة الاربلي رحمه الله: إن الحسين عليه السلام سار حتى صار على مرحلتين من الكوفة، فوافاه الحرّ بن يزيد الرياحي، ومعه ألف فارس من أصحاب ابن زياد، شاكين في السلاح. فقال للحسين عليه السلام: إن الأمير عبيد الله بن زياد قد أمرني أن لا أُفارقك أو أقدم بك عليه، وأنا ـ والله ـ كاره أن يبتليني الله بشيء من أمرك، غير أني قد أخذت بيعة القوم.

فقال الحسين عليه السلام: إني لم أقدم هذا البلد حتى أتتني كتب أهله، وقدمتْ عليّ رسلهم يطلبونني، وأنتم من أهل الكوفة، **فإن دمتم على بيعتكم وقولكم في كتبكم دخلت مصركم، وإلاّ انصرفت من حيث أتيت.**

فقال له الحرّ: والله ما أعلم هذه الكتب ولا الرسل، وأنا فما يمكنني الرجوع إلى الكوفة في وقتي هذا، فخذ طريقاً غير هذه، وارجع فيه حيث شئت لأكتب إلى

---

۱. رجوع شود به بخش «حتمی بودن شهادت».

ابن زياد أن الحسين خالفني الطريق فلم أقدر عليه، وأُنشدك الله في نفسك.

فسلك الحسين عليه السلام طريقاً آخر غير الجادّة، راجعاً إلى الحجاز، وسار هو وأصحابه طول ليلتهم، فلمّا أصبح الحسين عليه السلام وإذا قد ظهر الحرّ وجيشه، فقال الحسين عليه السلام: «ما وراك يا ابن يزيد»؟ فقال: وافاني كتاب ابن زياد يؤنبني في أمرك، وقد سيّر من هو معي، وهو عين عليّ، ولا سبيل إلى مفارقتك أو أقدم بك عليه، وطال الكلام بينهما.[1]

۱۹۷. قال الراوي: وسار الحسين عليه السلام حتى صار على مرحلتين من الكوفة فإذا بالحرّ بن يزيد في ألف فارس. فقال له الحسين عليه السلام: «أ لنا أم علينا»؟ فقال: بل عليك يا أبا عبد الله! فقال عليه السلام: «لا حول ولا قوة إلاّ بالله العلي العظيم».

ثمّ تردّد الكلام بينهما حتى قال له الحسين عليه السلام:

> فإذا كنتم على خلاف ما أتتني به كتبكم وقدمت به عليّ رسلكم فإنني أرجع إلى الموضع الذيأتيت منه.

فمنعه الحرّ وأصحابه من ذلك.[2]

۱۹۸. وفي رواية الدينوري: قال: «وان تكن الأُخرى انصرفت من حيث جئت».[3]

۱۹۹. وفي غير واحد من المصادر: فلمّا أصبح نزل وصلّى بهم الغداة، ثم عجّل الركوب، وأخذ يتياسر بأصحابه، يريد أن يفرّقهم [يفارقهم]، فيأتيه الحرّ بن يزيد فيردّه وأصحابه، فجعل إذا ردّهم نحو الكوفة ردّاً شديداً امتنعوا عليه، فارتفعوا،

---

۱. مطالب السؤول ۱/ ۳۹۹، الفصول المهمة ۲/ ۸۱۵، کشف الغمة ۲/ ۴۶ ـ ۴۷.
۲. لهوف ۴۷ (چاپ دیگر: ۷۷ ـ ۷۸) و رجوع شود به: ارشاد ۲/ ۸۰، روضة الواعظين ۱/ ۱۷۹، بحارالانوار ۴۴/ ۳۷۷.
۳. الاخبار الطوال ۲۴۹.

فلم يزالوا يتسايرون كذلك حتى انتهوا إلى نينوى.[۱]

۲۰۰. وفي رواية: ثم إن الحسين عليه السلام ركب وسار، وكلّما أراد السير يمنعونه تارة، ويسايرونه أُخرى حتى بلغ كربلا.[۲]

۲۰۱. وقالوا ـ في ضمن ما وقع في يوم عاشوراء ـ فضرب الحرّ فرسه فلحق بالحسين عليه السلام فقال له: جعلت فداك... أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع، وسايرتك في الطريق.[۳]

* قبلاً در روايت شماره ۱۷۳ گذشت كه حضرت فرمود: وان لم تفعلوا وكنتم لمقدمى كارهين انصرفت عنكم الى المكان الذي أقبلت منه إليكم.

و در ادامه فرمود: وإن أنتم كرهتمونا، وجهلتم حقّنا، وكان رأيكم غير ما أتتنى كتبكم، وقدمت به عليّ رسلكم، انصرفت عنكم.

و خطاب به اصحابش فرمود: «انصرفوا بنا»، فلمّا ذهبوا لينصرفوا حال القوم بينهم وبين الانصراف.

* و در روايت شماره ۱۷۷ فرمود: كتب إليّ أهل مصركم هذا أن أقدم، فأمّا إذا كرهتموني فأنا أنصرف عنكم.

---

۱. رجوع شود به: ارشاد ۸۲/۲، اعلام‌الورى ۴۵۱/۱، روضة الواعظين ۱۸۰/۱، بحارالانوار ۳۸۰/۴۴، تاريخ طبرى ۳۰۸/۴.

۲. لهوف ۴۹ (چاپ ديگر: ۸۰)، بحارالانوار ۳۸۱/۴۴، عوالم ۲۳۲/۱۷ (با كمى اختلاف) و رجوع شود به: مقتل خوارزمى ۲۳۲/۱.

۳. ارشاد ۹۹/۲ ـ ۱۰۰، روضة الواعظين ۱۸۴/۱، مثيرالاحزان ۵۹ (چاپ ديگر: ۴۴)، الدرّ النظيم ۵۵۴، بحارالانوار ۱۱/۴۵، عوالم ۲۵۴/۱۷، تاريخ طبرى ۳۲۵/۴، كامل ابن‌اثير ۶۴/۴، مقتل خوارزمى ۱۰/۲ (با كمى اختلاف).

* و در روایت شماره ۱۸۴ فرمود: فلمّا دنوت، فعلمت غرور ما كتبوا به إليّ أردت الانصراف إلى حيث منه أقبلت، فمنعني الحرّ وسار حتى جعجع بي في هذا المكان.

۲. پیشنهاد بازگشت پس از ملاقات با عمر بن سعد لعنه الله

۲۰۲. قال الشيخ المفيد رحمه‌الله: ولمّا رأى الحسين عليه‌السلام نزول العساكر مع عمر بن سعد بنينوى ومددهم لقتاله أنفذ إلى عمر بن سعد: «أنني أُريد أن ألقاك». فاجتمعا ليلاً فتناجيا طويلاً، ثم رجع عمر إلى مكانه، وكتب إلى عبيد الله بن زياد: أمّا بعد؛ فإن الله قد أطفأ النائرة، وجمع الكلمة، وأصلح أمر الأُمة، هذا حسين قد أعطاني أن يرجع إلى المكان الذي منه أتى، أو أن يسير إلى ثغر من الثغور فيكون رجلاً من المسلمين، له ما لهم وعليه ما عليهم.[1]

۲۰۳. وقال الشيخ الطريحي رحمه‌الله: ثم إن الحسين عليه‌السلام أقبل على عمر بن سعد، وقال له: «أُخيّرك في ثلاث خصال». قال: وما هي؟ قال: «تتركني حتى أرجع إلى المدينة إلى حرم جدّي رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله». قال: ما لي إلى ذلك سبيل.[2]

۲۰٤. وقال عليه‌السلام ـ في ضمن كلام له يوم عاشوراء ـ: «أيها الناس! إذ كرهتموني فدعوني أنصرف عنكم إلى مأمني من الأرض».[3]

۲۰٥. وقال لهم برير: أفلا تقبلون منهم أن يرجعوا إلى المكان الذي جاؤوا منه؟[4]

۲۰٦. روى الطبري عن زهير أنه قال لأهل الكوفة: إن الله قد ابتلانا وإياكم بذرية نبيّه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله لينظر ما نحن وأنتم عاملون، إنا ندعوكم إلى نصرهم وخذلان الطاغية عبيد الله بن زياد... فإن لم تنصروهم فأُعيذكم بالله أن تقتلوهم، فحلّوا

---

۱. رجوع شود به: ارشاد ۸٦/۲ ـ ۸۷، اعلام‌الورى ٤٥۲/۱ ـ ٤٥۳، روضة الواعظين ۱۸۲/۱، بحارالأنوار ۳۸۹/٤٤، تاريخ مدينة دمشق ٥۱/٤٥، تاريخ اسلام ۱۹٥/٥.

۲. موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه‌السلام ٥۹٦ به نقل از المنتخب ٤۳۹.

۳. تاريخ طبرى ۳۲۳/٤، كامل ابن‌اثير ٦۲/٤، البداية والنهاية ۱۹٤/۸، جواهر المطالب ۲۸٦/۲.

٤. تسلية المجالس ۲۷۲/۲، بحارالأنوار ٥/٤٥، عوالم ۲٤۹/۱۷.

[خلّوا] بين هذا الرجل وبين . . . يزيد .[1]

٢٠٧. قال الحرّ بن يزيد الرياحي ـ في ضمن كلام لأهل الكوفة ـ: يا أهل الكوفة ! لأُمكم الهَبَل والعبر ، أدعوتم هذا العبد الصالح حتى إذا أتاكم أسلمتموه ؟ ! وزعمتم أنكم قاتلوا أنفسكم دونه ، ثم عدوتم عليه لتقتلوه وأمسكتم بنفسه ، وأخذتم بكلكله ، وأحطتم به من كل جانب لتمنعوه من التوجه الى بلاد الله العريضة ، فصار كالاسير في أيديكم . . . .[2]

٢٠٨. قال أبو مخنف : وأمّا ما حدّثنا به المجالد بن سعيد والصقعب بن زهير الأزدي وغيرهما من المحدّثين ، فهو ما عليه جماعة المحدّثين ، قالوا : إنه عليه السلام قال :

> اختاروا منّي خصالاً ثلاثاً : إمّا أن أرجع إلى المكان الذي أقبلتُ منه ، وإمّا أن أضع يدي في يد يزيد بن معاوية فيرى فيما بيني وبينه رأيه ، وإمّا أن تسيّروني إلى أيّ ثغر من ثغور المسلمين شئتم ، فأكون رجلاً من أهله ، لي ما لهم وعليّ ما عليهم .

قال أبو مخنف : فأمّا عبد الرحمن بن جندب ، فحدّثنى عن عقبة بن سمعان ، قال : صحبتُ حسيناً عليه السلام فخرجت معه من المدينة الى مكة ، ومن مكة الى العراق ، ولم أُفارقه حتى قُتل ، وليس من مخاطبته الناس كلمة بالمدينة ولا بمكة ولا في الطريق ولا بالعراق ولا في عسكر إلى يوم مقتله إلاّ وقد سمعتُها . ألا والله ما أعطاهم ما يتذاكر الناس وما يزعمون من أن يضع يده في يد يزيد بن معاوية ، ولا أن يسيّروه إلى ثغر من ثغور المسلمين ، ولكنّه قال :

---

١. تاريخ طبرى ٣٢٣/٤ ـ ٣٢٤، كامل ابن‌اثير ٦٣/٤، البداية والنهاية ١٩٤/٨ ـ ١٩٥.

٢. ارشاد ١٠٠/٢، اعلام الورى ٤٦٠/١ ـ ٤٦١، بحارالانوار ١١/٤٥، عوالم ٢٥٥/١٧ و رجوع شود به: تاريخ طبرى ٣٢٦/٤، الدرّ النظيم ٥٥٤.

دعوني فلأذهب في هذه الأرض العريضة حتى ننظر ما يصير أمر الناس.

قال أبومخنف: حدّثنى المجالد بن سعيد الهمدانى والصقعب بن زهير: أنهما كانا التقيا مراراً ثلاثاً أو أربعاً ـ حسين وعمر بن سعد ـ قال: فكتب عمر بن سعد الى عبيد الله بن زياد: أمّا بعد؛ فإن الله قد أطفأ النائرة، وجمع الكلمة، وأصلح أمر الأُمّة، هذا حسين قد أعطاني أن يرجع إلى المكان الذي منه أتى، أو أن نسيّره إلى أيّ ثغر من ثغور المسلمين شئنا، فيكون رجلاً من المسلمين له ما لهم، وعليه ما عليهم، أو أن يأتي يزيد أمير المومنين فيضع يده في يده، فيرى فيما بينه وبينه رأيه، وفي هذا لكم رضا، وللأُمّة صلاح.[1]

* در روایت شماره ۱۵۴ گذشت که: ابن‌عباس به یزید نوشت: ... فطلب إليكم الموادعة، وسألكم الرجعة، فاغتنمتم قلّة أنصاره واستئصال أهل بيته، [و]تعاونتم عليه.

اشاره به مدلول روایات

روایت ۱۹۶: حضرت به حرّ فرمود: اهل کوفه به من نامه نوشته، جمعی را فرستاده و از من دعوت کرده‌اند، شما هم اهل کوفه هستید، اگر بر قول و بیعت خویش باقی و ثابت هستید من وارد شهر شوم **و گر نه برمی‌گردم.**

حرّ گفت: من اطلاعی از این نامه‌ها و فرستادگان ندارم، اگر می‌خواهی از راه دیگری سفر کن تا به ابن‌زیاد بنویسم که او از راه دیگری رفته و من بر او دست نیافتم. تو را به خدا خودت را به خطر نینداز.

---

۱. تاریخ طبری ۳۱۳/٤، کامل ابن‌اثیر ٥٤/٤ ـ ٥٥.

امام حسین علیه السلام **مسیری که به حجاز منتهی می‌شد در پیش گرفت و آن شب را به سفر ادامه دادند.** صبح روز بعد دیدند حرّ با لشکر خویش به طرف آنها می‌آید، حضرت از او سبب پرسید. حرّ پاسخ داد: ابن‌زیاد نامه‌ای نوشته، و مرا توبیخ کرده است. او جاسوسی برایم قرار داده و دستور داده که از تو جدا نشوم تا تو را نزد او ببرم.

روایات ۲۰۰ تا ۲۰٤ و همچنین روایات قبل یعنی ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸٤: حاکی از آن است که امام حسین علیه السلام فرمود: کوفیان به من نامه نوشته و از من دعوت نموده‌اند، من هم آنها را اجابت کرده‌ام، **اگر پشیمان هستند برمی‌گردم.**

یا این‌که حضرت عملاً می‌خواست برگردد ولی لشکر حرّ مانع می‌شد.

پس از رسیدن لشکر عمر بن سعد نیز درخواست بازگشت تکرار شد، ولی به نتیجه نرسید.

روایت ۲۰۲: عمر بن سعد با حضرت ملاقات کرد سپس به ابن‌زیاد نامه نوشت که: امام حسین تصمیم بازگشت دارد.

روایت ۲۰۳: امام حسین علیه السلام از عمر بن سعد خواست که او را رها کند تا به مدینه برگردد.

روایت ۲۰٤: حضرت روز عاشورا در ضمن اتمام حجت خویش بر آنان فرمود: اگر [از دعوت من پشیمان شده‌اید و] خوش ندارید که من پیش شما باشم، مرا رها کنید تا برگردم و جای ایمنی قرار گیرم.

روایت ۲۰۵: بریر در احتجاج با لشکر کوفه گفت: آیا نمی‌پذیرید که اینها به دیار خویش برگردند؟!

روایت ۲۰٦: زهیر در ضمن احتجاجی با کوفیان گفت: خدا ما و شما را با

خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امتحان نموده تا ببیند چه می‌کنیم. ما شما را به یاری آنها و رها کردن ابن‌زیاد دعوت می‌نماییم.....

اگر نمی‌خواهید آنها را یاری کنید پناه بر خدا که دست خویش را به خون آنها آغشته نمایید، **او را رها کنید خود داند و یزید.**

روایت ۲۰۷: جناب حرّ در ضمن احتجاج با کوفیان ـ پس از توبیخ شدید و نفرین ـ به آنها گفت: شما این بندهٔ صالح خدا را دعوت کردید، اکنون که شما را اجابت نمود و نزد شما آمد، او را تسلیم دشمن نمودید؟!

شما که می‌گفتید جانتان را فدای او می‌کنید، الان می‌خواهید خودتان او را به قتل برسانید؟! او را محاصره کرده‌اید **و رهایش نمی‌کنید تا هرجایی که می‌خواهد برود؛ و مانند اسیری که از خود اختیاری ندارد با او رفتار می‌کنید.**

روایت ۲۰۸: شامل روایات متعدد است که در مورد درخواست‌های حضرت ـ هنگام ملاقات با عمر بن سعد ـ اختلاف دارد، ولی همه روایات بالاتفاق درخواست رجوع حضرت را تأیید می‌نماید.

و قبلاً در روایت ۱٥٤ گذشت که: ابن‌عباس در نامه‌اش درخواست رجوع حضرت را به یزید متذکر شد.

البته ـ چنان‌که قبلاً گذشت ـ حضرت می‌دانست آنها او را رها نمی‌کنند و به قتل می‌رسانند ولی معقول نیست که به جهت این آگاهی، خود را تسلیم دشمن کند تا او را به قتل برسانند؛ لذا از آنها خواست که وی را به حال خویش واگذارند تا برگردد.



عدم سازش با ابن‌زیاد

هنگامی که پیشنهاد سازش با ابن‌زیاد به سیدالشهدا؈ داده شد، حضرت جملهٔ معروف: «هیهات منّا الذّلّة» و مانند آن را فرمود. این عبارت در مقام بیان علت خروج حضرت نیست ولی بعضی آن را عامل و انگیزهٔ حرکت حضرت پنداشته‌اند. با تأمل در روایات روشن می‌شود که این جملات فقط در مقام بیان زیر بار زور نرفتن و تسلیم نشدن در برابر فرمان ابن‌زیاد است نه این‌که عامل خروج و حرکت حضرت باشد.

به آثاری از شیعه و سنی در این زمینه توجه فرمایید:

۲۰۹. قال ابن زیاد لشمر: اخرج بهذا الکتاب إلی عمر بن سعد، فلیعرض علی الحسین وأصحابه النزول علی حکمي....

قال له عمر: لا یستسلم ـ والله ـ حسین، إن نفس أبیه لَبین جنبیه....[1]

فقال لهم مولانا أبوالفضل العبّاس؈: ما بدا لکم وما تریدون؟ قالوا: جاء أمر

---

۱. ارشاد ۲/۸۸ ـ ۸۹، بحارالانوار ۴۴/۳۹۰، عوالم ۱۷/۲۴۱ و رجوع شود به جواهر المطالب ۲/۲۸۰.

الأمير أن نعرض عليكم أن تنزلوا على حكمه أو نناجزكم.[1]

۲۱۰. قال السيد رحمه الله ـ بعد نقل أن الحرّ منع أبا عبد الله الحسين عليه السلام من السير وضيّق عليه بأمر ابن زياد ـ:... فقام الحسين عليه السلام خطيباً في أصحابه، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال:

... ألا ترون إلى الحقّ لا يعمل به، وإلى الباطل لا يتناهىٰ عنه؟! ليرغب المؤمن في لقاء ربّه حقّاً حقّاً [محقّاً]؛ **فإني لا أرى الموت إلاّ سعادة، والحياة مع الظالمين إلاّ برماً**.[2]

وذكر الطبري ملاقاته عليه السلام للحرّ ثمّ قال بعد ذلك: قام حسين عليه السلام بذي حسم... ثم نقل الخطبة إلى آخرها.[3]

وذكر القاضي النعمان المغربي أنه عليه السلام قال ذلك في خطبته لمّا طلبوا منه التسليم لهم، وقالوا له: تسلّم نفسك إلينا فنمضي بك الى الأمير... فيحكم فيك بحكمه.[4]

وفي غير واحد من المصادر المذكورة في التعليقة: لمّا نزل القوم بالحسين عليه السلام وأيقن أنهم قاتلوه، قال لأصحابه... ثمّ نقلوا الخطبة.

---

۱. ارشاد ۹۰/۲، اعلام الورى ۴۵۵/۱، بحارالانوار ۳۹۲/۴۴، عوالم ۲۴۲/۱۷ ـ ۲۴۳، و رجوع شود به جواهر المطالب ۲۸۲/۲.

۲. رجوع شود به: تحف العقول ۲۴۵، مناقب ۲۲۴/۳ (چاپ ديگر: ۶۸/۴)، لهوف ۴۸ (چاپ ديگر: ۷۹)، مثير الأحزان ۴۴ (چاپ ديگر: ۳۱ ـ ۳۲)، كشف الغمة ۳۲/۲، مجموعه ورام ۱۰۲/۲، نزهة الناظر حلوانى ۸۸، بحارالأنوار ۱۹۲/۴۴، ۳۸۱ و ۱۱۶/۷۵ ـ ۱۱۷، عوالم ۶۷/۱۷، ۲۳۲، مجمع الزوائد ۱۹۲/۹، المعجم الكبير طبرانى ۱۱۴/۳، تاريخ مدينة دمشق ۲۱۷/۱۴، (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر ۳۱۵)، تاريخ الإسلام ۱۲/۵.

۳. تاريخ طبرى ۴۰۴/۵.

۴. شرح الاخبار ۱۴۹/۲ ـ ۱۵۰.

۲۱۱. وقال‌علیه‌السلام: ألا وإن الدعي ابن الدعي قد تركني بين السلّة والذلّة، **وهيهات له ذلك منّي، هيهات منّا الذلة**، أبى الله ذلك لنا ورسوله والمؤمنون وحجور طهرت وجدود طابت أن يؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام. ألا وإنـي زاحف بهذه الأُسرة على قلّة العدد وكثرة العدو وخذلة الناصر.[۱]

۲۱۲. وقال السيّد‌رحمه‌الله: فاقتتلوا ساعة من النهار حملة وحملة حتى قُتل من أصحاب الحسين‌علیه‌السلام جماعة. قال: فعندها ضرب الحسين‌علیه‌السلام بيده إلى لحيته، وجعل يقول:

... واشتدّ غضبه على قوم اتفقت كلمتهم على قتل ابن بنت نبيهم، **أما والله لا أُجيبهم إلى شيء ممّا يريدون** حتى ألقى الله وأنا مخضّب بدمي.[۲]

۲۱۳. وقيل له ـ يوم الطف ـ: انزل على حكم بني عمك، قال‌علیه‌السلام:

لا والله، لا أُعطيكم يدي [بيدي] إعطاء الذليل، ولا أفرّ فرار العبيد.[۳]

۲۱٤. وفي رواية الطبري وغيره: قال‌علیه‌السلام: «**أيها الناس إذكرهتموني فدعوني أنصرف عنكم إلى مأمني من الأرض**».

فقال له قيس بن الأشعث: أولا تنزل على حكم بني عمّك فإنهم لن يروك إلاّ ما تحبّ، ولن يصل إليك منهم مكروه.

---

۱. رجوع شود به: احتجاج ۲٤/۲، لهوف ۵۹ (چاپ دیگر: ۹۷)، مثیر الأحزان ۵٤ ـ ۵۵ (چاپ دیگر: ٤۰)، تحف‌العقول ۲٤۱ ـ ۲٤۲، بحارالانوار ۸/٤۵، ۸۳، عوالم ۲۵۲/۱۷ ـ ۲۵۳، تاریخ مدینة دمشق ۲۱۹/۱٤ (ترجمة الإمام الحسین‌علیه‌السلام من تاریخ ابن‌عساکر ۳۱۹)، شرح ابن ابی‌الحدید ۲٤۹/۳ ـ ۲۵۰.

۲. لهوف ٦۱ (چاپ دیگر: ۱۰۱) مثیر الأحزان ۵۸ (چاپ دیگر: ٤۳)، بحارالأنوار ۱۲/٤۵، عوالم ۲۵۵/۱۷، فتوح ابن اعثم ۱۰۱/۵.

۳. مناقب ۲۲٤/۳ (چاپ دیگر: ٦۸/٤)، بحارالأنوار ۱۹۱/٤٤، عوالم ٦٦/۱۷.

فقال له الحسين عليه‌السلام : **أنت أخو أخيك** أتريد أن يطلبك بنو هاشم بأكثر من دم مسلم بن عقيل ؟ ! **لا والله لا أُعطيهم بيدي إعطاء الذليل ، ولا أُقرّ إقرار العبيد [ولا أفرّ فرار العبيد]** .

عباد الله ! ﴿إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ﴾ .[1] أعوذ ﴿بِرَبِّي وَرَبِّكُم مِن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لاَ يُؤْمِنُ بِيَوْمِ ٱلْحِسَابِ﴾ .[2]

۲۱۵. وروي عنه عليه‌السلام أنه قال ـ في ضمن كلام له مخاطباً للقوم ـ :

ولقد خيّرتكم بين خلال ثلاث فأبيتم ، ومنّتكم شوكتكم أنّي أُنقاد لطاغيتكم الملحد ، معاذ الله ، نفوس أبيّة وأنوف حمية تقعدنا عن الدنية . . . وما أشوقني إلى اللحوق بهذه الفتية ـ وأشار بيده الى مصارع الأحبة ـ والوفاء بعهدي لربّي . . . .[3]

اشاره به مدلول روایات

روایت ۲۰۹: ابن‌زیاد به شمر گفت: این نامه را به عمر بن سعد برسان، باید حسین و اصحابش تسلیم فرمان من شوند. هنگامی که مطلب را به عمر بن سعد رساند او گفت: به خدا سوگند حسین تسلیم فرمان ابن‌زیاد نخواهد شد، روح پدرش علی در کالبد اوست.

---

۱. الدخان (٤٤) : ۲۰.

۲. غافر (٤٠) : ۲۷. تاریخ طبری ٤ / ٣٢٣، کامل ابن‌اثیر ٤ / ٦٢، البداية والنهاية ٨ / ١٩٤. قسمت اخیر (لا والله...) با کمی اختلاف در مصادر ذیل نیز آمده است: ارشاد ۲ / ۹۸ اعلام الورى ١ / ٤٥٩، مثیر الاحزان ۵۱ (چاپ دیگر: ۳۷)، الدر النظیم ۵۵۳، بحارالأنوار ٤٥ / ٧، عوالم ١٧ / ٢٥١، جواهر المطالب ٢٨٦، ينابيع المودة ٢ / ٦٦.

۳. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه‌السلام ٥٦٠ به نقل از کتاب بلاغة الحسين علیه‌السلام صفحه ٢٠٤.

هنگامی که لشکر دشمن خواست حمله کند، حضرت عباس علیه السلام از طرف سیدالشهدا علیه السلام نزد آنان آمد و پرسید: چه شده چه تصمیمی گرفته‌اید؟ گفتند: فرمان امیر آن است که یا تسلیم فرمان او شوید یا با شما می‌جنگیم.

روایت ۲۱۰: هنگامی که لشکر حرّ مانع از بازگشت امام حسین علیه السلام شد و بر ایشان سختگیری نمود، آن حضرت در ضمن خطبه‌ای فرمود: مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل دست برنمی‌دارند، واقعاً جای آن دارد که مؤمن مشتاق لقای پروردگارش باشد. **من مرگ را جز سعادت، و زندگانی [و سازش] با ستمگران را جز آزردگی و دلتنگی نمی‌بینم.**

طبری نیز این خطبه را پس از نقل ملاقات حضرت با حرّ روایت کرده است. قاضی نعمان مغربی (متوفی ۳۶۳) می‌گوید: این خطبه مربوط به هنگامی است که از حضرت خواستند تسلیم فرمان ابن‌زیاد شود تا او هر تصمیمی خواست بگیرد. بنابر نقل مصادر متعدد دیگر، هنگامی که دشمن با حضرت روبرو شد، و حضرت یقین کرد که با او خواهند جنگید، خطبهٔ گذشته را ایراد فرمود.

روایت ۲۱۱: و فرمود: این ناپاک فرزند ناپاک مرا بین مرگ و خواری مخیّر کرده است و **من هیچ‌گاه زیر بار خواری و ذلّت نخواهم رفت.** خدا، پیامبر، دامن‌های پاکی که ما را پرورش داده و نیاکان پاک‌سرشت ما هرگز نمی‌پسندند **که ما [زندگی با خواری و] فرمانبرداری از مردم پست را بر مرگ با عزت ترجیح دهیم.**

روایت ۲۱۲: پس از شهادت جمعی از اصحاب، حضرت فرمود: به خدا سوگند **به هیچ یک از خواسته‌های آنها پاسخ مثبت نخواهم داد** تا آن‌که با خضاب

خون به ملاقات خدا نائل گردم.

روایت ۲۱۳ ـ ۲۱٤: دشمنان از حضرت خواستند تا تسلیم ابن‌زیاد شود [تا او هر تصمیمی خواست بگیرد]، آنها می‌گفتند: او رفتار ناپسندی با شما نخواهد داشت.

حضرت ـ با اشاره به این‌که به حضرت مسلم علیه السلام هم همین را گفتید و سپس او را کشتید ـ فرمود: **به خدا سوگند من حاضر نیستم که به اختیار خویش تسلیم شما شوم و مانند بردگان خود را دراختیارتان بگذارم.**

و بنابر نقلی: و نه مانند بردگان پا به فرار می‌گذارم.

روایت ۲۱۵: حضرت فرمود: من شما را بین سه مطلب مخیّر کردم ولی نپذیرفتید، قدرت و شوکتتان شما را به طمع انداخت که [با امتناع شما] من منقاد و مطیع طاغوت ملحد شما خواهم شد! **پناه بر خدا، نفوس تسلیم‌ناپذیر و عزّت و جوانمردی، ما را از تن دادن به این پستی باز می‌دارد**...؛ چقدر مشتاقم که به این جوانان ـ اشاره به اجساد عزیزان شهید ـ ملحق شده، و به عهد خویش با پروردگار وفا نمایم....



انقلاب، مبارزه یا دفاع؟!

بسیاری از کسانی که دربارهٔ زندگی و سیرهٔ امام حسین علیه السلام سخن گفته‌اند حرکت و مخالفت حضرت را «انقلابی» علیه دستگاه حکومت دانسته، و جمعی آن را «جهاد» و «مبارزه» با یزید تلقّی کرده‌اند، ولی با توجّه با روایات و آثار موجود در کتب فریقین کاملاً روشن است که **حضرت هرگز آغازگر مبارزه و جنگ نبوده و عبارت صحیح و دقیق دربارهٔ حرکت آن حضرت «دفاع» است نه «انقلاب»، «شورش»، «قیام»، «جنگ»، «مبارزه» و....**

یزید می‌خواست به اجبار از امام علیه السلام بیعت بگیرد ولی آن حضرت به شدّت امتناع نمود. این واکنش حضرت مخالفتی بود که خشم او را برانگیخت و فرمان قتل ایشان را صادر کرد. در بخش چهارم گفته شد که آنها به مدینه و مکه مأمورانی فرستاده بودند و می‌خواستند حضرت را به قتل برسانند لذا حضرت مجبور شد برای حفظ جانش از آنجا خارج شود.

سفر به سوی کوفه پاسخ به دعوت کوفیان بود که به حضرت نوشتند: نزد ما بیا تا به راه حق هدایت شده و بر آن اتّفاق نماییم.[1] و گفتند: اگر شما تشریف

---

۱. رجوع شود به روایات شماره ۱۶۶، ۱۷۳.

بیاورید ما خودمان حاکم کوفه نعمان بن بشیر را از آنجا بیرون می‌کنیم.[۱]

پس از پیمان‌شکنی کوفیان امام علیه‌السلام بیعتش را از همراهان برداشت، ولی عده‌ای از اصحاب، وفاداری خویش را اعلام نموده و **برای دفاع از آن حضرت و حفظ جانش تا آخرین قدم ثابت ماندند.**

در بخش ششم تحت عنوان «تصمیم بازگشت» آثار و روایاتی که بر اراده و پیشنهاد بازگشت حضرت دلالت داشت نقل شد. چگونه ممکن است کسی که «**شورش**»، «**ثوره**» و «**انقلاب**» نموده و به «**جنگ**» و «**مبارزه**» با دشمن پرداخته، از او درخواست بازگشت داشته باشد؟! آیا این آثار بر چیزی جز «حرکت دفاعی» دلالت دارد؟!

به شواهدی دیگر در این زمینه توجه فرمایید:

---

۱. ارشاد۲/ ۳۷، بحار ۴۴/ ۳۳۳، عوالم ۱۷/ ۱۸۲.

● حرمت جنگ در ماههای حرام

خداوند تبارک و تعالی در قرآن می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهْرِ ٱلْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ...﴾[۱] پس مسلّم است که قتال در ماههای حرام جایز نیست و این قانون حتی نزد کفار زمان جاهلیت هم محترم بوده است، چنان‌که امام رضا علیه السلام فرمود:

> إن المحرّم هو الشهر الذي كان أهل الجاهلية فيما مضى يحرّمون فيه الظلم والقتال لحرمته، فما عرفت هذه الأُمّة حرمة شهرها، ولا حرمة نبيها صلی الله علیه و آله.[۲] یعنی: مردمان جاهلیت نیز به احترام ماه محرم، جنگ و ستم را در این ماه ممنوع می‌دانستند، ولی این امت نه احترام ماه و نه احترام پیامبر صلی الله علیه و آله، هیچ کدام را رعایت نکرد!

برای حرکت سیدالشهدا علیه السلام هر وجهی غیر از دفاع تصور شود قطعاً با کلام حضرت ثامن الحجج علیه السلام منافات دارد؛ زیرا اشکال می‌شود که خود امام حسین علیه السلام در ماه حرام به نبرد با آنان اقدام نموده است.

حرکت حضرت از مدینه در ۲۸ رجب و حرکت از مکه ۸ ذی‌الحجه و مقاومت و ایستادگی در برابر دشمن در ۱۰ محرم بوده، پس همهٔ این وقایع در ماههای حرام اتفاق افتاده است. چگونه ممکن است امام حسین علیه السلام حاضر شود قانون الهی را زیر پا بگذارد و در ماه حرام به جنگ و مبارزه بپردازد؟!

---

۱. البقرة(۲): ۲۱۷، ور جوع شود به سوره التوبة(۹): ۵.

۲. امالی شیخ صدوق رحمه الله ۱۲۹ ـ ۱۳۰، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۹۹ ـ ۳۰۰، اقبال ٥٤٤ ـ ٥٤٥، بحار ٤٤/۲۸٥ ـ ۲۸٦ و ۹۸/۱۰۲ ـ ۱۰۳، عوالم ۱۷/۵۳۸ ـ ۵۳۹.

● موضع دفاعی

احادیثی که در ادامه می‌آید گویای آن است که برنامهٔ امام حسین علیه السلام واکنشی در برابر تحرکات دشمن بوده و حضرت آغازگر قتال و مبارزه نبوده است.

۲۱۶. روى في قوله تعالى: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾[1] أنها في أهل البيت عليهم السلام، وفي مولانا الحسين عليه السلام.[2]

۲۱۷. عن مولانا أبي جعفر الباقر و أبي عبد الله الصّادق عليهما السلام في قوله تعالى: ﴿ٱلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ...﴾[3] أنهما قالا: «نزلت في [رسول الله صلى الله عليه وآله و] علي وجعفر وحمزة، وجرت في الحسين بن علي عليهما السلام».[4]

۲۱۸. ورد في غير واحد من المصادر: ... دفع إلى الحرّ كتاب من عبيد الله بن زياد

---

۱. الحجّ (۲۲): ۳۹.

۲. عن مولانا أبي جعفر عليه السلام أنّه قال: نزلت في المهاجرين و جرت في آل محمد عليهم السلام الذين أُخرجوا من ديارهم و أُخيفوا. (تأويل الآيات ۳۳۳، بحارالأنوار ۲۴/ ۲۲۷).
وقال موسى بن جعفر ـ عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام ـ: نزلت هذه الآية في آل محمد عليهم السلام خاصّة. (تأويل الآيات ۳۳۳ ـ ۳۳٤، بحارالأنوار ۲٤ / ۲۲٦).
عن أبي جعفر عليه السلام قال: علي والحسن والحسين عليهم السلام. (كامل الزيارات ٦۳، بحارالأنوار ٤٥/۲۹۷).
وفي رواية: الحسن والحسين عليهما السلام. (تأويل الآيات ۳۳٤، بحارالأنوار ۲٤ / ۲۲۷).

۳. الحجّ (۲۲): ٤۰.

٤. تفسير فرات ۲۷۳، تأويل الآيات ۳۳٥، بحارالأنوار ۲٤ / ۲۲۷ و ۳٦ / ۱٤٦ و ٤٤ / ۲۱۹، شواهد التنزيل ۱ / ٥۲۱ و رجوع شود به: كافى ۸ / ۳۳۷.
وقال القمي في تفسير الآية: الحسين عليه السلام حين طلبه يزيد لعنه الله ليحمله إلى الشام فهرب إلى الكوفة، و قُتل بالطف. (تفسير القمي ۲ / ۸٤، بحارالأنوار ۲٤ / ۲۲۳).

فإذا فيه : أمّا بعد ؛ **فجعجع بالحسين حين يبلغك كتابي** ويقدم عليك رسولي ، ولا تنزله إلاّ بالعراء في غير حصن وعلى غير ماء . . . وأخذهم الحرّ بالنزول في ذلك المكان على غير ماء ولا قرية . . . فقال زهير بن القين : إني ـ والله ـ ما أراه يكون بعد الذي ترون إلاّ أشدّ مما ترون ! يا ابن رسول الله إن قتال هؤلاء الساعة أهون علينا من قتال من يأتينا بعدهم فلعمري ليأتينا بعدهم ما لا قبل لنا به .

فقال الحسين عليه السلام : **ما كنت لأبدأهم بالقتال** .[1]

۲۱۹ . قالوا : وأقبل حبيب بن مظاهر إلى الحسين عليه السلام فقال : يا ابن رسول الله ! هاهنا حَيٌّ من بني أسد بالقرب منّا أتأذن لي في المصير إليهم فأدعوهم إلى نصرتك ، **فعسى الله أن يدفع بهم عنك** ؟ قال : «قد أذنت لك» . فخرج حبيب إليهم في جوف الليل متنكّراً حتّى أتى إليهم فعرفوه أنه من بني أسد ، فقالوا : ما حاجتك ؟ فقال : إني قد أتيتكم بخير ما أتى به وافدُ إلى قوم ، أتيتكم أدعوكم إلى نصر ابن بنت نبيّكم . . . **وهذا عمر بن سعد قد أحاط به** .[2]

۲۲۰ . وقالوا : نادى عمر بن سعد : يا خيل الله اركبي وأبشري ، فركب الناس ثم زحف نحوهم بعد العصر . . . .

قال [مولانا الحسين عليه السلام] : يا عباس ! اركب ـ بنفسي أنت ـ يا أخي حتى تلقاهم وتقول لهم : ما لكم وما بدا لكم ؟ وتسألهم عمّا جاء بهم . . . . إلى

---

۱. رجوع شود به: ارشاد ۲/ ۸۲ ـ ۸۴، إعلام‌الورى ۱/ ۴۵۰ ـ ۴۵۱، روضة الواعظين ۱/ ۱۸۰، مناقب ۴/ ۹۶ (چاپ دیگر ۳/ ۲۴۶)، بحارالأنوار ۴۴/ ۳۷۹ ـ ۳۸۰، عوالم ۱۷/ ۲۳۱، مستدرک‌الوسائل ۱۱/ ۸۰، تاریخ طبری ۴/ ۳۰۸، کامل ابن‌اثیر ۴/ ۵۲، الاخبار الطوال ۲۵۱، انساب‌الاشراف ۳/ ۱۷۶، نهایة الارب ۲۰/ ۴۲۴، تجارب الامم ۲/ ۶۷ ـ ۶۸، بغیة الطلب ۶/ ۲۶۲۴ و مصادر دیگر.

۲. بحارالأنوار ۴۴/ ۳۸۶، عوالم ۱۷/ ۲۳۷ و رجوع شود به: فتوح ابن أعثم ۵/ ۹۰.

قالعليه‌السلام: ارجع إليهم، فإن استطعت أن تؤخّرهم إلى الغدوة، وتدفعهم عنّا العشية لعلّنا نصلّي لربّنا الليلة، وندعوه، ونستغفره، فهو يعلم أني قد أُحبّ الصلاة له، وتلاوة كتابه، والدعاء والاستغفار.

فمضى العباس إلى القوم، ورجع من عندهم ومعه رسول من قبل عمر بن سعد يقول: **إنّا قد أجّلناكم إلى غدٍ فإن استسلمتم سرحناكم إلى أميرنا عبيد الله بن زياد، وإن أبيتم فلسنا تاركيكم.**[1]

۲۲۱. قال علي بن الحسينعليهما‌السلام ـ بعد أن نقل عن أبيهعليه‌السلام الأشعار المعروفة: يا دهر أفٍّ لك من خليل... ـ:

أمّا عمّتي فلمّا سمعت ما سمعت... فلم تملك نفسها أن وثبت تجرّ ثوبها... حتّى انتهت إليه، وقالت: وا ثُكلاه... فنظر إليها الحسينعليه‌السلام وقال لها:... **لَوْ تُرِك القطا ليلاً لنام، فقالت: يا ويلتاه أفتغتصب نفسك اغتصاباً!** فذلك أقرح لقلبي وأشدّ على نفسي....[2]

۲۲۲. وروي عنهعليه‌السلام أنه قال:

لمّا كانت الليلة التي قتل فيها الحسينعليه‌السلام في صبيحتها قام في أصحابه فقالعليه‌السلام: «**إن هؤلاء يريدونني دونكم ولو قتلوني لم يقبلوا إليكم**».[3]

---

۱. رجوع شود به: ارشاد ۸۸/۲ ـ ۹۱، اعلام الورى ۴۵۵/۱، روضة‌الواعظين ۱۸۳/۱، بحارالانوار ۳۹۰/۴۴ ـ ۳۹۲، عوالم ۲۴۱/۱۷ ـ ۲۴۳، جواهر المطالب ۲۸۰/۲ ـ ۲۸۲.

۲. رجوع شود به: ارشاد ۹۳/۲، إعلام‌الورى ۴۵۶/۱ ـ ۴۵۱، مقاتل الطالبيين ۷۵، مناقب ۹۹/۴(چاپ دیگر ۲۴۹/۳)، لهوف ۵۰(چاپ دیگر: ۸۲)، مثير الاحزان ۴۹(چاپ دیگر: ۳۶)، بحارالانوار ۲/۴۵، عوالم ۲۴۶/۱۷، تاريخ طبرى ۳۱۹/۴، كامل ابن‌اثير ۵۹/۴، تجارب الامم ۷۶/۲.

۳. رجوع شود به: خرائج ۲۵۴/۱ و ۸۴۷/۲، بحارالأنوار ۲۹۸/۴۴، عوالم ۳۵۰/۱۷.

۲۲۳. وفي رواية: فقام الحسين عليه السلام في أصحابه خطيباً فقال:

... **وقد نزل بي ما قد ترون**، وأنتم في حلّ من بيعتي، ليست لي في أعناقكم بيعة، ولا لي عليكم ذمّة، وهذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملاً، وتفرّقوا في سواده؛ **فإن القوم إنما يطلبوني**، ولو ظفروا بي لذهلوا عن طلب غيري.[1]

۲۲٤. وقال زهير بن القين ـ وقد أذن له مولانا الحسين عليه السلام في الانصراف ـ: أترك ابن رسول الله صلى الله عليه وآله أسيراً في يد الأعداء وأنجو؟![2]

۲۲٥. ورام مسلم بن عوسجة أن يرميه [شمر بن ذي الجوشن] بسهم فمنعه الحسين عليه السلام من ذلك، فقال له: دعني حتى أرميه؛ فإنه الفاسق من عظماء الجبّارين، وقد أمكن الله منه. فقال له الحسين عليه السلام: «**لا ترمه فإني أكره أن أبدأهم**».[3]

۲۲٦. وفي غير واحد من المصادر: فلمّا رأى الحرّ بن يزيد أن القوم قد صمّموا على قتال الحسين عليه السلام قال لعمر بن سعد أي عمر: **أمقاتل أنت هذا الرجل؟** قال: إي والله قتالاً أيسره أن تسقط الرؤوس وتطيح الأيدي.

---

۱. امالی شیخ صدوق رحمه الله ٤ ـ ۱٥٦، بحارالأنوار ۳۱٦/٤٤، عوالم ۱٦٥/۱۷ و رجوع شود به: الهدایةالکبری ۲۰٤، مناقب ۹۸/٤ (چاپ دیگر: ۲٤۸/۳)، لهوف ٥٥ (چاپ دیگر: ۹۰)، فتوح ابن‌اعثم ۹٥/٥، انساب الاشراف ۱۸٥/۳، تاریخ طبری ۳۱۷/٤ ـ ۳۱۸، کامل ابن‌اثیر ٥۸/٤، تجارب الامم ۷٥/۲، سیر اعلام النبلاء ۳۰۱/۳، جواهر المطالب ۲۸۲/۲، البدایة والنهایة ۱۹۱/۸، نهایة الارب ٤۳٤/۲۰.

۲. مزار ابن‌مشهدی رحمه الله ٤۹۳، اقبال ٥۷٦/۲، (چاپ دیگر ۷۸/۳) بحار ۷۱/٤٥ و ۲۷۲/۹۸، موسوعة زیارات المعصومین علیهم السلام ٥۲۳/۳.

۳. رجوع شود به: ارشاد ۹٦/۲، اعلام‌الوری ٤٥۸/۱، بحارالأنوار ٤٥/ ٤ ـ ٥، عوالم ۲٤۹/۱۷، مستدرک‌الوسائل ۸۰/۱۱.

قال : أفما لكم فيما عرضه عليكم رضى ؟ قال عمر : أما لو كان الأمر إليّ لفعلت ولكن أميرك قد أبىٰ .

فأقبل الحرّ . . . ثمّ ضرب فرسه فلحق بالحسين عليه السلام فقال له : جعلت فداك يا ابن رسول الله ! **أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع ،وسايرتك في الطريق ،وجعجعت بك في هذا المكان ، وما ظننت أن القوم يردّون عليك ما عرضته عليهم .**[1]

۲۲۷. و قال الفتيان الغفاريان ـ و هما يبكيان ـ: جعلنا الله فداك . . . **نراك قد أُحيط بك ، ولا نقدر على أن نمنعك .**[2]

۲۲۸. و عن الاخوان الجابريان أنّهما قالا له عليه السلام : . . . فأحببنا أن نُقتل بين يديك ، **نمنعك وندفع عنك .**[3]

۲۲۹. عن مولانا سيّدالشّهداء عليه السلام ـ خطاباً لأصحاب عمر بن سعد ـ: «أنا جئتُ إلى محاربتكم أم أنتم» ؟ ![4]

۲۳۰. قال مولانا الحسين عليه السلام ـ في احتجاجه على أهل الكوفة ـ:

أقررتم بالطاعة ، وآمنتم بالرسول محمد صلى الله عليه وآله ، ثم أنتم رجعتم إلى ذرّيته وعترته ، **تريدون قتلهم .**[5]

---

۱. رجوع شود به: ارشاد ۹۸/۲ ـ ۹۹، اعلام‌الورى ٤٦٠/۱، لهوف ٦۱ (چاپ دیگر: ۱۰۲)، مثیرالأحزان ۵۸ (چاپ دیگر: ٤۳)، الدرّالنظیم ۵۵۳، بحارالأنوار ۱۰/٤۵، عوالم ۲۵٤/۱۷، تاریخ طبری ۳۲٤/٤، کامل ابن‌اثیر ٦٤/٤، نهایة الارب ٤٤٤/۲۰ البدایة والنهایة ۱۹۵/۸.

۲. فرهنگ جامع سخنان امام حسین عليه السلام ٥٠٦ به نقل از تاریخ طبری و رجوع شود بـه بـحار ۲۹/٤۵، عوالم ۲۷۳/۱۷، مقتل خوارزمی ۲۳/۲.

۳. رجوع شود به ابصار العین ۱۳۲، تاریخ طبری ۳۳۷/٤، کامل ابن‌اثیر ۷۲/٤.

٤. فرهنگ جامع سخنان امام حسین عليه السلام ۵۵۷ به نقل از معالی السبطین ۳۰/۲.

۵. مناقب ۱۰۰/٤، (جاپ دیگر: ۲٤۹/۳) بحارالأنوار ۵/٤۵، عوالم ۲۵۰/۱۷.

۲۳۱. وقال عليه السلام: واشتدّ غضب الله على هذه العصابة الذين **يريدون قتل ابن نبيهم**.[۱]

۲۳۲. وفي رواية: اشتدّ غضبه على قوم **اتفقت كلمتهم على قتل ابن بنت نبيهم**.[۲]

۲۳۳. وقال عبدالله ـ أو قاسم ـ ابن الحسن عليهما السلام ـ على اختلاف النصوص ـ في رجزه:

هـذا حسـين كـالاسير المـرتهن — بين أُناس لا سُقوا صوب المزن[۳]

۲۳۴. ونادى عليه السلام حين وداعه: «يا سكينة! يا فاطمة! يا زينب! يا أمّ كلثوم! عليكنّ منّي السلام». فنادته سكينة: **يا أبه استسلمت للموت؟**

فقال: «كيف لا يستسلم من لا ناصر له ولا معين»؟!

فقالت: يا أبه ردّنا إلى حرم جدّنا.

فقال: «هيهات، **لو ترك القطا لنام**».[۴]

۲۳۵. قالوا: ثم حمل عليه السلام على الميسرة وقال:

أنا الحسين بن علي — **أحمي عيالات أبي**[۵]

۲۳۶. قال السيد ابن طاووس رحمه الله: ولمّا فجع الحسين عليه السلام بأهل بيته وولده، ولم يبق غيره وغير النساء والذراري نادى:

---

۱. امالی شیخ صدوق ۱۵۹، روضةالواعظین ۱۸۶/۱، بحارالأنوار ۳۱۹/۴۴، عوالم ۱۶۸/۱۷.

۲. لهوف ۶۱ (چاپ دیگر: ۱۰۱)، مثیرالأحزان ۵۸، بحارالأنوار ۱۲/۴۵، عوالم ۲۵۵/۱۷.

۳. مناقب ۱۰۶/۴ (چاپ دیگر: ۲۵۵/۳)، بحارالأنوار ۳۴/۴۵، عوالم ۲۷۸/۱۷.

۴. بحارالأنوار ۴۷/۴۵، عوالم ۲۸۹/۱۷.

۵. مناقب ۱۱۰/۴ (چاپ دیگر: ۲۵۸/۳)، بحارالأنوار ۴۹/۴۵، عوالم ۲۹۲/۱۷.

هل من ذابّ يذبّ عن حرم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ؟ هل من موحّد يخاف الله فينا ؟ هل من مغيث يرجو الله في إغاثتنا ؟ [هل من معين يرجو ما عند الله في إعانتنا ؟] وارتفعت أصوات النساء بالعويل .[1]

۲۳۷ . وفي رواية أُخرى : هل من راحم يرحم آل الرسول المختار ؟ هل من ناصر ينصر الذرية الأطهار ؟ هل من مجير لأبناء البتول ؟ **هل من ذابّ يذبّ عن حرم الرسول** ؟[2]

۲۳۸ . وفي رواية ثالثة : صاح علیه‌السلام : **أما من مغيث يغيثنا لوجه الله ؟ ! أما من ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله** صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ؟ ![3]

۲۳۹ . وورد في غير واحد من مصادر الفريقين أنه قال :

من سمع واعيتنا أو رأى سوادنا فلم يجبنا ولم يغثنا كان حقّاً على الله عزّ وجلّ أن يكبّه على منخريه في النار .

---

۱. رجوع شود به: لهوف ٦٩ (چاپ دیگر: ١١٦)، بحار ٤٦/٤٥، عوالم ٢٨٩/١٧، موسوعة كلمات الإمام الحسين علیه‌السلام ٥٧٢، فرهنگ جامع سخنان امام‌حسین علیه‌السلام ٥٣٤ به نقل از مقتل خوارزمی ٣٢/٢.

۲. موسوعة كلمات الإمام الحسين علیه‌السلام ٦١٠، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه‌السلام ٥٦٩ به نقل از المنتخب ٣٧٩، الدمعة الساكبة ٣٣٤/٤.

۳. لهوف ٦١ (چاپ دیگر: ١٠٢) كشف الغمة ٢٦١/٢، كتاب فتوح ابن اعثم كوفى ١٠١/٥، مطالب‌السؤول محمد بن طلحه شافعى ٤٠٢، بحار ١٢/٤٥، عوالم ٢٥٦/١٧ و رجوع شود به: مقتل خوارزمى ٩/٢، الصواعق المحرقة ١٩٧، ملحقات احقاق الحق ٦٣٢/١١.
در الفصول المهمة ٨٢٣/٢ ـ ٨٢٥ در پاورقى (أما من ذاب يذبّ عن حريم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله) مصادر ذيل را افزوده: الحدائق الوردية (مخطوط)، ينابيع المودة ٧٥/٣ (به لفظ: أما من معين يعيننا، أما من خائف من عذاب الله فيذبّ عنا)، منتهى‌الآمال شيخ عباس قمى رحمه‌الله ٦٣٨/١، الخصائص الحسينية ١٢٩، نسب قريش مصعب زبيرى ٥٨، تاريخ يعقوبى ٢١٧/٢.

۲۴۰. أو: لا يسمع ـ اليوم ـ **واعيتَنا** أحدُ فلا يعيننا إلاّ أَكَبَّهُ الله لوجهه في نار جهنم.[۱]

۲۴۱. وفي زيارته عليه السلام: «لعن الله **من سمع واعيتك** فلم يجبك ولم ينصرك».[۲]

۲۴۲. و قال مولانا الصّادق عليه السلام في زيارة الأصحاب: أشهد أنكم قد بلّغتم ونصحتم وصبرتم وقُتلتم **وغُصبتم** وأُسيء إليكم فصبرتم.[۳]

۲۴۳. و في زيارة مولانا أبي الفضل العبّاس عليه السلام: والأخ الدافع عن أخيه.[٤]

❋ قبلاً در روایت شماره ۲۰۷ گذشت که: قال الحرّ رحمه الله ـ خطاباً لأهل الكوفة ـ: أدعوتم هذا العبد الصالح حتى إذا أتاكم أسلمتموه؟! وزعمتم أنكم قاتلوا أنفسكم دونه، ثم عدوتم عليه لتقتلوه وأمسكتم بنفسه، **وأخذتم بكلكله، وأحطتم به من كل جانب لتمنعوه من التوجه الى بلاد الله العريضة، فصار كالاسير في أيديكم.**

---

۱. رجوع شود به: امالی شیخ صدوق رحمه الله ۱۳۷، ۱۵۵، ارشاد ۸۲/۲، مثیر الأحزان ٤۸ (چاپ دیگر: ۳۵)، اختیار معرفة الرجال ۳۳۱/۱، تاریخ طبری ۳۰۸/٤، شرح الأخبار قاضی نعمان ۱٤۲/۳، الملاحم والفتن ۳۳۵، ینابیع المودة ۶۳/۳، بحار ۲۰٤/۲۷ و ۲۵۶/٤٤، ۳۱۵، ۳۷۹ و ۸٤/٤۵، عوالم ۱٤۷/۱۷، ۱۶٤، ۲۳۰، ۳۱٤.

۲. مصباح المتهجد ٤۰۲، جمال الاسبوع ۲۹۸.

۳. كامل الزيارات ۲۳۳، بحار ۱۸۱/۹۸، موسوعة الزيارات ۲۸۲/۳.

٤. مزار شیخ مفید رحمه الله ۱۲٤، مزار ابن مشهدی رحمه الله ۳۹۱، اقبال ۳۳۵/۱، (چاپ دیگر ۶۶/۲)، مزار شهید اول رحمه الله ۱۷۷، بحار ۲۱۹/۹۸، ۳۶٤، موسوعة زيارات المعصومين عليهم السلام ۵۳۵/۳ـ۵۳۶.

اشاره به مدلول روایات

چنان‌که ملاحظه فرمودید **شماره ۲۱٦**: در مورد آیهٔ شریفه ۳۹ سوره مبارکه حج ـ که مربوط به کسانی است که با آنها مبارزه (و جنگ بر آنها تحمیل) شده ـ روایات متعدد وارد شده که مربوط به اهل‌بیت علیهم‌السلام و امام حسین علیه‌السلام است.[۱]

روایت ۲۱۷: از امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام در مورد آیهٔ شریفهٔ ۴۰ سورهٔ مبارکهٔ حج ـ که در خصوص کسانی است که به ناحق از دیار خویش آواره شدند ـ نقل شده که: این آیه دربارهٔ امیرمؤمنان و حضرت جعفر و حضرت حمزه علیهم‌السلام نازل شده و در مورد امام حسین علیه‌السلام جاری (و بر آن حضرت نیز منطبق) است.

روایت ۲۱۸: نامه‌ای از طرف ابن‌زیاد ملعون برای حرّ ریاحی آمد که: **بر حسین سخت‌گیری کن و او را در بیابانی بی‌آب و بی پناه فرود آور... حرّ آنها را مجبور کرد که در همان جا فرود آیند...** زهیر عرض کرد: به خدا سوگند آینده‌ای سخت‌تر از شرایط فعلی در پیش رو داریم. ای پسر پیامبر! اگر الان با اینها بجنگیم آسان‌تر است از جنگ با کسانی که بعداً خواهند آمد. به جانم سوگند لشکریان فراوانی به سوی ما می‌آیند که ما یارای مقابله با آنها را

---

۱. امام باقر علیه‌السلام فرمود: این آیه دربارهٔ مهاجرین نازل شده، و در مورد اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز جاری است که آنها هم از دیار و خانهٔ خویش بیرون رانده شده و ترسانده شدند.
امام کاظم ـ به نقل از پدران بزرگوارش علیهم‌السلام ـ فرمود: این آیه اختصاص به آل‌محمد علیهم‌السلام دارد.
و بنابر روایتی دربارهٔ امیرمؤمنان و حضرت جعفر و حضرت حمزه علیهم‌السلام نازل شده و در مورد امام حسین علیه‌السلام نیز منطبق و جاری است.
از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که مراد از آن امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام هستند.

نداریم. حضرت در پاسخ فرمود: **من جنگ را شروع نخواهم کرد.**

روایت ۲۱۹: حبیب بن مظاهر از امام حسین علیه‌السلام اجازه گرفت که نزد قبیله‌ای از بنی‌اسد که به آنها نزدیک بود برود **و از آنها طلب یاری نماید که از حضرت دفاع نمایند.** حبیب نزد آنها رفت و گفت: برای شما بهترین ارمغان را آورده‌ام، شما را به یاری فرزند دختر پیامبرتان دعوت می‌کنم... **عمر بن سعد [با لشکرش] آن حضرت را در محاصره قرار داده است.**

محصل روایت ۲۲۰ آن است که: عصر تاسوعا که لشکر عمر بن سعد به سوی امام حسین علیه‌السلام و یارانش حمله‌ور شدند، آن حضرت به قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام فرمود: فدایت شوم نزد آنها برو ببین چه می‌خواهند؟

حضرت عباس علیه‌السلام فرمان حضرت را امتثال کرد، آنها پاسخ دادند: ابن‌زیاد گفته است که یا تحت فرمانش درآیید یا **با شما مبارزه خواهیم کرد.**

امام حسین علیه‌السلام به حضرت عبّاس علیه‌السلام فرمود: اگر توانستی کار را به فردا موکول کن.... فرستادهٔ عمر بن سعد گفت: **ما تا فردا به شما مهلت می‌دهیم، اگر تسلیم شدید شما را نزد ابن‌زیاد می‌بریم وگرنه شما را رها نخواهیم کرد.**

روایت ۲۲۱: امام سجّاد علیه‌السلام فرمود: هنگامی که پدرم اشعار **یا دهر افّ لك من خلیل**... را خواند، عمّه‌ام بی‌اختیار گشته و [ناله‌زنان] گفت: وای از این داغ...، امام حسین علیه‌السلام در ضمن صحبت به او فرمود:... **اگر پرندهٔ قطا به حال خود گذاشته می‌شد [و صیّاد به دنبال او نبود] می‌خوابید.** حضرت زینب علیهاالسلام عرض کرد: **ای وای! آیا خودت را بی‌چاره و راه‌ها را به سویت بسته می‌دانی؟!** این‌که بیشتر قلبم را جریحه‌دار می‌کند و برایم سخت‌تر است....

روایت ۲۲۲ ـ ۲۲۳: با عبارت‌های گوناگون آمده است که آن حضرت شب

عاشورا بیعت خویش را از اصحابش برداشته و از آنها خواست که از تاریکی شب استفاده نموده و خودشان را نجات دهند. حضرت فرمود: **اینها فقط دنبال من هستند، و می‌خواهند مرا به قتل برسانند، کس دیگری مقصودشان نیست.**

روایت ۲۲۴: هنگامی که سیدالشهداعليه‌السلام به یارانش اجازۀ بازگشت داد، جناب زهیر بن القین عرض کرد: آیا فرزند پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله را اسیر دست دشمن ببینم و (او را تنها گذاشته) یاریش نکنم و جان خویش را نجات دهم؟!

روایت ۲۲۵: مسلم بن عوسجه شمر را با تیر هدف گرفت ولی امام حسینعليه‌السلام مانع شده و فرمود: به او تیراندازی نکن، **من نمی‌خواهم آغازگر مبارزه و جنگ باشم.**

روایت ۲۲۶: هنگامی که حرّ دید لشکر کوفه مصمّم است که با امام حسینعليه‌السلام بجنگد به عمر بن سعد گفت: **می‌خواهی با این مرد بجنگی؟!** عمر بن سعد پاسخ داد: آری به خدا...؛ حرّ گفت: آیا پیشنهادهای او را نمی‌پذیری؟! عمر گفت: اگر کار دست من بود قبول می‌کردم ولی ابن‌زیاد زیر بار نمی‌رود...؛ حرّ به سوی امام حسینعليه‌السلام آمده و عرض کرد: فدایت شوم ای پسر پیامبر! **من همان کسی هستم که نگذاشتم برگردی و مجبورت کردم در این مکان فرود آیی، فکر نمی‌کردم که این قوم پیشنهادهای شما را ردّ کنند.**

روایت ۲۲۷: کلام دو صحابی جلیل‌القدر سیدالشهداعليه‌السلام است که با چشم گریان به حضرت عرض کردند: خدا ما را فدایت گرداند... می‌بینیم که دشمن بر شما احاطه کرده [و همۀ راهها را بر روی شما بسته است] و ما نمی‌توانیم شرّ آنها را از شما دفع نماییم.

روایت ۲۲۸: و کلام دو بزرگوار دیگر از آنها که به حضرت گفتند: دوست

داریم در برابر شما کشته شویم [تا آنجا که می‌توانیم] شرّ دشمن را دفع و از شما دفاع نماییم.

روایت ۲۲۹: از سیدالشهداﷺ نقل شده که به کوفیان فرمود: آیا من به جنگ شما آمدم یا شما به جنگ من؟!

روایت ۲۳۰: در ضمن احتجاج سیّدالشّهداﷺ با کوفیان آمده است‌که فرمود: شما ادّعای ایمان به پیامبرﷺ دارید، **با این حال می‌خواهید نسل و خاندان او را به قتل برسانید؟!**

روایات ۲۳۱ ـ ۲۳۲: در ضمن صحبت دیگری نقل شده که فرمود: خداوند به شدّت غضب می‌کند بر گروهی که **می‌خواهند ـ یا: اتفاق نموده‌اند که ـ فرزند پیامبرشان را به قتل برسانند.**

روایت ۲۳۳: فرزند امام مجتبیﷺ در رجزی که روز عاشورا خواند گفت: **این امام حسینﷺ است که شما مانند گروگان با او رفتار می‌کنید.**

روایت ۲۳٤: سکینهﷺ هنگام وداع با حضرت، عرض کرد: پدر! آیا تسلیم مرگ شده‌ای؟ حضرت فرمود: چگونه تسلیم نشود کسی که یار و یاوری ندارد؟! گفت: پدر! ما را به حرم جدّمان برگردان. حضرت فرمود: **اگر پرندهٔ قطا به حال خود گذاشته می‌شد می‌خوابید.**

روایت ۲۳۵: سیدالشهداﷺ به لشکر دشمن حمله‌ور شده و چنین رجز می‌خواند که: **من حسین بن علی هستم، و از بانوان حرم پدرم حمایت می‌کنم.**

روایت ۲۳٦: هنگامی که حضرت عزیزانش را از دست داد و از خاندان و فرزندانش ـ جز بانوان و کودکان ـ کسی نمانده بود، ندای غربتش بلند شد و فرمود: **آیا کسی هست که از خاندان پیامبرﷺ دفاع نماید؟!** آیا خداپرستی

هست که از خدا واهمه نموده و به یاری ما بیاید؟! آیا فریادرسی پیدا می‌شود که به خاطر خدا به فریاد ما رسد؟!

روایات ۲۳۷ ـ ۲۳۸: مطلب فوق با تعابیر مشابه از مصادر متعدد نقل شده است.

خلاصهٔ روایات ۲۳۹ ـ ۲٤۰ آن است که: کسی که فریاد [غربت] ما را بشنود و ما را یاری نکند استحقاق دارد که به صورت در آتش جهنم افتد.

روایت ۲٤۱: مطلب گذشته در زیارتی به صورت نفرین آمده است.

روایت ۲٤۲: امام صادق علیه السلام در ضمن زیارتی خطاب به شهدای کربلا می‌فرماید: گواهی می‌دهم که شما تبلیغ دین نموده، خیرخواهی کرده، صبر و بردباری پیشه کردید. شما را به قتل رسانده، **و از شما سلب اختیار نموده** و با شما بدرفتاری کردند ولی شما صبور بودید.

روایت ۲٤۳: و در زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌خوانیم: تو از برادر خویش دفاع کردی.

و قبلاً در روایت ۲۰۷ گذشت که: جناب حرّ در ضمن احتجاج با کوفیان گفت: شما این بندهٔ صالح خدا را دعوت کردید، اکنون که شما را اجابت نمود و نزد شما آمد، او را تسلیم دشمن نمودید؟! **او را محاصره کرده‌اید و رهایش نمی‌کنید تا هرجایی که می‌خواهد برود، و مانند اسیری که از خود اختیاری ندارد با او رفتار می‌کنید.**

* * *

از آنچه گذشت معلوم شد که:

شروع مبارزه از طرف دشمن بود؛ زیرا فرمان ابن زیاد بود که بر حضرت سخت‌گیری شود، و حرّ آنها را مجبور کرد که در کربلا فرود آیند؛ سپس لشکر عمر بن سعد آنها را محاصره نمود.

این لشکر دشمن بود که می‌خواست حضرت و یارانش را نابود کند، چنان‌که سیدالشهدا علیه‌السلام به اصحابش فرمود: اینها دنبال من هستند و می‌خواهند مرا بکشند. و به کوفیان فرمود: شما می‌خواهید نسل و خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به قتل برسانید.

دشمن همهٔ راهها را به روی امام حسین علیه‌السلام و یارانش بسته بود[1] و صریحاً اعلام نمود که شما را رها نمی‌کنیم و با شما می‌جنگیم.

امام حسین علیه‌السلام به صراحت اعلام فرمود که: من آغازگر مبارزه نخواهم بود.

و در آخرین رجزهایی که حضرت روز عاشورا خوانده آمده است: **من از بانوان حرم دفاع و حمایت می‌کنم.**

آنچه از طلب یاری و استنصار حضرت نقل شده **فقط برای دفاع بوده‌است.**
و مطالب گوناگونی از اصحاب سیدالشهدا علیه‌السلام نقل و یا دربارهٔ آنها گفته شده که عملکرد آنان را دفاع از آن حضرت معرفی کرده است.

---

۱. رجوع شودبه روایات شماره: ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۲٤، ۲۳۳، ۲۳٤، ۲٤۲.

• اتمام حجت روز عاشورا

سیّدالشّهدا علیه‌السلام روز عاشورا با کوفیان اتمام حجت نمود و پس از معرفی خویش از آنها پرسید: چرا می‌خواهید با من بجنگید و مرا بکشید؟

این کلمات نیز بیانگر آن است که حضرت حالت دفاعی داشته و آغازگر مبارزه با دشمن نبوده است لذا از آنها می‌خواهد که او را رها کرده و به حال خویش بگذارند. به برخی از کلمات امام حسین علیه‌السلام توجه فرمایید:

۲٤٤. قال مولانا أبو عبد الله الحسين علیه‌السلام: فانظروا هل يحلّ [يصلح] لكم قتلي وانتهاك حرمتي؟! أ لستُ ابن نبيكم، وابن وصيّه وابن عمّه و وأول المؤمنين بالله، والمصدّق برسوله؟!....

ويحكم أتطلبوني بقتيل منكم قتلته؟ أو مال لكم استهلكته؟ أو بقصاص من جراحة؟...

يا عباد الله! ﴿إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ﴾[۱]...[۲]

---

۱. الدخان (٤٤): ۲۰.

۲. رجوع شود به ارشاد ۹۷/۲ ـ ۹۸، اعلام الوری ٤٥٨/١ ـ ٤٥٩، الدر النظیم ٥٥٢ ـ ٥٥٣، مثیر الاحزان ٥١ (چاپ دیگر: ۳۷)، کشف الغمة ۱۳/۲، ٥٥، بحارالانوار ٦/٤٥ ـ ۷، عوالم ۲٥٠/۱۷ ـ ۲٥۱، ، ترجمة الإمام الحسين علیه‌السلام من طبقات ابن‌سعد ۷۲، سير أعلام النبلاء ۳۰۱/۳، تاریخ طبری ۳۲۲/٤ ـ ۳۲۳، کامل ابن‌اثیر ٦١/٤ ـ ٦٢، جواهر المطالب ۲۸٥/۲. البداية والنهاية ۱۹٤/۸، (با قدری اختلاف و زیاده و نقصان).

۲۴۵. وقال عليه السلام : فَبِمَ تستحلّون دمي ؟ ![1]

۲۴۶. وقال عليه السلام : اتقوا الله ربّكم ولا تقتلوني ؛ فإنه لا يحلّ لكم قتلي ، ولا انتهاك حرمتي ، فإني ابن بنت نبيّكم .[2]

۲۴۷. وقال عليه السلام : أولم يبلغكم قول رسول الله صلى الله عليه وآله ـ مستبشراً لي ولأ خي ـ أنا سيد شباب الجنة ؟! أما في هذا حاجز لكم عن سفك دمي وانتهاك حرمتي ؟![3]

۲۴۸. قال سليمان بن صرد ـ في ضمن كلامه ـ : . . . قُتل فينا ولدينا ولدُ نبينا وسلالتُه وعصارتُه وبضعةُ من لحمه ودمه **إذ جعل يستصرخ ويسأل النصف فلا يعطاه** .[4]

اشاره به مدلول روایات

در احتجاجات سیّدالشّهدا عليه السلام در روز عاشورا آمده است:

روایت ۲۴۴: ببینید آیا کشتن من و هتک حرمت من بر شما رواست؟ مگر من پسر پیامبر و فرزند وصی و پسر عموی او نیستم؟

وای بر شما! آیا کسی از شما را کشته‌ام که می‌خواهید به خونخواهی او

---

۱. امالی شیخ صدوق ۱۵۹، روضة الواعظین ۱۸۶/۱، لهوف ۵۳ (چاپ دیگر: ۸۷)، بحارالانوار ۳۱۸/۴۴، عوالم ۱۶۸/۱۷.

۲. بحارالانوار ۶/۴۵، عوالم ۲۵۰/۱۷، موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام ۵۰۴.

۳. مثیرالاحزان ۵۱ (چاپ دیگر: ۳۷) و رجوع شود به: ارشاد ۹۸/۲، الدرّالنظیم ۵۵۲، کشف الغمة ۱۳/۲، ۵۵، اعلام الوری ۴۵۸/۱ـ۴۵۹، بحارالانوار ۷/۴۵، عوالم ۲۵۱/۱۷، تاریخ طبری ۳۲۲/۴ـ۴۲۳، کامل ابن‌اثیر ۶۲/۴، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن‌سعد ۵۲، سير أعلام النبلاء ۳۰۱/۳، البداية والنهاية ۱۹۴/۸، موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام ۵۰۸.

۴. تاریخ طبری ۴۲۸/۴، کامل ابن‌اثیر ۱۶۰/۴.

دنبال من باشید [و مرا قصاص کنید]؟ آیا مالی را از شما ضایع کرده‌ام؟! آیا به کسی جراحتی رسانده‌ام که می‌خواهید قصاص کنید؟

سپس حضرت در ادامهٔ خطبه کلامی را که حضرت موسی علیه‌السلام به فرعونیان فرموده بود بازگو نمود که: پناه می‌برم به پروردگارم و پروردگارتان از این‌که مرا سنگسار کنید.

روایت ۲٤۵: چرا ریختن خون مرا حلال می‌دانید؟

روایت ۲٤٦: از خدا پروا نمایید و دست از قتل من بردارید. کشتن من و بی‌احترامی به من بر شما جایز نیست، من پسر دختر پیامبر شما هستم!

روایت ۲٤۷: مگر نشنیده‌اید که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بشارت به من و برادرم فرمود: من سرور جوانان اهل بهشت هستم؟ همین برای شما کافی نیست که دست از ریختن خون من و بی‌حرمتی من بردارید؟

روایت ۲٤۸: سلیمان بن صرد در ضمن صحبت با توابین گفت: بین ما و نزد ما فرزند پیامبر، سلالهٔ او، چکیده [و آیینهٔ تمام‌نمای] او و پارهٔ تن او کشته شد! **فریاد دادخواهی او بلند بود و از مردم می‌خواست که با انصاف با او رفتار کنند، ولی کسی نپذیرفت.**

❋ ❋ ❋

نتیجه آن‌که: اگر حضرت خود اقدام به مبارزه علیه دشمن کرده، چرا از آنها می‌پرسد: فَبِمَ تستحلّون دمي؟! و یا.... بر این فرض پرسش حضرت وجهی ندارد؛ زیرا آنان پاسخ می‌دادند: شما خودت به مبارزهٔ با ما آمده‌ای، معنا ندارد که در مورد علت جنگ سؤال کنی!!

● تذکر دو نکته

۱. جهاد بر فرض یاری کوفیان

ممکن است تصور شود که برخی از روایات و آثاری که از طرق عامّه نقل شده است دلالت دارد که: سیّدالشّهداعليه‌السلام می‌خواست با یـزید مـبارزه کـند و حرکت حضرت جهاد و قیام علیه دستگاه خلافت بود نه دفاع. مانند روایت شماره ۱۷۴ ـ ۱۷۵ که از جدّ بزرگوارشصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل نمود:

من رأى سلطاناً جائراً مستحلّاً لحُرم الله، ناكثاً لعهد الله، مخالفاً لسنّة رسول الله، يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان، ثم لم يغيّر بقول ولا فعل كان حقيقاً على الله أن يُدخله مدخله.

یعنی: کسی که ببیند سلطان جائری حرام خـدا را حـلال شـمرده، پیمان الهی را شکسته، با سنت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت نموده، و روش او بین بندگان خدا بر گناه و عدوان است، و هیچ واکنشی در برابر آن سلطان ـ به رفتار یا گفتار ـ نداشته باشد، استحقاق آن را دارد که خدا او را با همان سلطان جائر محشور نماید.

و مانند روایت شماره ۲۵۴ که فرمود:

... وأنا أولى من قام بنصرة دين الله، وإعزاز شرعه، والجهاد في سبيله.

یعنی: سزاوارترین کسی که به یاری دین خدا قیام نماید و شریعت او را عزت بخشد و در راه او جهاد کند... من هستم.

و همچنین بنابر روایت شماره ۱۷۱ ـ که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند ـ حضرت در نامه‌ای به کوفیان نوشت:

فإن كتاب مسلم بن عقيل جاءني يخبرني فيه بحسن رأيكم، واجتماع ملئكم على نصرنا والطلب بحقّنا.

یعنی: نامهٔ مسلم بن عقیل به من رسید، او خبر داده که:... شما بر یاری ما اهل‌بیت و طلب حق ما اجتماع کرده‌اید.

و در روایت شماره ۱۷۲ گذشت که عبدالله بن مطیع به حضرت عرض کرد: لئن طلبت ما في أيدي بني أمية ليقتلنّك.

یعنی: اگر بخواهی خلافت را از چنگ بنی‌امیه در آوری حتماً آنها تو را خواهند کشت.

و در زیارت ناحیه مقدّسه ـ روایت شماره ۲۵۳ ـ: آمده است: ثم اقتضاك العلم للإنكار، ولزمك أن تجاهد الفجار.

یعنی: علم و آگاهی تو اقتضا کرد که به انکار برخیزی و لازم شد که با فاجران مبارزه نمایی.

و در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که دربارهٔ آیه شریفه: ﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقِتَالُ﴾[1] فرمود: نزلت في الحسين بن علي علیه السلام، كتب الله عليه، وعلى أهل الأرض أن يقاتلوا معه. قتال بر امام حسین علیه السلام واجب بود، و وظیفهٔ همهٔ مردم روی زمین آن بود که آن حضرت را یاری نمایند.[2]

با دقت در این روایات و سنجش آن با سایر آثار، معلوم می‌شود که **حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام مقدمه‌ای بوده است برای این‌که اگر کوفیان آن حضرت را یاری**

---

۱. النساء (٤): ٧٧.

۲. رجوع شود به: نوادر علی بن اسباط: الأصول الستة عشر ۱۲۲، (چاپ دیگر: ۳۳۹)، تفسیر عیاشی ۲۵۸/۱، بحارالانوار ۲۱۸/٤٤، ۲۲۰، عوالم ۹٦/۱۷ ـ ۹۵

کنند، اقدام به واکنش در برابر یزید، جهاد و... بنماید.

توضیح مطلب آن‌که عنوان «جهاد» و «مبارزه» بر سفر حضرت از مدینه به مکه منطبق نیست؛ زیرا حضرت برای حفظ جانش از مدینه بیرون آمد، و از مکه نیز برای جلوگیری از هتک حرمت خانهٔ خدا و کشته شدن در آنجا خارج شد، **و حرکت به سوی کوفه** ـ به شرحی که در بخش آینده خواهد آمد ـ **برای آن بود که اگر کوفیان ایشان را یاری نموده و شرایط لازم موجود شود، به جهاد و مبارزه با حکومت جائر بنی‌امیه بپردازد**[1]**؛ ولی از این جهت که کوفیان پیمان خویش را شکستند، شرایط برای مبارزه و جهاد محقق نشد** و پس از آن، حضرت در موقعیتی قرار گرفت که ناچار شد به دفاع از خویش بپردازد.

شاید تصور شود که: برداشت عموم مردم از واکنش حضرت در برابر یزید «جنگ و جهاد» است، امتناع از بیعت با یزید، پاسخ به نامه‌های کوفیان، فرستادن حضرت مسلم علیه السلام، حرکت به سوی عراق، سخنرانی علیه یزید: «من رأى سلطاناً جائراً...»، و... همه از اموری است که مبارزهٔ با یزید محسوب می‌شود.

در پاسخ گوییم: گر چه موارد گذشته همه مخالفت با یزید است ولی با دقت و بررسی هر یک معلوم می‌شود که «جنگ و جهاد» بر آن صدق نمی‌کند:

---

۱. ذکر این نکته لازم است که این مطلب اختصاص به سیدالشهدا علیه السلام ندارد بلکه برای هر یک از معصومین علیهم السلام اگر شرایط محقق می‌شد قیام می‌کردند، ولی چون این فرض خلاف واقعیت خارجی است خداوند چنین تکلیفی برای اهل‌بیت مقرر نفرموده است، لذا امام صادق علیه السلام فرمود:

يا سَدِيرُ! لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بِعَدَدِ هَذِهِ الْجِدَاءِ ـ أي سبعة عشر نفراً ـ مَا وَسِعَنِي الْقُعُود.

(کافی ۲ / ۲۴۲، أعلام‌الدين ۱۲۳، بحارالأنوار ۴۷ / ۳۷۲ و ۶۴ / ۱۶۰).

صرف امتناع از بیعت، جنگیدن نیست.

پاسخ به نامه‌های کوفیان، اعلام آمادگی برای یاری آنان، و پذیرفتن یاری آنها در مقابلهٔ با دشمن و روی کار آمدن اهل بیت علیهم‌السلام است.

فرستادن حضرت مسلم علیه‌السلام، بررسی شرایط جامعه و مهیا نمودن مردم است.

حرکت به سوی عراق، پاسخ عملی به دعوت کوفیان و وفای به عهد است. و سخنرانی‌های حضرت دعوت مردم به مخالفت با یزید و مهیّا شدن به مبارزه با او در رکاب آن حضرت است.

پس همهٔ امور گذشته از مقدمات مبارزهٔ با یزید هست ولی اقدام به جنگ نیست. قرینهٔ مناسب برای تبیین این مطلب آن‌که حضرت در سخنرانی‌هایی که خطاب به لشکر حر دارد پس از متذکر شدن نامه‌های کوفیان می‌فرماید که اگر از دعوت خود پشمان هستید من بر می‌گردم، سپس اقدام بـه بـازگشت نموده و سوار مرکب می‌شوند تا برگردند ولی لشکر حرّ مانع می‌شود.

اگر حرت به سوی عراق را جنگ و مبارزه بدانید، بایستی این اقدامات حضرت را ـ العیاذ بالله ـ پشت به جنگ کردن و فرار از آن تلقی نمایید که قطعاً قابل التزام نیست.

۲. استعمال لفظ جهاد به معنای دفاع

در برخی از آثار و روایات الفاظ: «خروج»، «قیام»، «قتال»، «جهاد» و... به کار رفته است[۱] ولی با توجه به آنچه گذشت و دقت در متن آن روایات، معلوم می‌شود که مقصود جهاد بر فرض یاری کوفیان است به شرحی که در نکتهٔ قبل گذشت و یا اینکه مراد از این‌گونه کلمات، «حرکت دفاعی» است، چنان‌که در فقه در کتاب جهاد فرموده‌اند: جهاد بر اقسامی است، و سپس یک نوع آن را «جهاد دفاعی» ذکر کرده‌اند.[۲]

---

۱. مانند روایتی که اخیراً از امام صادقعليه‌السلام دربارهٔ آیه شریفه: ﴿**فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقِتَالُ**﴾ گذشت که فرمود: **نزلت في الحسين بن علي**عليه‌السلام**، كتب الله عليه، وعلى أهل الأرض أن يقاتلوا معه.**

وعبارت زیارت ناحیه مقدّسه ـ روایت شماره ۲۵۳ ـ: «**وواجهوك بالظلم والعدوان، فجاهدتهم بعد الإيعاز لهم وتأكيد الحجّة عليهم**».

و عبارت زیارت اربعین ـ دنباله روایت شماره ۲۵۷ ـ: «**وقد توازر عليه غرّته الدنيا... فجاهدهم فيك صابراً محتسباً**».

۲. برای نمونه رجوع شود به کلام صاحب جواهرقدس‌سره: تلخص ممّا ذكرنا أن الجهاد على أقسام: أحدها: أن يكون ابتداء من المسلمين... والثاني: أن يدهم المسلمين عدو... الثالث: أن يكون بين المشركين مقيماً... ويغشاهم عدو.... (جواهر الكلام ۲۱/۱۸).

۹

اهداف مشروط

برخی از گویندگان و نویسندگان در مورد انگیزهٔ حرکت امام حسین‌علیه‌السلام به آثاری استناد نموده‌اند که استدلال به آن تمام نیست. بعضی از آن سخنان اصلاً در منابع و مصادر وجود ندارد و در اصل کلام شاعری بوده سپس به تصور این که روایت است بدان تمسّک شده است، مانند «إن كان دين محمد لم يستقم إلّا بقتلي يا سيوف خذيني» و «إن الحياة عقيدة وجهاد»[1] و بعضی دیگر در مصادر عامّه یا خاصه نقل شده ولی دلالت آن بر مدّعای آنان تمام نیست چنان‌که با تأمّل و دقّت در قرائن داخلی و خارجی معلوم خواهد شد.

به آثاری در این زمینه توجه فرمایید:

۲۴۹. ثم دعا الحسين‌عليه‌السلام بدواة وبياض، وكتب هذه الوصية لأخيه محمد بن الحنفية:

> بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما أوصى به الحسين بن علي بن أبي طالب إلى أخيه محمد المعروف بـ: ابن الحنفية: أن الحسين يشهد أن لا إله إلّا

---

۱. رجوع شود به کتاب عزاداری رمز محبت ۲ / ۳۸۲ ـ ۳۸۵.

الله وحده لا شريك له، وأن محمداً عبده ورسوله، جاء بالحقّ من عند الحقّ، وأن الجنّة والنار حقّ، وأن الساعة آتية لا ريب فيها، وأن الله يبعث من في القبور.

واني لم أخرج أشراً، ولا بطراً، ولا مفسداً، ولا ظالماً، وإنما خرجت لطلب الإصلاح في أُمة جدّي صلى الله عليه وآله، أُريد أن آمر بالمعروف، وأنهىٰ عن المنكر، وأسير بسيرة جدّي وأبي علي ابن أبي طالب عليه السلام، فمن قبلني بقبول الحق فالله أولى بالحق، ومن ردّ عليّ هذا أصبر حتى يقضي الله بيني وبين القوم بالحقّ، وهو خير الحاكمين. وهذه وصيتي ـ يا أخي ـ إليك، وما توفيقي إلاّ بالله، عليه توكّلت، وإليه أُنيب.

قال: ثم طوى الحسين عليه السلام الكتاب وختمه بخاتمه، ودفعه إلى أخيه محمد، ثم ودّعه وخرج في جوف الليل.[1]

۲۵۰. و قال ابن عباس: لا تخرج إلى العراق، وكن باليمن لحصانتها ورجالها.

فقال عليه السلام: إني لم أخرج بطراً، ولا أشراً، ولا مفسداً، ولا ظالماً، وإنما خرجت أطلب الصلاح في أُمة جدّي محمد صلى الله عليه وآله، أُريد آمر بالمعروف، وأنهىٰ عن المنكر، أسير بسيرة جدّي وسيرة أبي علي بن أبي طالب عليهما السلام، **فمن قبلني بقبول الحق فالله أولى بالحق، وهو أحكم الحاكمين.**[2]

۲۵۱. كتب الحسين صلوات الله عليه كتاباً إلى وجوه أهل البصرة...:

إني أدعوكم إلى الله وإلى نبيه؛ فإن السنّة قد أُميتت، فإن تجيبوا دعوتي، وتطيعوا

---

۱. تسلية المجالس ۱۶۰/۲، بحارالأنوار ۳۲۹/۴۴ ـ ۳۳۰، عوالم ۱۷۹/۱۷.

۲. مناقب ۲۴۱/۳ (چاپ دیگر: ۸۹/۴).

أمري، أهدكم سبيل الرشاد.[۱]

۲۵۲. قال ابن زياد لعنه الله لمسلم بن عقيل‌ؑ: أخبرني... بما ذا أتيتَ هذا البلد ـ وأمرهم ملتئم ـ فشتَّتَّ أمرهم بينهم، وفرّقت كلمتهم؟!

فقال مسلم: ما لهذا أتيتُ، ولكنّكم أظهرتم المنكر، ودفنتم المعروف، وتأمّرتم على الناس بغير رضى منهم، وحملتموهم على غير ما أمركم الله به، وعملتم فيهم بأعمال كسرى وقيصر، **فأتيناهم لنأمر فيهم بالمعروف، وننهى عن المنكر، وندعوهم إلى حكم الكتاب والسنة، وكنا أهل ذلك.**[۲]

۲۵۳. وفي زيارة الواردة عن الناحية المقدسة برواية الشيخ المفيد:

> حتى إذا الجور مدّ باعه، وأسفر الظلم قناعه، ودعا الغيّ أتباعه، وأنت في حرم جدك قاطن، وللظالمين مباين، جليس البيت والمحراب، معتزل عن اللذات والشهوات، تُنكر المنكر بقلبك ولسانك على حسب طاقتك وإمكانك، ثم اقتضاك العلم للإنكار، **ولزمك أن تجاهد الفجار، فَسِرتَ في أولادك وأهاليك وشيعتك ومواليك، وصدعت بالحق والبيّنة، ودعوت إلى الله بالحكمة والموعظة الحسنة، وأمرت بإقامة الحدود، والطاعة للمعبود، ونهيت عن الخبائث والطغيان**، وواجهوك بالظلم والعدوان، فجاهدتهم بعد الإيعاز لهم، وتأكيد الحجّة عليهم، فنكثوا ذمامك وبيعتك.[۳]

---

۱. رجوع شود به: مثير الاحزان ۲۷ (چاپ ديگر: ۱۷)، بحارالأنوار ۳۴۰/۴۴، عوالم ۱۸۹/۱۷، تاريخ طبرى ۲۶۶/۴، البداية والنهاية ۱۷۰/۸.

۲. لهوف ۳۶ (چاپ ديگر: ۵۷) و رجوع شود به: ارشاد ۶۲/۲، بحارالانوار ۳۵۶/۴۴، عوالم ۲۰۵/۱۷، تاريخ طبرى ۲۸۲/۴، فتوح ابن أعثم ۵۷/۵ ـ ۵۸، كامل ابن‌اثير ۳۵/۴، مقتل خوارزمى ۲۱۳/۱، البداية والنهاية ۱۶۸/۸.

۳. رجوع شود به: مزار ابن مشهدى ۵۰۲ ـ ۵۰۳، بحارالأنوار ۲۳۹/۹۸، ۳۲۱.

۲۵۴. قال ابن الجوزي: وروي أنهعليه‌السلام قال:

إن هؤلاء قوم لزموا طاعة الشيطان، وتركوا طاعة الرحمان، وأظهروا الفساد في الأرض، وأبطلوا الحدود، وشربوا الخمور، واستأثروا في أموال [بأموال] الفقراء والمساكين، وأنا أولى من قام بنصرة دين الله، وإعزاز شرعه، والجهاد في سبيله، لتكون كلمة الله هي العليا.[1]

۲۵۵. عن مولانا الحسين بن علي صلوات الله عليهما:

فيا عجبا! وما لي [لا] أعجب، والأرض من غاشٍ غشوم، ومتصدّقٍ ظلومٍ، وعاملٍ على المؤمنين بهم غير رحيم، فالله الحاكم فيما فيه تنازعنا، والقاضي بحكمه فيما شجر بيننا.

اللهم إنك تعلم أنه لم يكن ماكان منّا تنافساً في سلطان، ولا التماساً من فضول الحطام، ولكن لنري المعالم من دينك، ونظهر الإصلاح في بلادك، ويأمن المظلومون من عبادك، ويعمل بفرائضك وسنّتك وأحكامك، فإنكم إلاّ تنصرونا وتنصفونا قوي الظلمة عليكم، وعملوا في إطفاء نور نبيكم، وحسبنا الله، وعليه توكّلنا، وإليه أنبنا، وإليه المصير.

رواه في تحف العقول، ثم قال: ويروىٰ عن أمير المؤمنينعليه‌السلام.[2]

أقول: ويعدّ في هذا المضمار ما نقله ابن أبي‌الحديد عن أمير المؤمنينعليه‌السلام أنه قال:

... اللهم إنك تعلم إني لم أُرد الإمرة، ولا علوّ الملك والرياسة، وإنما

---

۱. تذكرة الخواص ۲۱۷ و رجوع شود به: ملحقات احقاق الحق ۲۷/۲۰۱ به نقل از التبرالمذاب ۷۵.

۲. تحف العقول ۲۳۹، بحار الأنوار ۹۷/۷۹ ـ ۸۱.

أردتُ القيام بحدودك، والأداء لشرعك، ووضع الأمور في مواضعها، وتوفير الحقوق على أهلها، والمضي على منهاج نبيّك، وإرشاد الضالّ إلى أنوار هدايتك.[1]

* قبلاً در روايت شماره ۱۶۶ گذشت كه در نامهٔ حضرت به كوفيان آمده: ومقالة جلّكم: إنه ليس علينا إمام فأقبل لعل الله أن يجمعنا بك على الهدى والحق... فلعمري ما الإمام إلاّ الحاكم بالكتاب، القائم بالقسط، الدائن بدين الحق، الحابس نفسه على ذات الله، والسلام.

* و در روايت شماره ۱۷۳ گذشت كه حضرت خطاب به لشكر حرّ فرمود: إني لم آتكم حتى أتتني كتبكم، وقدمت عليّ رسلكم أن اقدم علينا، فإنه ليس لنا إمام، لعلّ الله يجمعنا بك على الهدى... أيها الناس، فإنكم إن تتقوا وتعرفوا الحقّ لأهله يكن أرضى لله، ونحن أهل البيت أولى بولاية هذا الأمر عليكم من هؤلاء المدّعين ما ليس لهم، والسائرين فيكم بالجور والعدوان.

* و در روايت شماره ۱۷۴ فرمود: ان رسول الله ﷺ قال:

من رأى سلطاناً جائراً مستحلّاً لحُرم الله، ناكثاً لعهد الله، مخالفاً لسنّة رسول الله، يعمل فى عباد الله بالإثم والعدوان، فلم يغيّر عليه بفعل ولا قول، كان حقّاً [حقيقاً] على الله أن يُدخله مدخله.

ألا وإن هولاء قد لزموا طاعة الشيطان، وتركوا طاعة الرحمن، وأظهروا الفساد، وعطّلوا الحدود، واستاثروا بالفيء، وأحلّوا حرام الله، وحرّموا حلاله، وأنا أحقّ من غير.

---

۱. شرح ابن ابى‌الحديد ۲۹۸/۲۰ ـ ۲۹۹.

* روایت شماره ۱۷۵ نیز مشابه روایت گذشته است و در آخر آن آمده‌است: وإني أحقّ بهذا الأمر لقرابتي من رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله.

اشاره به مدلول روایات

روایت ۲۴۹: در وصیت آن حضرت به برادرش محمد بن حنفیه آمده است:

> من از روی طغیان و سرکشی و برای فساد و ستم خروج نکرده‌ام. من برای اصلاح امت جدّم حرکت خویش را شروع نموده‌ام. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم، به سیره و روش جدّم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و پدرم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام رفتار کنم. هر کس مرا بپذیرد [به خدای تعالی پاسخ مثبت داده و پاداش از او خواهد گرفت؛ زیرا] خدا به پذیرفتن حق اولی است؛ و هر کس نپذیرد، من صبر خواهم کرد تا خدا بین ما و این قوم به حق حکم فرماید....

روایت ۲۵۰: بنابر روایت علامه ابن شهرآشوب مازندرانی، حضرت همین مطلب را در پاسخ ابن‌عباس نیز بیان فرمود.

روایت ۲۵۱: حضرت به بزرگان بصره نوشت:

> من شما را به خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دعوت می‌کنم؛ زیرا سنت از میان رفته [و بدعت‌ها جایگزین آن شده]، اگر به دعوتم پاسخ مثبت دهید و از من پیروی نمایید شما را به راه حق ارشاد خواهم کرد.

روایت ۲۵۲: ابن‌زیاد به حضرت مسلم علیه‌السلام گفت: چرا به کوفه آمدی و بین مردم اختلاف و تفرقه انداختی؟!

حضرت مسلم؈ پاسخ داد: من برای اختلاف و تفرقه نیامدم، این شما بودید که کارهای خلاف را شایع نموده، کارهای نیک را به فراموشی سپرده، به زور بر مردم حکومت کرده، آنها را بر کارهای خلاف شریعت وادار نموده و مانند پادشاهان با آنها برخورد کردید. ما آمدیم تا امر به معروف و نهی از منکر نماییم و آنها را به حکم قرآن و سنت پیامبرﷺ دعوت نماییم. ما اهلیت و لیاقت این کار را داشتیم.

روایت ۲۵۳: در زیارت ناحیه مقدسه ـ به روایت شیخ مفید؇ ـ می‌خوانیم: علم و آگاهی تو اقتضا کرد که به انکار برخیزی و لازم شد که با فاجران مبارزه نمایی؛ لذا به همراهی فرزندان، خویشان، پیروان و دوستانت به راه افتادی، به حق و برهانِ آشکار به روشنگری پرداختی [و حق و باطل را از یکدیگر جدا ساختی] **با حکمت و اندرز نیکو مردم را به سوی خدا خواندی، به اقامهٔ حدود الهی و پرستش او فرمان داده و ازپلیدی‌ها و سرکشی و طغیان نهی نمودی.** آنها با ستم و دشمنی به مقابلهٔ با تو برخاستند و تو پس از اتمام حجت بر آنها [از خویشتن دفاع کرده و] با آنان جنگیدی.

روایت ۲۵٤: ابن الجوزی می‌نویسد: حضرت [در ملاقاتی که بین راه] با فرزدق [داشت] فرمود:

> اینها فرمان‌برداری شیطان را بر خویش لازم دانسته و از پیروی خدای رحمان سرپیچی نمودند. باعث فساد در زمین گشتند، حدود الهی را کنار گذاشتند، شرب خمر کردند و اموال نیازمندان و بیچارگان را به خویش اختصاص دادند. سزاوارترین کسی که به یاری دین خدا قیام نماید و شریعت او را عزت بخشد و در راه او

جهاد کند تا باعث برتری کلمة الله و اعتلای حقیقت شود، من هستم.

روایت ۲۵۵: حضرت پس از شِکوه از ظلم و ستم دستگاه حاکم فرمود: خدایا خود می‌دانی که ما برای رقابت در حکومت و رسیدن به دنیای ناچیز و بی‌ارزش فعالیتی نداریم، ما می‌خواهیم معالم و نشانه‌های دین تو را آشکار بینیم، در زمین اصلاح ظاهر شود و بندگان مظلوم تو [از شرّ ظالمان] ایمن گردند و به فرائض، سنن، احکام و قوانین تو عمل شود.

مردم، اگر انصاف ندهید و ما را یاری نکنید، ستمگران بر شما مسلط گشته و در خاموش کردن نور پیامبرتان می‌کوشند.

مطلب گذشته از امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز نقل شده است.

همچنین از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده که فرمود: خدایا خود نیک می‌دانی که من دنبال ریاست‌طلبی و برتری‌جویی نیستم، تنها خواستهٔ من بر پا داشتن حدود و اجرای قوانین شریعت تو، قرار گرفتن هر چیزی در جایگاه واقعی‌اش، رسیدن هر حقی به آن کسی که سزاوار است، حرکت بر روش پیامبرت و راهنمایی و ارشاد گمراهان به نور هدایت تو [و دستگیری از آنها] است.

و قبلاً در روایت ۱٦٦ گذشت که امام حسین علیه‌السلام در نامهٔ خود به کوفیان فرمود:

عمدهٔ شما از من خواسته‌اید که نزد شما بیایم تا همگی به راه حق هدایت شده و بر آن اتفاق نمایید... اگر مسلم به من بنویسد که جمعیت شما و بزرگان صاحبان عقل [و تدبیر] و فضیلت شما با آنچه در نامه‌ها نوشته‌اید موافق هستند، به زودی نزد شما خواهم آمد.

به جان خودم سوگند! امام نیست مگر کسی که حکمش مطابق قرآن باشد،

عدالت را اجرا نماید، به دین حق اعتقاد داشته و خویشتن‌دار باشد.

و در روایت ۱۷۳ گذشت که: حضرت در ضمن صحبت با اصحاب حرّ فرمود: من به سوی شما نیامدم مگر پس از آن‌که به من نوشتید و فرستادگان شما گفتند که: نزد ما بیا که پیشوایی نداریم، امید آن‌که خدا به واسطهٔ تو ما را بر طریق هدایت ثابت بدارد و بر آن اتفاق نماییم.

مردم! اگر تقوای الهی پیشه کنید و حق را برای اهلش بشناسید [و به آنها واگذار کنید] خدا از شما خوشنودتر است. ما اهل‌بیت سزاوار رهبری بر شما هستیم نه این مدعیان دروغگو که سیرهٔ آنها بین شما ستم و عدوان است.

و در روایت ۱۷٤ گذشت که: در خطبهٔ حضرت ـ و بنابر نقلی در نامه حضرت به بزرگان کوفه ـ آمده است: ای مردم! پیامبر خدا ﷺ فرمود: کسی که ببیند سلطان جائری حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته، با سنت پیامبر ﷺ مخالفت نموده و روش او بین بندگان خدا بر گناه و عدوان است، و هیچ واکنشی در برابر او ـ به رفتار یا گفتار ـ نداشته باشد، استحقاق آن را دارد که خدا او را با همان سلطان جائر محشور نماید.

بدانید که دستگاه خلافت فرمان شیطان را بر خویش لازم، پیروی خدای رحمان را رها، فساد را ظاهر، حدود الهی را تعطیل نموده، غنائم را به خویش اختصاص داده و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده است. سزاوارترین کسی که این تغییر به دستش انجام شود من هستم.

و روایت ۱۷۵: نیز مشابه روایت گذشته است و در آخر آن آمده است که: من برای این امر (رهبری مردم) سزاوار (و لایق) هستم؛ به جهت قرابتی که با پیامبر ﷺ دارم.

• تمایز انگیزهٔ اصلی

پیش از این به تفصیل دربارهٔ علل و حکمت‌های دستور پروردگار به سیدالشهدا علیه السلام و همچنین حکمت و علت تعلیقی و مشروط صحبت شد و با ذکر مثال به شرح و توضیح آن پرداختیم.[۱]

چنان‌که گفته شد: **سفر امام حسین علیه السلام به عراق در باطن برای امتثال دستور خاصّ خداوند و در ظاهر به جهت اجابت دعوت کوفیان برای اقامهٔ عدل و داد و ... بود. آن حضرت می‌خواست مردم را از حیرت، سرگردانی، جهالت و ضلالت نجات دهد و در صورت یاری مردم و فرمان‌برداری از حضرت** و حصول شرایط لازم (یعنی به صورت مشروط و تعلیقی) آنان را به راه مستقیم هدایت نماید، فسادهای موجود در جامعه را برطرف و اصلاح کند، امر به معروف و نهی از منکر نموده، عدالت را در جامعه حکم‌فرما ساخته و مطابق سیرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام عمل نماید.[۲]

بنابر آنچه گفته شد:

اولاً: از سنجش روایات بخش اول «دلایل دستور خاصّ» با روایات گذشته ـ بخش نهم ـ استفاده می‌شود که: حرکت سیدالشهدا علیه السلام دو علت دارد، یکی باطنی و دیگری ظاهری، اولی دستور خاصّ و دومی اجابت دعوت کوفیان.

ثانیاً: بخشی از برنامه‌های یاد شده یعنی: اقامهٔ عدل و داد، هدایت مردم، اصلاح جامعه، اجرای عدالت، امر به معروف و... تعلیقی و مشروط به این

---

۱. رجوع شود به نکتهٔ سوم از نکات بخش اول: «توضیح انگیزه بودن دستور خاص».
۲. رجوع شود به روایات ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴.

است که مردم حضرت را یاری نمایند.

ثالثاً: انگیزه اصلی در واقع همان امتثال دستور خدا و در ظاهر اجابت دعوت کوفیان است و امور دیگر در طول اجابت دعوت واقع شده است، و تعبیر مناسب برای آن علل طولی «حکمت امر خداوند» و «اهداف مشروط حضرت» است.

رابعاً: کارهای حجج الهی علیهم‌السلام دارای ابعاد گوناگون است لذا ممکن است حکمت‌های دیگری برای حرکت حضرت از اخبار و آثار پیدا شود، از جمله: نجات دادن بندگان از نادانی و سردرگمی و گمراهی و شک،[1] فریادرسی از بیچارگان، دعوت به کتاب و سنت،[2] یاری دین خدا، عزّت دادن به شریعت، کوشش در راه برتری کلمةالله و اعتلای حقیقت،[3] آشکار نمودن معالم و نشانه‌های دین، ایمن شدن مظلومین از شرّ ظالمان، بر پا داشتن فرایض و سنن و احکام و قوانین الهی،[4] و همچنین تغییر وضعیت موجود که توسط دستگاه خلافت ایجاد شده بود که: فساد را ظاهر، حدود الهی را تعطیل، غنائم را به خویش اختصاص داده، حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده‌بود.[5]

ولی چنان‌که گذشت نمی‌توان این امور را انگیزهٔ مستقلی برای حرکت حضرت دانست بلکه این امور حکمت‌های امر پروردگار و آثاری است که در صورت روی کار آمدن حضرت بر آن مترتب می‌شود، لذا مناسب است برای

---

۱. رجوع شود به روایت ٢٥٦ ـ ٢٥٧.
۲. رجوع شود به روایت ٢٥٢.
۳. رجوع شود به روایت ٢٥٤.
٤. رجوع شود به روایت ٢٥٥.
۵. رجوع شود به روایت ١٧٤.

تمایزش از انگیزهٔ اصلی از آنها با عنوان «علل طول»، «حکمت امر خداوند» و «اهداف مشروط حضرت» یاد شود.

* * *

با صرف نظر از همهٔ آنچه گذشت باید به دو نکتهٔ مهم نیز توجه داشت:

۱. این امور فقط برای سیدالشهدا علیه‌السلام ـ که از جانب خدا مأموریت دارد ـ می‌تواند انگیزه باشد و دیگران به جهت اینکه از جانب خدا دستور ندارند نمی‌توانند چنین انگیزه‌هایی داشته باشند.

۲. آن حضرت هم ـ به دستور خدا ـ فقط برای احیای دین خدا دست به چنین اقدامی زده نه برای رسیدن به حکومت و ریاست و بهره‌برداری از متاع ناچیز دنیا.

• بیان اهداف مشروط

گفتیم که بخشی از اهداف و برنامه‌های سیدالشهدا﷣ به صورت تعلیقی و مشروط بوده یعنی تحقق آن منوط به یاری مردم بوده است، این مطلب از لابلای کلمات خود حضرت استفاده می‌شود.[۱] برای تقریب به ذهن می‌توان برنامهٔ امیرمؤمنان﷣ پس پیامبر﷑ را شاهد و نظیر آورد به این بیان که: امیرمؤمنان﷣ ـ قبل از بیعت اکراهی و اجباری با ابوبکر ـ از مهاجرین و انصار طلب یاری نمود؛ زیرا بنابر دستوری که پیامبر﷑ از جانب خدا به آن حضرت ابلاغ فرموده بود، **اگر مردم به یاری حضرت می‌شتافتند وظیفهٔ ایشان مبارزه با غاصبان خلافت و اقامهٔ دین خدا به اجرای کتاب و سنت بود**، پس این تکلیف، مطلق نبود و منوط به نصرت و یاری مردم بود، لذا چون به اندازهٔ

---

۱. آن حضرت در روایت ۱۷۳ فرمود: أيها الناس، فإنكم **إن تتقوا وتعرفوا الحقّ لأهله** يكن أرضى لله، ونحن أهل البيت أولى بولاية هذا الأمر عليكم من هؤلاء المدّعين ما ليس لهم، والسائرين فيكم بالجور والعدوان.

و در روایت ۱۷۴ فرمود: **فإن تممتم** على بيعتكم تصيبوا رشدكم... فلكم فيّ أُسوة.

و در روایت ۱۷۵ فرمود: **فإن وفيتم** لي ببيعتكم فقد أصبتم حظّكم ورشدكم... فلكم بي أُسوة.

و در روایت ۲۴۹ ـ ۲۵۰ فرمود: أُريد أن آمر بالمعروف، وأنهىٰ عن المنكر، وأسير بسيرة جدّي وأبي علي ابن أبي طالب﷣، **فمن قبلني** بقبول الحق فالله أولى بالحق، **[ومن ردّ عليّ** هذا أصبر حتى يقضي الله بيني وبين القوم بالحقّ].

و در روایت ۲۵۱ ـ در نامه‌ای به اهل بصره ـ فرمود: **فإن تجيبوا دعوتي، وتطيعوا أمري، أهدكم سبيل الرشاد.**

و در روایت ۲۵۵ فرمود: **فإنكم إلاّ تنصرونا وتنصفونا قوي الظلمة عليكم**، وعملوا في إطفاء نور نبيّكم.

کافی نیرو نداشت، این وظیفه از حضرت ساقط شد.[1]

همین مطلب دربارهٔ برخی از آثاری که در انگیزه حرکت سیدالشهدا علیه السلام آمده جاری است به این بیان که: **اگر کوفیان پیمان‌شکنی نکنند، اگر مردم کوفه و غیر آن به یاری ما بشتابند و زمام امور را به دست گیریم**، وظیفهٔ ما و برنامه‌ای که در حکومت ما اجرا می‌شود: اصلاح جامعه، امر به معروف و نهی از منکر و مشی بر طبق سیره و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام است و....

و به بیانی دیگر: ما دنبال شورش نیستیم و از روی طغیان و سرکشی به مبارزه برنخواسته‌ایم، بلکه مردم از ما دعوت کرده‌اند تا ما را یاری کنند که با ظالمان بجنگیم و آنها را نابود کنیم، اگر ما ظفر یابیم و زمام امور را به دست گیریم، اساس کار ما این برنامه است.

---

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرموده بود: «**إن وجدت أعواناً فانبذ إليهم وجاهدهم، وإن لم تجد أعواناً فكفّ يدك واحقن دمك، حتى تجد على إقامة الدين وكتاب الله وسنتي أعواناً**».
یعنی: اگر یاورانی داشتی که با کمک آنان بجنگی، جهاد کن؛ وگرنه دست نگهدار و خود را حفظ کن تا آنکه بر اقامه دین و کتاب و سنت یاوری پیدا کنی. (کتاب سلیم ۲۱۵ (حدیث دوازدهم)، بحارالأنوار ۲۹/۴۶۷، مستدرك الوسائل ۷۵/۱۱. در همین زمینه رجوع شود به: کتاب سلیم ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۶۶، ۲۱۵، ۳۰۴ ـ ۳۰۵، ۴۲۷، ۴۳۷، ۴۳۹، بحارالانوار ۲۸/۵۴ ـ ۵۵، ۱۹۱، ۲۴۶، ۲۷۴ و ۲۹/۴۱۹، ۴۳۷، ۴۶۲، ۴۶۷ ـ ۴۶۸ و منابع فراوان دیگر).

- **تعلیقی بودن «امر به معروف»**

برخی تصور کرده‌اند کلماتی که از سیدالشهداء نقل شده، مانند: «أُريدُ انْ آمُرَ بِالْمَعْروفِ وَ أَنْهىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ» بیان عامل و انگیزهٔ حرکت حضرت است، بلکه آن حضرت جز «امر به معروف و نهی از منکر» انگیزه‌ای دیگر نداشته است،[1] بلکه از آن هم پا را فراتر نهاده و گفته‌اند: اصلاً تمام نهضت حضرت «امر به معروف و نهی از منکر» بوده است![2]

غافل از آن‌که این‌گونه عبارات در مقام بیان حکمت امر خدا و اهداف امام حسین و ارائهٔ برنامهٔ آن حضرت است، بدان معنا که اگر حضرت زمام خلافت را به دست گیرند چنین برنامه‌ای را اجرا خواهند نمود.

شگفتا که اینان نقل می‌کنند سیدالشهداء در مورد خروج خویش سه مطلب را بیان فرمود:

خَرَجتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ في أُمّةِ جَدّي، أُريدُ أنْ آمُرَ بِالْمَعْروفِ وَأَنْهىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أَسيرَ بِسيرَةِ جَدّي وَأَبي علي بن أبي طالب.

الف) قصد اصلاح امت

ب) ارادهٔ امر به معروف و نهی از منکر

ج) اجرای عدل و داد و عملی کردن روش پیامبر و امیرمؤمنان

ولی فقط به جملهٔ دوم استناد کرده‌اند، و این روش استناد از جهت علمی صحیح نیست. دلیل این مطلب که «امر به معروف» علت و عامل قیام نیست،

۱. حماسه حسینی ۷۵/۳ ـ ۷٦، مجموعه آثار ۱۰۸/۱۷.

۲. حماسه حسینی ٦۷/۳ ـ ٦۸، مجموعه آثار ۲۲۹/۱۷ ـ ۲۳۰.

بلکه حکمت حرکت و بخشی از برنامهٔ حضرت است آن‌که سه مورد مذکور در این روایت در یک سیاق و به یک منظور بیان شده، پس اگر علت باشد همهٔ آنها علت است نه فقط «امر به معروف و نهی از منکر».[۱]

علاوه بر آن، در روایت آمده است که حضرت فرمود: «**می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم**» و این جمله به قرینهٔ کلمهٔ «**أُرید**» (=می‌خواهم) ارائه برنامه است، یعنی من برای ظلم و ستم و خوشگذرانی قیام نکرده‌ام، [**بلکه اگر زمام امور را به دست گیرم**] می‌خواهم فسادی که بین امت اسلام وجود دارد برطرف و جامعه را اصلاح کنم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم. می‌خواهم سیره و روش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را احیاء نمایم.

پس از این روایت استفاده نمی‌شود که حرکت سیدالشهدا علیه‌السلام از مصادیق «امر به معروف» بوده یا این‌که «امر به معروف» عامل مستقل و انگیزهٔ سفر حضرت بوده است.

---

۱. قابل ذکر است: همان‌گونه که فساد امت تبدیل به صلاح نشد، سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز اجرا نگردید، امر به معروف و نهی از منکر هم تحقق نیافت؛ از این جهت که حضرت زمام امور را به دست نگرفت تا امر و نهی کند.

● رسیدن به مقصود

بنابر آنچه گذشت سیدالشهداعليه‌السلام از ابتدای حرکت به سرانجام کار آگاهی کامل داشت و البته به آنچه که می‌خواست دست یافت. حضرت برای امتثال فرمان خدای تعالی اقدام کرده بود و به بهترین وجه از عهدهٔ آن برآمد.

اگر از جمله حکمت‌های این فرمان، بقای اصل دین و جلوگیری از فروپاشی آن توسط شجرهٔ خبیثهٔ بنی‌امیه بود به آن نائل گردید، و پرده از چهرهٔ منحوس آنان برداشت، و شکستی دیگر ـ مانند شکست روز بدر! ـ بر پیکرهٔ آن دودمان پلید وارد آورد.

و اگر اهداف دیگری ـ چون اصلاح امت، حکمفرما شدن سیرهٔ پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امیرمؤمنانعليه‌السلام در جامعه، دستگیری از ستمدیدگان و... ـ در کار بود که محقق نشد، از جهت آن بود که آن اهداف مشروط به یاری مردم بود به شرحی که گذشت، و به همین دلیل از آن اهداف به «حکمت» تعبیر نمودیم نه «علت».[1]

---

۱. فرق علت و حکمت در اصطلاح:

علت: چیزی است که حکم دائر مدار آن باشد وجوداً و عدماً، مانند اسکار در حرمت خمر.

حکمت: به چیزی گفته می‌شود که موجب تشریع حکم شده و غایت آن است، ولی حکم دائر مدار آن نیست، پس لازمهٔ وجود آن، وجود حکم است ولی لازمهٔ عدم آن عدم حکم نیست، مانند اختلاط میاه نسبت به لزوم عدّه که در موارد قطع به عدم اختلاط نیز رعایت عدّه لازم است.

● تذکر دو نکته

۱. احتمال تعلیق و تنجیز در برخی از روایات

عباراتی چون «لیستنقذ عبادك من الضلالة» که در زیارت امام حسین علیه السلام آمده با هر یک از تعلیق و تنجیز سازگار است، یعنی ممکن است حکمت و هدفِ مشروط باشد یا مطلق.

۲۵۶. از امام صادق علیه السلام روایت شده که در زیارت سیدالشهدا علیه السلام فرمود:

وبذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الضلالة والجهالة والعمى والشكّ والارتياب إلى باب الهدى والرشاد.[1]

۲۵۷. و در زیارت اربعین فرمود:

فأعذر في الدعاء، ومنح النصح، وبذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة وحيرة الضلالة.[2]

بارالها... او جان خویش را برای تو فدا کرد تا بندگانت را از نادانی، سردرگمی گمراهی و ضلالت، و شک و ریب نجات دهد و آنها را به شاهراه هدایت ارشاد نماید.

معنای این عبارات بنابر تعلیق این چنین می‌شود که: حضرت به خاطر خدا خودش را فدا کرد؛ زیرا می‌خواست ـ اگر زمام امور را به دست گیرد ـ از مردم

---

۱. کامل‌الزیارات ۲۲۸ (چاپ دیگر: ۴۰۱)، تهذیب ۵۹/۶، مزار شیخ مفید ۱۰۶، مزار ابن مشهدی ۳۷۶، البلد الأمین ۲۷۴، بحارالانوار ۱۷۷/۹۸، ۲۱۰.

۲. تهذیب ۱۱۳/۶، مصباح المتهجد ۷۸۸، اقبال ۵۸۹، مزار ابن مشهدی ۵۱۴، مصباح شیخ کفعمی ۴۸۹، بحارالانوار ۳۳۱/۹۸.

دستگیری نموده و آنها را از گمراهی برهاند و....

و بنابر تنجیز ـ که حکمت و هدفِ مطلق باشد ـ معنایش آن است که: شهادت حضرت باعث هدایت مردم و جلوگیری از گمراه شدن آنان به سبب حاکمان جائر شد؛ زیرا با شهادت حضرت و یارانش مُشت بنی‌امیه باز و پرده از کفر و نفاق و ضلالت آنان برداشته شد. پس در حقیقت پیروزی و موفقیت در کربلا نصیب جبهۀ اهل‌بیت علیهم‌السلام و پیروان آنان شد که باعث نجات مردم از نادانی و گمراهی شدند.[۱] هر چند بسیاری از اهل عراق، مدینه و... کم و بیش از ضلالت و گمراهی بنی‌امیه آگاه بودند و امیدی به صلاح و درستکاری و عدالت آنان نداشتند[۲] ولی هیچ‌گاه به صورت علنی فساد دستگاه حاکم بیان نشده و از هویت آنها به صورت واضح و روشن برای عموم پرده برداشته نشده بود و خفقان حاکم بر اجتماع، مانع از بیان و نقل حقایق بود. اما اهل شام و برخی از بلاد دیگر اصلاً از فرهنگ اصیل اسلامی بی‌اطلاع بودند و حقایق برای آنان وارونه جلوه داده شده و چنان نیرنگ بنی‌امیه کارساز گشته بود که آنها از الفاظ «عترت، اهل‌بیت و ذوی القربی» برداشتی جز خاندان ابوسفیان نداشتند.[۳] شهادت سیدالشهدا علیه‌السلام و اسارت خاندانش برای هر دو گروه تأثیر

---

۱. البته این مطلب برای برخی از مدعیان تحقیق دشوار آمده و در آن اشکال کرده‌اند. (رجوع شود به: شهید جاوید ۳۲۶ ـ ۳۳۱، خلاصۀ مطلب ۳۳۲).

۲. رجوع شود به خطبۀ سیدالشهدا علیه‌السلام روایت شماره ۱۷۸.

۳. رجوع شود به شرح ابن ابی‌الحدید ۷ / ۱۵۹

بسیار شگفت است که ابن مسکویه می‌نویسد: هفتاد کس از مشایخ دمشق به طلاق و عتاق (آزاد کردن بنده) و حجّ سوگند خوردند که ما پیغمبر[صلی‌الله‌علیه‌وآله] را بـه غیر از یـزید خـویشی نمی‌دانستیم. و همه از زین العابدین[علیه‌السلام] عذر خواستند و زاری نمودند، و او همه را عفو فرمود. (تجارب السلف ٦٩).

فوق‌العاده داشت، جو خفقان حاکم بر اجتماع شکسته شد و حتی نزد بسیاری از شامیان هویت واقعی بنی‌امیه آشکار گشت؛ و همه به چشم خود دیدند که دستگاه خلافت برای حفظ جایگاه و موقعیت خویش حاضر است حتی فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ذریه و خاندان او را به قتل برساند و بانوان و کودکان آنها را به اسارت گیرد.

گرچه یزید با این برخورد ددمنشانه تیشه به ریشه خود زد[1] و معلوم شد که او به مخالفت با اسلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برخاسته، ولی نتوانست نام حضرت و خاندانش را محو کند،[2] پس شهادت و تکمیل آن به اسارت، رسالتی بود که مُشت بنی‌امیه را باز کرد و بقای اسلام را تضمین نمود چنان‌که در ضمن روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است که: پس از شهادت سیدالشهدا علیه‌السلام پسر طلحه [به عنوان شماتت] از امام سجاد علیه‌السلام پرسید: «من غلب؟!» یعنی: چه کسی پیروز و غالب شد؟! حضرت به او پاسخ داد:

هنگام نماز، اذان و اقامه بگو تا بفهمی چه کسی پیروز شده است.[3]

و قبلاً در روایت شماره ۳۷ گذشت که حضرت به درگاه خدا عرض نمود:

إلهي وسيدي! وددت أن أُقتل وأُحيىٰ سبعين‌ألف مرة في طاعتك ومحبّتك، سيما إذا كان في قتلي نصرة دينك، وإحياء أمرك وحفظ ناموس شرعك.

یعنی: ای خدای من و ای سرور من! دوست داشتم که در راه اطاعت

---

۱. چنان‌که حضرت زینب علیهاالسلام به یزید ملعون فرمود: «**فما فريتَ إلاّ جلدك**».

۲. که باز حضرت زینب علیهاالسلام به یزید فرمود: «**ولا تمحو ذكرنا**».

۳. امالی شیخ طوسی رحمه‌الله ۶۷۷، بحارالانوار ۴۵/۱۷۷، عوالم ۱۷/۴۱۴.

و محبت تو هفتاد هزار بار کشته شوم، به خصوص که با کشته شدن من، دین تو یاری، امر تو زنده و شریعت تو پایدار خواهد ماند.[۱]

۲. بیان تعبیر «جهالت و ضلالت» در زیارت امام حسین علیه‌السلام

گرچه ضلالت و جهالت دو مفهوم وسیع است که مصادیق فراوان دارد ولی از بارزترین مصداق‌های آن گمراهی از صراط مستقیم و نشناختن امامان معصوم علیهم‌السلام است، بلکه در برخی از روایات این دو واژه فقط در همین دو مورد به کار رفته است.

بنابر این مهمترین هدف امام حسین علیه‌السلام دستگیری از بندگان خدا و رهایی آنان از مرگ جاهلی و جلوگیری از هلاکت و سقوط در کفر و ضلال و نفاقی بود که از ناحیهٔ عدم شناخت امام معصوم علیه‌السلام گریبانگیر آنها می‌شد.

با شهادت آن حضرت معلوم شد که اسلام بدون ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام چیزی جز جهالت و ضلالت نیست.

---

۱. در همین زمینه رجوع شود به مقتل الحسین علیه‌السلام، مقرّم ٦٦ عنوان «الحسین علیه‌السلام الفاتح».

۱۰

رابطه شهادت با شفاعت

خداوند همۀ بندگان خویش را آزمایش می‌کند، هیچ استثنایی در این‌باره وجود ندارد، حتی انبیا و اوصیا علیهم السلام نیز مشمول این قانون الهی هستند و در برابر مشکلاتی که برای آنها پیش می‌آمد اجر و پاداش فراوان و درجات والایی را برایشان مقرر ساخته است.

امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود:

مصائبی که برای اهل‌بیت علیهم السلام رخ داد برای آن بود که خدا می‌خواست آنها را به مقامات بلند و کرامت خاص خویش نائل فرماید.[۱]

از روایات استفاده می‌شود که خداوند تعالی در برابر پذیرفتن شهادت، سیدالشهدا علیه السلام را به درجات عالیه رسانده،[۲] و بدون شک یکی از آن درجات

---

۱. کافی ۱ /۲۶۱ ـ ۲۶۲ و رجوع شود به صفحه ۲۸۱، بصائر الدرجات ۱۲۴ ـ ۱۲۵، الدعوات ۲۹۷، بحارالانوار ۱۴۹/۲۶ ـ ۱۵۰ و ۳۴۴/۳۴ ـ ۳۴۵ و ۲۷۶/۴۴ ـ ۲۷۷، الفصول المهمة ۳۹۶/۱ ـ ۳۹۸.

۲. مانند روایت‌های شماره ۲۵ ـ ۲۶ که در آن خطاب به حضرت آمده: تو را در بهشت مقام و درجاتی است که جز با شهادت به آن نرسی.

مقام شفاعت کبرای فردای قیامت است.

برخی از روی تسامح گفته‌اند که حضرت شهید شد تا از گنهکاران دستگیری نماید.[1] **این تسامح در تعبیر است حال آن که عبارت دقیق آن است که بگوییم شفاعت از نتایج و آثار شهادت است.**

در کتب شیعه و سنی احادیثی وجود دارد که از آنها ارتباط شهادت با شفاعت فهمیده می‌شود. بدین احادیث توجه فرمایید:

۱. روایات شیعه

۲۵۸. قالت أُمّ سلمة: دخل رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم ودخل في أثره الحسن والحسين عليهما السلام ... فقال جبرئيل: يا نبي الله، إن الله قد حكم عليهما بأمر فاصبر له. فقال: «وما هو يا أخي»؟ فقال: قد حكم على هذا الحسن أن يموت مسموماً، وعلى هذا الحسين أن يموت مذبوحاً، وإن لكل نبي دعوة مستجابة، فإن شئت كانت دعوتك لولديك الحسن والحسين، فادع الله أن يسلمهما من السمّ والقتل، **وإن شئت كانت مصيبتهما ذخيرة في شفاعتك للعصاة من أُمّتك يوم القيامة.**

فقال النبي صلى الله عليه وآله: يا جبرئيل أنا راضٍ بحكم ربّي، لا أُريد إلاّ ما يريده، وقد أحببتُ أن تكون دعوتي ذخيرة لشفاعتي في العصاة من أُمّتي ويقضي الله في ولدي ما يشاء.[2]

---

۱. برخی از نویسندگان و گویندگان با عبارات رکیک و زننده و بزرگ‌نمایی بیش از حدّ چنان به مخالفت با این مطلب و مناقشهٔ آن پرداخته‌اند که اصل شفاعت را نیز زیر سؤال برده‌اند!

۲. بحارالانوار ٤٤/ ۲٤۱ ـ ۲٤۲، عوالم ۱۷/ ۱۱۹ به نقل از تألیفات بعض اصحاب.

۲۵۹. عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال ـ في ضمن حديث ـ:

... فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم : يا أُمّ سلمة إن هذا جبرئيل يخبرني أن هذا مقتول، وهذه التربة التي يقتل عليها فضعيه عندك، فإذا صارت دماً فقد قُتل حبيبي.

فقالت أُمّ سلمة: يا رسول الله! سل الله أن يدفع ذلك عنه؟

قال: قد فعلت، فأوحى الله عزّ وجلّ إليّ: **أن له درجة لا ينالها أحد من المخلوقين، وأن له شيعة يشفعون فيشفعون**، وأن المهدي من ولده، فطوبى لمن كان من أولياء الحسين وشيعته، هم ـ والله ـ الفائزون يوم القيامة.[1]

۲۶۰. وعنه عليه السلام ـ في ضمن رواية أُخرى ـ:

فقالت فاطمة الزهراء عليها السلام : يا أبة! ﴿إِنّا لله...﴾، وبكت، فقال لها:...

يا فاطمة بنت محمد أما تحبّين أن تأمرين غداً بأمر فتطاعين في هذا الخلق عند الحساب؟....

أما ترضينّ أن يكون أبوك يأتونه يسألونه الشفاعة؟

أما ترضينّ أن يكون بعلك يذود الخلق يوم العطش عن الحوض فيسقي منه أولياءه ويذود عنه أعداءه؟!

أما ترضينّ أن يكون بعلك قسيم النار: يأمر النار فتطيعه، يخرج منها من يشاء ويترك من يشاء؟!

أما ترضين أن تنظرين إلى الملائكة على أرجاء السماء ينظرون إليك وإلى ما

---

۱. امالی شیخ صدوق رحمه الله ۱۳۹ ـ ۱۴۰، بحارالانوار ۴۴/۲۲۵، عوالم ۱۷/ ۱۲۸ ـ ۱۲۹.

تقرين به؟!... قالت: يا أبه سلّمتُ، ورضيتُ، وتوكّلتُ على الله.[۱]

۲۶۱. قال العلامة السيد المستنبط: وقد ورد:

أن شهادته علیه السلام كانت عوضاً عن ذنوب شيعته، ووقاية لهم من النار.[۲]

۲۶۲. عن مولانا جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه علیهم السلام، قال: قال النبي صلی الله علیه و آله:

إن الله تبارك وتعالى إذا جمع الناس يوم القيامة... ثم ينادي منادٍ من بطنان العرش: يا معشر الخلائق غضّوا أبصاركم حتى تمرّ بنت حبيب الله إلى قصرها، فتمرّ فاطمة بنتي، عليها ريطتان خضراوان، وعند حولها[۳] سبعون ألف حوراء، فإذا بلغت إلى باب قصرها وجدت الحسن قائماً والحسين قائماً، مقطوع الرأس، فتقول للحسن: من هذا؟ يقول: هذا أخي، إن أُمّة أبيك قتلوه، وقطعوا رأسه، فيأتيها النداء من عند الله: يا بنت حبيب الله! إني إنما أريتُك ما فعلت به أُمّة أبيك لأني **ذخرتُ لك عندي تعزية بمصيبتك فيه، إني جعلتُ لتعزيتك بمصيبتك أني لا أنظر في محاسبة العباد حتى تدخلي الجنة أنت وذريتك وشيعتك ومن أولاكم معروفاً ممن ليس هو من شيعتك قبل أن أنظر في محاسبة العباد.**

فتدخل فاطمة ابنتي الجنة وذرّيتها وشيعتها ومن أولاها معروفاً ممن ليس هو من شيعتها.

فهو قول الله تعالى في كتابه: ﴿لَا يَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ ٱلْأَكْبَرُ﴾ ـ قال: هو يوم

---

۱. رجوع شود به: تفسير فرات ۱۷۲، بحارالانوار ۲۶۴/۴۴ ـ ۲۶۵، عوالم ۹۰۴/۱۱ و ۱۴۰/۱۷.

۲. القطرة ۳۱۱/۱ باب پنجم، آخرين حديث.

۳. در برخی از مصادر به جای: (عند حولها) كلمه: (حواليها) آمده است.

القيامة ـ ﴿وَهُمْ فِي مَا ٱشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾ .[١]

٢. روايات اهل تسنن

٢٦٣. روى الخوارزمي الحنفي : ان النبيﷺ لمّا دخل الجنة ليلة المعراج رأى فيها قصرين . . . فقال رضوان : إن الحسن تقتله أُمّتك بالسمّ فيصير أخضر ، والحسين تقتله أُمّتك بالسيف فيتلطّخ بدمه فيصير أحمر . . . فبكى رسول اللهﷺ ، فقال الله : يا محمد لِمَ تبكي وإن دموعك لا قيمة لها عندي ؟ ![٢] **ولكن إن رضيت أن تحفظهما ولا شفاعة لك يوم القيامة فعلنا .**

فقال رسول اللهﷺ : **بل الشفاعة أحبّ إليّ يا ربّ** . . . .[٣]

٢٦٤. روى القندوزي الحنفي رواية طويلة فيما ذكره يهوديٌ أسلم ـ بمحضر النبيﷺ ـ عمّا قرأه في الكتب السماوية السالفة ، ونقل عن النبي موسىعليه السلام أنه قال :

. . . فيكون أوصياؤه بعده إثنا عشر : أولّهم ابن عمّه وختنه ، والثاني والثالث كانا أخوين من ولده ، ويقتل أُمّةُ النبي الأولَ بالسيف ، والثانيَ بالسمّ ، والثالثَ مع جماعة من أهل بيته بالسيف وبالعطش في موضع الغربة . . . **يُذبح ، ويصبر على القتل لرفع درجاته ودرجات أهل بيته وذريته ، ولإخراج محبّيه وأتباعه من النار** ، وتسعة الأوصياء منهم من أولاد الثالث ،

---

١. الأنبياء (٢١) : ١٠٢ ـ ١٠٣، رجوع شود به : تفسير فرات كوفى ٢٦٩، بحارالانوار ٣٣٥/٧ ـ ٣٣٦ و ٦٢/٤٣ ـ ٦٣ و ٥٩/٦٥.

٢. در تعليقه كتاب آمده : أي عزيزة غالية لا ثمن لها.

٣. مقتل خوارزمى ١٦٩/١ ـ ١٧٠، ملحقات احقاق الحق ٢٨٠/٢٧ ـ ٢٨١.

فهؤلاء الإثناعشر عدد الأسباط.[1]

۲۶۵. روی المسکین ـ في شرحه على العقائد النسفي بالفارسية ـ رواية طويلة في ذلك نذكر قطعة منها فيما بعد إن شاء الله تعالى.

اشاره به مدلول روایات

خلاصه روایت ۲۵۸ آنکه: جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پیامبر! خدا دربارهٔ امام حسن و امام حسین علیهما السلام امری مقدّر کرده، شما هم بر آن صبر نما. حضرت پرسید: «چه مقدر نموده است»؟! عرض کرد: امام حسن علیه السلام به زهر جفا بمیرد و امام حسین علیه السلام کشته و شهید شود. هر پیامبری دعایی مستجاب دارد، اگر خواهی دعا کن تا فرزندانت از زهر جفا و کشته شدن ایمن شوند، **و اگر خواستی مصیبت آنها ذخیره‌ای باشد برای شفاعت شما نسبت به گنهکاران امت در روز قیامت.**

> پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل، من به حکم پروردگار راضی و خوشنودم و جز آنچه او اراده کرده نمی‌خواهم، دوست دارم دعای من ذخیره‌ای باشد برای شفاعت گنهکاران امت و خدا برای عزیزانم آنچه خواهد مقدر فرماید.

روایت ۲۵۹: ام سلمه به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: دعا کن و از خدا بخواه تا این مصیبت از امام حسین علیه السلام برداشته شود.

---

۱. ینابیع المودة ۲۸۲/۳ ـ ۲۸۳، جامع أحادیث الشیعة ۵٦/۱ (چاپ اول)، إلزام الناصب ۱۷۳/۱.

حضرت فرمود: من دعا کردم، خداوند به من وحی کرد کـه: **او را مقامی است که هیچ مـخلوقی بـدان نـرسد! او را شـیعیانی است کـه شفاعت کنند و شفاعت آنها پذیرفته شود** و مهدی علیه السلام از نسل اوست.

خوشا به حال کسی که از دوستان و شیعیان حسین علیه السلام باشد. به خدا سوگند که آنها در قیامت رستگارند.

خلاصه روایت ۲۶۰ آن‌که: حضرت زهرا علیها السلام پس از شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾ گفته و به گریه افتاد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آیا دوست نداری فردای قیامت هنگام حساب‌رسی خلایق، تو فرمان بدهی و فرمانت اجرا شود؟!

نمی‌خواهی از پدرت درخواست شفاعت نمایند؟!

آیا خوشنود نمی‌شوی که شوهرت ساقی حوض کوثر باشد، دوستانش را سیراب و دشمنانش را از آن دورنماید؟!

آیا خوشنود نمی‌شوی که شوهرت تفسیم کنندهٔ آتش باشد، هر کـه را خواهد از آتش بیرون آورد و هرکه را خواهد در آن باقی گذارد؟!

آیا خوشنود نمی‌شوی که ببینی فرشتگان دیده به سوی تـو دوخـته و منتظر فرمان تو باشند؟!

فاطمه علیها السلام عرض کرد: پدر! می‌پذیرم، خوشنود شدم و بر خدا توکل می‌کنم.

روایت ۲۶۱: شهادت حضرت جبران گناهان شیعه و باعث محفوظ ماندن آنها از آتش جهنم است.

خلاصه **روایت ٢٦٢** آن‌که: فردای قیامت هنگامی که حضرت زهراعليها‌السلام می‌خواهد وارد قصر خویش شود، امام حسن و امام حسینعليهما‌السلام را می‌بیند کنار درب قصر او ایستاده‌اند، ولی امام حسینعليه‌السلام سر در بدن ندارد، از امام حسنعليه‌السلام می‌پرسد: این کیست؟ عرض می‌کند: برادرم که امت او را کشته و سرش را از تن جدا نموده‌اند.

بلافاصله از جانب پروردگار ندا آید: ای دختر حبیب خدا، من رفتار امت با او را به تو نشان دادم؛ **زیرا برای عرض تسلیت به تو چیزی ذخیره کرده‌ام**، و آن این است که من مشغول حسابرسی بندگان نمی‌شوم تا تو، نسل و ذریه‌ات، شیعیان و پیروانت و هر کسی که با شما خوشرفتاری کرده گر چه از شیعیان شما نباشد، **همه وارد بهشت شوید.**

خلاصه روایت ٢٦٣ آن‌که: به نقل خوارزمی حنفی، پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله شب معراج دو قصر در بهشت دید، رضوان (مسئول بهشت) گفت: چون امام حسنعليه‌السلام با زهر مسموم و کشته شود رنگ بدن آن حضرت سبز گردد و امام حسینعليه‌السلام با شمشیر به شهادت رسیده و به خونش آغشته گردد لذا سرخ [و خونین] شود [و همین باعث تفاوت رنگ قصرهای آنهاست].... پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله [از شنیدن این خبر] به گریه افتاد.

خداوند فرمود: ای محمد! چرا گریه می‌کنی؟! اشک تو آن قدر نزد من عزیز و ارزشمند است که نمی‌توان برای آن قیمت گذاشت، اگر بخواهی که فرزندانت محفوظ [و سالم] باشند، بدون این‌که در قیامت دارای مقام شفاعت باشی، مانعی ندارد. حضرت فرمود: خدایا شفاعت نزد من محبوب‌تر است.

روایت ٢٦٤: قندوزی حنفی در ضمن روایتی طولانی نقل کرده که شخصی

یهودی پس از اسلام آوردن مطالبی را ـ از کتب پیامبران گذشته علیهم‌السلام و به نقل از حضرت موسی علیه‌السلام ـ بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرضه داشت که در ضمن آن گفت:

جانشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دوازده نفرند: اولین آنها پسر عمو و دامادش. دومی و سومی دو برادرند از فرزندانش. امت پیامبر، اولین جانشین را با شمشیر می‌کشد، دومی را به زهر، و سومی را با گروهی از خاندانش با شمشیر و با تشنگی در غربت.... **او بر کشته شدن صبر می‌نماید تا مقامش رفیع گردد و درجات خاندان و نسل و ذریه‌اش بالا رود و برای آن‌که دوستان و پیروانش را از آتش نجات دهد.**

نُه جانشین دیگر از فرزندان سومین وصی (امام حسین علیه‌السلام) خواهند بود که در مجموع دوازده نفرند به عدد اسباط (بنی‌اسرائیل).

روایت ۲۶۵: مسکین در شرح فارسی خود بر عقائد نسفی ـ که از کتب کلامی معروف اهل‌تسنن است ـ روایت بسیار طولانی نقل کرده است و از آن استفاده می‌شود که پذیرفتن شهادت امام حسین علیه‌السلام و بقیهٔ مصائب و بلاها برای اهل‌بیت علیهم‌السلام به جهت رسیدن به مقام شفاعت بوده است، او می‌نویسد:

در تفسیر بحرالدرر به نقل‌ها[ی] معتبر چنین محرّر و مقرّر گشته که حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه[وآله]وسلم [را] جبرئیل علیه‌السلام سه نوبت از شهادت حسین رضی‌الله‌عنه[علیه‌السلام] خبر داده بود، یک نوبت چهار ماهه بود، و نوبت دیگر سه ساله، و نوبت دیگر هفت ساله.

او پس از نقل گریستن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مرتبهٔ اول می‌گوید:

جبرئیل علیه‌السلام... رفت و آمد [و] گفت: حق تعالی می‌فرماید که: اگر می‌خواهی این قضا بگردانم ولیکن مرتبهٔ شفاعتِ امت مر تو را نباشد، مهتر

عالم فرمود که: «من شفاعت عاصیان امت [را] اختیار کردم».

سپس گریستن حضرت را در مرتبهٔ دوم نقل کرده و می‌نویسد که: پس [پیامبر صلی الله علیه و آله] گفت: «یا جبرئیل علیه السلام از حق تعالی بخواهم تا این فرزندان مرا به این بلا مبتلا نگرداند».

جبرئیل علیه السلام رفت و باز آمد و گفت: خدای تعالی می‌فرماید که: تو حبیب مایی و دعای تو مستجاب است، إمّا (= یا) در حق فرزندان یا شفاعت امتان، اختیار تو راست.

سپس به تفصیل نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله با بقیهٔ پنج وجود مقدس علیهم السلام در این زمینه صحبت فرمود و آنها رضا و خوشنودی پیامبر صلی الله علیه و آله را ترجیح دادند، سپس حضرت فرمود:

> هر که از امتان من از مردان و زنان و خُردان و بزرگان، در فراق فرزندان من بر غریبی و مظلومی ایشان در روز عاشورا آبی از دیدهٔ رمد دیده ببارند یا آهی از سینه برآرند، سبب کفارت گناهان ایشان باشد و شفاعت من بر ایشان واجب شود.[۱]

در این زمینه روایات و مطالب دیگری نیز نقل شده است.[۲]

* * *

---

۱. ارشاد المسلمین ۱۹۸ ـ ۲۰٤ (نسخه عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی شماره ۱۱۲۸).

۲. رجوع شود به: منتخب‌الاثر ۹۸، ۲۰۱ (چاپ اول)، انوارالشهادة (حاشیه نورالعیون) ٦۳ ـ ٦۹، شعشعةالحسینیة ٦۳، ۱۰۵، شمس‌الضحی ۳٤۲، المراقبات ۲٦ ـ ۲۷، ترجمه‌اش ٤۸.

بخشی از مطالب گذشته به روایات دیگر نیز تأیید می‌شود، در ضمن روایتی ازامام باقر علیه السلام آمده است:

پیامبر و امامان علیهم السلام مقرّب‌ترین مردم به خدای عزّوجلّ... **و مهربان‌ترین مردم نسبت به مردم هستند.**[1]

و همین امر باعث شده که بلاها را به جان خویش می‌خرند تا دوستان و شیعیانشان ایمن باشند چنان‌که امام کاظم علیه السلام فرمود:

إن الله تعالى غضب على الشيعة فخيّرني نفسي أو هم فَوَقَيْتُهم ـ والله ـ بنفسي.[2]

یعنی خداوند بر شیعیان غضب کرد [شاید به جهت تقیه نکردن] و مرا مخیّر نمود که یا خود بلا را به جان بخرم یا آنها را مبتلا نماید، به خدا سوگند من آنها را حفظ کردم و خودم بلا را پذیرفتم.

در آخرت نیز شیعیان مشمول عنایات و شفاعت آن بزرگواران و رحمت و مغفرت الهی خواهند بود، چنان‌که روایات بسیار بر آن دلالت دارد و از روایاتی که در تفسیر آیه شریفه: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾[3] وارد شده نیز این مطلب استفاده می‌شود.

---

۱. بحارالانوار ۱۳۶/۵۱.

۲. کافی ۲۶۰/۱. قال العلاّمة المجلسي رحمه الله ـ في شرح قوله علیه السلام: «غضب على الشيعة» ـ: إمّا لتركهم التقية فانتشر أمر إمامته علیه السلام فتردّد الأمر بين أن يقتل الرشيد شيعته وتتبعهم أو يحبسه علیه السلام ويقتله، فدعا علیه السلام لشيعته واختار البلاء لنفسه، أو لعدم انقيادهم لإمامهم وخلوصهم في متابعته وإطاعة أوامره. (مرآة العقول ۱۲۷/۳).

۳. الفتح (۴۸): ۲.

● استدراک‌های چاپ دوم

پس از چاپ اول کتاب، به نکات و روایاتی برخوردم که نقل آن در کتاب مناسب بود ولی درج آنها در جای خودش باعث مشکلاتی از جمله تغییر شماره‌ها و ارجاعات مربوط به آن می‌شد، لذا بر آن شدم که آن را در آخر کتاب به عنوان استدراک ذکر نمایم.

● استدراك صفحه ۴۳ و صفحه ۵۲، بعد از روایت شماره ۲۷

اگر مراد از «مشیّت» در روایت شماره ۲۷: «یا حسین اخرج [إلی العراق] فإن الله قد شاء أن یراك قتیلاً» «مشیّت تکوینی» باشد،[1] منافاتی با «اخرج» که تشریعی و مولوی است، ندارد؛ زیرا معنای روایت بر این فرض چنین می‌شود که: از مکه به سوی عراق خارج شو که خدا بر شما شهادت را مقدّر نموده است، (پس شما هم بپذیرید و تسلیم باشید و مطابق آن حرکت نمایید).

---

۱. به قرینه موارد مشابه که مشیّت در قرآن و روایات به خدای تعالی نسبت داده شده، به نظر می‌رسد که مراد از مشیّت، مشیّت تکوینی باشد، پس این روایت ـ از این جهت ـ نظیر روایات فراوانی است که در آن خدای تعالی خبر از شهادت سیدالشهداعلیه‌السلام داده است.

چنان‌که در روایت شماره ۳۷/۱ صفحه ۳۴۱ ـ ۳۴۲ پس از خبر دادن از آینده (که امری تکوینی است)، از پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله خواسته شده که در برابر قضای الهی تسلیم باشند، و نظیر این مطلب ـ با قدری تفاوت ـ در روایات متعدد به چشم می‌خورد.[1]

و بر فرض که مراد از «مشیّت»، «مشیّت تشریعی» باشد باز هم هیچ مشکلی ندارد و به تعبیر روانشاد شیخ محمدرضا جعفری مانند آن است که مشیت خداوند تعلق گرفته به آن‌که مجاهدان فی سبیل الله به شهادت برسند؛ زیرا خدا از آنان خواسته که در راه او استقامت داشته باشند، بکشند و کشته شوند که:
﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي ٱلتَّوْرَاةِ وَٱلْإِنْجِيلِ وَٱلْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ ٱللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعْتُم بِهِ وَذٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ﴾.[2]

---

۱. رجوع شود به عوالم ۱۷ / ۲۳ حدیث ٤، صفحه ١١٤ ـ ١١٥ حدیث ۲ و ۳، صفحه ۱۳۲ حدیث ۳ و ... .
۲. التوبة (۹): ۱۱۱.

● استدراك صفحه ۴۹، بعد از حديث شماره ۳۷

۱ / ۳۷. خداوند تعالی در شب معراج ـ در ضمن گفتگویی مفصل ـ به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ مُخْتَبِرُكَ فِي ثَلاثٍ لِيَنْظُرَ كَيفَ صَبْرُك ... وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ، فَمَا يَلْقَى أَهْلُ بَيْتِكَ مِنْ بَعْدِكَ مِنَ الْقَتْل ... .

وَأَمَّا ابْنُهَا الآخَرُ فَتَدْعُوهُ أُمَّتُكَ إِلَى الْجِهَادِ ثُمَّ يَقْتُلُونَهُ صَبْراً، وَيَقْتُلُونَ وُلْدَهُ وَ مَنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ يَسْلُبُونَ حَرَمَهُ، فَيَسْتَعِينُ بِي، وَ قَدْ مَضَى الْقَضَاءُ مِنِّي فِيهِ بِالشَّهَادَةِ لَهُ وَ لِمَنْ مَعَهُ، وَيَكُونُ قَتْلُهُ حُجَّةً عَلَى مَنْ بَيْنَ قُطْرَيْهَا، فَتَبْكِيهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرَضِينَ جَزَعاً عَلَيْهِ ... .

وَ أَمَّا ابْنُكَ الْمَقْتُولُ الْمَخْذُولُ وَابْنُكَ الْمَغْدُورُ الْمَقْتُولُ صَبْراً فَإِنَّهُمَا مِمَّا أُزَيِّنُ بِهِمَا عَرْشِي، وَ لَهُمَا مِنَ الْكَرَامَةِ سِوَى ذَلِكَ مَا لا يَخْطُرُ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ لِمَا أَصَابَهُمَا مِنَ الْبَلاءِ، وَ لِكُلِّ مَنْ أَتَى قَبْرَهُ مِنَ الْخَلْقِ؛ لأَنَّ زُوَّارَهُ زُوَّارُكَ، وَ زُوَّارُكَ زُوَّارِي، وَ عَلَيَّ كَرَامَةُ زَائِرِي، وَ أَنَا أُعْطِيهِ مَا سَأَلَ، وَأَجْزِيهِ جَزَاءً يَغْبِطُهُ مَنْ نَظَرَ إِلَى تَعْظِيمِي لَهُ وَمَا أَعْدَدْتُ لَهُ مِنْ كَرامَتِي.[۱]

خلاصه آن‌که: به پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب شد: خدا صبر تو را در مورد سه چیز آزمایش می‌کند ... سومین آزمایش تو کشتاری است که برای خاندانت پس از تو پیش می‌آید ... و امّا فرزند دیگر فاطمه علیها السلام را امت تو به جهاد دعوت نموده و

---

۱. كامل الزيارات ۳۳۲ ـ ۳۳٤، تأويل الأيات ۸۳۸، بحارالانوار ٦١/٢٨ ـ ٦٤، الجواهر السنيّة ۲۸۹ ـ ۲۹۱، عوالم ۳۹۸/۱۱.

سپس او را با فرزندان و همراهان از خاندانش به قتل می‌رسانند ... قضای من دربارهٔ او و همراهانش از پیش به شهادت تعیین شـده است. کشـته شـدن او حجّت است برای تمام مردم جهان ... اما فرزند شـهیدت کـه مـردم دست از یاری‌اش برداشتند (امام حسن علیه السلام) و فرزندت که به او نیرنگ زده (و پیمانش را شکستند) و او را کشتند (امام حسین علیه السلام) ... به آن دو عرشم را زینت می‌دهم. هم‌چنین (از جانب من) برای آن دو کرامتی است که به ذهن هیچ کس خطور (نکرده و) نمی‌کند ، در برابر بلاهایی که برای آن دو بزرگوار پیش می‌آید [پس بر من توکّل کن] ، و هم‌چنین برای هر کسی که به زیارت قبر او (یـعنی امـام حسین علیه السلام) رود (کرامتی است که به ذهن کسی نرسد) ؛ زیرا زائران او زائران تو هستند و زائران تو زائر من، و بر من است که زائر خویش را احـترام و اکـرام نمایم. هرچه او از من درخواست کند به او می‌دهم و به او پاداشی خواهم داد که هر کس بزرگداشت مرا نسبت به او و کرامتی را که برای او مهیّا کرده‌ام ببیند به حالش غبطه می‌خورد.

پیامبر در برابر این خطاب عرضه داشت :

قَدْ سَلَّمْتُ وَقَبِلْتُ وَرَضِيتُ وَمِنْكَ التَّوْفِيقُ وَالرِّضَا وَالْعَوْنُ عَلَى الصَّبْرِ .

یعنی: (بار الها) من (در برابر اراده و مشیت تـو) سـر تسـلیم فـرود آورده و پذیرفته و خوشنودم ، و توفیق و خوشنودی و کمک بر صبر نمودن ، همه از جانب توست .

نتیجه آن‌که لازمهٔ اخبار و اعلام قضای الهی به شهادت، و آزمایش و امتحان مطرح شده و پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله به تسلیم بودن و صبر کردن ؛ اعلام نوعی تکلیف و وظیفه برای سیدالشهدا علیه السلام بر پذیرفتن و اقدام به این برنامه است .

● استدراك صفحه ۹۲ سطر ۲

آیا دقّت کرده‌اید که امام حسین علیه السلام این جمله را که: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده: (از مکه) خارج شو [و به عراق برو] که خدا می‌خواهد تو را کشته ببیند ... (روایت شماره ۲۷) ـ که هم حضرت از شهادتش خبر داده و هم تکلیف خاص الهی را بیان فرمود ـ و هم‌چنین خطبهٔ معروف «خُطَّ الموت ...» را که در آن از شهادت خویش خبر داده‌اند (روایت شماره ۶۲)، هر دو را پس از فرستادن حضرت مسلم علیه السلام به کوفه و قبل از رسیدن خبر شهادت ایشان ایراد فرموده‌اند؟!

● استدراک صفحه ۱۱۸، پاورقی ۱، قبل از (ثانیاً)

لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر از پرچم «الغالبة»[1] استفاده کردند و پس از پیروزی آن را پیچیده و به امیرمؤمنان علیه السلام سپردند و در نبردهای دیگر از آن استفاده ننمودند.

آن پرچم در جنگ جمل برای دومین بار برافراشته شد و طولی نکشید که لشکر دشمن شکست خورد. در نبرد صفین ـ با وجود اصرار اصحاب ـ حضرت از استفادهٔ آن پرچم امتناع ورزید و فرمود: پس از من هیچ کس جز حضرت مهدی علیه السلام آن را باز نخواهد کرد.[2]

هنگامی که امام زمان علیه السلام آن پرچم را بگشاید فرشتگانی که در جنگ بدر حضور داشتند برای یاری ایشان فرود می‌آیند.[3]

● استدراک صفحه ۱۱۸، پاورقی ۱، بعد از (ثانیاً)

* و همچنین رجوع شود به حدیث ۳۷/۱ صفحه ۳۴۱ ـ ۳۴۲.

---

۱. پرچم «الغالبة» یا «المغلبة» رایت ظفر است، با آن پرچم با هر گروهی که مبارزه کنند به قدرت خدا نابود می‌شوند. (امالی شیخ مفید ٤٥، بحار ١٣٥/٥١، اثبات الهداة ٥٥٦/٣).

۲. غیبت شیخ نعمانی ۳۱۹، بحارالانوار ۲۱۰/۳۲ و ۳٦٧/٥٢، اثبات‌الهداة ٥٤٤/٣.

۳. غیبت شیخ نعمانی ۳۲۱، بحارالانوار ٣٦٢/٥٢، ورجوع شود به: تفسیر عیاشی ۱۰۳/۱، اثبات الهداة ٥٤٥/٣ ـ ٥٤٦، ٥٤٨.

● استدراك صفحه ۱۱۸ ، پاورقی ۱ ، قبل از (ثالثاً)

* و در حدیث شماره ۴۳ صفحه ۱۰۵ ـ ۱۰۶ نیز گذشت که حضرت فرمود:

لو أنهم ألحّوا فيه على الله لأجابهم الله ، ... ولكن كيف ؟ إنّا إذاً نريد غير ما أراد الله !

خلاصه آن‌که : اگر اهل‌بیت علیهم السلام از خدا درخواست و اصرار می‌کردند بر دشمن غالب شده و دشمن نابود می‌شد، ولی آیا ممکن است که ما خاندان چیزی جز آنچه خدا اراده فرموده اراده کنیم ؟!

● استدراك صفحه ۲۱۴، آخر صفحه

شاید در این زمینه بتوان به دلائل لزوم هجرت به قصد حفظ جان یا حفظ دین نیز استناد نمود، مانند آیه شریفه: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ ٱلْمَلاَئِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي ٱلْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ ٱللهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيراً﴾[1].

۱ / ۱٤۳ . در تفسیر آیه شریفه: ﴿يَا عِبَادِيَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي واسِعَةُ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ﴾[2] یعنی: ای بندگان با ایمانم، زمین من وسیع است پس مرا بپرستید، روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمود: از پادشاهان فاسق پیروی نکنید، اگر ترسیدید که شما را از دینتان گمراه کنند (هجرت را انتخاب کنید که) زمین واسع و پهناور است، خدا [دربارهٔ چنین مردمانی] می‌فرماید: ...(هنگامی که فرشتگان از حال آنها پرسند در پاسخ) می‌گویند: «ما در زمین مردمانی ضعیف و ناتوان بودیم». فرشتگان می‌گویند: ﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ ٱللهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا﴾ مگر زمین خدا وسیع نبود که هجرت کنید؟»[3]

۳ / ۱٤۳ . علامه حلّی می‌نویسد: پس از نزول آیه فوق[4] پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت را برای کسانی که توان اظهار شعائر اسلامی را نداشتند واجب فرمود.[5]

---

۱ . النساء (٤) : ۹۷ .

۲ . العنکبوت (۲۹): ٥٦ .

۳ . تفسیر قمی ۲ / ۱٥۱، بحارالأنوار ۷۰ / ۳۸٦ .

٤ . یعنی: النساء (٤) : ۹۷ .

٥ . منتهی المطلب ۲ / ۸۹۸، مرآة العقول ۱۰ / ۹ .

۲ / ۱۴۳ . و بنابر نقلی : هنگامی که مسلمانان تحت فشار و شکنجه مشرکین قرار گرفتند آیه ﴿أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّٰهِ وٰاسِعَةً فَتُهٰاجِرُوا فِيهٰا﴾ نازل شد و پس از آن جعفر بن ابی‌طالب علیه‌السلام با جماعتی از مسلمین به حبشه هجرت کردند.[۱]

---

۱ . إیمان أبي‌طالب علیه‌السلام تالیف سید فخار بن معدّ موسوی (قرن ٦ ـ ۷ هجری) صـفحه ۲۲۷، بحارالأنوار ۳۵ / ۱۲۱ .

● استدراك صفحه ۲۲۴، آخر صفحه

در این زمینه ممکن است به روایاتی که ذیل آیهٔ شریفه: ﴿ٱلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ ...﴾ ـ یعنی: کسانی که به ناحق از دیارشان بیرون رانده شدند ـ وارد شده نیز استدلال نمود؛ زیرا از آن استفاده می‌شود که یکی از موارد شأن نزول این آیه شریفه برنامهٔ امام حسین علیه السلام است یا آنکه نزول آیه دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشان است ـ که به ناحق از خانه و کاشانه‌شان بیرون شدند ـ ولی در مورد امام حسین علیه السلام هم منطبق و جاری است.

بیان مطلب آنکه در روایات آمده است:

۱۵۸/۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، قَالَ: نَزَلَتْ فِي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَعَلِيٍّ وَحَمْزَةَ وَ جَعْفَرٍ، وَجَرَتْ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ أَجْمَعِينَ.[۱]

۱۵۸/۲. وَعَنْه علیه السلام، قَالَ: نَزَلَتْ فِي الْمُهَاجِرِينَ، وَ جَرَتْ فِي آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام الَّذِينَ أُخْرِجُوامِن دِيَارِهِم وَأُخِيفُوا.[۲]

۱۵۸/۳. وَعَنْه علیه السلام، قَالَ: نَزَلَتْ فِينَا.[۳]

۱۵۸/٤. وَذكر علي بن ابراهيم القمي في تفسير الآية: قَالَ: الْحُسَيْنُ علیه السلام حِينَ طَلَبَهُ يَزِيدُ ـ لَعَنَهُ اللَّهُ ـ لِيَحْمِلَهُ إِلَى الشَّامِ، فَهَرَبَ إِلَى الْكُوفَةِ، وَ قُتِلَ بِالطَّفِّ.[٤]

---

۱. کافی ۸ / ۳۳۷، بحارالأنوار ۳٦ / ۱٤٦، نور الثقلین ۳ / ۵۰۱.
۲. تأویل الآیات ۳۳۳، بحارالأنوار ۲٤/ ۲۲۷، نور الثقلین ۳ / ۵۰۱.
۳. مناقب ٤ / ۱۷۹، بحارالأنوار ۲٤ / ۲۲۱، نور الثقلین ۳ / ۵۰۱.
٤. تفسیر قمی ۲ / ۸٤، بحارالأنوار ۲٤ / ۲۲۳، نور الثقلین ۳ / ۵۰۱.

اشاره به مدلول روایات

چنان‌که ملاحظه فرمودید در **روایت شماره ۱۵۸/۱** امام باقر ﷺ فرمود: این آیه دربارهٔ پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین و حمزه و جعفر ﷺ نازل شده، و درباره امام حسین ﷺ نیز جاری است.

روایت شماره ۱۵۸/۲: شیخ طبرسی از آن حضرت روایت کرده که فرمود: آیه دربارهٔ مهاجرین نازل شده ولی در اهل‌بیت ﷺ نیز جاری است که آنها هم بیرون رانده و ترسانده شدند.

روایت شماره ۱۵۸/۳: علامه ابن شهرآشوب مازندرانی از امام باقر ﷺ نقل کرده که نزول این آیه درباره خاندان پیامبر ﷺ است.

روایت شماره ۱۵۸/۳: علی بن ابراهیم قمی، محدّث و مفسّر بزرگ شیعه در قرن سوم، می‌نویسد: مراد از این آیه امام حسین ﷺ هستند که یزید می‌خواست حضرت را دستگیر کند ولی حضرت به سوی کوفه روانه شده و در طف کربلا به شهادت رسیدند.

نتیجه آن‌که همچنان که کفار و مشرکین مکه، با آزار و اذیت و ترساندن مهاجران و قصد جان پیامبر ﷺ، باعث هجرت ایشان و اصحاب به مدینه و حبشه شدند؛ یزید و پیروانش با آزار و اذیت و قصد جان امام حسین ﷺ باعث بیرون راندن آن حضرت و اصحابش از مدینه و مکه گردیدند.

● استدراك صفحه ۲۴۸، بعد از حدیث شماره ۱۹۰

* و در روایت شب معراج (روایت شماره ۱ / ۳۷) صفحه ۳۴۱ ـ ۳۴۲ از آن حضرت چنین یاد شده: وَابْنُكَ الْمَغْدُورُ الْمَقْتُولُ صَبْراً... .

... یعنی: و فرزندت که به او نیرنگ زده (و پیمانش را شکستند) و او را کشتند.

● استدراك صفحه ۲۶۳ ، آخر صفحه

۵. عدم تغییر برنامه با رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم علیه‌السلام

چنان‌که قبلاً اشاره شد، سیدالشهدا علیه‌السلام پس از فرستادن حضرت مسلم علیه‌السلام به کوفه و قبل از رسیدن خبر شهادت ایشان ، در خطبه‌ای معروف از شهادت خویش خبر داده (روایت ۶۲) بلکه دستور خاصّ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر این سفر و آگاهی از شهادت و پذیرفتن آن را در ابتدای سفر ایراد فرموده‌اند (روایت شماره ۲۷). بنابر این رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم علیه‌السلام هیچ تغییری در برنامهٔ امام حسین علیه‌السلام ایجاد نکرد.

● استدراک صفحه ۲۹۰ ، بعد از سطر ۴ (دنباله روایت شماره ۲۱۶)

پس یکی از موارد شأن نزول این آیه شریفه ، قضیهٔ امام حسین علیه السلام است یا آن‌که آیه در مورد آن حضرت هم منطبق و جاری است، و بنابر هر دو فرض مفید آن است که حضرت موضع دفاعی داشته‌اند ؛ به دلیل آن‌که ﴿ يُقَاتَلُونَ﴾ صیغهٔ مجهول است ، پس شروع قتال از ناحیه دشمن بوده و کار حضرت فقط دفاع بوده است، به ویژه که دنباله‌اش آمده است : ﴿ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا﴾.

● استدراک صفحه ۲۹۰ ، بعد از سطر ۹ (دنباله روایت شماره ۲۱۷)

در همین زمینه رجوع شود به مطالب استدراک صفحه ۲۲۴ (صفحه ۳۴۸)

● استدراك صفحه ۳۰۱، بعد از سطر ۹

* و در روایت شب مـعراج (روایت شماره ۳۷/۱) صفحه ۳۴۱ ـ ۳۴۲ گذشت که : وَأَمَّا ابْنُهَا الْآخَرُ فَتَدْعُوهُ أُمَّتُكَ إِلَى الْجِهَادِ ثُمَّ يَقْتُلُونَهُ صَبْراً، وَيَقْتُلُونَ وُلْدَهُ وَ مَنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ... .

یعنی : و امّا فرزند دیگر فاطمه عليها السلام را امت تو به جهاد دعوت نموده و سپس او را با فرزندان و همراهان از خاندانش به قتل می‌رسانند ... .

پس آنها از حضرت درخواست یاری کردند که به جهاد با یزید بپردازند ، ولی چنین فرصتی پیش نیامد و خود آنها حضرت را شهید نمودند .[1]

---

۱ . شایان ذکر است که : کسانی به امام حسین عليه السلام نامه نوشته و از ایشان دعوت کردند و سپس در صف قاتلان آن حضرت قرار گرفتند ، ولی صرف نوشتن نامه و دعوت کردن، دلیل تشیّع یا از امت اسلام بودن آنها نیست .

در کتاب عزاداری رمز محبت ۲ / ۱٤۳ در این زمینه به تفصیل بحث کرده و عرض شد که امام حسین عليه السلام ـ در آخرین لحظات عمر شریفش ـ آنها را «شیعه آل‌ابوسفیان» نامید و فرمود:

«يا شيعة آل أبي‌سفيان، إن لم يكن لكم دين، وكنتم لا تخافون المعاد، فكونوا أحراراً في دنياكم». (لهوف ۱۲۰ ، بحارالانوار ٥١/٤٥، عوالم ۲۹۳/۱۷، فتوح ابن‌اعثم ۱۱۷/٥، مقتل خوارزمی ۳۳/۲ ، عبرات المصطفين ۹۸/۲) .

● استدراك صفحه ۳۲۰، آخر صفحه

پس در حقیقت بیان این فرمایش، مانند آن است که حضرت آیه شریفه: ﴿ٱلَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ أَقَامُوا ٱلصَّلَاةَ وَآتَوُا ٱلزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ ٱلْأُمُورِ﴾[1] را قرائت بفرماید.

از روایات معصومین علیهم‌السلام استفاده می‌شود که: مراد از این آیه، خاندان رسالت علیهم‌السلام هستند که اگر سر کار آیند (و زعامت را بر عهده گیرند)، نماز بپای دارند، زکات بپردازند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند.[2]

شاید این سؤال پیش آید که: مگر هنگامی که دیگران سر کار باشند، اهل‌بیت علیهم‌السلام امور یاد شده را ترک می‌کنند؟

---

۱. الحجّ (۲۲): ٤١.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ، عن أُمّه، عن أبيها[عن أبيه] علیهم‌السلام، قَالَ: هَذِهِ نَزَلَتْ فِينَا أَهْلِ الْبَيْتِ. (تأويل الآيات ٣٣٨).

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام، قَالَ: فِينَا ـ وَ اللَّهِ ـ نَزَلَتْ. (تفسير فرات ٢٧٣، شواهدالتنزيل ١ / ٥٢٢، بحارالأنوار ٢٤ / ١٦٦).

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وأَبِي عَبْدِالله علیهماالسلام، قَالا: نَحْنُ هُمْ. (مناقب ٤ / ٤٢١، بحار ١٦٤/٢٤).

عَنْ مَوْلانا الكاظِمِ وَمَوْلانا الْحُسَيْنِ علیهماالسلام: هَذِهِ فِينَا أَهْلِ الْبَيْتِ. (مناقب ٤٧/٤).

عَنْ الإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيه علیهماالسلام ـ في ضمن رواية ـ قَالَ: فِينَا نَزَلَتْ. (تأويل الآيات ٣٣٨(به نقل از تفسير ابن ماهيار)، بحار الأنوار ١٦٥/٢٤).

عَنِ الإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام: نَحْنُ هُمْ. (تأويل‌الآيات ٣٣٧(به نقل از تفسير ابن ماهيار)، بحارالأنوار ٢٤ / ١٦٤).

عَنْ الإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ علیهم‌السلام، قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام خَاصَّةً... . (تأويل‌الآيات ٣٣٣ بحارالأنوار ٢٤ / ٢٢٦).

در پاسخ گوییم : مراد آن است که هنگامی که امر خلافت به دست دیگران باشد این امور محقق نمی‌شود؛ زیرا آنان اهل نماز نبودند بلکه نمازی نمی‌دانستند که آن را بپای دارند، خود بجای آورند یا دیگران را به آن امر نمایند، و اگر به ظاهر خم و راست می‌شدند نمازی نبود که مقبول درگاه خدا باشد. اگر به زور زکات را از مردم می‌گرفتند، آن را به فقرا و مستمندان نداده بلکه صرف عیش و نوش خود می‌نمودند . خودشان سر تا پا منکَر بودند و اهل منکرات ، چه رسد که بخواهند دیگران را از آن باز دارند، از معروف اطلاعی نداشتند و اگر کار درستی از مردم صادر می‌شد آنان را منع می‌نمودند .

در نقطهٔ مقابل ، اگر خاندان رسالت علیهم‌السلام سرکار آیند آن‌گونه که شایسته است نماز گزارند و دیگران را نماز آموزند و در دوران آنان ، نماز به معنای واقعی آن بجای آورده شود ، زکات را از مردم دریافت نموده و آن را به دست نیازمندان واقعی برسانند ، و به روش صحیح و درست امر به معروف و نهی از منکر نمایند ، و چنان‌که در روایت آمده تحقق این آیه مبارکه به وجود نازنین حضرت امام عصر عجّل‌الله‌فرجه‌الشریف است.[1]

---

۱ . قال العلاّمة المجلسي رحمه‌الله: ورد في الأخبار الكثيرة أنها نزلت في الأئمة وقائمهم علیهم‌السلام. (بحارالأنوار ۱۹٦/۷۹) . عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام ، قَالَ : هَذِهِ لآلِ مُحَمَّدٍ [وَ] الْمَهْدِيِّ وَ أَصْحَابِهِ ، يُمَلِّكُهُمُ اللَّهُ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ، وَ يُظْهِرُ [بِهِ] الدِّينَ ، وَ يُمِيتُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَبِأَصْحَابِهِ الْبِدَعَ وَ الْبَاطِلَ ، كَمَا أَمَاتَ السَّفَهَةُ [السُّفَهَاءُ] الْحَقَّ ، حَتَّى لا يُرَى أَثَرٌ مِنَ [أَيْنَ] الظُّلْمِ ، وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ ، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الأُمُورِ. (تفسیر قمی ۲ / ۸۷، تأویل الآیات ۳۳۹ (به نقل از تفسیر ابن ماهیار) ، بحارالأنوار ۲٤ / ۱٦٥ و ٥۱ / ٤۷ . از روایت دیگری نیز ظاهر می‌شود که این آیه مربوط به امام زمان علیه‌السلام است ، رجوع شود به تفسیر فرات ۲۷٤ ، شواهدالتنزیل ۱ / ٥۲۲ ، بحارالأنوار ۲٥ / ۱٦٤) .

● استدراک دوم صفحه ۳۲۰، آخر صفحه

در زیارت جامعه ائمه مؤمنین از معصومین علیهم‌السلام آمده است:

۱ / ۲۵۵. وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ وَفَيْتُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ ذِمَّتِهِ وَ بِكُلِّ مَا اشْتَرَطَ عَلَيْكُمْ فِي كِتَابِهِ، وَ دَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ، وَ أَنْفَذْتُمْ طَاقَتَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ، وَ حَمَلْتُمُ الْخَلائِقَ عَلَى مِنْهَاجِ النُّبُوَّةِ وَ مَسَالِكِ الرِّسَالَةِ، وَ سِرْتُمْ فِيهِ بِسِيرَةِ الأَنْبِيَاءِ وَ مَذَاهِبِ الأَوْصِيَاءِ، فَلَمْ يُطَعْ لَكُمْ أَمْرٌ وَ لَمْ تُصْغِ إِلَيْكُمْ أُذُنٌ ... .

وَ أَشْهَدُ يَا مَوْلايَ أَنَّكَ وَفَيتَ بِشَرَائِطِ الْوَصِيَّةِ، وَ قَضَيْتَ مَا لَزِمَكَ مِنْ حَدِّ الطَّاعَةِ، وَ نَهَضْتَ بِأَعْبَاءِ الإمَامَةِ، وَ احْتَذَيْتَ مِثَالَ النُّبُوَّةِ فِي الصَّبْرِ وَالاجْتِهَادِ وَ النَّصِيحَةِ لِلْعِبَادِ وَ كَظْمِ الْغَيْظِ وَ الْعفْوِ عَنِ النَّاسِ، وَ عَزَمْتَ عَلَى الْعَدْلِ فِي الْبَرِيَّةِ وَ النَّصَفَةِ فِي الْقَضِيَّةِ، وَ وَكَّدْتَ الْحُجَجَ عَلَى الأُمَّةِ بِالدَّلائِلِ الصَّادِقَةِ وَ الشَّوَاهِدِ النَّاطِقَةِ، وَ دَعَوْتَ إِلَى اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ الْبَالِغَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، فَمَنَعْتَ مِنْ تَقْوِيمِ الزَّيْغِ وَ سَدِّ الثَّلْمِ وَ إِصْلاحِ الْفَاسِدِ وَ كَسْرِ الْمُعَانِدِ وَ إِحْيَاءِ السُّنَنِ وَ إِمَاتَةِ الْبِدَعِ حَتَّى فَارَقْتَ الدُّنْيَا وَأَنْتَ شَهِيدٌ، وَ لَقِيتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ أَنْتَ حَمِيدٌ.[۱]

یعنی: گواهی می‌دهم که شما به عهد و پیمان خدا و به آنچه در کتابش بر شما شرط کرده بود وفا نمودید، و مردم را به راه خدا دعوت کردید، و تمام توان خویش را برای جلب رضا و خوشنودی او به کار گرفتید، و مردم را بر روش نبوت و راهکارهای رسالت واداشتید و این مسیر را به روش و سیرهٔ

---

۱. مزار ابن مشهدی ۲۹۴، مصباح الزائر ٤٦٢، بحارالأنوار ۹۹ / ١٦٤.

پیامبران و جانشینانشان علیهم‌السلام پیمودید، ولی کسی از شما فرمان نبُرد و گوش به سخن شما نداد ... .

مولای من ؛ گواهی می‌دهم که تو به شرائط وصیت وفا کردی، اطاعتی که بر تو لازم بود بجا آوردی، و بار سنگین امامت را بـه دوش گـرفتی و در صـبر، بردباری، کوشش، خیرخواهی برای بندگان، فـرو بـردن خشـم و گـذشت از مردم، نبوت را الگوی خویش قرار دادی (و روش پیامبران علیهم‌السلام را پیمودی).

شما عزم بر آن داشتی که عدل و داد در میان مردم اجرا شود و در قضاوت انصاف رعایت گردد. با دلائل راست و شریعت گویا بـر امت تأکـید حـجّت نمودی، و با حکمت رسا و اندرز نیکو مردم را به سوی خدا دعوت کردی ولی نگذاشتند که کجروی‌ها و انحرافات را برطرف، شکاف‌ها و رخنه‌ها را بسـته، مفاسد را اصلاح، حق‌ستیزان را درهم شکسته، سـنّت‌ها را زنـده و پـابرجـا و بدعت‌ها را بمیرانی و از بین ببری تا آن‌که با شهادت از دنیا رفتی و (سرافراز و) پسندیده به دیدار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شتافتی.

مطالب این زیارت مربوط به همهٔ معصومین علیهم‌السلام است و دقیقاً بـر حـرکت سیدالشهدا علیه‌السلام هم منطبق است که آن حضرت ـ مانند همه معصومین علیهم‌السلام ـ عزم و تصمیم بر ایجاد عدل و داد داشت ولی دشـمنان مـانع از اجـرای آن شـده و نگذاشتند که کجروی‌ها را برطرف نماید و ... چنان‌که گذشت که: «کسی از آنان فرمان نبرد و گوش به سخنشان نداد».

هـمچنین در دو قسـمت ایـن زیـارت، تـصریح شـده کـه بـرنامهٔ هـمهٔ معصومین علیهم‌السلام، حرکت در مسیر پیامبران علیهم‌السلام است، پس چـنان‌که صـفحه ۳۱۶ اشاره شد حرکت حضرت برای احیای دین بوده نه برای رسیدن به ریاست.

● استدراك صفحه ۳۳۰ ـ ۳۳۱، بعد از حديث شماره ۲۶۲

۱ / ۲۶۲ . عَنْ أَبي جَعْفَرٍ مُـحَمَّدِ بْـنِ عَـلِيٍ وَ أَبـي عَـبْدِ اللّـهِ جَـعْفَرِ بْـنِ مُحَمَّدٍعليهما السلام : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَوَّضَ الْحُسَيْنَعليه السلام مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ ، وَالشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ ، وَإِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ ، وَ لا تُعَدَّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ جَائِياً وَرَاجِعاً مِنْ عُمُرِهِ .

قَالَ مُـحَمَّدُ بْـنُ مُسْـلِمٍ : فَـقُلْتُ لأَبـي عَـبْدِ اللَّـهِعليه السلام : هَـذِهِ الْـخِلالُ تُـنَالُ بِالْحُسَيْنِعليه السلام ، فَمَا لَهُ فِي نَفْسِهِ ؟ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَلْحَقَهُ بِالنَّبِيِّصلى الله عليه وآله فكَانَ مَعَهُ فِي دَرَجَتِهِ وَ مَنْزِلَتِهِ .[۱]

در منابع متعدد از امام باقر و امام صادقعليهما السلام روايت شده است كـه خـداى تعالى در مقابل شهادت امام حسينعليه السلام، عطيه‌هايى به ايشان عنايت فرموده:

امامانعليهم السلام از نسل آن حضرت هستند ، شفا در تربت قبر ايشـان قـرار داده شده، اجابت دعا تحت قبهٔ آن گرامى است ، و زوّار حضرتش از هنگامى كه به قصد زيارت حركت كنند تا زمانى كه برگردند، از عمرشان محسوب نمى‌شود.

محمد بن مسلم از امام صادقعليه السلام پرسيد : ديگران به واسطه امام حسينعليه السلام به

---

۱ . امالى شيخ طوسىرحمه الله ۳۱۷ ، بشارة المصطفىصلى الله عليه وآله ۲۱۱ ، عدّة الداعـى ۵۷ ، اعـلام الورى ۲۲۰ ، تأويل الآيات ۵۹۸، بحار ٤٤ / ۲۲۱ و ۹۸ / ٦٩ ، وسائل‌الشيعة ١٤ / ٤٢٣ ، ٥٣٧ .

دردعاى روز ميلاد امام حسينعليه السلام ـكه هم در توقيعات ناحيه مقدسه وارد شده و هم از امام صادقعليه السلام نقل شده ـ اين نكته افزوده شده كه : «وَ الْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ يعنى : و رستگارى با اوست پس از رجعت و بازگشت او به دنيا».(مصباح المتهجد ٨٢٦، اقـبال ٦٨٩، مـصباح شيخ كفعمى ٥٤٣، البلد الامين ١٨٥، تأويل الآيات ٢٧٢ ، بحار ٥٣ / ٩٤ ـ ٩٥ و ٩٨ / ٣٤٧).

این خصلت‌ها نائل شدند ، (خدا) برای خود حضرت (در مقابل شهادت) چه داده است؟ حضرت در پاسخ فرمود : خدای تعالی آن حضرت را (در بهشت) به پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله ملحق می‌کند تا در مقام و درجهٔ ایشان باشد .

پس اوّلاً: در برابر شهادت، مقام بالای بهشتی به آن‌حضرت داده شده است .

و ثانیاً: در برابر شهادت ، دعا تحت قبهٔ آن حضرت مقرون به اجابت است ، یعنی به شفاعت و وساطت سیدالشهداعلیه‌السلام حوائج دنیا و آخرت برآورده شده و آمرزش و مغفرت نصیب زائران خواهد شد.

● استدراك دوم صفحه ۳۳۰ ـ ۳۳۱، بعد از حدیث شماره ۲۶۲

* و در روایت شب معراج (روایت شماره ۳۷/۱) صفحه ۳۴۱ ـ ۳۴۲ گذشت که: به دو فرزندت عرشم را زینت می‌دهم و برای آن دو کرامتی است که به ذهن هیچ کس خطور نمی‌کند، در برابر بلاهایی که برای آن دو بزرگوار پیش می‌آید، و هم‌چنین برای کسی که به زیارت قبر او (یعنی امام حسین علیه السلام) برود (کرامتی است که به ذهن کسی نرسد)؛ زیرا زائران او زائران تو هستند و زائران تو زائر من، و بر من است که زائر خویش را احترام و اکرام نمایم. هرچه او از من درخواست کند به او می‌دهم و به او پاداشی خواهم داد که هر کس بزرگداشت مرا نسبت به او و کرامتی را که برای او مهیّا کرده‌ام ببیند به حالش غبطه می‌خورد.

پس اوّلاً: خدا در برابر مصیبت‌های امام حسن و امام حسین علیهما السلام آن دو بزرگوار را به مقام و مرتبه بلند رسانده است.

و ثانیاً: در برابر مصائب و شهادت امام حسین علیه السلام، زائران آن حضرت نیز از کرامت الهی بهره‌مند خواهند شد.

فهرست

پیشگفتار ... ۷
کتاب حاضر ... ۱۱
چشم‌انداز کتاب ... ۱۴
تذکر چند نکته ... ۱۷

بخش اول: دلایل دستور خاصّ
۱۹ ـ ۱۰۲

- **دستور خاص در روایات تفسیر سوره قدر** ... ۲۴
اشاره به مدلول روایات ... ۲۷
- **امامان علیهم‌السلام دست به کاری نمی‌زنند مگر به دستور خدا** ... ۲۹
اشاره به مدلول روایات ... ۳۹
- **دستور خاص برای امام حسین علیه‌السلام** ... ۴۱
اشاره به مدلول روایات ... ۵۰
- **شرح و بیان دستور خاص و اسناد آن** ... ۵۶
۱. اتفاق شیعه و سنی بر نقل دستور خاص ... ۵۶
۲. دستور خاص در عالم رؤیا ... ۶۰
صادقه بودن رؤیای سیدالشهدا علیه‌السلام ... ۶۰
مفاد روایات رؤیا ... ۶۰
برخورد متفاوت حضرت در نقل رؤیا و عدم نقل آن ... ۶۰
تعدد و اتحاد رؤیاها ... ۶۱
کثرت روایات رؤیا و ذکر مصادر آن ... ۶۱

۳. جمع بین انگیزه ظاهری و باطنی سفر کربلا ۶۵
بیان برخی از اقسام انگیزه و حکمت و علت ۶۵
توضیح مطلب با ذکر دو مثال ۶۶
انگیزهٔ ظاهری و باطنی سفر کربلا ۶۷
پنداری نادرست در تشخیص انگیزهٔ اصلی ۶۹
۴. دستور خاص پاسخی به بداندیشان ۷۱
۵. پاسخ اشکال تنافی دستور خاص با «تأسی» ۷۴
توضیح تأسی ۷۵
عدم تمامیت استناد به تأسی از ناحیه مقتضی ۷۷
عدم تمامیت استناد به تأسی از ناحیه مانع ۸۴
بیان مانع بنابر نظریه اول (امر به معروف و نهی از منکر): ۸۴
بیان مانع بنابر نظریه دوم (جهاد با حاکمان ستمگر): ۸۵
آیا مفاد حدیث: «فلکم بي أُسوة» تأسی در قیام نیست؟ ۸۶
۶. روایات تفسیر سورهٔ قدر و تأسی ۸۸
۷. عدم منافات دستور خاص با عقلانیت ۸۹
۸. چرا حضرت در پاسخ همه دستور خاص را مطرح نکرد؟ ۹۰
۹. تبیین بیشتر دستور خاص با طرح چند پرسش ۹۱
۱۰. دستور خاص و همراهی بانوان ۹۳
۱۱. عدم استبعاد دستور خاص در همراه بردن بانوان ۹۴
۱۲. رابطهٔ تنگاتنگ دستور خاص و امتحان ۹۵

بخش دوم: آگاهی از شهادت
۱۰۳ ـ ۲۰۲

● **دانش وسیع امامان علیهم‌السلام** ۱۰۵
اشاره به مدلول روایات ۱۰۷
● **آگاهی از شهادت بر مبنای تفسیر سورهٔ قدر** ۱۱۰
● **اطلاع امام حسین علیه‌السلام از شهادت** ۱۱۲
اشاره به مدلول روایات ۱۲۵

● **آگاهی دیگران و مخالفت با سفر کوفه** ۱۳۳
نقل مخالفت‌های گروهی ۱۳۴
مخالفت محمد بن حنفیه ۱۳۶
مخالفت عبدالله بن جعفر ۱۳۷
مخالفت عبدالله بن عباس ۱۳۸
مخالفت عبدالله بن زبیر ۱۴۳
مخالفت عبدالله بن عمر ۱۴۴
مخالفت عبدالله بن مطیع ۱۴۷
مخالفت بشر بن غالب ۱۴۸
مخالفت ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام ۱۴۸
مخالفت عمر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام ۱۴۹
مخالفت مسور بن مخرمه ۱۵۰
مخالفت ابوواقد لیثی ۱۵۰
مخالفت مردی از بنی‌عکرمة = عمر بن لوذان ۱۵۰
مخالفت أحنف بن قیس ۱۵۱
مخالفت یزید بن اصم ۱۵۱
مخالفت ابوسعید خدری ۱۵۱
مخالفت عمرة بنت عبدالرحمن ۱۵۲
مخالفت فرزدق ۱۵۳
مخالفت برادر بحیر بن شداد ۱۵۳
مخالفت جناب حرّ ۱۵۴
مخالفت ابوسلمة بن عبدالرحمان ۱۵۵
مخالفت یزید لعنه الله ۱۵۶
مخالفت سربازان حکومت ۱۵۸
اشاره به مدلول روایات ۱۵۹
گزیده کلام مخالفین سفر عراق ۱۷۴
پاسخ‌های گوناگون حضرت به اقتضای شرایط ۱۷۶
بازنگری اندیشهٔ مخالفان حرکت امام علیه‌السلام ۱۷۸

● **نکاتی دربارهٔ آگاهی از شهادت** ۱۸۳
۱. غفلت از فراست و زیرکی سیدالشهدا علیه السلام ۱۸۳
۲. پاسخ از القاء نفس در تهلکه ۱۸۵
۳. احتمال بداء ۱۸۸
الف) احتمال بداء در تاریخ غلبهٔ حق بر باطل ۱۸۸
ب) مشی بر ظاهر در موارد احتمال بداء ۱۹۳
ج) احتمال بداء در کلمات سیدالشهدا علیه السلام ۱۹۷
اشاره به مدلول روایات ۱۹۹

بخش سوم: امتناع از بیعت
۲۰۳ ـ ۲۱۲

اشاره به مدلول روایات ۲۰۶
● **تذکر دو نکته** ۲۰۸
۱. فرق بین علت امتناع از بیعت و علت مبارزه ۲۰۸
۲. سکوت ده سالهٔ امام حسین علیه السلام و سکوت بقیهٔ معصومین علیهم السلام ۲۱۰

بخش چهارم: علت خروج از مدینه و مکه
۲۱۳ ـ ۲۲۴

● **خروج از مدینه** ۲۱۵
اشاره به مدلول روایات ۲۱۷
● **خروج از مکه** ۲۱۸
اشاره به مدلول روایات ۲۲۲

بخش پنجم: حتمی بودن شهادت
۲۲۵ ـ ۲۲۸

اشاره به مدلول روایات ۲۲۷
پاسخ یک پرسش ۲۲۷

بخش ششم: سرّ انتخاب کوفه
۲۲۹ ـ ۲۷۲

● **علل ظاهری و باطنی انتخاب کوفه** ۲۲۹

اشاره به مدلول روایات ۲۴۱

● **آثاری در کید، خدعه و فریب کوفیان** ۲۴۷

اشاره به مدلول روایات ۲۴۹

● **میزان اهمیت نامه‌های کوفیان و اعتماد امام علیه السلام بر آن** ۲۵۱

● **ادامهٔ سفر پس از شهادت حضرت مسلم علیه السلام** ۲۵۲

اشاره به مدلول روایات ۲۵۶

● **بررسی و توضیح آثار گذشته** ۲۶۰

۱. یکسان نبودن روایات ۲۶۰

۲. پاسخ اقناعی در برخی از روایات ۲۶۰

۳. تنافی برخی از روایات با یکدیگر ۲۶۱

۴. توضیح وفای به عهد در بعضی از روایات ۲۶۲

● **تصمیم بازگشت** ۲۶۴

۱. ارادهٔ بازگشت پس از ملاقات با حرّ ۲۶۴

۲. پیشنهاد بازگشت پس از ملاقات با عمر بن سعد لعنه الله ۲۶۸

اشاره به مدلول روایات ۲۷۰

بخش هفتم: عدم سازش با ابن‌زیاد
۲۷۳ ـ ۲۷۸

بخش هشتم: انقلاب، مبارزه یا دفاع؟!
۲۷۹ ـ ۳۰۴

● **حرمت جنگ در ماههای حرام** ۲۸۱

● **موضع دفاعی** ۲۸۲

اشاره به مدلول روایات ۲۹۰
● **اتمام حجت روز عاشورا** ۲۹۶
اشاره به مدلول روایات ۲۹۷
● **تذکر دو نکته** ۲۹۹
۱. جهاد بر فرض یاری کوفیان ۲۹۹
۲. استعمال لفظ جهاد به معنای دفاع ۳۰۳

بخش نهم: اهداف مشروط
۳۰۵ ـ ۳۲۶

اشاره به مدلول روایات ۳۱۰
● **تمایز انگیزهٔ اصلی** ۳۱۴
● **بیان اهداف مشروط** ۳۱۷
● **تعلیقی بودن «امر به معروف»** ۳۱۹
● **رسیدن به مقصود** ۳۲۱
● **تذکر دو نکته** ۳۲۲
۱. احتمال تعلیق و تنجیز در برخی از روایات ۳۲۲
۲. بیان تعبیر «جهالت و ضلالت» در زیارت امام حسین علیه‌السلام ۳۲۵

بخش دهم: رابطه شهادت با شفاعت
۳۲۷ ـ ۳۳۷

۱. روایات شیعه ۳۲۸
۲. روایات اهل تسنن ۳۳۱
اشاره به مدلول روایات ۳۳۲

● **استدراک‌های چاپ دوم** ۳۳۹
استدراك صفحه ۴۳ و صفحه ۵۲ .... ۳۳۹
استدراك صفحه ۴۹ .... ۳۴۱
استدراك صفحه ۹۲ .... ۳۴۳
استدراك صفحه ۱۱۸ .... ۳۴۴
استدراك صفحه ۲۱۴ .... ۳۴۶
استدراك صفحه ۲۲۴ .... ۳۴۸
استدراك صفحه ۲۴۸ .... ۳۵۰
استدراك صفحه ۲۶۳ .... ۳۵۱
استدراك صفحه ۲۹۰ .... ۳۵۲
استدراك صفحه ۳۰۱ .... ۳۵۳
استدراك صفحه ۳۲۰ .... ۳۵۴
استدراك دوم صفحه ۳۲۰ .... ۳۵۶
استدراك صفحه ۳۳۱ .... ۳۵۸
استدراك دوم صفحه ۳۳۱ .... ۳۶۰
● **فهرست مطالب** ۳۶۱

Analysis and Study of the Motivation of Moving of Sayed al-shohada (p)

mahdi sadri